

بی گناہان

بہ کوشش محمد تقی افسان

فهرست مندرجات بخش نخست

عنوان	شماره صفحه
قسمتی از لوح شکر شکن اثر کلک گه‌ریار حضرت بهاء الله	
زینت بخش این کتاب گردیده است	
تقدیم به ارواح پاک مظلومین بیگناه	۲
مآخذ مندرجات بخش نخست	۳
دیباجه	۴
تهمت واهی به آقا غلامعلی خراسانی	۸
بازداشت آقا غلامعلی خراسانی	۹
قتل محمد فخر نزدیک شهر یزد	۱۳
دستاویز برای متهم کردن افراد بیگناه	۱۵
بازداشت نیک آئین و غلامحسین مسلمان	۱۶
شهادت دروغ بر علیه سایر احباء	۱۷
اقدامات جواد جهانشاهی	۱۹
اعزام رضا لطفی بازپرس مرکز به یزد	۲۱
بازداشت شبانه اعضای محفل روحانی یزد	۲۲
جلب میرزا حسن رحمانی نوش آبادی	۲۲
اقدامات شصت روزه بازپرس در یزد	۲۳
بازگشت بازپرس به طهران	۲۵
برکناری جهانشاهی از خدمت قضائی	۲۵

شماره صفحه

عنوان

۲۶	احضار متهمین به طهران
۲۶	درگذشت حسین شیدا در زندان قصر
۲۷	دادرسی سوری
۲۸	دفاعیات متهمین و وکلای مدافع آنها
۳۲	اعلام ختم دادرسی و صدور حکم
۳۲	صفات پسندیده سلطان نیک آئین
۳۳	ملاقات با نیک آئین در زندان قصر
۳۳	نقض حکم در دیوان عالی کشور
۳۴	مهاجرت نیک آئین به پاکستان
۳۴	شرح حال میرزا محمد حسین مهدوی افغان
۳۸	یادآوری
۳۹	موقعیت ابرقو
۴۰	قساوت بی نظیر
۴۴	مسافرت به شیراز و ابرقو
۴۵	فرزندان سالار نظام
۴۶	همیان های پر از لیره طلا
۴۷	اثر شوم اقدامات رضا لطفی
۴۸	توقیعات مبارک حضرت ولی امرالله به افتخار احبای یزد و هندوستان
۴۹	مآخذ مندرجات بخش دوم

فهرست مندرجات بخش دوم

عنوان	شماره صفحه
اعزام دو نفر مهاجر به ابرقو	۵۰
انگیزه قتل فجیع صغری و فرزندانش	۵۱
وقوع قتل	۵۳
روز قبل از واقعه قتل	۵۴
اعلام جرم به ژاندارمری ابرقو	۵۴
بازجویی از برخی از همسایه های مقتولین	۵۵
اختلاف گوئی های جعفر نامزد معصومه دختر صغری	۵۶
آلات قتل	۵۸
بازجویی از علی شوهر رقیه داماد صغری	۵۹
اسفندیار خان سالاری در مظان اتهام	۶۰
بهره برداری صغری از این وساطت	۶۰
گواهی سید صباغ	۶۱
اعلام واقعه قتل به دادسرای یزد	۶۲
حاصل و نتیجه مسافرت بازپرس به اتفاق رئیس ژاندارمری یزد به ابرقو	۶۳
انتشار خبر قتل در جراید	۶۴
مکاشفه و غیبگوئی بازپرس	۶۵
آغاز منحرف کردن مسیر دادرسی	۶۸

عنوان	شماره صفحه
متهم کردن بهائیان به ارتکاب قتل	۶۹
مسافرت اسفندیار خان به ده بید و شیراز	۷۱
چرا بازپرس اصل برائت را نادیده گرفته	۷۳
شاهکار بازپرس	۷۴
سوگند خوردن بازپرس	۷۵
مصالحه قیومی با سالاری	۷۶
اقدامات استوار خاکپور	۷۸
مسافرت هیأت قضائی یزد به ابرقو	۸۰
ضبط دفاتر و اوراق محفل اسفند آباد	۸۱
بازداشت حاجی میزا حسن شمس	۸۳
ورود قضات به حظیره القدس یزد	۸۳
مسافرت فاضل جلیل و بزرگوار عبدالحمید اشراق خاوری به طهران	۸۵
عزل فرماندار یزد	۸۶
بازداشت اعضاء محفل روحانی یزد	۸۷
احضار دکتر کیخسرو راستی از شیراز	۸۹
کوشش های بی دریغ دکتر عزیز الله نویدی	۹۱
سابقه آشنائی من با احمد معاون زاده رئیس دادگاه شهرستان یزد	۹۳
زندان ترسناک یزد	۹۵
اشاره ای به وضع محبوسین	۹۷
تهمت واهی به جلال بینش	۹۸
درگذشت جلال بینش قبل از محاکمه در زندان قصر	۹۹

شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه	عنوان
۱۳۱	اعزام محبوسین به طهران	۱۰۲	دکتر پاد به استادی دانشکده حقوق منصوب شد
۱۳۳	ورود به اصفهان	۱۰۳	ترجمه تلگراف تسلیت آمیز مولای مهربان به مناسبت
۱۳۴	ورود به طهران		صعود جلال بینش
۱۳۵	وضع زندان موقت شهربانی طهران	۱۰۳	قرار نهائی بازپرس یزد
۱۳۷	بهداری زندان موقت شهربانی	۱۰۴	مقدمه کیفرخواست دادستان یزد
۱۴۰	ترجمه تلگراف مبارک حضرت ولی امرالله به مناسبت	۱۰۶	چاپ و انتشار کیفرخواست
	گرفتار شدن اعضای محفل روحانی یزد	۱۰۶	حسن نیت مهدیقلی آذری رئیس اداره دارائی یزد
۱۴۱	ترجمه تلگراف هیکل مبارک	۱۰۷	حرکت غیرمنتظره
۱۴۱	رقیمه ایادی امرالله جناب آقای ذکراالله خادم	۱۰۸	زندان کرمان
۱۴۳	قسمتی از یادداشت های ایام تشریف ذبیح الله زنده	۱۱۱	مسافرت عبدالله رازی به کرمان
۱۴۵	ارجاع پرونده از کرمان به طهران	۱۱۲	امتناع فروغ از دادرسی
۱۴۵	قرار رفع نقض	۱۱۴	شکایات متهمین و محفل روحانی ملی به اولیای امور
۱۴۷	اندک توجهی به قرار رفع نقض صادره از دیوان عالی جنائی	۱۱۵	استخراج از نامه نهم دیماه ۱۳۲۹ محفل ملی
۱۴۸	اعزام اسدالله زمانیان به یزد	۱۱۹	استخراج از مرقومه مورخه ۲۱ دیماه ۱۳۲۹
۱۵۰	ورود زمانیان به ابرقو و حضور خاکپور	۱۲۱	سوم استخراج از مرقومه مورخه ۵ بهمن ماه ۱۳۲۹
۱۵۰	تحقیقات زمانیان از خاکپور	۱۲۵	نشر اکاذیب برای تحریک احساسات مذهبی مردم
۱۵۱	اخذ اقرار خلاف واقع با خدعه	۱۲۶	سابقه دوستی دکتر حبیب مؤید با سپهبد حاجی علی رزم آرا
۱۵۳	هیچ مجرمی نمی تواند تمام آثار جرم را محو نماید	۱۲۷ و ۱۲۸	بخشنامه محفل ملی ایران برای تلاوت دعا فیما بین صفحات
۱۵۴	چند برخورد اتفاقی قبل از جلسه دادرسی	۱۲۸	نگرانی عبدالله رازی
۱۵۶	دادرسی علنی	۱۲۹	واقعه ناگوار
۱۶۰	بیان ادعا از طرف دادیار استان مرکز	۱۳۰	قسمتی از خاطرات دکتر کیخسرو راستی

شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه	عنوان
۲۰۹	اعدام محمد شیروانی	۱۶۱	تمهید مقدمات برای محکوم کردن متهمین بیگناه
۲۱۰	خاطرات اسفندیار مجذوب	۱۶۲	فقدان امنیت در دادگاه
۲۱۳	خاطرات حبیب الله رافتی	۱۶۳	اعلامیه
۲۱۴	درگذشت حاجی میرزا حسن شمسی و تلگراف تسلیت آمیز حضرت ولی امرالله	۱۶۴	اعلامیه ها
۲۱۵	گزارش ملاقات دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران	۱۶۵	بیانات وکلای شاکیه خصوصی
۲۱۹	نامه محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا به نخست وزیر	۱۶۸	دفاعیات وکلای متهمین
۲۲۸	نامه محفل روحانی ملی ایران و تلگراف حضرت ولی امرالله	۱۶۸	وکیل دوم عبدالله رازی
۲۳۰	نامه محفل روحانی ملی آمریکا به محفل ملی ایران	۱۷۳	مدافعات کاظم کاظم زاده سومین وکیل مدافع
۲۳۱	نامه محفل روحانی ملی آمریکا به کاردار سفارت ایران	۱۷۴	عباس نراقی چهارمین وکیل مدافع
۲۳۴	نامه محفل روحانی ملی آمریکا به نخست وزیر ایران	۱۷۵	مدافعات دکتر عزیزالله نویدی
۲۳۷	برخورد تصادفی با استوار خاکپور	۱۷۸	قبول وکالت از سه نفر اسفندآبادی و مطالعه پرونده
۲۳۸	اعتراف سید محمد قیومی بر بیگناهی محمد شیروانی	۱۷۹	ملاقات و تحقیق از سه نفر اسفندآبادی
۲۳۹	ملاقات تصادفی با جواد صادقی بازپرس یزد در لندن	۱۸۰	دفاع از سه نفر اسفندآبادی
۲۴۰	مآخذ ضماضم بخش دوم	۱۸۳	مدافعات متهمین
۲۴۱	شهادت دکتر سلیمان برجیس	۱۸۸	کسب اطلاع قبل از اعلام رأی
۲۴۵	شهادت غلامرضا اخضری و فرزند جوانش در نصرآباد یزد	۱۸۹	اعلام ختم دادرسی و صدور رأی
۲۵۰	اذیت، آزار و غارت اموال بهائیان در شهر یزد و روستاها	۱۹۱	خلاصه رأی دادگاه
۲۵۳	زندنگی نامه بهرام روحانی	۱۹۵	فرجامخواهی وکلای متهمین
۲۵۴	شهادت بهرام روحانی در تفت	۱۹۵	اعتراض به وضع دادرسی
۲۵۶	سخنرانی حجت الاسلام محمد تقی فلسفی در رادیو	۱۹۷	مضمون لوایح فرجامخواهی کاظم زاده، رازی و نصیری
		۲۰۶	ابرام حکم محکومین به زندان

۲۵۷	موضوع مذاکرات محرمانه
۲۵۸	اعلامیه دولت
۲۵۸	تخریب گنبد حظیره القدس طهران
۲۶۰	عواقب سخنرانی فلسفی و خراب کردن گنبد حظیره القدس
۲۶۲	شهادت هفت نفر بهائی در هرمزک
۲۶۳	اسامی هفت نفر شهدای هرمزک
۲۶۴	شکایت به دبیر کل سازمان ملل متحد
۲۶۵	مرگ مشکوک حسن رضائی
۲۶۶	شرح حال میرزا محمد علی افغان علیه رضوان الله و بهائیه
۲۷۲	سه توفیق از بیت العدل اعظم الهی
۲۷۳	امتنان و اعتذار

عکس‌الاعلی

شکر شکن شوند همه طوطیان هندی

زین قند پارسی که به نیکالیه

مکتوب آبخناب بر مکن فدا و اصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه
 مسطور شد منظور گشت هر چه مذکور آید صحیح و درست، لکن مجسمان کوی
 محبوب و محرمان حسیم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احترام بخوبی
 از بحر تسلیم هرز و قند و از نهر تسنیم مشروب. رضای دست ابد و جهان
 ندهند و قضای محبوب اینضای لامکان تبدیل نمایند.
 زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و ستم کشنده را چون شهد
 روح بخشند، لاجرم بیاشامند. در صحراهای بی آب مملکت

بیاد دست مواجند و در بادیه های متلف بجانشانی چالاک.
دست از جان برداشته اند و غم جانان نموده اند. چشم از عالم
بر بسته اند و بجمال دست گشوده اند. جز محبوب مقصودی ندارند و جز صبا
کمالی نجویند به پر توکل پرداز نمایند و سبحان تو سلطیران کنند زدن
شمیره خوزیر از حریر کشتی محبوب است و قیر تیز از شیرام مقبول
زنده دل باید در این ره صندل تا کند در هر نفس صبحان نشا
دست قاتل را باید بوسید و قص کسان آهنک کوی دست نمود
چه نیکوست این ساعت چه طبع است این وقت که روح معنوی جانانی
دارد و هیکل دماغم معارج فنا نموده. گردن بر او ختم و تنغ بید ریخ را
تمام اشتیاق مشتاقیم سینه را سپر نمودیم تیر قهار ایجان تجا حیم ز نام نایم
و از هر چه غیر دست در کنار. فرار اختیار کنیم و بدفع اختیار نپردازیم. بدعا
بلار اطالیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجر انس

آشمان سازیم و بنهشتی مقامات حب منتهی کردیم. از خرهای خوش وصال
بنویسیم البته این دولت بی زوال از دست ندهیم این نعمت بمیک
از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از حبیب رحمت رب الارباب سیریم
این اصحاب را بلافا کند و این سفر را قدم طی نماید این وجه پرده حجب شود
بلی این معلوم است که با انجمه دشمن دخل و خارج که علم اختلاف
برافراخته اند و بجمال جد در دفع این فقر اگر بسته اند البته بقانون عقل
باید احترام نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و لکن -
بعنایت الهی تپاید غیب نماندنی چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح بر نمند
سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس. ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پرواز
و روح قدسی از تبااهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن، این را
زندان است و کشتی، آن را سخن، نغمه نبل را بلبس و اندوختن
آشنایان آشنایان است.

این کتاب مشتمل بر دو بخش است

بخش نخست وقایع تاریخی قبل از
سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی

بخش دوم رویدادهای تاریخی بعد از
شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی

حق تجدید چاپ و اقتباس محفوظ است

تقدیم

به

ارواح پاک و تابناک بیگناهایی که
مورد جور و ستم قرار گرفته و در این
کتاب از آنها یاد شده است

مآخذ مندرجات بخش نخست

- ۱- توقیعات مبارک حضرت شوقی افندی ربانی وئی امر دیانت بهائی به افتخار اجبای یزد و هندوستان
- ۲- خاطرات اسفندیار مجذوب
- ۳- خاطرات دکتر سهراب فریدانی تاریخ ۱۰ ماه می ۱۹۹۵ میلادی
- ۴- کتاب مصابیح هدایت تألیف عزیزالله سلیمانی از صفحات ۱۰۲ تا ۱۰۳ جلد دوم و صفحات ۲۱۸ تا ۲۲۱ جلد چهارم
- ۵- کتاب خاطرات حاج محمد طاهر مالمیری از صفحه ۲۱۳ تا ۲۱۸
- لجنه نشر آثار امری لانگهاین آلمان تاریخ چاپ ۱۴۹ تاریخ بدیع مطابق با ۱۹۹۰ میلادی
- ۶- یادداشتهای احمد نصیری از آیام قضاوت در سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ شمسی مستخرجه از پرونده ها و رساله کیفر بیگناهان تألیف نعیم وحیدی

دیباچه

به شهادت تاریخ در تمام نقاط ایران بخصوص در شهرستان یزد مردم متعصبی که معنی و مفهوم آیات شریفه "لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یومن باللّه فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و اللّه سمیع علیم (۱) لکم دینکم ولی دین (۲) انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (۳)" را نفهمیده یا نادیده گرفته اند پیوسته افرادی را که با تحرّی حقیقت و طیب خاطر به دیانت بهائی ایمان آورده اند مورد تعرّض، تهاجم، اذیت، آزار، قتل و غارت قرار داده حتی به کودکان شیرخوار آنها هم رحم نکرده اند.

پس از استقرار امنیت و وضع قوانین در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی دشمنان و قضات متعصب و مأمورین ناصالح شیوه تعدی و ستمگری را تغییر داده با توسّل به حربه قانون از طریق شهادت دروغ، وارد آوردن بهتان و افتراات واهی به پرونده سازی پرداخته یا با انحراف مسیر دادرسی بهائیان بیگناه را گرفتار نموده یا به دادخواهی آنها رسیدگی و توجّه ننموده در بعضی از موارد هم متجاوزین به حقوق آنها را از مجازات معاف و تبرئه کرده اند.

مطالبی را که خوانندگان گرامی در این کتاب مطالعه خواهند فرمود داستان، گزافه گوئی و مبالغه نیست بلکه ماجراهای واقعی و سرگذشت اسف انگیز بیگناهانی است که قربانی سوء نیت و غرض ورزی قضات متعصب و بی انصاف شده در مظان اتهام ناروا واقع گشته سالها رنج و محنت زندان را کشیده و کسب و کارشان را از دست داده اند. در آخر کار بعضی از آن متهمین بی تقصیر از بزه انتسابی برائت حاصل کرده اند اما میرا شناختن آنها چون نوشداروی بعد از مرگ دردی را درمان

نکرده زیرا مصائب و محرومیت‌های فراوان جبران پذیر نبوده و زندگانی از دست رفته آنها باز یافتنی نبوده است.

اگر بخواهیم تمام خاطرات را بنویسیم به قول معروف مثنوی هفتاد من کاغذ شود لذا فقط به تشریح چند مورد اکتفا می‌کنیم تا اندکی از بی عدالتی‌های بسیار را به رشته تحریر در آوریم و بیش از این موجبات ملالت خاطر و تأثر قلوب پاک خوانندگان با وجدان منصف را فراهم نسازیم.

۱- تهمتهای بی دلیل و غرض آلود به آقا غلامعلی خراسانی تاجر معتبر و خوشنام یزد که موجب گرفتاری ایشان گردیده و پس از تحمل تحقیر و ناملایمات زیاد در دادرسی منصفانه بیگناهی معظم له به اثبات رسیده و برائت حاصل کرده است.

۲- در شب ششم خرداد ماه ۱۳۱۶ شمسی محمد فخار مستاجر کوره آجرپزی واقع در حومه یزد در حین زد و خورد با دو نفر مالکین کوره و دو نفر خشت مال به قتل رسیده ضاربین جسد مقتول را در آتش کوره انداخته فرار کرده اند تصادفاً دو نفر پاسبان سر رسیده ضاربین را شناسائی و به شهربانی جلب کرده اند بازپرس دادسرای یزد اول قرار تعقیب و بازداشت آنها را صادر کرده ولی در اثر تعصب مذهبی مسیر رسیدگی را تغییر داده ضاربین را آزاد و رئیس محفل روحانی یزد و یک نفر مسلمان را متهم و بازداشت کرده است. بازپرس دیگری از طهران به یزد رفته عادلانه قضاوت کرده ضاربین را بازداشت و به طهران فرستاده و رئیس محفل را آزاد نموده ولی دومین بازپرس اعزامی از طهران قرار منع تعقیب ضاربین را صادر و اعضای محفل روحانی یزد و عدّه ای دیگر از بهائیان را متهم و شبانه بازداشت کرده و سالها به زندان انداخته است. سرانجام تمام متهمین بهائی در دادگاه های عالی جنائی طهران و اصفهان برائت حاصل کرده اند.

۳- در اثر کینه توزی یکی از خوانین متمول و متغذ ابرقو مادری بدبخت و بی نوا با پنج فرزند صغیرش شبانه در مزرعه رباط ابرقو به قتل رسیده اند مأمورین استفاده جوی ژاندارمری و قضات متعصب دادگستری یزد سه نفر متهمین و محرک قتل را از تعقیب فرار داده چند نفر مسلمان را در ابرقو و چهار نفر بهائی بیگناه را در اسفندآباد متهم کرده به زندان انداخته اند و دامنه اتهام را به یزد کشیده اعضای محفل روحانی را هم به اتهام معاونت در قتل گرفتار کرده اند دادگاه عالی جنائی طهران حکم ظالمانه ای صادر کرده که در تاریخ قضائی کم نظیر بوده است.

پس از صدور آن حکم ظالمانه دو نفر از وکلای متهمین کاظم کاظم زاده و عبدالله رازی با قلم توانای خود رساله ای بنام (حقیقی چند درباره قتل فجیع در ابرقو) مرقوم داشته که حاوی ایرادات و اعتراضات مستند و مدلل به رأی دادگاه جنائی است و به ضمیمه لایحه فرجام خواهی به دیوان عالی کشور تقدیم داشته اند. صحت ادعای وکلا را فاضل کاشانی مستشار شریف و شجاع دیوان عالی کشور در رأی خود تصریح فرموده است.

۴- شهادت غلامرضا اختری و فرزند جوانش در نصرآباد یزد

۵- اذیت و آزار بهائیان در یزد و روستاها و غارت اموال آنها

۶- شهادت بهرام روحانی در تفت

۷- شهادت دکتر سلیمان برجیس در کاشان

۸- اشغال نظامی و خراب کردن گنبد حظیرة القدس طهران

۹- شهادت ۷ نفر در هرمزک یزد

۱۰- مرگ مشکوک حسن رضائی

بخش نخست

تهمت واهی به آقا غلامعلی خراسانی تاجر معتبر و خوشنام یزد

بدستور رضا شاه پهلوی سلطان وقت برای رسیدگی و نظارت بر واردات کالاها به کشور مؤسسه ای بنام شرکت مرکزی بریاست علی و کیلی در طهران تأسیس می شود در آن موقع قسمت عمده واردات چای از هندوستان در اختیار ارباب مهدی یزدی بوده است چون در موقع ترخیص چای از گمرگ زاهدان اعمال خلاف قانون انجام می گیرد بدستور رضا شاه ارباب مهدی را بازداشت می کنند و دستور می دهند وزارت دادگستری در سراسر ایران دفاتر نمایندگی های فروش چای را بازرسی نمایند.

احمد معاون زاده مستنطق دادسرای شهرستان یزد در اجرای دستور فوق از اطاق تجارت یزد درباره محمد گلشن عامل عمده فروش چای در یزد نظرخواهی می کند. خراسانی رئیس اطاق تجارت یزد که سالیان متمادی بتجارت اشتغال داشته و به امور گمرگی آشنا بوده برای اطمینان خاطر از گلشن تحقیق می نماید و یقین حاصل می کند که گلشن از ترخیص چای از گمرگ زاهدان بکلی بی اطلاع و بی تقصیر است وقتی معاون زاده به خراسانی می گوید شما باید علیه گلشن رأی بدهید خراسانی پاسخ می دهد جناب مستنطق اگر شما از هر بازرگانی سنوال کنید جواب خواهد داد که عامل فروش با گمرگ سر و کاری ندارد کالائی برایش می فرستند او هم کالا را بین نمایندگان جزء توزیع می کند و حق العمل می گیرد اگر شما می خواهید گلشن را تحت تعقیب قرار دهید بهتر بود بجای مراجعه به اطاق تجارت یک نفر حسابدار را بفرستید تا بمیل و دلخواه شما نظر بدهد بنده عمری است با صداقت و خوشنامی بتجارت اشتغال دارم نمیتوانم برخلاف حقیقت وجدانم را زیر پا بگذارم و تاجر

با توجه به بی عدالتی های فوق الذکر بهترین نامی که برای این کتاب برگزیده ایم "بیگناهان" است بامید آنکه مورد پسند خوانندگان عزیز قرار گیرد و چنانچه نواقصی به نظرشان رسید با دیدگان خطاپوش خود اغماض فرمائید.

از صمیم قلب از خداوند توانای مهربان مسئلت می نمائیم تمام افراد بشر را از اعمال ظلم و ستم و اعمال خلاف اخلاق باز دارد و به آنها توفیق خدمت به خلق عنایت فرماید چنانچه سعدی شاعر بلند آوازه هم در این شعر آموزنده فرموده است
عبادت به جز خدمت خلق نیست
به تسبیح و سجاده و دلق نیست

۱- ترجمه آیه ۲۵۶ سوره بقره: در دین اجبار نیست راه هدایت و ضلالت بر همه کس روشن گردید پس هر کس از راه کفر و سرکشی برگردد و به راه ایمان و پرستش خدا گراید بدرستی که به رشته محکم و استواری چنگ زده که هرگز نخواهد گسست خداوند بر گفتار و کردار خلق شنوا و داناست.

۲- آیه ۶ سوره الکافرون: دین شما برای خودتان و دین من برای خودم

۳- حدیث نبوی: من به پیغمبری مبعوث شده ام تا مراحل اخلاق پسندیده آدمی را به حد کمال برسانم.

درستکار بیگناهی را مقصر معرفی کنم. معاون زاده که در فکر کسب شهرت و جلب رضایت خاطر اولیای وزارت دادگستری بوده از صراحت لهجه و عدم اطاعت خراسانی عصبانی می شود و پرونده ای بی اساس و بدون دلیل و مدرک بر علیه او ساخته قرار تعقیبش را صادر می نماید. پس از چندی دکتر طاهری نماینده مجلس شورای ملی که بر بیگناهی خراسانی واقف می شود توصیه می نماید که دور از حب و بغض به پرونده رسیدگی کنند در نتیجه خراسانی از اتهام بی اساس برائت حاصل می کند.

بازداشت آقا غلامعلی خراسانی به اتهام معاونت در قتل

در سال ۱۳۱۲ شمسی که هنوز معاون زاده مستنطق دادسرای یزد بوده و کینه خراسانی را در دل داشته پیوسته در انتظار فرصت مناسبی بوده تا بهانه ای پیدا کند و ایشان را بزحمت بیاندازد در آن ایام خراسانی و دانش هر دو در یزد بتجارت اشتغال داشتند و املاک مزروعی وسیعی را هم در هرات از توابع یزد مالک بودند. مباشر املاک دانش موسوم به حاج زینل مردی هتاک، ماجراجو، متجاوز بحقوق زارعین و مورد تنفر و انزجار مردم بوده است.

بر عکس مباشر خراسانی بنام محمد قویدل، انسانی مؤدب، خوشرفتار و مورد احترام اهل محل بوده ولی پس از چندی از شغل خود استعفا داده به یزد مراجعت می کند. خراسانی به درویش علی لاری پور که پيله وری معتبر و درستکار بوده و با هم رابطه تجارتي داشتند نامه ای می نویسد و از او خواهش می کند امور املاکش را رسیدگی نماید.

در آنوقت رئیس پاسگاه ژاندارمری هرات گروهبان زین العابدین مصلح بوده چون با مردم و زارعین خوشرفتاری می کرده موجبات رضایت خاطر خراسانی را فراهم می نموده گاهی انعامی دریافت می کرده پس از چندی مصلح را به ژاندارمری شیراز منتقل می کنند مصلح که نمی خواسته از خانواده اش دور باشد استعفا داده به یزد می رود از خراسانی تقاضا می کند مباشرت املاک خود را به او واگذار کند.

خراسانی اظهار می دارد من بتازگی درویش علی را به سرپرستی املاک هرات برگزیده ام نمی خواهم بدون جهت او را بر کنار کنم مبلغی به مصلح می پردازد و نامه ای به لاری پور می نویسد که ده تومان به مصلح بپردازد. مصلح در هرات کاری پیدا کرده مشغول می شود. در آن ایام حقوق یک نفر ژاندارم ۱۰ تومان بوده است.

دیری نمی گذرد که دانش همراه منشی خود به هرات می رود تا به حساب های حاج زینل رسیدگی و به املاکش سرکشی کند به محض ورود به هرات عده ای از بدرفتاری حاج زینل شکایت می کنند. گفتگوی حاج زینل و دانش به مشاجره لفظی منحصر می شود بنحویکه حاج زینل در انظار مردم به دانش فحاشی و بی احترامی و توهین می کند. چون محل مناسب دیگری نبوده هر سه نفر شب را در یک اطاق می خوابند دوباره منازعه شروع می شود بعدی حاج زینل حرفهای زشت و رکیک نثار دانش می کند که او سخت عصبانی و خشمگین گشته ناگهان برخاسته تفنگ را بر می دارد و حاج زینل را در رختخواب می کشد. روز بعد برای نجات خود از تعقیب مبلغ هنگفتی به رئیس پاسگاه ژاندارمری هرات می پردازد و ادعا می کند که مصلح بدستور اربابش خراسانی که با حاج زینل خصومت داشته از روی پشت بام آمده حاج زینل را بقتل رسانیده نامه ای که خراسانی به لاری پور نوشته بوده می گیرند دستاویز اتهام قرار می دهند و ضمیمه پرونده کرده مصلح را بازداشت و با پرونده سراپا دروغ تحت الحفظ بزدان یزد تحویل می دهند.

معاون زاده بازپرس یزد فرصت را مغتنم شمرده با جلب موافقت ضیاء ابراهیمی دادستان و اطلاع رئیس جدید دادگستری یزد عصر پنجشنبه خراسانی را برای بازجویی به داسرا احضار می کند و سنوال می کند شما چه رابطه ای با حاج زینل داشتید جواب می دهد من سر و کاری با او نداشتم همینقدر می دانم که وی شخص بدرفتاری بوده و مردم از او ناراضی بودند بازپرس حواله مبلغ ده تومان را در وجه مصلح دستاویز قرار می دهد عمداً بازجویی را ادامه داده قرار تعقیب و بازداشت خراسانی را صادر می کند. پس از چند روز تجار و معاریف شهر از حقیقت قضیه مطلع شده و یقین حاصل می کنند خراسانی بیگناه و اتهام واهی و بی اساس است به رئیس دادگستری یزد مراجعه و اعتراض می کنند بازپرس قرار توقیف را به قرار کفالت تبدیل می کند و ایشان را از زندان آزاد می نماید.

احمد نصیری می نویسد:

بنده در سال ۱۳۱۳ شمسی بشرح زیر به بازپرسی داسرای یزد منصوب گشته عازم مسافرت به یزد شدم برای کسب اجازه و خداحافظی نزد دکتر احمد متین دفتری معاون وزارت دادگستری رفتم ایشان در ضمن سفارشات و دستور اقدامات از جمله مطالبشان مربوط به یک پرونده قتل بود که گفت از قرار معلوم در حوزه قضائی یزد سال قبل قتلی اتفاق افتاده که بقرار اطلاع واصله متهمین اصلی را رها کرده اند و افراد بیگناهی گرفتار و تحت تعقیب می باشند شما این پرونده را که در اداره بازرسی قضائی مرکز است مطالعه کنید و جریان را بمن گزارش دهید و در یزد مانند یک پرونده جدید برای کشف حقیقت اقدام نمائید.

چون به اداره بازرسی قضائی مراجعه کردم معلوم شد که پرونده در مرکز نیست و به یزد اعاده شده است. مراتب را به آقای دکتر گزارش دادم و چون بقرار اظهار ایشان پرونده مربوط به سابق بود و بر گرداندن مسیر تحقیقات در پرونده جنائی بعد از این

مدت کار دشوار بنظر می رسید لذا برای احتیاط سنوال کردم که جنالعالی به گوینده و گزارشگر این مطلب که متهمین اصلی آزاد و بیگناهان گرفتارند اعتماد دارید؟ دکتر متین دفتری در جواب فرمود اظهارات من مبتنی بر گزارش و اظهار نظر دکتر طاهری نماینده یزد در پارلمان می باشد و من به اظهارات او اطمینان دارم اما شما مطابق حق و واقع عمل کنید.

بعداً موقعی که دکتر طاهری در تعطیلات تابستانی مجلس شورای ملی به یزد آمد بنده را ملاقات کرد و جریان را شرح داد که متهم اصلی معلوم و مشخص است و بدون جهت غلامعلی خراسانی را متهم به تحریک نوکرش برای ارتکاب قتل نموده اند که نوکر زندانی و شخص خراسانی با قید کفیل آزاد است. روزیکه دکتر طاهری عازم مراجعت بطهران بود و تلفنی از من خداحافظی نمود من بایشان تذکر دادم که پرونده قتل مربوط به اتهام خراسانی هنوز از مرکز برنگشته و بطوریکه خودتان هم اطلاع دارید قبل از ورود من به یزد قتلی اتفاق افتاده که مأمورین آگاهی شهریبانی در مظان اتهام معاونت در آن جرم می باشند و به عوض جلوگیری از تبانی و کمک به کشف حقیقت اقدامات منفی می نمایند لذا داسرای یزد از وزارت دادگستری تقاضا کرده رسیدگی به این پرونده را به مرکز ارجاع نمایند. به نظر بنده بهتر است پرونده خراسانی هم در مرکز مورد رسیدگی قرار گیرد تا دور از تبانی و اعمال نفوذ باشد. پس از اندک زمانی وزارت دادگستری دستور داد هر دو پرونده در مرکز رسیدگی شود و معینی بازپرس طهران را برای تکمیل تحقیقات هر دو پرونده به یزد اعزام نمود در ضمن تحقیقات بیغرضانه معینی حقیقت را کشف نموده دانش متهم اصلی را بازداشت کرد و قرار منع تعقیب آقا غلامعلی خراسانی و زین العابدین مصلح را صادر نمود و زین العابدین بیگناه بعد از مدتها از زندان آزاد گردید. چند روز بعد معینی نامه ای که با پست شهری و بدون امضاء بنام او رسیده بود بمن ارائه داد وقتی که خواندم معلوم شد نویسنده به بازپرس اعزامی از مرکز نوشته است که شما

بخوبی از بازپرس بهائسی یزد تبعیت کرده و حرفش را پذیرفته متهم را آزاد و بیگناهی را حبس کرده اید معینی از من پرسید نویسنده این نامه را حدس می زنید که چه شخصی است؟ جواب دادم یقین ندارم ولی احتمال می دهم فلان وکیل دادگستری باشد. معینی نظر مرا تأیید کرد و اقدامات خود را تعقیب نمود و رفع شر بزرگی از من شد.

قتل محمد فخر نزدیک شهر یزد

اسفندیار مجذوب می نویسد:

در شب ششم خرداد ماه ۱۳۱۶ شمسی در سر کوره آجرپزی معروف به باغ شیخ نزدیک خرمشاه حومه یزد میان حاج حسین و رجب خرمشاهی مالکین کوره مزبور با محمد فخر مستأجر کوره بعلت بدهکاری محمد فخر به مالکین کوره مشاجره لفظی شدیدی در می گیرد که دو برادر خشتمال کوره هم بنام محمد و علی در مجادله شرکت جسته که به منازعه منجر شده در حین زد و خورد محمد فخر کشته می شود قاتلین برای اخفاء جریان قتل و امحاء آثار جنایت هولناک خود تبنانی کرده درب باغ کوره را از داخل می بندند و جسد مقتول را در میان هیزم و بوته های موجود در کوره گذاشته بوته ها را آتش میزنند حاج حسین و رجب از دیوار کوره بالا رفته خود را به خرمشاه رسانیده روی پشت بام می خوابند دو برادر خشتمال هم از محل واقعه دور می شوند. تصادفاً پس از چند لحظه شعله های آتش که به آسمان زبان می کشیده از راه دور نظر دو پاسبان گشت را جلب می کند. با عجله بسوی حریق می شتابند بوی گوشت سوخته بمشامشان می رسد چون درب کوره بسته بوده از دیوار بالا می روند جسد نیم سوخته ای را در میان شعله های آتش مشاهده می کنند با کوشش فراوان آنرا از وسط آتش بیرون می کشند در اطراف کوره به

تحقیق و جستجو می پردازند دو نفر را در باغی پیدا می کنند نام و شغل آنها را سؤال می کنند معلوم می شود آن دو برادر علی و محمد خشتمال های همان کوره هستند. پاسبانها می پرسند علت حریق چه بوده، مقتول کیست، صاحب کوره کجاست؟ دو برادر خشتمال از ذکر علت و نام مقتول خودداری کرده فقط اظهار می دارند حاج حسین و رجب دو برادر خرمشاهی مالکین کوره و ساکن خرمشاه هستند. از قیافه مضطرب و جوابهای نادرست محمد و علی پاسبانها مشکوک می شوند و خشتمالها را جلب کرده بدرب خانه مالکین کوره به خرمشاه می روند دق الباب می کنند حاج حسین و رجب جوابی نمی دهند پس از اخطار جدی پاسبانها از پشت بام پائین آمده درب را می گشایند پاسبانها سؤال می کنند علت حریق چه بوده، چرا یکنفر در وسط آتش می سوخته حاج حسین و رجب بکلی منکر هر گونه اطلاعی می شوند اما حالت وحشت زده و جوابهای ضد و نقیض آنها موجب سوء ظن پاسبانها شده هر چهار نفر را به شهربانی برده بازداشت می کنند. خبر مفقود شدن محمد فخر به شهربانی می رسد حدس می زنند شاید جسدی که می سوخته محمد فخر بوده است ولی با تمام کوششی که مأمورین شهربانی برای کشف جرم معمول داشته اند آن چهار نفر متهم هیچکدام صراحتاً به ارتکاب جرم اقرار نمی کنند ولی شهربانی آنها را مجرم شناخته پرونده را به دادسرا می فرستند قاضی زاهدی بازپرس قرار تعقیب و بازداشت متهمین را صادر می کند.

دست‌آویز برای متهم کردن افراد بیگناه

لازم است عواملی که قبل از واقعه قتل محمد کوره پز در یزد بوجود آمده و بر جریان بازپرسی و کشف جرم تأثیر بسزائی گذاشته و بهانه ای بدست بازپرس متعصب مفرض داده تا با پرونده سازی مسیر دادرسی را منحرف کرده متهمین واقعی را آزاد و افراد بیگناهی را بدون دلیل و اماره قانونی در مظان اتهام قرار دهد به شرح زیر خاطر نشان نمائیم:

۱- نظارت بر ساختمان حمام

هنگامی که بهائیان در بعضی از محلات شهر یزد به حمام عمومی می رفتند آنها را مورد تحقیر و توهین قرار می دادند برای رفع این مشکل اعضای محفل روحانی یزد تصمیم می گیرند با فروش سهام به ارباب حمامی مدرن با دوش و نمره خصوصی مطابق با اصول بهداشت بنام حمام شرکت بنا نمایند. سلطان نیک آئین رئیس محفل روحانی که شخصی ممتاز و سرشناس بوده بیش از دیگران برای تهیه و خرید مصالح ساختمانی و نظارت بر بنای حمام سعی و کوشش بیدریغ مبذول می داشت و آجرهای ساختمان حمام را از محمد فخار خریداری می کرد و محمد هم هیزم و بوتله برای سوخت کوره آجر پزی را از محمد هدشیان مباشر نیک آئین در لرد فهادان می خرید از این معاملات مبالغی به نیک آئین بدهکار شده و خانه خود را بابت وثیقه نزد او گرو می گذارد. حمام مزبور در کنار خیابان واقع و برای آن دوران مدرن و تمیز بود حتی بعضی از رؤسای ادارات دولتی و پزشکان به آن حمام می رفتند بنای حمام مورد رشک و حسد متعصبین و دشمنان امرالله قرار گرفته مترصد فرصت مناسبی بودند تا صدمه ای به نیک آئین و لطمه ای به حیثیت جامعه بهائی بزنند.

۲- شکایت به شهربانی و تقاضای رفع مزاحمت

عده ای از بهائیان ساکن یکی از محلات یزد از مزاحمت و رفت و آمد مردمان متفرقه به خانه نصرت خانم نامی با نیک آئین مشورت می نمایند او شاکیان را راهنمایی می کند تا به شهربانی و دادگستری شکایت کنند. شاکیان به شهربانی شکایت می کنند که کثرت رفت و آمد افراد ناباب به خانه مشارالیهها موجب سر و صدا و مزاحمت به ما و سایر ساکنین می شود شهربانی پس از تکمیل تحقیقات پرونده را به دادسرا می فرستند و به قاضی زاهدی بازپرس ارجاع می شود وقتی که بازرس در موقع بازجویی دیانت شاکیان را سؤال می کند آنها مطابق واقع خود را بهائی معرفی می کنند بازپرس متعصب متغیر شده به آنها اهانت و بدگویی می کند. پس از چندی هیئت بازرسی از مرکز به یزد وارد می شود شاکیان که مورد اهانت بازپرس قرار گرفته بودند در مقام شکایت بر می آیند. این شکایت برای بازپرس گران تمام شده بغض و عداوتی که به بهائیان داشته صد چندان می شود و مترصد انتقامجویی بوده و در عین حال فهمیده بوده که راهنمای شاکیان سلطان نیک آئین بوده است.

بازداشت نیک آئین و غلامحسین مسلمان

دشمنان متعصب که هر گونه صدمه و تهمت و افتراء ناروا و شهادت دروغ را علیه بهائیان جائز و ثواب می دانستند و از بدهکاری محمد فخار به نیک آئین اطلاع داشتند ب فکر متهم کردن او می افتند عده ای را تحریک و تشویق می نمایند تا با ارسال نامه های بی امضاء یا امضاء مستعار به دادگستری اعلام کنند که نیک آئین مرتکب قتل محمد فخار است. نقشه دیگری هم طرح می کنند که به چهار نفر

زندانی یاد می دهند نامه ای به دادستان بنویسند تا آنها را برای دادن اطلاعات جدید احضار کنند وقتی نزد دادستان می روند اظهار می دارند در شب قتل ما با چشم خود چهار نفر را مشاهده کردیم که در اطراف محل قتل عبور می کردند چون هوا تاریک بود فقط دو نفر از آنها نیک آئین و غلامحسین حمال را شناختیم و دو نفر دیگر را نشناختیم. بازپرس که کینه دیرینه ای با نیک آئین داشته او و غلامحسین را احضار و پس از مختصر بازجویی بازداشت می کند و متهمین اصلی را آزاد می نماید.

نیک آئین منکر صحت شهادت چهار نفر متهمین می گردد اظهار می دارد در آن شب در محله فهادان در منزل یکی از احباب لجنه تبلیغ تشکیل گردیده بود. حاج محمد طاهر مالگیری، حسین شیدا، حسینعلی نیرو و میرزا حسن نوش آبادی و خرمن خانم همشیره مجنوب و مهدی اشتری حضور داشتند. بازپرس تمام اعضای لجنه تبلیغ را احضار و بازجویی می کند و ثابت می شود که نیک آئین در محله فهادان بوده که چندین کیلومتر با کوره آجرپزی باغ شیخ فاصله داشته ولی بازپرس به حرف حساب گوش نداده است.

شهادت دروغ بر علیه سایر احباء

متهم کردن و بزدان انداختن نیک آئین آتش حقد و حسارت دشمنان او را اطفاف نکرده به فکر گرفتار کردن عده دیگری از احبا سرشناس می افتند. غلام برادر محمد مقتول را تطمیع و تشویق می کنند تا بعنوان شاکی خصوصی به هو و جنجال به تظلم بپردازد و نامه ای به بازپرس بنویسد که چون برادرش به بهائیان دشنام می داده در جلسه محفل روحانی پس از مشورت و اتخاذ تصمیم حاج محمد طاهر حکم قتل را

داده روز بعد نیک آئین، حسینعلی نیرو، حسن نوش آبادی و غلامحسین حمال مسلمان غروب به منزل اسفندیار مجنوب رفته شب در آنجا خوابیده اذان صبح از خانه مجنوب بیرون رفته محمد را کشته و سوزانیده اند در حالی که پاسبانها نیمه شب چند ساعت قبل از اذان صبح حریق را دیده و گزارش داده بودند.

دشمنان کینه توز سه نفر دکاندار زیر بازارچه حمام موسوم به حسینعلی عطار، اکبر بینی پاره نجار و علی آقا کور دوچرخه ساز را تحریک و تطمیع می کنند تا نامه ای به بازپرس بنویسند که ما یک روز عصر سلطان نیک آئین، حسینعلی نیرو، حسن نوش آبادی، محمد هدشیان و غلامحسین حمال را دیدیم که از جلو دکان ما عبور کرده به منزل اسفندیار مجنوب رفته اند.

بازپرس اسفندیار مجنوب را احضار و بازجویی می کند مجنوب می گوید آن شب لجنه خیریه در منزل من بوده سلطان نیک آئین عضو لجنه خیریه نیست و مدتهاست به خانه من نیامده. بازپرس می گوید اگر ثابت شد دروغ می گوئی محکوم هستی مجنوب جواب می دهد چون بما فرموده اند (قطع حلقوم بهتر است از کذب مششوم) بنده هرگز دروغ نمی گویم قاضی زاهدی بازپرس تمام اعضای لجنه را احضار و بازجویی می کند صحت گفتار مجنوب ثابت می شود.

روز بعد شریفی رئیس کلانتری مجنوب را جلب نموده از ظهر تا غروب شش ساعت در کلانتری بازداشت کرده دو صفحه از او استنطاق می کند و سپس از سه نفر دکانداران بازجویی می نماید. جوابهایی که دکانداران می دهند با مفادنامه آنها مغایرت و اختلاف فاحش داشته. اکبر بینی پاره اظهار می دارد بنده که نگفته ام به منزل مجنوب رفته اند گفته ام از جلو دکان من عبور کرده اند. پس از تحقیق دقیق معلوم می شود نیک آئین و همراهان در شب هشتم خرداد صعود جمال مبارک دو شب بعد از واقعه قتل از زیر بازارچه عبور کرده به منزل هرمزدیار پیمان رفته اند. رئیس کلانتری که مرد شریفی بوده به مجنوب می گوید برای من ثابت و مسلم شد

که شما و سایر بهائیان بیگناه هستید و شاکیان و شهود از روی تعصب مذهبی می خواهند عده ای بیگناه را به زحمت بیندازند. غروب رئیس کلانتری مجنوب را آزاد می کند ولی بازپرس نیک آئین و غلامحسین حمال را در زندان نگاه می دارد. منسوبین نیک آئین و محفل روحانی یزد توسط محفل روحانی ملی به اولیا امور شکایت و تظلم می کنند. وزارت دادگستری پس از نه ماه جواد جهانشاهی بازپرس مرکز را برای رسیدگی به پرونده قتل محمد کوره پز به یزد اعزام می دارد. نصیری می نویسد:

قبیل از شرح اقدامات بازپرس اعزامی لازم می دانم تا آنجا که خبر دارم از اخلاق و صفات پسندیده جهانشاهی به اختصار بنویسم. فامیل جهانشاهی اهل آذربایجان و به حسن شهرت معروفند جواد جهانشاهی مردی صریح، رک گو، شجاع تا حدی بی ملاحظه و خودخواه بوده و از قضاات خوشنام منزه و مورد اطمینان وزارت دادگستری بشمار می رفته است شاید انتخاب او برای این بوده که تحت تأثیر قرار نمی گرفته و دور از تعصب قضاوت می نموده است.

اقدامات جواد جهانشاهی

جهانشاهی دوز از هر گونه حب و بغض برای کشف جرم به تحقیق دقیق می پردازد دو برادر خشتمال محمد و علی را که در میبداز توابع یزد سکونت داشتند به دادرسی یزد احضار کرده بازجوئی می نماید. علی و محمد خشتمال اظهار می دارند سابقاً کوره آجرپزی باغ شیخ متعلق به محمد فخار بوده حاج حسین و رجب بابت طلب خود کوره را از او گرفته و به خودش اجازه داده بودند ولی دعوا و اختلاف حساب بین آنها ادامه داشت در شب قتل هنگام مجادله لفظی محمد فخار فحشهای رکیکی به حاج

حسین و رجب داد و آنها را به شدت عصبانی و خشمگین نمود که منجر بمنازعه شد. در حین زد و خورد بیلی که در دست حاج حسین بود به سر محمد فخار اصابت کرد و آن بدبخت کشته شد. تنها راهی که برای از بین بردن آثار جنایت بنظر حاج حسین و رجب رسید سوزانیدن جسد بود ولی آنها هرگز تصور نمی کردند که در آن نیمه شب پاسبانها می رسند و ما را دستگیر می کنند حاج حسین و رجب و من و برادرم چهار نفری متحدالقول شدیم که جریان قتل را به هیچکس بازگو نکنیم پس از اقرار و اعتراف صریح محمد خشتمال و جوابهای متناقض سه نفر دیگر جهانشاهی قرار تعقیب هر چهار نفر را صادر کرده با پرونده به طهران می فرستد و چون هیچ دلیل و اماره قانونی بر علیه نیک آئین و غلامحسین حمال پیدا نمی کند قرار منع تعقیب آنها را صادر کرده هر دو قرار را به تأیید دادستان می رساند و آنها را پس از نه ماه از زندان مرخص می کند.

مبری شناختن نیک آئین و غلامحسین حمال از تهمت و افترای ناروا و بی اساس سبب می شود که دوستان و بستگان آنها خشنود و سرافراز شده دسته دسته برای عرض شادباش به منزل او می رفتند ولی مفتریان و شهود کاذب و قاضی زاهدی بازپرس مغرض که رسوا و مفتضح شده بودند آرام ننشسته برای دوباره گرفتار نمودن نیک آئین و متهم کردن جهانشاهی قاضی شریف و پاکدامن به اخذ رشوه به تکاپو می افتند کسبه و تجار ثروتمند به خیال رسیدن به ثواب مبالغی جمع آوری نموده در یزد و طهران خرج می کنند تلگرافاً به دربار رضاشاه و وزارت دادگستری شکایت می کنند که جهانشاهی با دریافت رشوه با زور و تهدید از متهمین اقرار گرفته است. در زندان طهران هم چهار نفر زندانی مخصوصاً محمد خشتمال را وادار می کنند که مدعی شود آنچه اقرار کرده بی اساس بوده و بازپرس با زور و تهدید از او گرفته. پس از اندک زمانی محمد خشتمال که به ارتکاب قتل اقرار کرده بود در زندان طهران فوت می شود.

اعزام رضا لفظی بازپرس مرکز به یزد

با توجه به سابقه کلدرتی که وزیر دادگستری از جهانشاهی قاضی درستکار داشته رضا لفظی را مأمور رسیدگی به شکایت علیه جهانشاهی و قتل محمد فخار می نماید. لفظی از قضات متعصب بوده و نظر خوبی به جامعه بهائی نداشته برای این که بتواند بهائیان بیگناه را در مظان اتهام قرار دهد سه نفر مرتکبین قتل را که در طهران زندان بوده اند احضار و پس از مختصر بازجویی آزاد می کند. نیک آتین را که در آن موقع در طهران بوده پس از چند ماه آزادی دوباره بازداشت می نماید و به محل مأموریت خود روانه یزد می شود در یزد هم قرار توقیف غلامحسین جمال را صادر می کند. دشمنان و عبدالحسین آواره که به علت اخلاق و رفتار ناشایست از جامعه بهائی اخراج شده بود و در کمال خصومت با انتشار رديه ای بنام کشف الحیل و مجله نمکدان به انتقام جوئی سرگرم بوده بازپرس را احاطه کرده عده ای را وادار می کند با شکایت بی اساس و شهادت دروغ و نشر اکاذیب ذهن او را مشوب کرده او را تشویق و ترغیب می نمایند که حتی المقذور بهائیان بیگناه را در مظان اتهام قرار دهد و وانمود کند که نیک آتین و جامعه بهائیان یزد طراح نقشه قتل محمد فخار بوده اند تا بدینوسیله احساسات مذهبی عوام الناس ساده لوح را که از حقیقت واقعه بی خبر بوده اند علیه بهائیان برانگیزند و لطمه بزرگی به حیثیت و اعتبار جامعه بهائی وارد آورند.

بازداشت شبانه اعضای محفل روحانی یزد

لفظی برای کسب رضایت خاطر متنفذین، مردم متعصب یزد، فرار دادن متهمین واقعی از تعقیب و بد نام کردن جامعه بهائیان یزد بدون هیچ دلیل و مدرکی اعضای محفل روحانی و عده دیگری از بهائیان سرشناس و محترم را در مظان اتهام قتل محمد فخار قرار داده برای قدرت نمایی بدون ابلاغ احضاریه به شهربانی دستور می دهد عمداً در شب سوم اسفند ماه ۱۳۱۷ مطابق با شب اول محرم نامبردگان زیرین:

- ۱- دکتر عبدالخالق ملکوتیان ۲- حاج محمد طاهر المیری ۳- اسفندیار مجنوب ۴- عبدالرزاق روحانی ۵- حسینعلی نیرو ۶- حسین شیدا ۷- محمد هدشیان ۸- جلال بینش ۹- ابوالحسن شاه یوسفی ۱۰- غلامحسین مسلمان را به شهربانی جلب کرده به زندان بیاندازند و آنها را در زندان به دست سارقین و جنایتکاران می سپارد که مراقب باشند با همدیگر صحبت نکنند.
- میرزا محمد علی افغان و میرزا محمد حسین مهلوی را هم به معاونت در قتل متهم کرده با قید ضمانت آزاد می کند و به اداره دارائی دستور می دهد مهلوی کارمند اداره دارائی را منتظر خدمت کرده حقوقش را قطع نمایند. قرار تعقیب حاج محمد زائر و مهربان تشکر را صادر کرده با اخذ ضامن آنها را آزاد می گذارد.*

جلب میرزا حسن رحمانی نوش آبادی

لفظی به شهربانی شیراز دستور می دهد فاضل جلیل ناشر نفعات الله رحمانی نوش آبادی مقیم شیراز که مقارن با واقعه قتل محمد فخار در یزد بوده به شهربانی جلب

کرده تحت الحفظ به یزد بفرستند. شهربانی شیراز ایشان را سی و چهار ساعت بازداشت می نماید معظم له اظهار می دارد بنده گناهی نکرده ام که بترسم و فرار کنم با معرفی ضامن معتبر تعهد می سپارم خود به یزد بروم. شهربانی با این پیشنهاد موافقت می نماید نوش آبادی به دادسرای یزد می رود بلادرنگ لطفی پس از بازجویی مختصر ایشان را هم بر خیل محبوسین بیگناه می افزایشد. نوش آبادی هشت ماه در زندان یزد و چهارده ماه در زندان قصر طهران مشقتها و اهانت‌های زیادی را تحمل کرده سرانجام در دادگاه جنائی طهران برائت حاصل می نماید.

شرح خدمات برجسته آن جوهر خلوص، تواضع، وقار و متانت که تمام عمر پربارش در سفر و حضر با جدیت و شوق و ذوق بسیار برای نشر نفحات اللّٰه، هدایت و تبلیغ متحریران حقیقت، تعلیم و تربیت و تزئید معلومات امری جوانان بهائی گذرانیده در جلد دوم کتاب مصابیح هدایت به چاپ رسیده ذکر تمام فضایل و کمالات و صفات پسندیده معزی الیه از حوصله این کتاب خارج است. از درگاه خداوند بخشنده و مهربان مسئلت می نمایم روح پر فتوحش را قرین رحمت و آمرزش خود قرار دهد. یادش پیوسته گرامی باد.

اقدامات شصت روزه بازپرس در یزد

لطفی علاوه بر متهم کردن و شبانه به زندان انداختن افراد مظلوم و بیگناه با تشویق عبدالحسین آواره دو نفر از معاندین بنام محمد علی معروف به حاجی بابی نوه علی اکبر حکاک شهید و حسین کُرد حمامی و عده ای دیگر از جُهلال متعصب را مأمور می کند تا بجای پاسبان همراه بازپرس با خشنونت منازل و تجارتخانه اعیان را تفتیش و بازرسی کرده موجبات ترس و وحشت خانواده محبوسینی که سرپرست آنها در زندان یزد گرفتار بوده اند فراهم نماید. بازپرس دو بار دفاتر و اسناد تجارتخانه

هرمزدار پیمان بازرگان معتبر و محترم را بازرسی و با دفاتر و مکاتبات سرورش نجمی که با سلطان نیک آئین مراودات تجارتنی داشته اند ضبط و ضمیمه پرونده کرده در حالیکه مدارک مذکور هیچ ارتباطی با پرونده قتل کوره پز نداشته این اقدامات فقط برای هتک حیثیت و لطمه زدن به اعتبار و آبروی بازرگانان محترم بوده است.

به دستور بازپرس محبوسین از ملاقات بستگان و دوستان، مطالعه نامه و کتاب و روزنامه ممنوع می شوند. ۵۵ روز زندان مشقت باری را با توهین و تحقیر می گذرانند منظور بازپرس این بوده که شاید بتواند در دفاتر تجار ارقام و مدارکی به دست بیاورد که حاکی از پرداخت رشوه به جهانشاهی باشد ولی نتوانسته حتی یک اماره و دست آویز پیدا کند و اکاذیب شهود را ثابت نماید زیرا آنها که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. پس از ۵۵ روز که متهمین بیگناه در زندان گرفتار بودند لطفی قرار منع تعقیب ابوالحسن شاه یوسفی و عبدالرزاق روحانی دو اچی را صادر می نماید و از دکتر عبدالخالق ملکوتیان، اسفندیار مجنوب و جلال بینش هر کدام مبلغ دو هزار تومان ضامن می گیرد و آنها را از زندان آزاد می کند.

در حالیکه رضا لطفی در خصوص رابطه قتل کوره پز با بهائیان هیچ دلیل و قرینه و مدرکی ارائه نداده فقط مدیون بودن مقتول را به نیک آئین به تنهایی مثبت اتهام قتل دانسته چرا بدهکاری مقتول را به مالکین کوره که منجر به زد و خورد و قتل او شده دلیل بر ارتکاب جرم ندانسته و قرار منع تعقیب آنها و علی خشتمال شریک جرم را صادر نموده است با این همه اقدامات خشنونت آمیز و مزاحمت‌های غیرقانونی و تحریک احساسات مذهبی مردم متعصب که از حقیقت واقعه بی خبر بودند مطلقاً توفیقی برای تحصیل دلیل و قرینه حاصل نکرده فقط برای متهم کردن اشخاص محترم و شریف جز از بهائی بودن تقصیری را اثبات نکرده است.

بازگشت بازپرس به طهران

لطفی با پرونده سازی علیه جهانشاهی قاضی با وجدان و درستکار و متهم کردن عده ای افراد بیگناه و پایمال کردن خون کوره پزی فقیر و بینوا قاتلین واقعی را از تعقیب و مجازات رها کرده با دامنی آلوده به گناه و کوله باری مملو از ناله و آه از یزد رخت سفر می بندد و رهسپار طهران می شود تا گزارش فتوحات خود را به عرض عبدالعلی لطفی پدرش قاضی عالی رتبه و اولیای وزارت دادگستری برساند. در طهران هرمزدیاری پیمان عضو سابق محفل روحانی یزد را که به تجارت مشغول بود احضار می کند و قرار تعقیب و بازداشتش را صادر کرده در ردیف سایر متهمین قرار می دهد.

برکناری جهانشاهی از خدمت قضائی

متنفذین یزد از یک سو و عبدالعلی لطفی پدر رضا لطفی قاضی عالیرتبه آن زمان و وزیر دادگستری کابینه دکتر مصدق از سوی دیگر با کوشش زیاد و اعمال نفوذ، جهانشاهی بازپرس پاکدامن و بیگناه را به تخلف متهم کرده از خدمت قضائی برکنار و گرفتار می کند تا هیچ یک از قضات دادگستری یزد و مرکز را جرأت ایراد و اعتراض بر اعمال خلاف قانون فرزندش نباشد اما با تمام جد و جهد نمی تواند احکام ناحقی را که فرزندش صادر کرده بود بر کرسی حق بنشانند زیرا سرانجام تمام متهمین پس از تحمل سالها مشقت و زحمت زندان از اتهام دروغ و ناروا برائت حاصل می کنند و غرض ورزی رضا لطفی ثابت و مسلم می گردد.

احضار متهمین به طهران

اسفندیار مجذوب می نویسد:

دادگاه عالی جنائی طهران مهربان تشکر عضو سابق محفل روحانی یزد و محمد زائر و سایر متهمین را که با قید ضمانت آزاد بودند بدفعات متعدد به طهران احضار می کند ولی هر دفعه به بهانه کامل نبودن تحقیقات بدفع الوقت می گذراند آخرین دفعه متهمین و محبوسینی را که در حدود دو سال در زندان مخوف یزد و زندان قصر با تحقیر و توهین بازداشت بودند احضار می کند تا وکلای مدافع خود را تعیین نمایند. محفل روحانی ملی عبدالله منجمی را برای کمک و راهنمایی به متهمین انتخاب می نماید با صلاحدید ایشان چهار نفر از وکلای مبرز و مشهور طهران ارسلان خلعتبری، محمد علی دادخواه و نقابت تعیین می شوند دکتر الکساندر آقایان ارمی هم وکالت اسفندیار مجذوب و مهربان تشکر و هرمزدیاری پیمان را که زردشتی نژاد بودند قبول می کند سزاوار و ادیب رضوی یزدی به وکالت از شاکی خصوصی انتخاب می شوند.

درگذشت حسین شیدا در زندان قصر

حسین شیدا که در اثر سوء نیت و قضاوت مغرضانه رضا لطفی بازپرس در شب سوم اسفند ماه ۱۳۱۷ در یزد به زندان می افتد او را همراه سایر متهمین بیگناه به زندان شهربانی طهران و سپس به زندان قصر منتقل می کنند به علت کثرت محبوسین در محیط نامساعد زندان که فاقد اصول بهداشت بوده به بیماری تیفوس که ناقل آن شپش است مبتلا می شود و در اثر بی توجهی قبل از شروع دادرسی روح پاکش از

این زندگانی مشقت بار به ملکوت ابدی صعود می نماید نامش زنده و یادش پیوسته گرامی باد.

دادرسی سیری

در روز بیست و ششم آذرماه ۱۳۱۹ شمسی دادگاه عالی جنائی در طهران به ریاست عاصمی و چهار نفر قضات دادگاه و شهشهرانی دادستان استان مرکز با حضور ۶ نفر متهمین که از اسفند ماه ۱۳۱۷ در یزد زندانی شده و هنوز در زندان طهران گرفتار بودند به اسامی زیر:

- ۱- سلطان نیک آئین ۲- حاج محمد طاهر مالمیری ۳- ناشر نجات الله حسن رحمانی نوش آبادی ۴- حسینعلی نیرو ۵- محمد هدشیان مباشر نیک آئین ۶- غلامحسین حمال و ۷ نفر متهمینی که با سپردن ضامن آزاد بودند به شرح ذیل:
- ۱- میرزا محمد علی فلاّح افنان ۲- میرزا محمد حسین مهدوی افنان ۳- دکتر عبدالخالق ملکوتیان ۴- اسفندیار مجنوب ۵- جلال بینش ۶- حاج محمد زائر ۷- مهربان تشکر ۸- هرمزدیار پیمان و وکلای مدافع طرفین برای رسیدگی به پرونده قتل محمد فخار تشکیل می شود.

هر روز صبح متهمین را از زندان قصر در حالیکه زنجیر بر پایشان بسته بودند با تحقیر و توهین تحت الحفظ به دادگاه می آوردند و پس از تعطیل جلسه به همان ترتیب به زندان بر می گردانند. دادرسی سری شش روز طول می کشد. پس از معرفی متهمین و قرائت کیفر خواست دادستان به بحث دربارہ کیفر خواست می پردازد. ادیب رضوی یکی از وکلای شاکی خصوصی به منظور مشوب کردن اذهان قضات و تحریک احساسات مذهبی آنها علیه متهمین اظهار می دارد که چون

محمد فخار مسلمان مؤمنی بوده که به بهائیان فحش می داده این متهمین نقشه قتل او را طرح کرده در نهایت قساوت او را کشته و برای امحاء آثار جنایت خود جسدش را در شعله آتش کوره انداخته اند. میرزا محمد علی افنان فلاّح آهسته به ارسلان خلعتبری وکیل مدافع خود می گوید از جنابعالی خواهش می کنم در موقع دفاع تذکر بدهید که فرمایشات وکیل شاکی خصوصی سراسر دروغ و تهمت بی اساس است که بواسطه تعصب مذهبی ما را متهم کرده اند زیرا در کتاب مستطاب اقدس که حاوی حدود و احکام شرعی دیانت بهائی است به موجب این آیه "قد حُرّم علیکم القتل و الزنا ثم الغیبتہ و الافتراء اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصحائف و الالواح". محال است ما بر خلاف این حکم صریح و قاطع رفتار کنیم. ما محمد فخار را هرگز ندیده و سر و کاری با او نداشته ایم و در قتل او شرکت و مداخله نکرده ایم.

دفاع نقابت

نقابت اظهار می دارد بنده دربارہ جواد جهانشاهی دقیقاً تحقیق کرده ام برایم محرز و مسلم شده که جهانشاهی کاملاً بی تقصیر بوده در بازپرسی و کشف جرم دور از هر گونه حب و بغض عادلانه منطبق با موازین قانونی اقدام کرده است و ادعای دو نفر مالکین کوره و دو برادر خشتمال مبتنی بر تهدید و ارباب توسط بازپرس کذب محض است زیرا اگر آنها راست گفته اند چرا بلافاصله به دادستان و رئیس دادگاه شهرستان یزد شکایت نکرده اند، چرا وقتی آنها را به زندان طهران منتقل کردند به اولیای وزارت دادگستری شکایت نکرده و پس از مدتی که آنها را وادار به ادعای دروغ کرده اند مبادرت به شکایت نموده اند. بنده اطمینان دارم آن قاضی شریف و پاکدامن قربانی اغراض متنفذین و دشمنانش شده بدون جهت او را از خدمت قضائی

برکنار کرده اند. از قضات محترم تقاضا دارم زحمت مطالعه دقیق پرونده را بر خود هموار فرمایند تا یقین حاصل کنند که کوچکترین دلیل و اماره قانونی علیه موکلین بنده در پرونده پیدا نخواهند کرد.

دفاع دکتر الکساندر آقایان ارمنی

وکیل مدافع مجنوب، تشکر و پیمان اظهار می نماید با آنکه قاضی زاهدی سعی زیاد نموده تا بهانه ای بر علیه موکلین من پیدا کرده آنها را متهم و گرفتار سازد دلیلی علیه آنها نیافته و آزادشان نموده و شریفی رئیس کلانتری یزد هم پس از توقیف مجنوب و چندین ساعت تحقیق کامل از او بر بیگناهی آنها صحه گذارده است.

مزاح دکتر عبدالخالق ملکوتیان

رئیس دادگاه از دکتر ملکوتیان سنوال می کند آیا شما حقیقتاً از قتل محمد فخار بی خبر بودید؟ دکتر که مرد شوخ و مزاحی بود پاسخ می دهد اگر جنابعالی قلم خود را روی میز بگذارید و قول بدهید برایم پرونده سازی نمی فرمائید جواب شما را عرض خواهم کرد پس از اینکه رئیس دادگاه قول مساعد می دهد دکتر ملکوتیان اظهار می دارد هر پزشکی از صمیم قلب سعی و کوشش می کند بیمارانش را معالجه نماید اگر مریض بهبودی یابد می گویند خداوند او را شفا بخشیده چون خداوند جان می دهد و جان می ستاید ولی اگر بیماری به مرض لاعلاج مبتلا شود و جد و جهد پزشک به جایی نرسد و مریض فوت شود بستگانش طبیب را مقصر

می دانند حتماً بستگان بیماران من هم که علاج نشده اند مرا مقصر می دانند این دفعه محمد فخار را کشتم ببینم چه تفاوتی با مرگ بیمارانم دارد می بینم خیلی گران برایم تمام می شود قضات و حضار به خنده می افتند.

دفاع حاج محمد طاهر مالیری

رئیس دادگاه از ایشان سنوال می کند آیا قتل کوره پز را که به شما نسبت داده اند دروغ است؟ حاج محمد طاهر مالیری جواب می دهد صد البته که دروغ است زیرا بنده هرگز محمد کوره پز را ندیده و نمی شناختم. شنیده ام آدم مظلوم و فقیری بوده و هرگز به ما فحش نمی داده در مرحله اول بازجویی هم مرتکبین جنایت چنین ادعائی نکردند بعداً یادشان داده اند که این دروغ را بگویند و با آنکه در دو مرحله به قتل اقرار و اعتراف کرده اند منکر آن بشوند. باید عرض کنم مردم جاهل و متعصب یزد که از حقیقت بی خبرند به خیال واهی و باطل خود قتل ما را جایز و خوردن مال ما را حلال می دانند و هر گونه اذیت و آزار و تهمت و افتراء را درباره ما روا می دارند اگر به تاریخ مراجعه کنید ملاحظه خواهید فرمود هزاران بهائی که تا کنون شهید شده اند در کمال تسلیم و رضا جان داده اند. در سال ۱۳۲۱ هجری قمری در ظرف سه روز چهل و هفت خانه متعلق به بهائیان را غارت کردند هشتاد و چهار نفر پیر و جوان و طفل صغیر را با نهایت سنگدلی و قساوت به شهادت رسانیدند وقتی سید حسن حداد می خواست جناب استاد رضا را شهید کند به او اظهار می دارد حضرت بهاء الله فرموده اند دست قاتل خود را باید بوسید و رقص کنان به میدان بلا شتافت. اول استاد رضا دست او را بوسید و بعد آن جلاد بی رحم ایشان را شهید نمود و احساس خجالت و تنبه ننمود. هنگامی که ۱۷ نفر تفنگچی

می خواستند شاطر حسن منشادی را شهید کنند مقداری نبات از جیب خود بیرون آورده بین قاتلین سنگدل تقسیم می کند و می فرماید اول دهان خود را شیرین کنید بعد مرا بکشید قاتلین نبات ها را خوردند و سپس ایشان را به گلوله بستند.

دفاع ارسالن خلعتبری

وقتی نوبت دفاع به خلعتبری می رسد داد سخن داده اظهار می دارد هر وکیلی موظف است با سعی و کوشش از موکل خود دفاع کند ولی نباید با سفسطه و مغلظه موجبات انحراف نظر قضات را فراهم کند سپس به آیه کتاب اقدس استناد کرده می گوید در این آیه غیبت و افترا هم در ردیف معاصی کبیره قرار گرفته ما هم که مسلمان هستیم باید احکام قرآن مجید را اطاعت کنیم و تهمت و افترا به دیگران تزئیم با توجه به محتویات پرونده با دلیل متقن و برهان قاطع بیگناهی موکلین خود را ثابت می کند.

دفاع محمد علی داد خواه

دادخواه با متانت و وقار به دفاع از موکلین خود پرداخته اظهار می دارد هر قاضی صالح و منصفی پرونده را مطالعه نماید ملاحظه خواهد کرد که فقط در اثر تعصبات مذهبی موکلین مرا بدون دلیل و اماره متهم و گرفتار کرده اند از قضات تقاضا می کند خداوند علیم و خبیر را ناظر اعمال خود دانسته حکم عادلانه صادر فرمایند.

اعلام ختم دادرسی و صدور حکم

پس از شش روز دادرسی غیر علنی پایان می پذیرد دادگاه نیک آئین و محمد هدشیان مباشر او و غلامحسین حمال را هر یک به ده سال حبس محکوم می کند ولی سایر بهائیان را که متهم به ارتکاب قتل بودند تبرئه می نماید. متهمین و وکلای مدافع محکومین ضمن اعتراض مستند بر رأی دادگاه از دیوان عالی کشور تقاضای رسیدگی فرجامی می نمایند. دیوان عالی کشور حکم برائت تبرئه شدگان را ابرام و حکم محکومیت محکومین را نقض می نماید.

صفات پسندیده سلطان نیک آئین

احمد نصیری می نویسد:

نیک آئین مردی محترم، مهربان، مؤدب و خوش مشرب بود علاوه بر اینکه یکی از افراد فعال و خلوم جامعه بهائیان یزد بود در تجارت و معاملات خوشنام و در امور عام المنفعه کوشا و موفق بود. در سال ۱۳۱۲ خورشیدی که من به بازپرسی دادرسی یزد منصوب شدم با آشنائی قبلی گاهی برای راهنمایی و کمک به مردم گرفتار به دادگستری می آمد من از دیدارش مسرور می شدم دیری نگذشت که به علت ابتلای به بیماری مالاریا تقاضای انتقال کرده به آبادان رفتم چند سال بعد شنیدم آن وجود شریف را به معاونت در ارتکاب قتل متهم کرده به زندانش انداخته اند.

ملاقات با نیک آئین در زندان قصر

نصیری می نویسد:

روزی در اوایل پائیز ۱۳۲۰ خورشیدی به اتفاق سه نفر از دوستانم به زندان قصر رفتیم آن مرد شریف بی تقصیر هنوز هم پس از تحمل آنهمه مشقت و زحمت و اهانت‌های بی حد و حساب با قیافه ای خندان با ما مواجه شد با گرمی به صحبت پرداخت حسن اخلاق و ایمان و توکل از سیما و گفتارش پیدا بود شکیبائی و تسلیم و رضایش در برابر مقتدرات حیرت آور و قابل تقدیر و ستایش بود من هرگز قیافه ملکوتی و خاطره دیدار آن بزرگوار را فراموش نمی کنم.

نقض حکم در دیوان عالی کشور

دیوان عالی کشور حکم محکومیت سلطان نیک آئین، محمد هدشیان و غلامحسین جمال را نقض با ارجاع کرده پرونده را برای رسیدگی مجدد به دادگاه عالی جنائی اصفهان ارسال می دارد و در دی ماه ۱۳۲۱ خورشیدی دادگاه جنائی اصفهان حکم برائت نامبردگان را صادر می کند پس از ۵۵ ماه که مشقت های وصف ناپذیر زندان را تحمل کرده بودند از زندان آزاد می شوند سرانجام با صدور حکم برائت تمام بهائیان بیگناه و یک نفر مسلمان بی تقصیر بطلان قضاوت‌های مغرضانه قاضی زاهدی و رضا لطفی ثابت و محقق می گردد.

مهاجرت نیک آئین به پاکستان

اسفندیار مجنوب می نویسد:

نیک آئین پس از تحصیل برائت ترک یار و دیار کرده به عزم مهاجرت رهسپار کویته پاکستان می گردد با سایر مهاجرین در آنجا موفق به تشکیل محفل روحانی و سایر مؤسسات امری می شوند. دیری نمی گذرد که در اثر سکتة قلبی بدروء حیات گفته روح پاکش از این خاکدان فانی به ملکوت باقی الهی صعود می کند جسد مطهرش را طبق احکام دیانت بهائی در گلستان جاوید محل هجرت به خاک می سپارند نام نیکش الی الابد در صفحات زرین تاریخ بهائی ثبت می گردد.

شرح حال میرزا محمد حسین مهدوی افغان

مهدوی نوه جناب حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله بود پس از خاتمه تحصیل از کالج آمریکائی طهران به موطن خود یزد مراجعت کرده در اداره دارائی استخدام می شود. ایشان مردی مؤمن، موقر، مؤدب با کمال و خوش خط بود. در اسفند ماه سال ۱۳۱۷ شمسی در مظان اتهام قتل محمد فخرار قرار می گیرد به دستور لطفی بازپرس از کار برکنار شده حقوقش را قطع می کنند پس از تحصیل برائت از اتهام واهی با خط زیبای خود عریضه ای به حضور مبارک حضرت ولی امرالله عرض نموده تقاضای صدور اجازه تشریف می کند. در خرداد ماه سال ۱۳۲۰ که از یزد عازم زیارت بوده بعضی از فامیل افغان یزد فرصت را مغتنم شمرده الواح خط اصل را که سالها نگهداری کرده بودند توسط ایشان تقدیم می کنند. اولین دفعه که افتخار تشریف نصیب مهدوی می گردد الواح مزبور را به حضور مبارک تقدیم می نماید.

حضرت ولی امرالله می فرمایند فردا به بیت مبارک حضرت عبدالبهاء بیائید. مهلوی آنشب را تا صبح با دلهره و تشویش خاطر می گذراند پیش خود فکر می کند مگر من چه خطائی کرده ام که به تنهائی احضارم فرمودند. صبح روز بعد در وقت مقرر به خاکپای حضرت ولی امرالله مشرف می شود با تفقد و بنده نوازی ستوال می فرمایند آیا این الواح را صاحبانش با میل و رغبت توسط شما فرستاده اند؟ از شنیدن بیان مبارک نگرانش برطرف گشته با سرور موفور به شرف عرض مبارک می رساند که فامیل افنان الواح خود را در کمال رضایت با طیب خاطر تقدیم کرده اند. مولای رشوف و مهربان می فرمایند بسیار خوب دستور می دهم این الواح را بنام فامیل افنان در محفظه آثار نگهداری کنند.

مهلوی برای امتثال امر مطاع مبارک حضرت ولی امرالله در سال ۱۳۲۳ به تنهائی عازم مهاجرت به کویته می شود پس از دو سال که در محل هجرت مستقر شده بود به یزد مراجعت نموده در سال ۱۳۲۶ شمسی به اتفاق همسر خود فریده خانم افنان و تنها فرزندشان فرهنگ افنان و خانم ملک افنان همشیره همسرشان به کویته بر می گردند و وسیله مسافرت مستخدم باوفای خود غلامعلی را هم فراهم نموده و او هم بعداً به کویته می رود. مهلوی در عید رضوان سال ۱۳۲۷ به عضویت محفل روحانی محل انتخاب می شود در کویته با دو نفر از احباب شرکتی تشکیل داده به تجارت مشغول می شوند مقدار زیادی چای از یک بازرگان هندی در کلکته خریداری کرده برای فروش به ایران می فرستند وقتی مأمورین گمرک زاهدان صندوقهای چای را باز می کنند مشاهده می نمایند که بازرگان متقلب به جای چای خاک اره و برگ سوخته درخت حمل کرده بوده به مأمورین گمرک اظهار می دارند به مصداق شعر (شه از ملک ویران نخواهد خراج) شما نباید از ما عوارض گمرکی بگیریید متأسفانه به اصرار آنها ترتیب اثری نداده معادل چای مرغوب عوارض گمرکی می گیرند از این تجارت تمام سرمایه آنها از بین می رود و متضرر می گردند.

در سال ۱۳۳۰ شمسی فریده خانم که از فشار خون مریض شده بودند در گرمای شدید کراچی طاقت نیاورده با تجویز پزشک همراه خانم ملک به یزد مراجعت می کنند. چندی بعد مهلوی فرزند خود فرهنگ افنان را برای ادامه تحصیل به لندن فرستاده و خودش یکسال بعد به تنهائی به چیتاگانگ **CHITAGONG** به پاکستان شرقی می رود ولی در اثر ضرری که متحمل شده بود و سرمایه ای نداشت که به تجارت ادامه دهد ناچار به یزد مراجعت می کند و از درآمد املاک مزروعی اصرار معاش می نماید.

در تیر ماه ۱۳۳۵ شمسی والده مکرمه ایشان سرکار لقائیه خانم افنان صبیبه جناب میرزا محمد تقی وکیل الدوله و دخترشان فرنگیس خانم افنان و دو نفر دیگر از فامیل افنان (طاهره خانم مهلوی و فرزند یکساله مشارالیها بنام حسام) در سیل بنیان کن ده بالا منطقه بیلاقی یزد غرق گشته جان به جان آفرین تسلیم کردند. فریده خانم در سال ۱۳۳۵ شمسی در طهران صعود می کند مهلوی در تابستان ۱۳۵۸ شمسی که برای رسیدگی به امور زراعت املاک خود به قریه خرمی از توابع ده بید رفته بود پاسداران انقلاب در یزد وحشیانه به خانه ایشان هجوم کرده پس از غارت تمام اثاث البیت و کتب نفیس و اشیاء قیمتی خانه را تصرف می کنند و خانم ملک را که بیش از هشتاد سال داشت و در اثر ابتلای به آبله نابینا شده بود از خانه بیرون می کنند. خانم ملک اجباراً چند روزی در خانه مستخدم خود غلامعلی بسر برده به طهران می رود و دیری نمی گذرد که دار فانی را وداع می گوید. دادگاه انقلاب اسلامی یزد خانه یزد و باغ و اراضی مهدی آباد و ده بالا و املاک خرمی را مصادره می کند.

مهلوی که در یزد تأمین جانی و مالی نداشته چند ماهی در طهران سرگردان بود بالاخره به پاکستان رفته نه ماه در پاکستان توقف نموده تا به ضمانت فرهنگ افنان

یادآوری

لازم است از خادم صدیق و وظیفه شناس مرحوم عزت الله طالب علیه رحمت الله ذکر خیری بنمایم و خدمات بی شائبه چندین ساله آن مرد مخلص و افراد خانواده اش را در حظیره القدس طهران یادآوری و تقدیر و تمجید نمایم. ایشان در کمال جدیت باغبانی، گل کاری و محافظت از حظیره القدس را به عهده داشت و در تمام مدتی که متهمین بیگناه یزد به اتهام معاونت در قتل محمد فخار در زندان بودند به دستور محفل ملی هر روز همسر باوفایش با طیب خاطر غذای محبوسین را طبخ و مهیا می کرد و هرگز در انجام این کار یک نواخت پر زحمت قصور نمی ورزید و زبان به شکایت نمی گشود. شوهر محترم هم هر روز با دوچرخه غذای مهیا شده را به زندان قصر که چند کیلومتر با شهر فاصله دارد می برد و گاهی که در اثر مشغله زیاد در تابستان موفق به انجام این کار نمی شد فرزند برومندش امین الله طالب که خوشبختانه هم اکنون در منچستر اقامت دارند و به خدمت امرالله مشغول است به جای پدر بزرگوارش این وظیفه را انجام می داد. امیدوارم روح پاک آن متساعد الی الله قرین آمرزش و بخشش الهی بوده باشد.

ویزای اقامت انگلیس را دریافت کرده به لندن آمد و معلوم شد در پاکستان به بیماری سل مبتلا شده بود پس از معالجه در بیمارستان بهبودی حاصل کرد.

سرانجام پس از تحمل آنهمه صدمات و ناملایمات با ایمان کامل و تسلیم و رضا به تقدیرات الهی در روز بیست و هفتم فروردین ۱۳۶۷ شمسی روح پر فتوحش به ملکوت ابهی صعود نمود پیکرش را در جوار مرقد مبارک حضرت ولی امرالله به خاک سپردند. یادش گرامی باد چنانکه گفته اند:

هر که در این بزم مقرب تر است
جام بلا بیشترش می دهند

موقعیت ابرقو

در سالها قبل ابرقو شهر کوچکی از بخش های شهرستان یزد بود که در سر راه شیراز و آباده به یزد و کرمان در حاشیه کویر در جنوب یزد واقع است. فاصله ابرقو تا یزد ۲۱۸ کیلومتر، تا ده بید ۱۲۰ کیلومتر و تا آباده ۷۲ کیلومتر است. جمعیت ابرقو تقریباً بیست هزار نفر بود هوای ابرقو در تابستان گرم و اراضی آنجا حاصلخیز است روستاهای ابرقو از آب قنوات مشروب می شد اکثر سکنه ابرقو به کشاورزی اشتغال داشتند. محصول عمده ابرقو گندم، جو، پنبه، روناس و میوه جات بود. روناس که در صنعت رنگ رزی بکار می رود دارای رنگ قرمز ثابت است که برای رنگ کردن پشم در قالی بافی استعمال می شود. زنان روستائی در صنعت دستی کرباس بافی مهارت داشتند و کرباس ابرقو از نوع مرغوب و مشهور بود.

در دوران ملوک الطوائفی مردی با تدبیر و مقتدر بنام احمد خان ابرقوئی از میان اهالی ابرقو برخاسته دو قلعه با حصارهای مرتفع و برج و با روی محکم بنا کرده تا از هر گونه تعرض و تجاوز مصون و محفوظ باشد پس از جمع آوری عده ای سوار و تفنگچی با ابراز لیاقت از ظل السلطان حاکم مستبد اصفهان لقب سالار نظام گرفته و بر طبق مرسوم آن زمان با تقدیم هدایای نفیس و گرانبها به نام پیش کشی به ظل السلطان و حکام یزد به سمت حاکم مطلق العنان منطقه ابرقو منصوب شده و از حمایت آنها برخوردار بوده و برای جلوگیری از حمله و تجاوز راهزنان مسلح به کاروانها و مسافرین بر جاده ابرقو نظارت و تسلط کامل داشته و از ثروتمندترین و متنفذترین مالکین آباده بوده است.

قساوت بی نظیر

در اسفند ماه سال ۱۲۸۰ شمسی ناشر نفعات الله آقا میرزا محمود زرقانی برای ملاقات و تشویق ابناء از اصفهان به آباده می رود چند روزی در آباده توقف نموده سپس از راه ابرقو به صوب یزد رهسپار می شود. در سر راه خود در قریه اسفند آباد پنج فرسخی ابرقو دو هفته در منزل یکی از مؤمنین بنام آقا سید جعفر رحل اقامت می افکند و در جلسات تبلیغی که در منزل مشار الیه منعقد می شده به هدایت و ارشاد نفوس می پرداخته است. حاج اسمعیل کدخدای اسفندآباد که باطناً جاسوس میرزا عبدالغنی مجتهد بوده در جلسات تبلیغی حاضر می شده و ظاهراً وانمود می کرده که مشتاق تحری حقیقت است ولی جریان را به مجتهد خبر می داده بطوریکه آتش عناد و خصومت مجتهد را شعله ور می سازد.

میرزا عبدالغنی از سالار نظام حاکم ابرقو مصراً تقاضای توقیف آقا میرزا محمود را می کند. سالار نظام چند نفر از سواران خود را برای دستگیری آقا میرزا محمود به اسفندآباد اعزام می دارد اما قبل از اینکه مأمورین به اسفندآباد برسند آقا میرزا محمود اسفندآباد را ترک کرده به طرف یزد روانه شده بوده است. مأمورین که دسترسی به او پیدا نمی کنند میزبان ایشان آقا سید جعفر و آقا سید محمد زمان صباغ را که هر دو از مؤمنین مشهور بودند توقیف می کنند و با اخذ مبالغی وجه نقد آنها را تحت الحفظ با تحقیر و توهین و زجر و شکنجه به ابرقو برده در زیر زنجیر به زندان می اندازند.

در روز اول فروردین ۱۲۸۱ شمسی که سالار نظام حاکم ابرقو و زعمای قوم و علما برای عرض تبریک عید نوروز به منزل میرزا عبدالغنی مجتهد می روند راجع به دو نفر زندانی مظلوم مشورت کرده تصمیم می گیرند که آنها را از زندان به منزل مجتهد

بیاورند تا مجتهد به بازجوئی از آنها بپردازد اگر معلوم شد مسلمان نیستند مجتهد آنها را به کیفر برساند.

مجتهد دستور می دهد آن دو مظلوم بی پناه را از زندان به منزل او بیاورند. از آقا سید جعفر سؤال می کند مردم می گویند تو بابی شده ای، آقا سید جعفر پاسخ می دهد بنده بابی نیستم مجتهد می گوید اگر بابی نیستی چرا مبلغ آنها را دو هفته در خانه ات پذیرائی کرده ای که مردم را گمراه کند. آقا سید جعفر در کمال شجاعت و بی باکی اظهار می دارد آن شخص محترم مبلغ بهائیان بود کسی را گمراه نمی کرد من هم بهائی هستم. مجتهد می پرسد مگر میان بابی و بهائی فرق است؟ آقا سید جعفر جواب می دهد بله فرق بسیار است. مجتهد سؤال می کند مگر دین اسلام چه عیبی داشت که آنرا رها کرده و بهائی شده ای؟ آقا سید جعفر پاسخ می دهد مگر دین حضرت مسیح چه نقصی داشت که شما آنرا کنار گذاشته مسلمان شده اید کمال دین مسیح این بوده که شما مسلمان شده اید هر کس در دیانت مسیح توقف کرده و به دین مقدس اسلام مشرف نشده در جهل و نادانی باقی مانده کمال دین اسلام هم این بوده که بنده به دیانت بهائی اقبال نموده ام. بعد از آقا سید محمد زمان صباغ سؤال می کند او هم جواب می دهد بنده هم بهائی هستم. با زشت ترین کلمات و رکیک ترین عبارات که نثار آن دو بزرگوار می نماید به دستور او اطرافیانش با مشمت و لگد به جانانشان افتاده آنها را به زندان می اندازد و دستور می دهد از زجر و شکنجه آنها قصور نوزند با خط خود فتوای قتل آنها را می نویسد و برای اجرا نزد سالار نظام حاکم ابرقو می فرستد.

چون سالار نظام می خواسته تمام اهل ابرقو در کشتن آنها شرکت داشته باشند سیزده نوروز را که تعطیل عمومی و روز جشن و شادی مردم بوده مناسب ترین روز می داند دستور می دهد آن دو اسیر زندانی را به دست جهال بی انصاف بسپارند تا آنها را مهار نموده و وارونه بر گاو سوار کرده در نهایت اذیت و آزار در کوچه و بازار

می گردانند در حالیکه عده ای چنگ و دف می زدند و گروهی طبل و شیپور می نواختند و فریاد مردان و هلهله زنان به اوج آسمان می رسید آن دو اختر تابان آسمان عشق و ایمان حضرت رحمان را به محل شهادت برده و در دو طرف دروازه کاروانسرای آویزان می کنند و دژخیمی ددمنش که میخ آهنینی در دست داشته با چکش در پیشانی آقا سید محمد زمان صباغ فرو می کند گوش های ایشان را قطع کرده با ریسمانی به آن میخ می آویزد و ایشان را مجبور می کند تا گوش های بریده خود را بخورد و همراه مردم خونخوار کف بزند چون آن بزرگوار بیش از آن طاقت تحمل آنهمه زجر و شکنجه را که قلم از شرحش عاجز است نمی آورد روح پر فتوحش از قفس تن رها می شود و به سرای باقی الهی پرواز می کند. شهادت آقا سید محمد زمان آتش کینه و عداوت ستمکاران سنگدل را اطفاء نموده جسم بیجانش را آنچنان با نفت می سوزانند که بستگانش فقط چند قطعه استخوان نیم سوخته متلاشی شده را گرد آوری نموده در زیر خاک مدفون می سازند.

سفاکان غدار با کارد و چاقو وساطور بدن آقا سید جعفر را شرحه شرحه کرده یک دست ایشان را قطع می کنند او هم در اثر جراحات و شکنجه های غیر قابل تحمل و جانگداز جان به جان آفرین تسلیم می نماید. ستمکاران پیکر مجروحش را در بیابان انداخته خروارها سنگ و کلوخ روی آن می ریزند.

مردم متعصب و از خدا بی خبر ابرقو آن روز را با عیش و شادی گذرانیده به یکدیگر تبریک و شادباش می گفتند که الحمد لله میرزا عبدالغنی در ترویج شریعت الله کوشید و خدمت بزرگی به شریعت و دین و آئین محمدی فرمود طومار بهائیان را بهم پیچید و اساس آئین آنها را از بیخ و بن برکند.

شب هنگام که هوا تاریک شده بود مادر داغ دیده آقا سید جعفر با دو نفر از بانوان موقنه محترمه برای پیدا کردن جسد فرزند دلبنده خویش به بیابان می روند ولی چیزی نیافته مایوسانه مراجعت می کنند دوباره شبی دیگر با بانوان مهربان و

غمخوار به جستجو می پردازند جسد پاره پاره شده را می یابند و به خانه یکی از بستگان برده در آنجا به خاک می سپارند ولی دست قطع شده را پیدا نمی کنند.

نام پرافتخار آن دو شهید مجید که در نهایت مظلومیت قهرمانانه جان شیرین خود را در راه ایمان به خدا نثار کردند الی الابد در صفحات زرین تاریخ می درخشد و به یادگار می ماند.

حاج اسمعیل کدخدای اسفندآباد که با سخن چینی و فتنه انگیزی موجب شهادت آن دو بیگناه مظلوم شده بود در بیم و هراس بسر می برد و نگران بود که مبادا آقا رضا که از احبای شجاع اسفندآباد بود در صدد انتقام از او باشد و او را بسزای اعمال خود برساند لذا در صدد قتل او بر آمده از سالار نظام حاکم ابرقو اجازه می گیرد همراه دو نفر شبانه به خانه آقا رضا رفته او را که در بستر خوابیده بود با شلیک سه گلوله به شهادت می رسانند و فرار می کنند. دوستانش به محض اطلاع به بالینش می شتابند وی را غرق بخون می یابند جسدش را در قبرستان بخاک می سپارند.

احباء به اولیا امور تظلم می کنند دانی حسین که از اعیان آباده بوده با امضای حسین بهائی از آنهمه ظلم و ستم به مظفرالدین شاه قاجار که در سفر پاریس بوده تلگرافاً شکایت و دادخواهی می کند ولی دادرسی پیدا نمی شود.

دیری نمی باید که میرزا عبدالغنی به بیماری وبا مبتلا گشته سه شبانه روز در بستر بیماری رنج می برد سرانجام دست اجل گریبانش را می گیرد و به حیاتش خاتمه می دهد.

از کلک گهربار حضرت مولی الوری پنج زیارتنامه به افتخار سه نفر شهدای بزرگوار فوق الاشعار نازل شده که زینت بخش صفحات ۲۲۸ تا ۲۳۲ جلد چهارم کتاب مصابیح هدایت گردیده است.

مسافرت به شیراز و ابرقو

نصیری می نویسد:

در اواخر اسفند ماه ۱۳۱۳ که در یزد به سمت بازپرس انجام وظیفه می کردم در مورد یک پرونده کیفری مربوط به ابرقو قرار تحقیقات محلی صادر شده بود که مدتها اجرا نشده و معوق مانده بود. با مذاکره و مشورت با مظفر صدر دادستان یزد تصمیم گرفته شد که در ایام تعطیلات عید نوروز از راه ابرقو به شیراز رفته و در مراجعت قرار را اجرا و به یزد مراجعت نمائیم.

بعداً حضرتی مدیر دفتر دادگاه شهرستان یزد و تدین وکیل دادگستری یزد هم داوطلب این مسافرت شدند و متفقاً به ابرقو رفته با هنر یغمائی بخشدار ابرقو که از دوستان صدر دادستان یزد بود ملاقات نموده و قرار اجرای تحقیقات را با او گذاشتیم تا در مراجعت قرار را اجرا و به یزد مراجعت کنیم. وقتی به شیراز رفتیم حضرتی که از سابق با ابوالفضل لسانی رئیس دادگستری یزد و رئیس فعلی دادگاه های شهرستان شیراز آشنائی داشت به ملاقات او رفت چون لسانی از ورود ما مطلع شد علاوه بر آنکه ما را سرافراز نمود تقریباً در تمام ایام اقامت ما در شیراز با ما بود و منتهای محبت را بجا می آورد و حتی پذیرائی نمود و اغلب نقاط دیدنی شیراز را که در سفرهای قبل ندیده بودیم ارائه فرمود محبت و لطف او واقعاً قابل تقدیر و سپاس فراوان است اکنون که آن شخص شریف از عالم خاک به ملکوت الهی صعود نموده است رحمت و آمرزش الهی را برای روح پر فتوحش مسئلت می نمایم و در وصف شهر شیراز و ایام نوروز که در آن شهر جنت طراز با خوشی گذشت کافی است از زبان یکی از فرزندان آن خاک پاک بگویم:

که بر کند دل مرد مسافر از وطنش

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز

گرچه ذکر این مسافرت خارج از موضوع تحقیقات محلی در ابرقوست ولی چون شرح مختصری از نفوذ و قدرت سالاری ها در آن منطقه است و هم چنین متضمن ملاقات با ابوالفضل لسانی است که بعداً به مناسبتی در پرونده قتل فجیع در ابرقو از او یاد خواهد شد بی مورد نمی بینم این صفحه را ضمیمه یادداشت‌هایم بنمایم.

فرزندان سالار نظام

تنها اولاد ذکور سالار نظام محمد رضا خان امیعد سالار مقتدرترین و ثروتمندترین مالک آباده و ابرقو و داماد مرحوم حاج شیخ احمد امام جمعه آباده می باشد که در ایام تحصیل با شاعر معروف نظام وفا استاد ادبیات فارسی دانشگاه آشنا می شود این فرصت گرانبها را مغتنم می شمارد در تعطیلات تابستان استاد را به آباده دعوت می نماید با احترام فراوان و گرمی بسیار از او پذیرائی می کند این مصاحبت و مجالست موجب آشنائی با فضلا، دانشمندان، رجال مهم سیاسی، وزرا و وکلا می گردد و به فکر نمایندگی مجلس شورای ملی می افتد با کوشش و اهتمام او بخش ابرقو از فرمانداری یزد و استان اصفهان منتزع می گردد در تقسیمات کشور جزء فرمانداری آباده و استان هفتم فارس قرار می گیرد این اقدام برای این بوده که در موقع انتخابات آراء بیشتری از اهالی ابرقو و سایر بخش های تابعه آباده به دست بیاورد.

بالاخره امید سالار چند دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب می شود و به دریافت مدال تاج از محمدرضا شاه آریامهر موفق می گردد. او همیشه به خود می بالید که موکب احمدشاه قاجار همراه سردار سپه و ملتزمین رکاب آنها در آباده نهار را در منزل سالار صرف کرده اند. دفعه دوم در سال ۱۳۱۶ رضاشاه با ولیعهد و

دفعه سوم در بهار سال ۱۳۲۳ محمدرضا شاه و ملکه فوزیه و همراهان در آباده توقف کرده افتخار پذیرائی را به او داده اند. بسی واضح است که چنین شخص مقتدری تا چه حد در عزل و نصب رؤسای ادارات و مأمورین دولت در آباده و ابرقو مداخله و اعمال نفوذ می کرده است.

سالار نظام یک دختر بنام مریم خانم دارد که با پسر عمویش محمد حسن خان سالاری ازدواج کرده بود.

همیانهای پر از لیره طلا

احمد نصیری می نویسد:

چندین سال قبل از انتصاب بنده به بازپرسی دادسرای یزد، ابرقو جزء استان فارس بوده به مأمورین دارائی فارس گزارش می دهند که در قلعه ابرقو مقدار زیادی تریاک قاچاق موجود است مأمورین دارائی فارس برای رسیدگی به ابرقو می روند قلعه را تفتیش می کنند ولی تریاک پیدا نمی کنند اما گزارش می دهند که در این قلعه علاوه بر اشیا، گرانبها و قالی های فراوان و سرقلیان های طلا و نقره چند همیان به اندازه توپ فوتبال مملو از طلا دیده اند. بازرس های اداره دارائی در گزارش خود این لیره ها را قاچاق تشخیص داده ولی اموال قاچاق را ضبط نکرده بودند.

چون در زمان تصدی بنده بخش ابرقو جزء یزد بود مظفر صدر دادستان شهرستان یزد مرا مأمور رسیدگی و تحقیق محلی کرد در نتیجه تحقیقاتی که بعمل آمد معلوم شد امید سالار در طهران است و انجام رسیدگی بدون حضور او ممکن نیست لذا با موافقت دادستان یزد پرونده را به هنر یغمائی بخشدار ابرقو که سمت امین صلح را

هم داشت ارجاع کردم تا پس از ورود امید سالار به تحقیقات بپردازد و پرونده را به دادسرای یزد مسترد دارد.

این بود مختصری از وضعیت ابرقو و نفوذ و ثروت سالاری ها.

اثر شوم اقدامات رضا لطفی

اثر بدی که اعمال مغرضانه لطفی بر جای گذاشت پایه گزاری بدعتی بود که مردم متعصب یزد و قضات ناصالح یاد گرفتند که چگونه با پرونده سازی می توانند جنایتکاران واقعی را از پیگرد و کیفر رها سازند و با تهمت و افترای ناروا افراد بیگناه منتسب به جامعه بهائی که رشوه دادن را حرام می دانند متهم و گرفتار کرده سالها به زندان بیاندازند کما اینکه در پرونده قتل فجیع در رباط ابرقو جواد صادقی بازپرس و سید محمد جلالی نائینی دادستان و احمد معاون زاده رئیس دادگاه شهرستان با عباس استادان وکیل دادگستری و استوار خاکپور رئیس پاسگاه ابرقو همداستان می شوند محرک قتل و قاتلین واقعی را از تعقیب و مجازات دور نگاه می دارند و شانزده نفر بهائیان بیگناه و سه نفر مسلمان بیچاره بینوا را متهم کرده سالها به زندان می اندازند دادگاه عالی جنائی طهران هم با صدور حکم ظالمانه خود روی قضات متخلف یزد را سفید می کند.

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

توقیع مبارک حضرت ولی امرالله که قبل از صعود حسین شیدا در زندان به افتخارش عزّ صدور یافته.

عریضه تقدیمی آن یار روحانی مورّخه ۱۷ شهرالقول سنه ۹۵ بلحاظ اقدس حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا فائز و مراتب خلوص و روحانیت مورد لطف و مرحمت وجود مبارک گردید ذکر دو رویا مطابق یکدیگر نموده بودید که فیض تشریف حاصل یقین است به عنایت الهی قریبیت روحی و تعلق وجدانی در نهایت روشنائی و صفا موجود لهذا مطمئن باشند که نظر مراحم و مهربانی حضرتشان شامل و از حق می طلبند تا در جمیع شنون مؤید و موفق و بطراز خدمت مزین و در کمال وجد و سرور باشند تقدیمی یک سهم حمام مخصوص بهائیان مقبول محضر مقدّس واقع خجسته موقنه ثابتة امرالله ربابه خانم مورد عنایت شدند موفقیت آن محترمه را بر خدمت و تربیت اطفال عزیز خویش از درگاه احدیت می طلبند فرزندان آقا محمد باقر و خانم سلطان و آقا میرزا عزیزالله و آقا میرزا عنایت الله و آقا میرزا هدایت الله و پروین خانم کل به لطف جزیل فائز و مشرف شدند و در حق جمیع تأییدات رب جلیل را سائلند همچنین جناب آقا عبدالحسین عبدی بذکر بدیع مفتخر گشتند طلب موفقیت بر خدمت امرالله در حق ایشان می فرمایند

حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین

۶ شهرالملک سنه ۹۵ مطابق ۱۲ فیرواری ۱۹۳۹

ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی



بسی جناب و سروران زائر شرفی پروردگار و ملاقاتی

درین تقدیر آن پارسوی عتق ۱۹ مرداد ۱۳۱۵ هجری
حضرت ولی امر استاده ادهم خاذه فخر و شرفی که راجع بحسب کرامتی
جناب و سلطان یکت آئین در نزد بخت قتل سرورین ایشان بوده
در سفر خود معلوم گردید بسی واضح و برین است که اصل بها
از ارتکاب چنین اعمال سلبه نفس میری فایده ای نمی شود
ولی اصل غرض در کین و قصدین در مسدود قراره بستان بیگانه
استان آن نزد بسین لکن ادهم خاذه تا بخت حال
او لای اسرار و واضح و مستور شود و حکومت عاود شهر باری
بختیفات نزیب حکم برانست و ادهم آن غرض بکلی رسد
غایه فاضل و مجرم معلوم گردد و در کتب این عمل در مجرای
خود رسد در صورت اضطراب و تشویش نشاید
آئینه در کلام و خط و بیان شش سال ابرار و نیاز
از حق بی جهاد ساخته تا پادان و بیگانگان آستانش از حق
و توبه بر اجرای ضلوع و مراغه و کمالش فریاد و از آن کسی
و حرام است محفوظ داد و کل ما در غیر عالم است فی زمین
بخت و با امانت و صداقت و راستی و درود باری توبه نماید

سب افام مبارک و قوم کرده
۱۳ شهریور ۱۳۱۵
۱۹۳۷

بسی جناب و سروران زائر شرفی پروردگار و ملاقاتی



بسی جناب و سروران زائر شرفی پروردگار و ملاقاتی

درین تقدیر آن پارسوی عتق ۱۹ مرداد ۱۳۱۵ هجری
حضرت ولی امر استاده ادهم خاذه فخر و شرفی که راجع بحسب کرامتی
جناب و سلطان یکت آئین در نزد بخت قتل سرورین ایشان بوده
در سفر خود معلوم گردید بسی واضح و برین است که اصل بها
از ارتکاب چنین اعمال سلبه نفس میری فایده ای نمی شود
ولی اصل غرض در کین و قصدین در مسدود قراره بستان بیگانه
استان آن نزد بسین لکن ادهم خاذه تا بخت حال
او لای اسرار و واضح و مستور شود و حکومت عاود شهر باری
بختیفات نزیب حکم برانست و ادهم آن غرض بکلی رسد
غایه فاضل و مجرم معلوم گردد و در کتب این عمل در مجرای
خود رسد در صورت اضطراب و تشویش نشاید
آئینه در کلام و خط و بیان شش سال ابرار و نیاز
از حق بی جهاد ساخته تا پادان و بیگانگان آستانش از حق
و توبه بر اجرای ضلوع و مراغه و کمالش فریاد و از آن کسی
و حرام است محفوظ داد و کل ما در غیر عالم است فی زمین
بخت و با امانت و صداقت و راستی و درود باری توبه نماید

سب افام مبارک و قوم کرده
۱۳ شهریور ۱۳۱۵
۱۹۳۷

بسی جناب و سروران زائر شرفی پروردگار و ملاقاتی



بسی جناب کسرش نجی بدبارت و خلافت

و جناب نقشبندی آن بار روحانی مؤلف ۲۹ پانچ ۱۹۳۹
مرحمت حضرت ولی امر آره ابا خاندان خاز و عرب شخصی
مردود لطف و عنایت گردید و در ضمن و جناب قبل با بیعت

و است پرده نقشبندی برات بانگ
فرموده بنویس نامه سابق اصل و جواب و جناب نقشبندی

راج به لای سلطان نیک آیین که در طهران زیننده و لای
و که بعد از خان حکومتان و لای حسین کشیا و لای
و لای عبدالرزاق و لای حاجی محمد طاهر بابری و لای
بنیاد و لای شاد و لای ابوالحسن شاه پوینی که در نزد
شده اند فرموده بنویس از این دو حالت گزیند

و با پرسش کردند حزب عدوان با قبال غلب و خا
چون مشهوره غالب برود ایام ثابت و معلوم گردد
او چه خیزه ستر طلب امام و گشایش شایع مملکت
و پادان ستمیده و اتمه کرده اند و پادان و پادان
در هیچ احوال طلب نایب و در ضمن از ده گاه جمال رضای

اندوت ستمی میزبانیه حبله امساک هم کرده
۱۰ شهر محرم ۲۳ ۱۹۳۹
مجلسین

Handwritten signature or note on the right margin.



بسم الله الرحمن الرحیم

بدر رضوانه خانم شهید زادگان علی بابا

و جناب نقشبندی آن کزیرستان مقدس آبی مؤلف ۱۲
بملاحظه مبارک حضرت ولی امر آره ابا خاندان خاز و عرب شخصی

آن درود آینه مؤلف مردود لطف و عنایت وجود اندس گردید
نظر اذات و کرامت حضرتان شریک و مسلوب آبی نقشبندی

و رعایت کرده است و به دار چنانچه که شکست زنی و آیین
عینی آینه شالی و وجودات نگین برینه جناب عالی

والیری و جناب کسیر از من نوش آبادی و لای سلطان
و جناب کسینلی نرد و جناب کسین شیدا از شوش

و از بیت و آزار رساندن محفوظ و مصون در است آسان
از سمت شنیده ثابت و از زندان آزادی و نجات

مصل نمایند
راج قبول بودن من شهید فی سبیل آره و الله اعلم
تا ابراهیم و دولت زیارت نامه ایشان در خانه
مردوخ داشته بودید این عاقل شرف قبولی
خاز و قبولی واقع
و در ضمن سواد الواقع مبارک که تقدیم در سال نورد

Handwritten text in the center margin, possibly a signature or additional note.

مآخذ مندرجات بخش دوم

- ۱- تلگرافات تفقد آمیز حضرت ولی محبوب امرالله به مناسبت گرفتاری اعضای محفل روحانی یزد و صعود دو نفر از محبوسین بهائی در زندان که توسط محفل روحانی ملی ایران از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است.
- ۲- خاطرات دکتر عزیزالله نویدی
- ۳- خاطرات دکتر کیخسرو راستی تاریخ ۲۷ شهرانورد ۱۵۲ بدیع مطابق با ۱۷ جون ۱۹۹۵
- ۴- خاطرات حبیب الله رافتی
- ۵- مکاتبات دکتر سهراب فریدانی از آلمان
- ۶- یادداشتهای احمد نصیری از ایام وکالت دادگستری مستخرجه از پرونده و (رساله کیفر بیگناهان) تألیف نعیم وحیدی و (رساله حقایق چند درباره قتل فجیع در ابرقو) نگارش کاظم کاظم زاده و عبدالله رازی
- ۷- مکاتبات محافل روحانی ملی ایران و آمریکا بزبان انگلیسی
- ۸- خاطرات اسفندیار مجذوب

در ضمن حوادث یزد و گرفتاری و محفلان
 فرمودند بنویسند تحقیق بسیار هم در موجب جرت و این شایع
 بدوستان دست نظام گشوده و با آن مرسوم معلوم را منتهی ساخته و
 بر برات و جبارت افزوده و بنای محفل مرکزی پایه پیش از پیش برداشته
 و انظار خائن و اثبات مظلومیت و پرست یاران قیام نمایند
 بکارند و استقامت نمایند و از نهد بیات و اقدامات هرگز
 در اول گرفته . انانیت فایده گر او و در انار چه نمانند در سال
 ششده نظام منگ شونده تا حقیقت معلوم گردد و در تمامه بهائیان گرفتار بود
 و اول شردند زود کردند و حزب معلوم آزاد و عزیز و منور شدند و سبیل آید
 غلوه اسما، تبه و جسته اتی برج بر جبرون عزیزان آئی که حال گرفتار
 از قبل بنیبه یک یک شق و دلبران دهند بییقین بسین بنیبه این زجر چنان
 مقدس طلوع فرعونت بل سنتی از برای یاران و پیران جمال آئی در آن آید
 جس انقرا و سا، اکر از مؤید عباده انصارین و سینه و پنجم و نهم و نهم
 فی حبیب استن و انانوال ..

در ضمن حوادث یزد و گرفتاری و محفلان

اعزام دو نفر مهاجر به ابرقو

در سال ۱۰۶ تاریخ بدیع مطابق با سال ۱۳۲۸ هجری شمسی و مقارن با سال ۱۹۴۹ میلادی محفل روحانی یزد برای اجرای نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر روحانی سعی بلیغ مبنول می دارند تا مهاجرینی به نقاط اطراف یزد اعزام نمایند از جمله آن نقاط شهر ابرقو بود که سابقه امری داشته و سالها قبل سه نفر از احبای مؤمن و مخلص در آنجا به مقام شهادت فائز شده بودند.

در قریه اسفندآباد پنج فرسخی ابرقو هم چند خانوار بهائی زندگی می کردند و محفل روحانی دایر بوده لذا محفل روحانی یزد تصمیم می گیرند با اعزام دو نفر مهاجر مقدمات تشکیل محفل روحانی را در ابرقو فراهم سازند. دو نفر از احبا داوطلب مهاجرت به ابرقو می شوند. یکی از آن دو نفر جوانی دوچرخه ساز بنام حسینعلی ثابت حاضر می شود با همسرش به ابرقو بروند ولی دیری نمی گذرد که اهالی متعصب ابرقو مطلع می شوند که او بهائی است چنان عرصه را بر آنها تنگ می کنند که از ترس ناچار می شوند شبانه با همسرش بوسیله موتورسیکلت ابرقو را ترک کرده به یزد مراجعت کنند.

داوطلب دیگر پیرمردی بنام عباسعلی پور مهدی کارمند بازنشسته اداره پست که سالها به نامه رسانی میان یزد و ابرقو اشتغال داشته و با مردم و محیط آشنا بوده حاضر به مهاجرت ابرقو می شود ولی چون سرمایه ای نداشته برای دریافت کمک مالی به محفل روحانی یزد مراجعه می نماید در جلسه محفل مورخه ۱۳۲۸، ۴، ۲۶ محفل تصمیم می گیرند چند طاقه پارچه دستباف یزد و مبلغی وجه نقد بعنوان امانت به او بسپارند تا بتواند دکان کوچکی باز کرده از فروش این منسوجات و کالاهای محصول یزد و خرید مرغ و خروس از اهالی ابرقو و فروش آنها در یزد سودی

بدست آورده امرار معاش کند ضمناً محفل روحانی یزد به محفل روحانی قریه اسفندآباد توصیه می نماید که در صورت لزوم از کمک و راهنمایی به عباسعلی دریغ نکنند.

از بد حادثه در دی ماه ۱۳۲۸ شمسی قتل فجیع صغری و فرزندانش در مزرعه ریاط ۲ کیلومتری ابرقو رخ داده که مأمورین کشف جرم به ناحق عباسعلی را به شرکت در آن جنایت متهم و بازداشت کرده و دادگاه عالی جنائی هم آن بیگناه را به ده سال حبس با اعمال شاقه محکوم کرد.

انگیزه قتل فجیع صغری و فرزندانش

انگیزه قتل مادری تیره بخت و پنج کودک مظلومش از واقعه مرگ نابهنگام محمد حسن خان سالاری عمده مالک جوان و سرشناس ابرقو ناشی می شود. بدین قرار که اسفندیار خان سالاری برادر محمد حسن خان با آنکه متأهل و اولاد هم داشته به طمع اینکه با بیوه جوان، زیبا و ثروتمند برادرش که دختر عمویش هم بوده ازدواج کند و بر ثروت هنگفتی که مشار الیها از پدر و همسرش به ارث برده بود تسلط پیدا کند از مشار الیها خواستگاری می نماید ولی با تمام سعی و کوششی که بکار برده توفیقی حاصل ننموده جواب منفی می شنود زیرا سید محمد قیومی روضه خوان ابرقونی زودتر از اسفندیار خان اقدام کرده بود و صغری همسایه خود را که کلفت مریم خانم بوده واسطه ارتباط قرار داده بوده بطوریکه در محل شایع بوده گاهی صغری مخلومه خود را به خانه اش دعوت می نموده و سید که جوانی بلند بالا، قوی هیکل و خوش قیافه بوده در کنار حوض وسط خانه اش بساط چای را می گسترده به کشیدن تریاک مشغول می شده و با صدای گرم و گیرا و دلپذیر به زمزمه و آواز می پرداخته و آنها

هم از روی پشت بام نگاه می کرده و محظوظ می شده اند سرانجام با جد و جهد قیومی از یکسو و وساطت و افسونگری صغری از دگر سوی مریم خانم با ازدواج با قیومی که همسر و فرزند هم داشته موافقت می کند البته این ازدواج حق مسلم طرفین بوده است اما چون فامیل سالاری ها این ازدواج را مخالف شئون اشرافی خود می دانستند قیومی از ترس نفوذ و قدرت آنها جرأت نمی کند به دفتر ازدواج و طلاق ابرقو مراجعه کند با ماشین و راننده مریم خانم به اقلیه چهار فرسخی آباده می روند و عقد ازدواج خود را در دفتر رسمی ازدواج و طلاق اقلیه به ثبت می رسانند.

انتشار این خبر دهشت اثر سبب تشدید نگرانی و عداوت بستگان بانوی نامبرده بالاخص اسفندیار خان عاشق شکست خورده ناکام می شود و در انتظار فرصتی مناسب لحظه شماری می کرده تا صغری واسطه ازدواج و قیومی رقیب کامروا را از میان بردارد حتی چندین دفعه قیومی و صغری را تهدید به قتل کرده و قیومی کراراً به دوائر انتظامی ابرقو گزارش می داده که اگر صدمه ای بآنها برسد به دستور اسفندیار خان سالاری است.

عاقبت الامر کینه دیرینه اسفندیار خان منجر به قتل رقت آور صغری و اطفال مظلومش می شود پس از اعلام جرم به پاسگاه ژاندارمری ابرقو در اثر تحقیقات استوار حسین صلدی پور فرمانده دسته ژاندارمری ابرقو هنگام معاینه اجساد مقتولین مشاهده می کنند که قاتلین اسلحه بکار نبرده با ضربات محکمی که به دهان صغری کوبیده اند به قتل رسیده و با احتمال قریب به یقین چون فرزندانش قاتلین را می شناخته اند برای اینکه شناسائی و دستگیر نشوند آن مظلومان بی پناه را قتل عام کرده با دستهای خون آلود اثاث البیت و بقچه های صغری را کاوش کرده اگر مسکوک طلا و اشیا نفیس گرانبها متعلق به مریم خانم نزد او بوده برداشته و همان شب فرار کرده اند.

وقوع قتل

به حکایت پرونده جنائی در شب سیزدهم دی ماه ۱۳۲۸ شمسی در خانه ای واقع در مزرعه رباط دو کیلومتری ابرقو از توابع شهرستان یزد یک خانواده شش نفری: دو پسر چهارده ساله، شش ساله و سه دختر پانزده ساله، یازده ساله و هشت ساله با مادرشان بنام صغری پنجاه ساله با ضربات بیل و تیشه و جراحات وارده به قتل رسیده اند. قتل این خانواده نگون بخت در نهایت قساوت و شقاوت و بدور از انسانیت بی نظیر و بیسابقه واقع شده است.

هر چند این فاجعه هولناک رقت آور که موجب حیرت و دهشت بسیار است ولکن اعمال خلاف قانون مأمورین کشف جرم دادگستری و ژاندارمری، دادسراهای بدوی و استان و دادگاه عالی جنائی طهران و بالاخره دیوانعالی کشور هم بسی نهایت تأسف انگیز است.

تاریخ قضائی در دنیا از این قبیل محاکمات تاریخی یا افسانه های جزائی فراوان داشته، حق کشیها، اشتباهات قضائی حتی اعمال نفوذ و غرض ورزیهای زیادی در خاطره ها باقیمانده و بر طبق کتب تاریخی بیگناهان بسیاری بنسحق مجازات شده و متهمین و جنایتکاران واقعی فراری شده و سالها بعد حقیقت قضیه کشف شده است اما در مراحل بازپرسی و دادرسی محبوسین بیگناه پرونده قتل ابرقو اشتباه قضائی رخ نداده بلکه مأمورین ناصالح عمداً با سوء نیت و غرض ورزی مرتکبین واقعی و محرک آنها را از پیگرد و کیفر رها کرده بجای آنها عده ای بیگناه را قربانی و گرفتار ساخته اند.

روز قبل از واقعه قتل

به موجب پرونده مربوطه روز قبل از واقعه یعنی دوازدهم دیماه اشخاص مشروحه ذیل: رقیه دختر بزرگ صغری با شوهرش علی و جعفر نامزد معصومه دختر دوم صغری و رمضان برادر جعفر به خانه صغری رفته تا پاسی از شب گذشته در آنجا مهمان بوده اند اما درباره این میهمانی و علت رفتن به خانه صغری از قبل از ظهر و مدت طولانی توقف تا اواخر شب اظهارات متباین و مختلفی کرده اند که جای تأمل و دقت زیادی بوده و به کشف جرم کمک می کرده ولی عمداً مورد توجه قرار نداده اند.

اعلام جرم به ژاندارمری ابرقو

بر طبق پرونده ژاندارمری صبح روز سیزدهم دیماه ۱۳۲۸ شمسی جعفر نامزد معصومه (دختر صغری) به خانه صغری می رود وقتی وارد خانه می شود با اجساد معصومه و دو خواهرش که در رختخواب های خود در ایوان خانه کشته شده بودند مواجه می گردد.

اظهارات جعفر درباره ساعت ورود و ملاحظه اجساد در دفعات مختلف در بازجویی اختلاف زیاد دارد. دفعه اول گفته فقط جسد نامزدش را دیده تصور نموده او غش کرده است. دفعه دیگر گفته فقط اجساد دخترها را دیده که کشته شده اند. دفعه سوم اظهار داشته علاوه بر اجساد دخترها اجساد مادر و دو پسر را در اطاق مشاهده کرده است.

در تحقیقات و بازجویی ژاندارمری نکته مهم و حساسی که حائز کمال اهمیت است نامرتب بودن اوراق اولیه بازجویی است با توجهی دقیق به محتویات پرونده معلوم

می شود بنی آدم فرماندار بی غرض یزد در گزارشی که به مرکز داده کسانی را که بنام متهم و مرتکب جرم معرفی نموده ابتداً نامی از آنها در پرونده موجود نیست بدین جهت این سوء ظن برای وکلای متهمین ایجاد شده که کسری و نامرتبی برگهای پرونده را دلیلی قوی بر تغییر و برداشتن اوراق پرونده به نفع مرتکبین اصلی و به ضرر افراد بیگناه دانسته اند. نه تنها پرونده ژاندارمری دست خورده و ناقص است بلکه پرونده بازپرسی که صادقی بازپرس تشکیل داده به مراتب مغشوش تر و نامنظم تر است.

بازجویی از برخی همسایه های مقتولین

صبح روز بعد از فاجعه ابرقو و اعلام واقعه به ژاندارمری محل و بازجویی از کسان مقتولین (جعفر و علی دامادهای صغری و رمضان برادر جعفر) از برخی همسایه های مقتولین هم (از جمله محمد شیروانی و یک نفر ژاندارم ساکن ریاط) نیز بازجویی به عمل آمده است.

محمد شیروانی همسایه صغری در بازجویی اظهار بی اطلاعی کرده و ژاندارم همسایه صغری هم گفته است شب سرد زمستان درب اطاقش را بسته بوده و پرده ها را کشیده و خوابیده و سرو صدائی نشنیده است. محمد شیروانی به قید کفالت قیومی آزاد شده است.

در پرونده ژاندارمری انعکاسی ندارد که از خود قیومی همسایه صغرای مقتوله بازجویی بعمل آمده است یا خیر؟ در عین حال در پرونده منعکس نیست که از جعفر با آنهمه اختلاف گوئیها کفیل گرفته باشند.

توجه دقیق به مراتب فوق ثابت می کند که به احتمال قریب به یقین جعفر و حتی علی و رمضان هم با آنهمه تناقضات و اختلاف گوئیها که در بازجویی اظهار کرده اند بازداشت شده ولی از ذکر آزاد کردن آنها بدون اخذ ضامن خودداری شده است.

مراتب فوق را روزنامه داد تأیید و تشبیت می نماید زیرا در همان ایام و قبل از دست اندازی بازپرس یزد به پرونده ابرقو به دستگیری متهمین تصریح نموده و حقایق را نقل کرده است. تنها اشتباه روزنامه داد این بوده که اولاً برادر داماد را که همان رمضان برادر جعفر بوده است به عنوان پدر داماد نوشته و ثانیاً قتل پنج فرزند را شش فرزند گفته است.

اما واقعیت همان بوده است که در روزنامه داد درج شده است.

اختلاف گوئیهای جعفر نامزد معصومه دختر صغری

جعفر در بازجویی گفته است: دو ساعت از روز بالا آمده رفتم منزل نامزدم برای آنها چرخوک^۱ کنم دیدم درب منزل آنها از بیرون چفت است باز کردم رفتم دیدم شش نفر مقتول می باشند سه نفرشان بیرون در صفا افتاده اند و سه نفر توی اطاق، برگشتم ابرقو منزل همیش خود علی به او گفتم و برگشتم رباط دیدم مردم جمع شدند.

جعفر در این بیان واضح و آشکارا می گوید که داخل خانه شدم هم در صفا رفتم و هم در اطاق دیدم شش نفر را کشته اند ولی همین جعفر در صفحه دیگر بازجویی

^۱ چرخوک چرخ چوبی کوچک دستی است که با آن پنبه می ریسند.

می گوید دیدم نامزدم با دو خواهر کوچکش در صفا افتاده اند دیگر جلو رفتم برگشتم ابرقو به همیشم گفتم.

باز همین جعفر در جای دیگر می گوید صبح که رفتم دیدم افتاده اند ترسیدم جلو رفتم به بینم جان دادند یا خیر.

در صفحه دیگر می گوید صبح نمیدانم چه ساعتی بود در صورتیکه در اولین دفعه گفته است دو ساعت و نیم از روز بالا آمده بود که از خانه آمدم بیرون چون مادر زخم گفته بود بیایم پنبه چرخ کنم دیدم چفت درب خونی است وارد شدم توی صفا یک نفر را خون آلود دیدم که سرش زمین توی گودالی و پایش بالا بود و یک نفر خون آلود دیگر که یک مرتبه قطع زندگانی از من شد رفتم شهر نزد علی و گفتم دو نفر را کشته اند.

از خوانندگان محترم سؤال می شود آیا از این همه اختلاف گوئی جعفر چه درک می فرمایند؟

یکی می گوید شش نفر کشته دیدم بعد می گوید فقط نامزدم و خواهرش را دیدم در یکجا اظهار می دارد نفهمیدم جان دادند یا خیر؟ در جای دیگر می گوید یک کشته دیدم سرش زمین پایش بالا بود. این همان جعفری است که روز قبل در منزل همان صغری مقتول رفته است بجرأت می توان گفت آنهمه پاسخ های ضد و نقیص بی سبب نیست حالا ملاحظه فرمائید داماد آمده دیده نامزدش را کشته اند غیر از او پنج نفر را به قتل رسانیده اند چگونه این شخص طاقت آورده فریاد نکرده، همسایه ها را مطلع نساخته، همانطور ساکت و آرام دو کیلومتر راه را پیموده و به ابرقو نزد همیش خود رفته است.

رقیه دختر صغری می گوید چهار ساعت به ظهر از قضیه مطلع شدم جعفر آمد گفت زن دانیش که مادرم باشد غش کرده است و علی شوهر رقیه می گوید جعفر آمد گفت وقتی رفتم خانه صغری دیدم نامزدم را کشته اند طاقت نیاوردم. جعفر می گوید

من در راه رباط به ابرقو فضیه را به کسی نگفتم و موقعی که بازپرس از علی داماد دیگر صغری می پرسد آیا تنها به منزل مادر زنت آمدی جواب می دهد جمعیت زیاد بود چون وقتی که جعفر آمده بود به اشخاص گفته بود مردم خبر شده بودند خیلی جمعیت بود.

این تناقضات را به چه چیز می توان تعبیر کرد.

دو نکته عجیب در این پرونده جلب توجه می نماید یکی اینکه در شب قتل سه دختر که یکی از آنها معصومه نامزد جعفر بوده در صفه (ایوان) خوابیده و صغری با دو پسرش در اطاق بیتوته کرده بودند. تعجب است که در دی ماه وسط زمستان سرد دختران در ایوان بخوابند و پسرها با مادرشان در اطاق بمانند در اینخصوص هیچگونه تحقیق از رقیه دختر صغری و دامادهای او نشده است حال آنکه قابل نهایت توجه بوده است.

آلات قتل

نکته قابل توجه دیگر آنستکه مسلم شده است که قتل بوسیله بیل و تیشه ای که از همان خانه صغری برداشته اند انجام گرفته بنابراین چگونه می توان تصور کرد که کسانی قصد قتل داشته و با خود یک چاقو هم نیاورده باشند این نکته مهم عمداً مورد توجه بازپرس قرار نگرفته است.

باز جوئی از علی شوهر رقیه داماد صغری

بر طبق محتویات پرونده مسلم است که علی داماد صغری و جعفر نامزد معصومه مقتوله دختر دیگر صغری و رمضان برادر جعفر روز قبل از واقعه تا پاسی از شب در منزل صغری بوده اند. این امر بنظر طبیعی است ولی تعجب است که در بازپرسی جعفر و علی دامادهای صغری راجع به این امر طبیعی هم اختلاف گوئی کرده اند. مخصوصاً علی گفته است من هر روز به زراعت می روم اما آن روز توی خانه بودم علت آن بود که به رمضان برادر جعفر گفته بودم برود منزل صغری جُل بلوزد چون از علی سنوال می شود چرا به منزل صغری رفتی پاسخ می دهد رفتم به بینم رمضان به منزل مادر عیال من رفته است یا خیر؟

از این اظهارات معلوم می شود که علی داماد صغری عمداً آن روز به زراعت نرفته ولی اینکه می گوید من به خانه صغری رفته ام که به بینم رمضان به منزل مادر عیالم رفته است یا خیر موجه بنظر نمی رسد زیرا دانستن آنکه رمضان به منزل صغری رفته مستلزم آن نبوده که زراعت خود را ترک کند و تا پاسی از شب در آن خانه بماند.

علی داماد صغری آنقدر دروغ گفته و اختلاف گوئی کرده که بازپرس به او ایراد گرفته و از او پرسیده تو یکدفعه گفتی جعفر ظهر آمد یکدفعه گفتی عصر آمد در صورتیکه می گوئی من بعدازظهر به منزل مادر زرم رفتم. در اینخصوص علی عاجز مانده نتوانسته جوابی به بازپرس بدهد. همچنین علی در بازپرسی می گوید جعفر در منزل مادر زرم شام نخورد و حال آنکه خود جعفر گفته از عصر آنجا بوده و شام هم خورده است. علی می گوید تا یکساعت از شب گذشته در آن منزل بودیم ولی جعفر می گوید تا سه ساعت از شب رفته آنجا بودیم. آیا این اختلاف گوئی ها

که دال بر اتهام آنها بوده نمیبایستی بازپرس برای کشف حقیقت دنباله بازجوئی و تحقیق را بگیرد.

اسفندیار خان سالاری در مظانّ اتهام

پس از وقوع قتل، اسفندیار خان در مظان اتهام به تحریک قتل قرار می گیرد اهالی ابرقو عموماً او را محرک قتل می دانسته اند. چه این موضوع شایع بوده که صغری واسطه ازدواج محرمانه زن برادر سالاری با سید مجّمّد قیومی بوده است سالاری از اینکه عیال زیبا و ثروتمند برادرش در حباله نکاح قیومی در آمده سخت عصبانی و خشمگین شده و در صدد انتقام بوده و آنها را تهدید به قتل می کرده. قیومی به مقامات انتظامی ابرقو کراراً اعلام می کرده که هر حادثه سوئی برای او و عیال او و صغری رخ دهد محرک آن سالاری است عموم ابرقوئی ها منتظر چنین حادثه ای بوده اند چنانچه در همین پرونده هدایت اللّٰه عظیمی یکی از اقوام نزدیک قیومی اظهار داشته یکساعت ونیم از روز بالا آمده بود که مروارید و بی بی جان که خاله همان مروارید است نزد من آمدند گفتند دیشب شش نفر را کشته اند من گفتم چه می گوئی یقین برای آقا محمد قیومی خبری شده است.

بهره برداری صغری از این وساطت

شایعاتی درباره بهره برداری و منافع صغری از این وساطت در بین اهالی محل وجود داشته عده ای هم گفته اند برخی از اشیاء نفیس مریم خانم نزد صغری به امانت سپرده شده بود که باحتمال بیشتر مکاتبات قبل از ازدواج نامبرده با قیومی هم نزد صغری

بوده که به این سبب صغری به قتل رسیده است. مؤید این شایعات اقدام قاتلین به بازرسی بوقچه های صغری و تمام اثاثیه مقتولین با دستهای خون آلود بوده که در پرونده منعکس است بدون تردید قاتلین در جستجوی اشیائی بوده اند که لابد پیدا کرده اند و به سرقت برده اند. کشتن فرزندان صغیر دلالت دارد که قاتل یا قاتلین نزد تمام اهل خانه صغری معروف و شناخته شده بوده اند و برای فرار از مجازات آنها را قتل عام کرده اند.

گواهی سید صباغ

با آنکه تبه کاران سعی و کوشش می کنند از اعمال خلاف خود اثر و نشانی بر جای نگذارند اما گاهی مرتکب اشتباه کوچکی می شوند که مشّت خود را باز می کنند و کما اینکه اسفندیار خان سالاری آنچه را نباید بگوید بزبان آورده است به حکایت پرونده ژاندارمری سیدی صباغ اهل ابرقو گواهی داده که صبح خیلی زود که هوا هنوز گرگ و میش (تاریک و روشن) بود در کنار جوی آب روان مشغول وضو گرفتن بودم ناگهان اسفندیار خان را نگران و دست پاچه دیدم که از خانه اش بیرون آمده عازم مسافرت است برخاستم سلام کردم اسفندیار خان گفت میدانی دیشب چه اتفاق بدی در مزرعه رباط افتاده جواب دادم نه من خبری ندارم اسفندیار خان گفت دیشب محمد شیروانی همسایه خانه صغری با پسر و برادرش محمد حسین نکوئی، صغری و بچه های زبان بسته اش را کشته و فرار کرده اند متأسفانه در پرونده مربوطه برگه بازجوئی از اسفندیار خان موجود نیست که ژاندارمری از او سؤال کرده باشد که شما به چه وسیله پس از چند ساعت از واقعه قتل با خبر شدید. اگر صدری پور اولین رئیس دسته ژاندارمری ابرقو هم از اسفندیار خان بازجوئی و تحقیق کرده باشد بعداً

آن مدارک مستند از پرونده برداشته شده تا اماره ای علیه اسفندیار خان موجود نباشد.

اعلام واقعه قتل به دادسرای یزد

بر طبق محتویات پرونده واقعه قتل در ابرقو جواد صادقی بازپرس یزد می نویسد که در تاریخ سیزدهم دیماه ۱۳۲۸ واقعه قتل به دادسرای یزد اعلام شد سید محمد جلالی نائینی دادستان یزد تحقیقات و رسیدگی به آن را به مشارالیه ارجاع کرده است.

صادقی در پرونده نوشته است که ساعت چهار بعدازظهر همان روز سیزدهم دیماه همراه رئیس ژاندارمری یزد به طرف ابرقو حرکت کرده اند ولی در جای دیگر پرونده متذکر شده که شب را در مهریز توقف کرده اند و صبح روز چهاردهم دیماه به ابرقو رفته اند در حالیکه در پرونده تصریح کرده که در تاریخ پانزدهم دیماه قرار بازداشت محمد شیروانی، علی محمد پسر شیروانی و حسین نکوئی را صادر کرده است.

بازپرس در قرار خود می نویسد قتل در شب سیزدهم دیماه واقع شده بود من ظهر چهاردهم دیماه به ابرقو رسیدم و نتیجه می گیرد که از ساعت وقوع قتل تا ورود او به محل چهل و هشت ساعت می گذشته در حالیکه به هیچ حسابی چهل و هشت ساعت درست در نمی آید مگر آنکه فرض شود قتل ظهر روز دوازدهم دیماه رخ داده که آنهم مخالف با واقع است زیرا قتل در شب اتفاق افتاده بوده است نه روز.

اگر با دقت به نوشتارهای متناقض بازپرس توجه شود مسائل زیادی روشن می شود و حقایق چندی آشکار می گردد از جمله معلوم می شود بازپرس عصر روز سیزدهم دیماه به اتفاق رئیس ژاندارمری یزد بجای حرکت به ابرقو به مهریز رفته دو شب و یک روز در مهریز توقف نموده با استوار خاکپور فراغه ای رئیس دسته ژاندارمری

مهریز که از سر سپردگان مورد اعتماد اسفندیار خان بوده به مشاوره و چاره جوئی پرداخته تا اسفندیار خان سالاری و عوامل و مرتکبین قتل را از تعقیب و مجازات رها کرده برای به دام انداختن و متهم کردن بیگناهان به طراحی نقشه پرداخته خاکپور را همراه برداشته روز پانزدهم دیماه وارد ابرقو شده اند.

حاصل و نتیجه مسافرت بازپرس باتفاق رئیس ژاندارمری یزد به ابرقو

۱- رئیس ژاندارمری یزد بر اساس توافق قبلی و نقشه مطروحه، استوار حسین صدری پور را که با بازداشت سه نفر متهمین لرزه بر اندام اسفندیار خان انداخته بوده معزول و استوار خاکپور را بجایش منصوب کرده است.

۲- بازپرس بدون شمارش اوراق و تنظیم صورت مجلس پرونده را از صدری پور گرفته برگهائی که صدری پور بازجوئی نموده و دلالت بر اتهام سه نفر مهمان های خانه صغری داشته از پرونده برداشته و بدون رعایت تشریفات قانونی تحویل استوار خاکپور داده است.

۳- با آنکه مهمانهای خانه صغری در شب وقوع قتل قویاً در مظان اتهام بوده و بازداشت شده بودند بازپرس برای نجات آنها و اسفندیار خان بدون تحقیق و ذکر سبب و ارائه دلیل و اخذ ضامن آنها را آزاد کرده است.

۴- بجای آنها محمد شیروانی مسلمان همسایه صغری، محمد حسین نکوئی برادر شیروانی و علی محمد فرزند ۱۷ ساله محمد را قبل از تحقیق و بازجوئی و اثبات

اتهام بدون دلیل به زندان انداخته سپس پزشک محل را وادار کرده اند تا علی محمد را بر خلاف شناسنامه اش ۱۸ ساله تشخیص دهد تا قابل تعقیب باشد.

۵- چون تمام اهل ابرقو از خصومت و کینه اسفندیار خان نسبت به صغری باخبر بوده و سه نفر بازداشتی قبلی را مرتکب قتل و اسفندیار خان را محرک آنها می دانسته و منتظر تعقیب و مجازات آنها بوده اند بازپرس برای موجه جلوه دادن اقدامات خلاف قانون خود و انصراف اذهان عمومی مدعی الهام غیبی شده و بدون دلیل علت وقوع قتل را اختلاف مذهبی دانسته است.

۶- با آنکه بازپرس می توانسته سه نفر شیروانی ها را در زندان شهربانی یزد نگاهدارد و آنها را برای بازجویی به دادرسی یزد احضار کند آن سه نفر مظلومین نگون بخت را تحویل استوار خاکپور داده است.

۷- با توجه دقیق به محتویات پرونده استنباط می شود که بازپرس زیرکانه و با مهارت تمام نسبت به انتصاب خاکپور بکلی خود را بیطرف و بی اطلاع نشان داده و اشاره ای به آن نکرده است.

انتشار خبر قتل در جراید

در روزنامه داد چاپ طهران به مدیریت ابوالحسن عمیدی نوری که بعداً هم یکی از ده نفر وکلای شاکیه خصوصی بود تحت عنوان قتل فجیع در ابرقو بدین مضمون می نویسد:

در ابرقو یک زن و چهار فرزند او را به وضع رقت آور و فجیع به قتل رسانده اند مرتکبین این جنایت بر اثر اقدامات بنی آدم فرماندار یزد دستگیر گردیده اند ضمن رسیدگی به جریان این قضیه معلوم شده است قاتلین داماد و پسر داماد زن مقتول بوده اند و بر اثر تطمیع و تحریک چند برادر ابرقوسی که با زن مزبور دشمنی داشته اند مرتکب این قتل گردیده اند از قرار معلوم برادر یکی از تطمیع کنندگان که فوت نموده زن زیبایی داشته و بسیار متمول می باشد یکی از برادران می خواسته است آن زن را به عقد ازدواج خود در آورد زن مقتوله واسطه عقد ازدواج آن زن زیبا با یکی از اهالی ابرقو بوده است.

در خبر فوق منظور از تطمیع کننده همان شخص اسفندیار سالاری است و کسی که زن برادر متوفای خود او را محرمانه عقد کرده سید محمد قیومی است و اختلاف بین این دو نفر راجع به این ازدواج بقدری بوده که تمام اهل محل از آن باخبر بوده اند.

مکاشفه و غیبگویی بازپرس

نصیری می نویسد: جواد صادقی بازپرس یزد با خط خود در پرونده مرقوم فرموده "بخدا مثل اینکه بعد از دو ساعت همه درب هائی که بروی بازپرس بسته بود باز شد و بالاخره دانسته شد که علت وقوع قتل صرفاً جنبه مذهبی داشته است".

به نظر می رسد احتمالاً رئیس ژاندارمری یزد و استوار خاکپور برای انحراف مسیر دادرسی به منظور فرار دادن متهمین بازداشتی و نجات اسفندیار خان و گرفتار کردن افراد بیگناه، بازپرس را برای ارائه طریق و طرح نقشه تحت فشار قرار داده حاضر نبوده اند مسئولیت تمام اقدامات و ابتکارات خلاف قانون را به تنهائی به عهده بگیرند لذا پس از دو ساعت بحث و تعاطی افکار عاقبت بازپرس با راهنمایی

اسفندیار خان و استمداد از رئیس ژاندارمری یزد و استوار خاکپور و تاسی به قاضی زاهدی و رضا لطفی بازپرسان پرونده ساز مدعی الهام غیبی شده علت وقوع قتل را صرفاً اختلاف مذهبی اعلام کرده غافل از اینکه تمام اهل ابرقو بدون استثناء مسلمان بوده و سابقه دشمنی و کینه دیرینه اسفندیار خان با قیومی و صغری در نظر آنها محرز و مسلم بوده و عموماً اسفندیار خان را محرک آن جنایت می دانسته اند و بنی آدم فرماندار یزد هم به استناد گزارش صدی پور و بخشدار ابرقو انگیزه وقوع قتل و مرتکبین آن را به مرکز اعلام کرده و در اختیار جراید محلی و روزنامه های باختر امروز و روزنامه داد چاپ طهران قرار داده که بعداً آن اوراق از پرونده برداشته شده و بر طبق تجارب اهل یزد بهائیان بیگناه را به این تهمت متهم و سپس به دنبال دلیل و پیدا کردن افراد بهائی به حرکت در آمده اند در این اقدامات ظالمانه مرتکب اصلی و حقیقی در درجه اول شخص بازپرس است که با داشتن مقام قضائی بجای تهیه دلیل به عمل مغرضانه مکاشفه و غیب گوئی پرداخته است که در عقب افتاده ترین ممالک دنیا حداقل مجازات چنین بازپرسی سلب صلاحیت قضائی است اما در پناه بغض و کینه عمومی نسبت به افراد بهائی کسی جرأت و جسارت اداء شهادت علیه متهمان اصلی و بنفع افراد بهائی را نداشته و برای عبرت مردم اقدام به تهیه موجبات عزل بنی آدم فرماندار یزد کرده اند تا برای دیگران موجب عبرت گردد.

باری اگر قرار است این پرونده باینصورت ساخته شود البته اقدام به انگشت نگاری خلاف عقل و مصلحت است، تحقیق دقیق از مهمانان شب واقعه در منزل صغری حماقت است، رسیدگی برای کشف علت اختلافگوئی مهمانان خلاف منظور و تعقیب بیگناهان است.

تنها اشکال وجود شخص سید محمد قیومی است که دشمن شماره یک اسفندیار خان سالاری بوده و کنیل محمد شیروانی شده زیرا خودش و همسرش در معرض خطر

بوده اند ولی با اقدامات جدی ظرف یکی دو روز بین سالاریها و قیومی آتش بس اعلام شده دو دشمن خونی صلح کرده اند تا با فراغت تام و تمام علیه بهائیان اقدام نمایند.

یک نظر به کلیه تحقیقاتی که بازپرس در مسافرت اول خود به ابرقو کرده نشان می دهد که احدی به او نگفته است و حتی اشاره نکرده است که این قتل جنبه مذهبی داشته و چون بازپرس مشاهده می کند در تحقیقات اولیه چنین اشاره ای نیست می نویسد حسین صدی پور شفاهاً گفته محمد شیروانی بهائی است باید از این بازپرس سنوال شود چرا این اظهار صدی پور را در همان موقع یعنی در مسافرت اول به ابرقو در پرونده منعکس نکرده و چرا دنبال این امر را نگرفته و چرا بدون آنکه تحقیقات را بجائی برساند به یزد مراجعت کرده است. در تمام این اظهارات حسین صدی پور (رئیس پاسگاه ژاندارمری ابرقو) در مسافرت اول بازپرس بهیچوجه کلمه ای یافت نمی شود که محمد شیروانی بهائی است حال آنکه صدی پور عداوت خاصی با محمد شیروانی داشته می گوید چون به حرفهای محمد گوش می دادم دیدم طوری قلب او می زند که صدای قلب کاملاً بگوش من می رسد. باری در سفر اول نه به بازپرس الهام شده، نه کسی به او گفته است شیروانی بهائی است و حتی جعفر و علی چون از تعقیب مستخلص شدند نزد بازپرس آمده اظهار داشتند بطوریکه مردم می گویند محمد شیروانی و صغری بر سر پول رختشویی حرفشان شده و می گویند مرتکب قتل شاید همین محمد باشد لباس و گیوه او هم خونی بوده است. بهرحال دستهای در صدد بر آمدند که قتل او را فقط متوجه محمد شیروانی کنند و جعفر و علی را از مظان تهمت برهانند.

صادقی در بازپرسی می نویسد: پس از بازداشت سه نفر متهم (محمد شیروانی، علی محمد پسرش و محمد حسین برادر شیروانی) با آنکه دنباله تحقیقات ضرورت داشت چون رئیس ژاندارمری یزد قصد مراجعت نمود و وسیله دیگری برای مراجعت نبود

ناچار دستور تعقیب قضیه را به استوار خاکپور فرمانده دسته ژاندارمری ابرقو دادم و در تاریخ هفدهم دیماه به یزد مراجعت کردم برای چنان جرم مهمی بازپرس فقط سه روز در آن حدود اقامت کرده و ادامه تحقیقات را به یک نفر استوار سپرده است این استوار رئیس دسته ژاندارمری مهریز بوده و به دستور اسفندیار خان همان شخصی که در مظان اتهام بوده از طرف بازپرس مأمور امحاء آثار جرم و متوجه ساختن قتل به دیگران گردیده است.

آغاز منحرف کردن مسیر دادرسی

دکتر راستی می نویسد: بنده و دکتر محمد منشادی که هر دو عضو محفل روحانی یزد بودیم در بیمارستان پهلوی یزد به طبابت اشتغال داشته یکروز طبق معمول که در موقع تنفس پزشکان بیمارستان برای صرف چای و رفع خستگی در اطاقی جمع می شدیم. دکتر علومى متصدى آزمایشگاه بیمارستان که مدیر یکی از روزنامه های یزد بود ضمن صحبت پرسید رفقا آیا می دانید چه قتل فجیع وحشتناکی در ابرقو اتفاق افتاده پاسخ دادیم نه، ما در این باره خبری نشنیده ایم دکتر علومى اظهار داشت یکی از خوانین متنفذ ابرقو توسط نوکرهایش زن رختشوی بینوائسى را که رابط ازدواج عیال برادر متوفایش با سید محمد قیومی روضه خوان ابرقوئی بوده با چند بچه اش به قتل رسانده اند. پس از یکی دو روز همین دکتر در همین مجمع گفت بهائى ها یک زن و فرزندانش را در ابرقو کشته اند بنده فریاد زدم این چه حرفى است که میزنى بهائى ها هیچ وقت کسی را نکشته و نمی کشند گفت علت این قتل این بوده که هر وقت سید محمد قیومی در ابرقو روضه می خوانده و راجع به بهائیان صحبت می کرده این زن در میان جمعیت به بهائى ها فحش می داده و ناسزا

می گفته به این جهت بهائیان اسفندآباد ابرقو این زن و بچه هایش را کشته اند هر چه بنده دفاع کردم او بر اظهار خود اصرار می ورزید. این دکتر که آخوندزاده و باطناً خیلی متعصب و مغرض بود بعداً هم که اعضای محفل یزد و بهائیان اسفندآباد را به زندان انداخته و محاکمه می کردند مقالات تحریک آمیز و غرض آلود بر ضد بهائیان بیگناه در روزنامه خود می نوشت و منتشر می نمود.

متهم کردن بهائیان به ارتکاب قتل

گرچه ادعای الهام و غیبگونی صادقی مخالف با منطق و عقل سلیم است اما با کمال تأسف این اظهار نظر مجعول و نامعقول عده کثیری را سالها به بند و زندان کشیده و زندگانی خانواده هائی را بباد فنا داده است سپس استوار خاکپور در اجرای نظر و ابتکار بازپرس بدنبال پیدا کردن غیرمسلمان براه افتاده لیکن هر غیر مسلمانی مورد نظر و مکاشفه بازپرس نبوده است تنها در این مورد باید افراد بهائى را پیدا کرد. استادان صادقی که او را راهنمائی کرده بودند خبر نداشتند که در ابرقو طبق محتویات همین پرونده بهائى وجود نداشته زیرا چندین سال قبل در ابرقو سه نفر بهائى را با چنان زجر و آزاری کشته بودند که دیگر کسی جرأت نمی کرده با اعتقاد به دیانت بهائى در ابرقو بماند یا به ابرقو برود.

لیکن برای اینکه خاکپور نام اولین افراد بهائى را در این پرونده مطرح کند گزارشاتی به شرح ذیل وسیله تلفن گرام برای بازپرس فرستاده است:

۱- بازپرس در پرونده نوشته خاکپور به او اطلاع داده که متهمین دستگیر شده اند اما معلوم نیست کدام متهمین را گفته زیرا محمد شیروانى و پسر و برادرش که قبلاً بازداشت شده بودند.

۲- دفعه دیگر خاکپور در تلفن گرام مژده پیدا کردن احمد نکوئی را بدین مضمون به بازپرس گزارش داده «متهمین که به شما الهام شده بود پیدا کردم احمد نکوئی که بهائی است سر نخ را بدست داده».

۳- بار دیگر خاکپور اعلام کرده «دلایل بدست آمده از قرار اطلاع اثاثیه مقتولین وسیله محمد نکوئی برادر محمد شیروانی به ده بید حمل شده که نزد احمد نکوئی برادر دیگر شیروانی که بهائی است می باشد تلفن به دسته ژاندارمری ده بید زدیم گفتیم تحقیق کنند» خبر پیدا کردن نکوئی بهائی فرشته رحمت و مژده مسرت بخشی برای بازپرس و سالاری بوده است.

اگر خاکپور غرض و منظوری نداشت عمداً بعد از اسم احمد نکوئی کلمه بهائی را ذکر نمی کرد خواه احمد بهائی باشد یا نباشد تصریح مذهب او چه لزومی داشته زیرا حمل اثاثیه مقتولین بخانه او مطرح بوده نه چیز دیگر. اما بسی واضح و آشکار است که کلمه بهائی را از آن جهت تصریح کرده تا به غیبگویی بازپرس جامه عمل بپوشاند، نسبت قتل را به یک فرد بهائی بدهد، احساسات مردم را بر علیه بهائیان بیگناه برانگیزد تا متهمین واقعی را فراموش کنند این نقشه برای بازپرس و سالاری دست آویزی بوده تا خون مادری بینوا و پنج فرزند مظلومش را لوٹ کرده محرک و عاملین آن جنایت هولناک را رها ساخته بیگناهان را متهم و سپر بالای آنان قرار دهند.

شاید این خبر دروغ را اسفندیار خان جعل کرده تا بهانه ای برای دستگیری احمد نکوئی و انحراف مسیر دادرسی پیدا کند.

خبر مزبور کذب محض بوده چون ثابت شده احمد نکوئی در شب وقوع قتل در شیراز بوده اثاثیه ای هم در منزل او پیدا نکرده اند. محققاً قتل در آخر شب اتفاق افتاده محمد حسین نکوئی ماشینی نداشته و اتومبیلی هم در آن جاده رفت و آمد نمی کرده چگونه محمد حسین شبانه می توانسته بعد از قتل اثاثیه را به قشلاق از

توابع ده بید که ۱۵۰ کیلومتر با ابرقو فاصله داشته حمل کند و همانشب به ابرقو مراجعت نماید و صبح زود در ابرقو حاضر باشد.

مسافرت اسفندیار خان به ده بید و شیراز

سالاری که خود در مظان اتهام بوده کارش را رها کرده و بدستور صادقی بازپرس مأمور کشف جرم و بدام انداختن افراد بهائی بیگناه می شود بهمراه راننده و نوکرش روانه ده بید می شود به اتفاق مأمورین ژاندارمری ده بید به قریه قشلاق سه فرسنگی ده بید می روند بدون حضور صاحبخانه تمام اثاث البیت خانه احمد نکوئی را تفتیش و بازرسی می نمایند اما از اشیاء مسروقه صغری چیزی پیدا نمی کنند اسفندیار خان می فهمد که احمد نکوئی به شیراز رفته است با عجله خود را به شیراز می رساند به جستجوی احمد بی نام و نشان در شیراز براه می افتد تا یک روز صبح نزدیک کل مشیری شیراز احمد نکوئی را که در کنار پیاده رو برای فروش عبا نمدهایش نشسته بوده مشاهده می کند با کمک گماشته و راننده اش احمد را دستگیر کرده به کلانتری سه شیراز که نزدیک آنجا بوده می برد. اسفندیار خان به سروان ثریا رئیس کلانتری می گوید احمد نکوئی یکی از قاتلین قتل در ابرقوست او را بازداشت کنید. به حکایت پرونده رئیس کلانتری از احمد تحقیق و بازجویی می کند احمد می گوید بنده یک هفته است که در کاروانسرای نزدیک دروازه اصفهان سکونت دارم شبها در آنجا می خوابم و روزها برای فروش عبا در کنار خیابان می نشینم در خلال این مدت از شیراز بیرون نرفته ام و متجاوز از بیست سال است که در قریه قشلاق که بیست و پنج فرسنگ با ابرقو فاصله دارد به شغل حلاجی اشتغال دارم. رئیس کلانتری از دالان دار کاروانسرا و مسافرین بازجویی می کند صحت گفتار احمد ثابت

چرا بازپرس اصل برائت را نادیده گرفته

اصل برائت یکی از اصول شرعی و قانونی است که هیچ کس یا هیچ مقام قانونی نمی تواند و نباید فرد یا افرادی را بدون دلیل و اثبات جرم در مظان اتهام قرار دهد بطریق اولی بازپرس حق نداشته به ادعای واهی و بی اساس بصرف تخیلات خود به مکاشفه متثبت گردد و ادعای الهام کند و کشتار شش نفر بیگناه را بی پروا و بی اعتنا به مقررات و موازین قانونی به عده ای بیگناه نسبت دهد و متهمین ردیف اول را بدون ذکر دلیل و قید و شرط آزاد کند اگر چه بازپرس صراحتاً نامی از بهائیتی نبرده لیکن اظهار صریح او مبنی بر اینکه جرم صرفاً از اختلافات مذهبی ناشی شده اقوی دلیل بر سوء نیت اوست در حالیکه علم قاضی به تنهائی نمی تواند ملاک صدور رأی قرار گیرد مکاشفه و غیبگویی بازپرس چه ارزش قانونی می تواند داشته باشد اگر بازپرس بی غرض بود می بایستی با تحقیق دقیق و بازجویی از متهمین اولیه و ثبت و ضبط اقراریه آنها و مواجه آن مهمانها با یکدیگر و مخصوصاً از رقیبه عیال علی دختر صغری که شب واقعه در خانه مادرش بوده و معلوم نیست که او با سه نفر مهمانان همگی با هم از خانه خارج شده یا جدا از یکدیگر از خانه بیرون رفته اند، بازجویی از این مهمانها درباره ساعت و طرز خروجشان از منزل صغری در کشف حقیقت کمک زیادی می کرده اما بازپرس نه تنها تحقیقی از آنها به عمل نیاورده بلکه اوراق اولیه بازجویی استوار حسین صدری پسر را هم از پرونده برداشته اند معلوم نیست به چه ترتیبی رقیبه تنها فرد باقیمانده خانواده صغری را ساکت و راضی کرده اند اگر فرض کنیم مهمانان منزل صغری که مورد سوء ظن صدری پور قرار گرفته بوده اند بیگناه بوده اند به چه سبب بیگنهای آنها را با رسیدگی و دلایل قوی به اثبات نرسانیده و در پرونده منعکس نکرده اند.

می شود چون دلیلی بر علیه او وجود نداشته رئیس کلانتری احمد را آزاد می کند به اسفندیار خان می گوید من نمی توانم بدون دلیل این بیگناه را بازداشت کنم. اسفندیار خان فوراً به یزد می رود حکم جلب احمد را از صادقی بازپرس می گیرد و به شیراز مراجعت و به سروان ثریا تحویل می دهد رئیس کلانتری احمد را جلب و تحویل اسفندیار خان می دهد. اسفندیار خان احمد را به ابرقو برده به خاکپور می سپارد خاکپور هم او را به زندان یزد می فرستد منظور سالاری از قبول این همه زحمت، تحمل خستگی و مرارت دوبار مسافرت به شیراز چه بوده در نظر هر شخص عامی و حتی کم استعداد واضح و آشکار است که این اقدام برای رضای خدا نبوده بلکه برای رفع و دفع اتهام از خودش بوده تا با متهم کردن احمد نکوئی پای اولین فرد بهائیتی را به مهلکه بکشاند و به غیبگویی صادقی جامه عمل بپوشاند تا از این طریق خود جان سالمی از تعقیب و مجازات بدر برد.

اگر در این پرونده یک قاضی شریف و عادل به قضاوت می نشست و سالاری را تحت تعقیب و بازجویی قرار می داد و از او می پرسید تو به چه علت و به چه سبب کار و زندگیت را گذاشتی مخارج و زحمت سفر را متحمل شدی و مأموریت کاوش خانه احمد نکوئی و دستگیری او را بعهده گرفتی در آن صورت بدون تردید نه تنها سالاری از دادن پاسخ صحیح و معقول عاجز و ناتوان می ماند بلکه به اتهام دخالت در قتل صغری و فرزندانش تحت پیگرد قرار می گرفت و به کیفر عمل خود می رسید اما هزار افسوس که جای چنان قاضی صالح و عادل خالی بود تمام مأمورین اعم از ضابطین دادگستری و قضات همه از یک قماش بودند که محکوم کردن بهائیان بیگناه را بدون مسئولیت و عقاب و موجب ثواب می دانستند و جلب صاحبان زور و رز را بر احقاق حقوق مظلومین ترجیح می دادند.

تردیدی نیست که بازجویی های صدری پور قبل از ورود بازپرس آنچنان علیه داماد صغری و نامزد معصومه و برادرش رمضان و اسفندیار خان دلالت داشته که تنها علاج و آخرالدوا برداشتن اوراق اولیه از پرونده و رها کردن متهمین واقعی و دور نگاهداشتن آنها از مظان اتهام بوده است تا با اسکات و خفقان بستگان مقتولین اسفندیار خان از مظان اتهام دور نگاهداشته شده و مصونیت کامل او تأمین گردیده و عده ای بیگناه قربانی تعصب و اغراض مذهبی پرونده سازان بی انصاف شده اند. شکی نیست که اسفندیار خان هم این خدمت بسیار ارزنده و ثمربخش را بنحو اتم و احسن جبران کرده است.

شاهکار بازپرس

مکاشفه صادقی حقیقتاً از شاهکارهای بی نظیر و ابتکارات قضائی ایشان است که قبل از شناسائی مجرم بدون تحقیق و ارائه دلیل و اثبات جرم فقط با ادعای الهام غیبی با صراحت و قاطعیت افراد بیگناه را مرتکب قتل دانسته سپس برای اینکه خیالبافی خود را به اثبات برساند استوار خاکپور که در پرونده سازی تجربه زیاد داشته و اسفندیار خان همان متهم اصلی را مأمور پیدا کردن، متهم نمودن و گرفتار ساختن بهائیان بی تقصیر کرده است.

استوار خاکپور برای اجرای اوامر و دستورات مطاع بازپرس نهایت سعی و کوشش را بکار برده تا بلکه با اعمال دردناکترین شکنجه ها محمد شیروانی مسلمان بیگناه را مجبور کند تا به بهائی بودن و ارتکاب قتل اقرار کند اما چون محمد شیروانی مسلمان و بیگناه بوده از قبول چنین اقراری خودداری کرده است زیرا مردم متعصب ابرقو از دیر زمانی اجازه سکونت و زندگی به شخص بهائی در آنجا نمی داده اند و به

موجب همین پرونده هیچکس عباسعلی پور مهدی مهاجر ابرقو را هم بهائی نمی شناخته پس چگونه ممکن است محمد شیروانی بهائی باشد و بتواند در همسایگی سید محمد قیومی واعظ براحتی زندگی کند و قیومی او را بیرون نراند.

بنابراین این ادعا که محمد شیروانی بهائی بوده و بدین جهت صغری با او و بهائیان دشمنی داشته و به آنها ناسزا می گفته و از سید محمد قیومی می خواسته فقط به لعن و طعن شیروانی بر بالای منبر اکتفا کند کذب محض و فاقد دلیل است شاهد گویا بر این مدعا این است که نه تنها قیومی با محمد شیروانی عداوت و مخالفتی نداشته بلکه در کمال حسن نیت و همجواری مسالمت آمیز و رابطه خوب بر بیگناهی محمد شیروانی یقین قطع داشته و در روز اول در ژاندارمری از او ضمانت کرده است تنها چاره ای که برای نجات اسفندیار خان و تحقق بخشیدن به غیبگویی بازپرس بنظرشان رسیده این بوده که به دروغ نسبت بهائی بودن را به محمد شیروانی بدبخت بی پناه بدهند و او را به ارتکاب قتل متهم نمایند تا بدینوسیله بتوانند دستاویز و راه ارتباطی برای نسبت دادن قتل فجیع به بهائیان اسفندآباد و اعضای محفل روحانی یزد پیدا کنند.

با کمال تأسف این غیبگویی واهی که از سوء نیت و اغراض بازپرس ناشی شده تا آخرین مراحل دادرسی مورد استناد و قبول قضات قرار گرفته است.

سوگند خوردن بازپرس

بازپرس راستگو به حدی به مکاشفه خود ایمان و اعتقاد داشته و آنقدر به این عمل غیرعادی و بیسابقه متکی بوده که آنرا به قید قسم بنام خداوند متعال مؤکد و

مستحکم ساخته است مطابق قوانین جاریه در محاکمات حقوقی و جزائی شاهد باید سوگند یاد کند تا شهادتش قابل قبول باشد اما سابقه نداشته که غیبگویی بازپرس مؤکد به سوگند گردد این از ابتکارات و افتخارات صادقی بازپرس صالح یزد می باشد که به خدا قسم خورده که تمام درهای بسته باز شده و به او الهام و اعلام شده که علت این قتل فقط اختلاف مذهبی بوده است این اظهار نظر قطعی قانوناً از موارد رد قاضی است در صورتیکه صادقی در قولش صادق بود لابد می بایست از تعقیب مسلمانان هم مذهب خود و متهم کردن آنها به ارتکاب قتل پرهیز کند اما خود او بر خلاف ادعایش و سوگندش عمل کرده است و الهام را تکذیب و بی اعتبار ساخته است و تنها خاکپور را برای پیدا کردن غیر مسلمان یعنی بهائی مأموریت داده و به یزد برگشته است.

این است عدالت و قضاوت شخصی که خود را مسلمان می نامد و تعقیب و توقیف و اعدام بهائیان را بهر صورت ثواب می داند و تهمت دروغ را در این مورد جایز می شمارد. البته اگر دادگستری همانگونه که از اسمش مستفاد می شود عدالت گستر بود این بازپرس می بایستی به گناه وارد آوردن بهتان بی اساس تحت تعقیب قرار می گرفت تا موجب عبرت سایرین شود ولی افسوس قضات دیگر در بی عدالتی و حق کشی روی صادقی را سفید کردند.

مصالحه قیومی با سالاری

سالاری بعد از جلب موافقت رئیس ژاندارمری یزد و بازپرس و استوار خاکپور و ارجاع پرونده به خاکپور برای اطمینان کامل از مصونیت خود با سید محمد قیومی دشمن دیرین خود بهر شکل یا هر واسطه ای که بر ما پوشیده است مصالحه و ترک

مخاصمه نموده و از حمایت رقیب سابق خود که چشم دیدنش را نداشته به برکت وجود امثال صادقی برخوردار شده و قیومی را راضی کرده تا در تأیید مکاشفه صادقی به دروغ شهادت دهد که صغری به علت دشمنی با بهائیان به قتل رسیده و از قیومی تقاضا می کرده که بر سر منبر به بهائیان لعنت نماید آنچه از مطالب فوق استنباط می شود این است که قیومی واعظ پرهیزکار که با وساطت صغری بانوی متمولی را فریب داده و به وصالش رسیده پس از اینکه آن زن بدبخت بینوا به گناه وساطت در ازدواج او با عیال برادر متوفای سالاری به قتل رسیده ناگهان با ورود بازپرس و خاکپور یکباره تغییر جهت داده در کمال ناجوانمردی با اسفندیار خان دشمن پرکین خود آشتی کرده و با ادای شهادت ناحق از قول صغری مکاشفه و غیبگویی سراپا دروغ بازپرس را راست جلوه داده تا مرتکبین قتل و اسفندیار خان را از تعقیب و مجازات رها سازد حتی از متهم کردن محمد شیروانی مسلمان بدبختی که بر بیگناهی اعتماد داشته و از او ضمانت کرده بوده جلوگیری ننموده است.

مسلم است قیومی در منحرف کردن مسیر دادرسی با ادای شهادت دروغ به نفع سالاری با خاکپور و بازپرس در خلافتکاری همکاری و سهم بسزائی داشته است. مگر نه شهادت کذب در شرع مقدس اسلام از معاصی کبیره است و اگر این آقایان شهادت کذب را بر خلاف دستورات اسلام درباره غیر مسلمان جایز می شمارند شهادت دروغ علیه زن مقتوله بیگناه و تهمت ناروا به محمد شیروانی مسلمان را با چه مجوزی رفع و رجوع می نمایند جز آنکه خودشان هم به آنچه می گویند اعتقادی ندارند عجب تر آنکه هدایت الله عظیمی خویشاوند نزدیک قیومی هم که به محض شنیدن خبر قتل شش نفر در شب نگران احوال قیومی شده و احتمال قتل او را می داده و از سابقه عداوت سالاری نسبت به قیومی باخبر بوده بعد از ورود بازپرس و اعلام مکاشفه خیالی، او هم تأیید نموده که صغری دشمن بهائیان بوده و به آنها بد می گفته است.

اقدامات استوار خاکپور

خاکپور که با توصیه اسفندیار خان سالاری به ریاست دسته ژاندارمری ابرقو منصوب می شود برای نجات او و سه نفر متهمین به ارتکاب قتل که استوار صدری پور آنها را متهم شناخته بوده به شرح زیر اقدام می نماید:

۱- با آنکه بازجویی از سید محمد قیومی همسایه مطلع مجاور خانه صغری که بر بیگناهی محمد شیروانی یقین داشت و در ژاندارمری از او ضمانت کرده بوده و حائز کمال اهمیت بوده از او بنام مطلع تحقیقی ننموده و اگر استوار حسین صدری پور هم قبلاً از قیومی بازجویی کرده بوده پس از عزل او از پرونده برداشته شده است.

۲- خاکپور برای تحصیل و ارائه دلیل علیه شیروانی ها ابتدا محمد شیروانی مسلمان و فرزند هفده ساله اش علی محمد را از غروب تا صبح در پاسگاه ژاندارمری ابرقو وارونه به سقف آویزان کرده، شلاق زده، سر نیزه تفنگ برنو را در آتش منقل سرخ نموده و پهلوهایشان را داغ و آنها را مجبور کرده به بهائی بودن و ارتکاب قتل اقرار کنند. شیروانی که توانسته شکنجه ها را تحمل کند بر خلاف واقع اظهاری ننموده ولی علی محمد که طاقت نیاورده با اجبار و اکراه به گناه ناکرده علیه پدرش و عموهایش و حتی خودش اقرار کرده است.

نصیری می نویسد: به نظر می رسد استادان فن پرونده سازی که از جریان قتل محمد فخار و متهم کردن بهائیان یزد برای تغییر مسیر اصلی پرونده مسبوق بوده اند در این مورد هم هدایت و راهنمایی کرده اند که می توان با تعقیب و توقیف بهائیان معروف و سرشناس آنان را سپر بلای متهمین واقعی قرار داد نه امثال محمد شیروانی مسلمان. به فرض اینکه بگویند محمد شیروانی بهائی بوده است و او را محکوم و قربانی کنند زیان و لطمه ای به جامعه بهائی یزد وارد نمی شود و مردم را راضی و

قانع نمی کند و از خان رفع اتهام و سوء ظن نمی نماید هیچ کس هم باور و قبول نمی کند احمد نکوئی بهائی که سالهاست ساکن قشلاق از توابع ده بید است که فرسنگها با ابرقو فاصله دارد در قتل صغری شرکت داشته باشد و آنچنان رابطه ای که باید بین این متهمین و اعضاء محفل روحانی یزد ارائه شود وجود ندارد و اهل ابرقو که عموماً اسفندیار خان را محرک قتل می دانسته اند منصرف نمی کنند و موجب تهییج و تحریک مردم کوچه و بازار نمی گردد تا هیاهو و جنجال علیه بهائیان به راه بیافتد بنابراین برای نسبت دادن قتل به اعضاء محفل روحانی یزد به فکر متهم کردن بهائیان اسفندآباد که در محل به این نام شهرت داشته اند می افتند تا منظورشان زودتر و بهتر تأمین شود.

در صفحه ۱۱ رساله حقایقی چند... می نویسد: "محمد رضا طفل ۱۲ ساله محمد شیروانی که پدر و برادر و عموهایش در یزد توقیف بوده اند در اداره ژاندارمری ابرقو تحت شکنجه قرار دادند چنانچه این بچه مظلوم مریض گردیده". آری چهار شب این بچه را در زمستان سرد روی یخ گذاشته اند و بعد سر نیزه را در آتش سرخ کرده او را داغ می کرده اند ناچار محمد رضا مجبور گردیده هر چه آن جلادان بگویند قبول کنند و بگویند: سه نفر اسفندآبادی بهائی شب قتل در منزل پدرش بوده پس از خوردن شام و خواندن کتاب حافظ از خانه بیرون رفته اند بعداً هم با تجدید فشار بر علی محمد او را مجبور کرده اند که بگوید سه نفر اسفندآبادی بهائی به خانه پدرش رفته پس از خوردن شام و خواندن حافظ به اتفاق او برای انجام قتل از خانه خارج شده و در را از بیرون بسته اند متأسفانه هیچ کس از سرکار استوار خاکپور که در پرونده سازی مجرب و دلیر و در شکنجه دادن بیرحم و کم نظیر بوده سنوال نکرده که محمد شیروانی با سه نفری که شما آنها را بنام بهائی به شرکت در قتل متهم کرده اید سابقه دوستی دیرینه داشته یا نه اگر فرزندانش آنها را بنام بهائی می شناختند چرا اسامی آنها را در بازجویی سنوال نکرده و اگر شیروانی با آنها دوستی قبلی نداشته

ضبط دفاتر و اوراق محفل روحانی اسفندآباد

استوار خاکپور با عده ای ژاندارم به اسفندآباد رفته شبانه اهالی بیگناه را از خواب بیدار کرده دفاتر محفل را بدون تنظیم صورتمجلس ضبط کرده به پاسگاه ژاندارمری ابرقو می برند. به حکایت پرونده قضات دستور می دهند باید تمام بهائیان بر طبق دفتر احصائیه بهائی در روز معین حاضر شوند قضات هم با راهنمایی اسفندیار خان به اسفندآباد می روند استوار خاکپور بهائیان را به خط وا می دارد و به محمد رضا فرزند صغیر محمد شیروانی دستور می دهد از بین بهائیان حاضر در آنجا سه نفر اسفندآبادی را که گفته در شب فاجعه به خانه پدرش رفته اند نشان بدهد. محمد رضای بدبخت حیران و سرگردان مانده عاقبت از ترس مجبور می شود به یک نفر که اسمش حسن کرم بخش بوده اشاره کند و احتمال داشته مثلاً تقی خدا رحم را نشان بدهد و از اشاره به دو بخت برگشته دیگر خودداری می کند. هیئت قضائی به بازپرس دستور می دهند آن یکی را توقیف و به زندان یزد اعزام نماید و نسبت به دو نفر دیگر که محمد رضا نتوانسته آنها را نشان بدهد به کدخدای اسفندآباد امر می کنند به محض ورود هر بهائی به اسفندآباد باید فوراً او را به پاسگاه ژاندارمری ابرقو اعزام نماید از بد حادثه محمد رفاهی و حسین همتی که برای زراعت به یوانات رفته بودند به اسفندآباد مراجعت می کنند بلافاصله کدخدای اسفندآباد آن دو نفر بیگناه را به پاسگاه ژاندارمری ابرقو می فرستند خاکپور آن دو نفر بهائی بیگناه را به زندان مخوف مشقت بار یزد می فرستد اما پس از مدتی شهود مسلمان گواهی می دهند که آن سه نفر در شب وقوع قتل در یوانات بسر می برده که فرسنگها با ابرقو فاصله داشته است پس از تحقیقات دقیق برای صادقی محرز و مسلم می گردد که ایراد اتهام بر آنها غیر ممکن است لذا مجبور می شود قرار منع تعقیب آنها را

چطور ممکن است شیروانی افراد ناشناس را برای شرکت در قتل به خانه اش دعوت کند. آیا هیچ دیوانه ای در موقع ملاقات برای توطئه قتل یا هر اقدام نیک یا بدی بهائی بودن خود را عنوان می کند؟ آیا هیچ ابلهی در حضور افراد خانواده آنها برای کودک صغیر قصد خود را برای قتل همسایه شرح می دهد آیا اخذ این اقراریر خلاف واقع و بچه گانه جز برای صادقی بازپرس و شخص استوار خاکپور بلرد هیچ کس می خورد؟ ولی با وجودی که این حرفهای بیهوده در پرونده ثبت گردیده متأسفانه هیچ یک از قضات اعتراضی نکرده این مطالب نامعقول را زمینه و بهانه ائی برای تعقیب سه نفر اسفندآبادی بیگناه معتبر دانسته اند.

مسافرت هیئت قضائی یزد به ابرقو

پس از تلفن گرام استوار خاکپور، احمد معاون زاده رئیس دادگستری یزد، سید محمد جلالی نائینی دادستان، جواد صادقی بازپرس همراه عباس استادان وکیل دادگستری عازم مسافرت به ابرقو می شوند. معلوم نیست برای چه جهت و با چه صلاحیتی استادان را همراه به ابرقو برده اند آیا استادان تماشاچی بوده که کار و زندگیش را رها کرده به ابرقو رفته؟ آیا برای کمک به اسفندیار خان او را برای مشاوره برده اند؟ عجیب تر آنکه اسفندیار خان سالاری هم در حضور هیئت قضائی دادگستری مشرف بوده است در آنجا خاکپور و سالاری و استادان با هم بمشاوره پرداخته تا نقشه شناسائی و بازداشت سه نفر اسفندآبادی را بنحوا تم و احسن پیاده نمایند چنانچه در همین پرونده می نویسد: "استوار خاکپور مأمور گردید دفاتر را از محفل روحانی اسفندآباد بیاورد."

بازداشت حاجی میرزا حسن شمسی

پس از توقیف سه نفر اسفندآبادی برای ایجاد هیاهو و جنجال و انصراف اذهان عمومی از مرتکبین واقعی و حمایت و صیانت اسفندیار خان سالاری تعقیب افراد بهائی سرشناس و معروف را لازم و ضروری می دانند تا مصونیت کامل خان تأمین گردد. لذا شمسی خرده مالک ثروتمند اسفندآباد و عضو محفل روحانی آنجا را به عنوان رئیس محفل تحت تعقیب قرار می دهند و به بهانه اینکه عباسعلی پور مهدی مهاجر ابرقو گاهی با شمسی ملاقات می کرده دست آویزی برای متهم کردن او قرار داده در زندان مجرد مخوف یزد محبوسش می کنند این اقدام نه تنها برای تکمیل اتهام به محفل روحانی اسفندآباد بعمل آمده بلکه مدعی شده اند که چون عباسعلی پور مهدی برای دریافت کمک هزینه زندگانی گاهی به محفل روحانی یزد مراجعه می کرده رابط بین محفل یزد و شمسی بوده با این ادعای واهی و بی اساس دامنه اتهام را به یزد کشانیده اعضای محفل روحانی یزد را هم که افرادی محترم و معروف بودند در این گرداب بلا غرق می کنند.

ورود قضات به حظیرة القدس یزد

بعدازظهر روز دهم بهمن ماه ۱۳۲۸ شمسی معاون زاده رئیس دادگستری، جلالی نائینی دادستان و جواد صادقی بازپرس به حظیرة القدس یزد می روند و چند نفر از اعضای محفل روحانی را احضار می کنند. اسفندیار مجنوب که مسئول نگاهداری آرشیو محفل بوده فوراً حاضر می شود به او دستور می دهند درب اطاق دفتر را بگشاید و شروع به تفتیش و بازرسی سوابق و اوراق و دفاتر محفل و لجنه خیریه

صادر کرده به تأیید دادستان و به اطلاع رئیس دادگاه شهرستان می رساند و آنها را از زندان آزاد می نمایند و قضیه را به این شکل در می آورد که سه نفر اسفندآبادی مجهول الهویه بهائی به منزل محمد شیروانی رفته و با شرکت او مرتکب قتل صغری و فرزندان او شده اند و پرونده را برای تعقیب سه نفر مجهول الهویه موهوم مفتوح گذاشته اند معلوم نیست چگونه تشخیص داده اند که افراد مجهول الهویه بهائی بوده اند؟

نصیری درباره مطالب فوق الذکر که از پرونده نقل شده می نویسد:

۱- چرا معاون زاده که مرجع قانونی رسیدگی به اعتراض بازداشت شدگان بوده رعایت بی طرفی ننموده همراه دادستان، بازپرس و عباس استادان وکیل دادگستری یزد به ابرقو رفته مدتی در آنجا توقف نموده؟

۲- آیا مسافرت معاون زاده با راهنمایی اسفندیار خان به اسفندآباد در معیت دادستان و بازپرس و استادان و حضور و مداخله در مرحله کشف جرم و بازرسی عدول از وظیفه قانونی نبوده است؟

البته معاون زاده آن بازپرس و دادستان جدی و سختگیر سابق نیست که تمام شهرتش حمایت از مظلومان و مبارزه با متجاوزین به حقوق مردم بوده است زیرا در اینجا برای حمایت از سالاری بر خلاف شئون قضائی و بیطرفی در متهم کردن افراد بیگناه مداخله و اعمال نفوذ کرده است. شاهد گویا بر این مدعا این است که اعمال خلاف قانون خاکپور و بازپرس را تأیید و بر آنها صحنه گذارده است.

به موجب پرونده مربوطه این دفعه مدت اقامت بازپرس در ابرقو ۱۷ روز طول کشیده که نتیجه اش فقط متهم کردن و بازداشت سه نفر اسفندآبادی بوده که بعداً بیگناهی آنها ثابت شده و بر صحنه سازی خاکپور و اقدامات قضات خط بطلان کشیده است.

می نمایند. میرزا محمد علی افغان و غلامحسین سالکیان هم که عضو محفل بودند حاضر می شوند کلیه سوابق مربوط به لجنات و مکاتبات را بازدید و صورتجلسی تنظیم می کنند این کار تا ساعت ده شب ادامه پیدا می کند مقداری از اوراق و مکاتبات را که بنظرشان مهم بوده با خود می برند به مجنوب دستور می دهند که صبح روز بعد در حظیرة القدس حاضر شود تا آنها هم برای بازرسی بقیه اوراق به حظیرة القدس بروند همان شب از اعضای محفل که حاضر بودند مدتی بازجوئی می کنند و می پرسند پس از قتل صغری که عباسعلی در محفل حاضر شده چه گفته منظورشان پیدا کردن بهانه ای بوده است. اعضای محفل در بازجوئی پاسخ می دهند الحمدلله ما از این اتهام مبری هستیم و توضیح می دهند که عباسعلی پور مهدی پیک پُست یزد و ابرقو بوده پس از بازنشستگی هم به ابرقو آمد و شد می کرده در مدت شش ماه متدرجاً سیصد و پنجاه تومان برای کمک هزینه زندگی به او پرداخته شده که از یزد اجناس پیله وری می خریده برای فروش به ابرقو می برده و در عوض مرغ و خروس خریداری می کرده برای فروش به یزد می آورده گاهی که به یزد می آمده به محفل مراجعه می کرده، آخرین دفعه که به محفل آمد از او پرسیدیم ما درباره قتل صغری شایعاتی شنیده ایم و محمد شیروانی کیست جواب داد من هم شنیده ام ولی اطلاع زیادی ندارم محمد شیروانی را هم نمی شناسم ولی شنیده ام ابرقوئی ها برای جزئی اختلاف همدیگر را به قتل می رسانند. صبح روز بعد که هوا خیلی سرد و طوفانی بوده مجنوب به حظیرة القدس می رود تا ظهر معطل می شود اما هیچ یک از قضات حاضر نمی شوند چون در خلاصه مذاکرات محفل روحانی نوشته بودند عباسعلی پور مهدی در جلسه محفل حاضر شده قضات محترم و با انصاف این مطلب را داستانی ساخته و دست آویزی قرار داده اند که پور مهدی از طرف محفل روحانی یزد به ابرقو رفته و با حاج میرزا حسن شمس تماس گرفته و بوسیله شمس سه نفر اسفندآبادی بهائی را برای قتل صغری و فرزندانش

انتخاب و مأمور قتل کرده اند اما برای اثبات این اتهامات سراپا دروغ و ناروا کوچکترین دلیل و اماره ای بر علیه این اشخاص ارائه نداده و بازپرس و دادستان با اطلاع معاون زاده رئیس دادگستری یزد فقط برای خدمت به اسفندیار خان سالاری مرتکب این اعمال خلاف قانون شده اند البته این تعبیرات و توهمات مقرون به کوچکترین قرینه معقول و منطقی نیست و هیچ نادانی اینهمه ترهات نامربوط را بهم نمی بافد زیرا اگر تمام این اباطیل صحیح و مقرون به واقع تصور شود معلوم نیست چرا محفل روحانی یزد مستقیماً با حاج میرزا حسن شمس که مردی عاقل و بسیار فهیم و هوشیار بوده حضوراً تماس نگرفته و عباسعلی پور مهدی را که مردی ساده لوح و بی اطلاع بوده مأمور به ابلاغ این مهم نموده است بعلاوه اگر واقعاً محفل روحانی یزد این مأموریت را به عباسعلی پور مهدی داده و حضور او را در صورتجلس ذکر کرده و بعد از توقیف سه نفر اسفندآبادی این صورتجلس را از دفاتر و اوراق محفل برداشته و برای ملاحظه قضات محترم نگاهداشته باید این افراد را بنام محجور از تعقیب و مجازات معاف ساخت ولی حقیقت آنست که فقط قضات مغرض و ناصالح از این اراجیف برای اثبات جرم استفاده نموده اند.

مسافرت فاضل جلیل و بزرگوار عبدالحمید اشراق خاوری به طهران

خوشبختانه قضات یزد متوجه نشده اند که اشراق خاوری در مسافرخانه حظیرة القدس اقامت دارد وگرنه معظم له را نیز به اتهام واهی گرفتار می ساختند. یک روز پس از ورود قضات به حظیرة القدس با آنکه هوا خیلی سرد و طوفانی بوده ایشان برای تقدیم گزارش به محفل ملی رهسپار طهران می شود پس از چند روز محفل روحانی ملی هم یکی از وکلای دادگستری طهران بنام ساسان را که از دوستان

معاون زاده بوده برای مذاکره با او و اثبات بیگناهی متهمین به یزد می فرستند ساسان که از دوستان عباس استادان وکیل دادگستری در یزد بوده گویا چند روزی هم در خانه او رحل اقامت می افکند اعضای محفل از فحوای کلامش استنباط می کنند که قضات دادگستری یزد توقعات زیادی از آنها دارند ولی چون آنها بیگناه بوده اند حاضر به جلب رضایت خاطر قضات نمی شوند قضات هم به نفع مرتکبین واقعی و علیه بهائیان به متهم کردن و تعقیب آنان می پردازند.

عزل فرماندار یزد

از آنجائیکه فرماندار یزد به استناد گزارشات واصله از ادارات ژاندارمری و بخشداری ابرقو واقعه قتل فجیع در ابرقو، انگیزه قتل، مرتکبین و محرک آن را به وزارت کشور اعلام می کند و در اختیار جراید محلی و روزنامه باختر امروز و روزنامه داد چاپ طهران قرار می دهد انتشار این خبر صحیح در جراید اسفندیار خان سالاری را که در مظان اتهام به تحریک قتل بوده و در بیم و هراس بسر می برده بشدت مضطرب و متوحش می سازد برای نجات خود و رهائی سه نفر متهمین بازداشت شده به تکاپو می افتد و چاره جوئی می نماید و با کمک و راهنمایی عباس استادان وکیل دادگستری موافقت قضات و رئیس ژاندارمری یزد را برای کمک به خود از طریق انحراف مسیر دادرسی و متهم کردن افرا بیگناه بدست می آورد اما چون بنی آدم فرماندار شریف و حقگوی یزد حاضر به همکاری با آنان نمی شود افرادی که در صد بودند بهائیان را وجه المصالحه قرار داده آنان را به ارتکاب قتل متهم کنند با اعمال نفوذ در یزد و طهران در اواخر اسفند ماه ۱۳۲۸ شمسی موجبات احضار بنی آدم را به طهران فراهم نموده و احمد معاون زاده رئیس دادگستری یزد را که از هر حیث

مورد اعتمادشان بوده به کفالت فرمانداری هم منصوب می کنند و عنان اختیار و زمام امور شهروندان شهرستان یزد را در کف با کفایت و بلا معارض آن حاکم مطلق العنان قرار می دهند تا قضات دادرسی یزد و ضابطین دادگستری با استظهار و اطمینان به حمایت ایشان در کمک به اسفندیار خان و وارد آوردن بهتان به بهائیان بیگناه آزادی عمل داشته باشند و کسی را جرأت و جسارت ایراد و اعتراض نباشد. مسافرت معاون زاده به ابرقو و اسفندآباد و رفتن به حظیرة القدس یزد دلیلی روشن و شاهی گویا بر این مدعاست.

بازداشت اعضای محفل روحانی یزد

مقارن با عید نوروز ۱۳۲۹ شمسی بازپرس با صدور احضاریه میرزا بدیع الله افنان، محمود مشکی، غلامحسین سالکیان، میرزا محمد علی افنان را برای بازجوئی به دادرسی احضار می کند ولی از آنها بازجوئی نکرده وقت را تغییر می دهد منظورش ارباب اعضای محفل بوده است در همان ایام به فکر متهم کردن جلال بینش بازرگان می افتند دفاتر و اوراق تجارتخانه اش را ضبط می کنند و مدعی می شوند که بینش با شمسی طرف معامله و داد و ستد بوده پس در قتل ابرقو هم شرکت داشته چون بینش علیل المزاج بوده برای معالجه به طهران می رود بازپرس پرونده را برای تعقیب او مفتوح می گذارد.

بازپرس روز پنجشنبه ششم مهرماه ۱۳۲۹ نه (۹) نفر اعضای محفل روحانی را احضار می کند هفت نفر که در یزد حاضر بودند در وقت مقرر به دادرسی می روند. از آنها سؤال می کند عباسعلی پور مهدی برای مهاجرت به ابرقو چه مبلغ از محفل گرفته، برای چه به ابرقو رفته، چه ارتباطی با محمد شیروانی داشته و آیا

اعضای محفل محمد شیروانی و برادرانش را می شناخته اند یا نه؟ اعضای محفل پاسخ می دهند پور مهدی یک پبله ور کم سرمایه بوده که به ابرقو رفت و آمد می کرده با محمد شیروانی هیچ آشنائی و ارتباطی نداشته اعضای محفل هم شیروانی و برادرانش را نمی شناسند.

در روز پنجشنبه بازپرس قرار بازداشت و تعقیب محمود مشکی، غلامحسین سالکیان و اسفندیار مجنوب را صادر کرده آنها را تحت الحفظ با دستبند به زندان می فرستند دو روز بعد یعنی روز شنبه ششم مهرماه میرزا محمد علی افنان، میرزا بدیع الله افنان، حبیب الله رافتی و دکتر عبدالخالق ملکوتیان را احضار و پس از مختصر بازجویی تحت الحفظ به زندان می فرستند. پس از چند روز دکتر کیخسرو راستی عضو پیشین محفل روحانی یزد را هم که در شیراز بوده به یزد احضار کرده بازداشت می کند و برای هر یک از متهمین مبلغ ده هزار تومان وجه الضمان تعیین می نماید. منشی تجارتخانه محمود مشکی و دو نفر از بازرگانان معتبر پیمان و خدایار پیری حاضر به پرداخت وجه الضمان می شوند ولی معاون زاده رئیس دادگاه شهرستان یزد که با بازپرس موافق بوده قرار تعقیب و توقیف متهمان بیگناه را تأیید می کند و محبوسین را در زندان نگاه می دارد حق ملاقات با بستگان و دریافت نامه، مطالعه کتاب و روزنامه را از آنها سلب می کند. اسفندیار مجنوب در صفحات ۴۵ و ۴۶ خاطراتش می نویسد:

در اولین لحظه که من و مشکی و سالکیان را تحویل زندان دادند مشکی و سالکیان از وضع ناهنجار زندان بشدت ناراحت شدند ولی من چون دومین دفعه بود که به زندان می افتادم آنها را تسلی دادم شمس و پور مهدی را ملاقات کردیم گفتند ما از جهنم زندان مجرد به زندان عمومی یعنی بهشت منتقل شده ایم. در آن روز ظهر ما غذا نداشتیم در خوردن نان و هندوانه با آن دو نفر شریک شدیم. در ایام زندان هیچیک از اعضای محفل غذای زندان را نمی خوردیم بستگان ما هر روز از خانه غذا

می آوردند مبلغی به مأمورین زندان انعام می دادند تا پس از بازرسی غذاها را به ما تحویل دهند همه در اطراف یک سفره می نشستیم و با هم غذا می خوردیم و به بعضی از محبوسین هم غذا می دادیم آنها رفته رفته فهمیدند ما بیگناه هستیم دیگر به ما بی احترامی نمی کردند.

متهمین بیگناه ابرقو و اسفندآباد که رفتار خشونت آمیز مأمورین و وضع مشقت بار زندان مجرد را برای ما تعریف می کردند بی اندازه متأثر می شدیم که شمه ای از آن مصائب در صفحات بعد شرح داده خواهد شد.

احضار دکتر کیخسرو راستی از شیراز

چون والدین همسر دکتر راستی مقیم شیراز بودند همسر دکتر راستی ترجیح می دهد شیراز را محل سکونت خود قرار دهد لذا دکتر راستی با میل خود از یزد تقاضای انتقال به شیراز را می نماید و در بهداری شیراز به طبابت ادامه می دهد. پس از اینکه بازپرس یزد هفت نفر از اعضای محفل روحانی یزد را به اتهام معاونت در قتل ابرقو تحت تعقیب قرار داده آنها را بازداشت می کند بستگان محبوسین به دادسرای یزد شکایت و تقاضا می نمایند تا قبل از محاکمه شوهرانشان را با سپردن ضامن از زندان آزاد کنند.

داستان پاسخ می دهد چون دو نفر از اعضاء محفل در یزد نیستند برای جلوگیری از تبانی آنها نمی توان قبل از بازجویی از آن دو نفر محبوسین را آزاد کرد. بستگان محبوسین ناچار از محفل روحانی ملی استمداد می نمایند محفل ملی یکی از وکلای معروف طهران را که با معاون زاده رئیس دادگستری یزد سابقه دوستی داشته مأموریت می دهند تا با معاون زاده که برای مرخصی در طهران بوده مذاکره کند.

معاون زاده قول می دهد پس از بازجویی از دو عضو غایب تمام متهمین را آزاد خواهند کرد محفل روحانی ملی به جناب آقای علی نخجوانی که در آن موقع در شیراز تشریف داشتند تلگراف می کنند که فوراً دکتر راستی را به یزد روانه نمایند با وجودی که دکتر راستی در اثر ابتلای به انفلوانزا دچار تب و ضعف شدید و بستری بوده برای اجرای امر محفل ملی با هواپیما به اصفهان حرکت و سپس خود را به یزد رسانیده به منزل مهربان جوانمردی که از دوستانش بوده وارد می شود عضو دیگر دکتر محمد منشادی هم از طهران به یزد مراجعت می نماید. بستگان محبوسین به دادسرا اطلاع می دهند که هر دو عضو غایب به یزد برگشتند آماده بازجویی هستند بیست روز به انتظار می گذرد ولی دادسرا آن دو نفر را احضار نمی کند در آن موقع دکتر عزیز الله نویدی وکیل دادگستری که برای مطالعه پرونده متهمین در یزد اقامت داشته دو نفر عضو محفل را راهنمایی می کند تا به دادسرا بنویسد که برای بازجویی حاضرند. دکتر راستی نامه را به دفتر دادسرا می دهد روز بعد که برای حصول نتیجه به دادسرا مراجعه می کند بازپرس پس از مختصر بازجویی قرار تعقیب و بازداشت ایشان را صادر می نماید دکتر راستی در خاطراتش می نویسد:

وقتی وارد زندان شدم هفت نفر اعضای محفل که منتظر صدور قرار منع تعقیب خود بودند از ملاقات من مات، متحیر، نومید و مأیوس شدند چون دکتر منشادی تنها جراح بیمارستان پهلوی یزد و پزشک قانونی بود با قضات مراد و آشنائی داشت از کمک به او کوتاهی نکردند رئیس بیمارستان هم نامه ای به بازپرس نوشت که چون دکتر منشادی جراح منحصر به فرد بیمارستان است برای جراحی و معالجه بیماران احتیاج مبرمی به وجودش دارند بازپرس هم که به او لطف و نظر مساعد داشت قرار تعقیبش را صادر کرد ولی با اخذ ضامن از بازداشت ایشان صرف نظر کرد.

کوشش های بیدریغ دکتر عزیزالله نویدی

دکتر نویدی وکیل با سابقه، مبرز و خوشنام طهران بود که محفل روحانی ملی ایران هم ایشان را به نمایندگی از طرف خود انتخاب کرده بودند. دکتر نویدی اقداماتی را که برای استخلاص متهمین بیگناه یزد نموده در خاطراتش چنین شرح داده است که با احتراز از اطاله کلام مختصری را نقل می کنیم.

محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران نماینده امر را مأمور رسیدگی و دفاع از متهمین بیگناه یزد نمودند. بنده در طهران با آقای محمد رضا جلالی نائینی وکیل دادگستری برادر دادستان یزد آشنائی داشتم ایشان را ملاقات و طبق اسناد و دلائل متقنه به مشارالیه ثابت گردید که بهائیان بیگناه و مظلومند و دادسرای یزد فقط از روی بغض و عداوت مذهبی به چنین عمل ظالمانه ای اقدام کرده چنانچه آن جناب به یزد مسافرت نمایند می توانند برادر خود را متوجه حقایق نموده از ادامه این بی عدالتی و ظلم فاحش جلوگیری نمایند لذا مشارالیه و بنده هر یک جداگانه به یزد رفتیم برای اینکه اعدا از سفر بنده به یزد اغتشاشی ایجاد ننمایند و مزاحمت بیشتری برای احباء فراهم نکنند روزها در منزل آقای روحانی سکونت داشتم و غروب در موقع تاریکی هوا به ملاقات افراد لازم می رفتم. مصادف با ورود من علاوه از هفت نفر از اعضای محفل یزد را که قبلاً توقیف کرده بودند صادقی بازپرس یزد دکتر کیخسرو راستی را هم که از شیراز احضار کرده بود بازداشت نمود.

شبان به منزل جواد صادقی بازپرس یزد رفتم جریان را با او در میان نهادم تذکر دادم که بر خلاف حقیقت و واقع عهده ای بهائی بیگناه را متهم و بازداشت کرده اید و تعداد زیادی از صفحات اول پرونده که محرکین واقعی قتل را معین و معرفی می کرده از پرونده برداشته اید و حتی فراموش کرده اید بجای آنها اوراق جدیدی

بگذارید و یا دوسیه ساختگی را از صفحه اول شروع کنید ثابت کردم پرونده بعدی ساختگی، عاری از حقیقت و مفتضح است صادقی قول داد که رویه خود را تغییر دهد ولی نه بازپرس و نه سید محمد جلالی نائینی دادستان هیچکدام به قول خود وفا نکردند.

دکتر نویدی می نویسد:

نواقص پرونده دستخورده نامنظم را به بازپرس اعلام نمودم ولی صادقی بازپرس به حدی به موافقت قضات مافوق و حمایت مقامات عالییه وزارت دادگستری و صاحبان نفوذ و قدرت مستظهر و مطمئن بود که از آن اقدامات آشکارای خلاف قانون هم بیم و هراسی نداشته زیرا او را مواخذه و استیضاح هم نکردند کما اینکه وقتی رسماً به دیوان کیفر شکایت نمودم که اوراق اولیه را از پرونده برداشته اند باقر عاملی رئیس دیوان کیفر که بعداً به وزارت دادگستری منصوب شد هیچ اقدامی بر علیه بازپرس و دادستان یزد ننمود و با کلمات زشت و خارج از نزاکت به من پاسخ داد.

باید به حال ارباب رجوعی که با چنین قضاتی سر و کار دارند زار زار گریست؟

دکتر نویدی که برای زیارت اعتبار مقدسه و اماکن متبرکه و شرفیابی به حضور مبارک حضرت ولی امرالله رهسپار ارض اقدس گردیده در خاطراتش مرقوم می دارد: در فروردین ماه سال ۱۳۳۱ شمسی که نماینده امر افتخار تشرف به حضور هیکل اطهر حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه را داشت هنوز موعد محاکمه اعضای محفل روحانی یزد نرسیده بود مراتب را به شرف عرض رساندم فرمودند جناب افنان بزرگ^۱ به حضرت اعلی تاسی کرده اند و مقرر فرمودند که نماینده امر زندانیان را ملاقات و تکبیر خالصانه هیکل مبارک را به آنان ابلاغ نمایم. حسب الامر پس از ورود به

^۱ منظور از افنان بزرگ میرزا محمد علی افنان بوده است

ایران اطاعت و اجرا گردید چون حضرت ولی امرالله به دکتر نویدی فرموده بودند: (شما دروغ^۲ امرالله هستید از احبای مظلوم دفاع کنید).

برای امتثال امر مطاع مبارک دکتر نویدی وکالت و دفاع از متهمین یزد را افتخاراً پذیرفته لحظه ای آرام نمی نشست، با اشتیاق زیاد و کوشش خستگی ناپذیر برای استخلاص موکلین خود سعی بلیغ مبذول می داشت و با آنکه در معرض خطر شدید قرار داشت در نهایت شهامت در دادگاه از آنها به دفاع پرداخت.

سابقه آشنائی من با احمد معاون زاده رئیس دادگاه شهرستان یزد

نصیری می نویسد:

گرچه این یادداشت ها خاطرات شخصی است اما ذکر سابقه آشنائی با احمد معاون زاده مخصوصاً با موضوع ابرقو چندان نامناسب نیست.

در سال ۱۳۱۳ شمسی در دادگاه های شهرستان طهران دادرس علی البدل بودم پس از مدتی خدمت به سمت بازپرس دادرسای شهرستان یزد منصوب شده عازم رفتن بودم در آن زمان موسوی زاده رئیس شعبه سوم دادگاه های مرکز بود (که بعدها در زمان نخست وزیری قوام السلطنه به وزارت دادگستری رسید) چون از انتقال من به یزد مستحضر شد و خود ایشان هم اهل یزد و آشنائی کامل درباره اهل محل و مأمورین دولت داشت ضمن معرفی قضات و مأمورین دیگر شرح مفصلی از محاسن و جدیت و پشتکار معاون زاده بیان نمود (که بازپرس اسبق یزد بوده) و نسبت به بازپرس بعد از او حسن ظن نداشت که حتی به سلب صلاحیت قضائی هم منجر شده بود از این جهت من برای اولین بار با نام معاون زاده آشنا شدم و از او به عنوان یک مرد شریف

^۲ دروغ یعنی زره - لباس جنگی

وظیفه شناس یاد می کردم. در ورود به یزد هم آثار اقدامات او بسیار جالب بود. خط خوشی داشت و با حوصله زیاد پرونده های بازپرسی را تعقیب کرده بود و در عین حال معلوم و مشهور بود که در کارها سخت گیر هم بوده است. شدت عمل او را همکارانش مقرون به حسن نیت و به قصد اصلاح افراد متجاوز و متعددی می دانستند. در زمستان همان سال معاون زاده برای ملاقات با عدالت برادرش که رئیس فرهنگ یزد بود به یزد آمد و من با حسن ظنی که به ایشان داشتم از دیدارشان مسرور شدم و همیشه از او خاطره خوش داشتم.

در وقایع شهریور ۱۳۲۰ شمسی و اشغال ایران از طرف متفقین که من از اردبیل به طهران آمدم و بعد از مدتی که قرار شد تمام مأمورین به محل مأموریت خود برگردند صفی نیا قاضی شریف و نیکنام وزارت دادگستری که در آن زمان رئیس دفتر مجید آهی وزیر دادگستری بود به من تذکر داد که اگر مایلی به اهواز منتقل شوی چند روزی صبر کن که پست دادستانی اهواز خالی است چون معاون زاده دادستان اهواز به مشهد منتقل شده است شما بجای او به اهواز بروید. من حسن استقبال نمودم و چندی بعد عازم اهواز شدم باز در دادستانی اهواز شاهد و ناظر اقدامات و سخت کوشیهای معاون زاده شدم اغلب افرادی که از معاون زاده و شدت عمل او انتقاد می کردند و دلائل سخت گیریهای نامناسب را اقامه می نمودند من باور نمی کردم و با تعبیر به اینکه این اقدامات ناشی از سوء نیت نبوده است حسن ظن خود را نسبت به ایشان حفظ می کردم اما در مورد پرونده قتل ابرقو تا قبل از جلسات دادرسی من معاون زاده را در کار پرونده سازی ابرقو در سمت حاکم دادگاه شهرستان یزد شخص غیر مسئول و بی طرف می دانستم ولی پس از اینکه به وکالت متهمین اسفندآبادی انتخاب شدم و پرونده را مطالعه کردم و در دفتر دادگاه با آنها مذاکره نمودم خلاف آن برابرم ثابت شد که نه تنها ایشان بی طرف نبوده بلکه برای فرار دادن قاتلین واقعی و محرک جرم و متهم کردن افراد بیگناه اعمال نفوذ هم کرده است. گرچه جواد صادقی

بازپرس یزد اولین کسی است که سنگ بنای پرونده مجعول و غیرمعمول و تهمت واهی به بیگناهان را گذاشته و مسئول اصلی و اولیه پرونده سازی شناخته می شود ولی من تصور می کنم که صادقی تحت تأثیر قضات مافوق قرار گرفته است زیرا یقین دارم اگر قضات مافوق در این مورد بی طرف و بی غرض بودند صادقی هرگز جرأت و جسارت مکاشفه و غیبگوئی و برداشتن اوراق را از پرونده نداشت من جلالی دادستان یزد را نمی شناسم ولی با سابقه آشنائی که با معاون زاده دارم با احتمال بسیار این پرونده سازی را مربوط به شخص ایشان تصور می نمایم زیرا مسافرت معاون زاده همراه با بازپرس و دادستان و حضور اسفندیار خان، عباس استادان وکیل دادگستری و استوار خاکپور در ابرقو و اسفندآباد در نزد ایشان و مسافرت به اسفندآباد برای نظارت در تشریفات معرفی سه نفر بهائی اسفندآبادی و اقامت مدت طولانی در ابرقو و ورود به حظیرة القدس یزد همراه بازپرس و دادستان تماماً مغایر با شئون قضائی او بوده است که احتمال مرا تأیید می نماید زیرا معاون زاده در مقام ریاست دادگاه شهرستان باید با عدالت و دور از هر گونه حب و بغض به اعتراض متهمین بیگناه به قرار بازپرس رسیدگی و قضاوت نماید نه آنکه با مأمورین دادرسی و ژاندارمری در تعقیب و توقیف و اهانت به افراد شرکت نماید در کمال تأسف به عنوان شاهد نزد اسدالله زمانیان بازپرس اعزامی طهران شهادت خلاف واقع داده گفته محمدرضا دو نفر را معرفی کرده در حالیکه آن طفل مظلوم بعد از اعمال شکنجه از ترس اجباراً فقط به یک نفر اشاره کرده است.

زندان ترسناک یزد

متهمین مظلوم بی پناه اسفندآباد و ابرقو را چندین ماه در زندان متعفن و تنگ و تاریک که روز و شب برای آنها فرقی نداشته نگاه می دارند. طول سلولهای زندان

مجرد کمی بیش از یک متر و عرض آنها هشتاد سانتیمتر بوده که آن بیچاره ها نمی توانستند ب راحتی بخوابند. زندانبانان با رفتار خشونت آمیز خود جان آنها را به لب می رساندند. سه شبانه روز به محمد شیروانی آب نمی دهند که از فرط تشنگی نزدیک به هلاکت بوده. عباسعلی پورمهدی و احمد نکویی به بیماری اسهال مبتلا می شوند آنها را نزد پزشک معالج نمی برند عمداً حاج میرزا حسن شمسی را سه ماه به حمام نمی فرستند که از کثافت و شپش لحظه ای آرام نداشته چون دستهایش را با دستبند بسته بودند نمی توانسته بدنش را بخاراند مجبور شده شانه ها و پشتش را به دیوار خشت و گلی زندان بمالد گاهی که به توالت احتیاج داشته برای اینکه او را معذب کنند مأمورین معطل می نموده. بعداً که او را از زندان با پایند بیرون می آوردند هنگام بالا رفتن از پله ها می افتاده سایر محبوسین و مأمورین می خندیدند و او را مسخره کرده و به مقدسات دینی اش توهین می کردند که برایش غیرقابل تحمل بوده هر وقت محبوسین با سختی می خوابیدند ساس و حشرات موذی از سر و رویشان بالا می رفته از صدای عجیب و غریب خش خش مار که از سوراخهای دیوار کهنه زندان به گوششان می رسیده لرزه بر اندامشان می افتاده است. پس از چند ماه که محبوسین را از زندان مجرد به زندان عمومی منتقل می کنند مثل این بوده که از جهنم به بهشت رفته باشند. یک روز شمسی یک نفر زندانی چاق و فربه را که از زندان مجرد به حیاط زندان عمومی آورده بودند مشاهده می کند که پیراهن مملو از شپش او را بیرون می آورند و با محلولی از گرد دودت و نفت به وسیله تلمبه امشی آغشته می کنند تا شپشها را بکشند که از سرایت به دیگران جلوگیری شود اما در آن محیط آلوده اینکار چه اثری می توانسته داشته باشد.

یک روز که بنی آدم فرماندار محترم یزد به بازدید زندان می رود تصادفاً محمد شیروانی مشغول نماز خواندن بوده سرهنگ عبقری رئیس شهربانی یزد به او فحاشی می کند که قاتل را با نماز و عبادت چه کار فرماندار می گوید بگذارید بیچاره

نمازش را بخواند او هنوز در مظان اتهام است محاکمه و محکوم نشده شاید بیگناه باشد.

اشاره ای به وضع محبوسین

در رساله کیفر بیگناهان می نویسد:

زندانیان بیگناه نه تنها از وضع ناهنجار زندان یزد و رفتار خشونت آمیز زندانبانان رنج می بردند بلکه در مسیر میان زندان و دادسرا هم در معرض حمله و هجوم مردم متعصب قرار داشتند زیرا فحش و ناسزائی نبود که نثار آنها نکنند. یک روز که قرار بوده آن مظلومان را برای بازجویی از زندان به دادسرا ببرند همگی به دفتر زندان رفته به رئیس زندان تظلم می کنند که ما در بین راه تأمین جانی نداریم شاید اراذل و اوباش با سنگ و چوب به ما حمله کنند. رئیس زندان می گوید شما را با محافظ می فرستیم ولی بهتر است با تاکسی بروید. پس از چند دقیقه خبر می رسد که هیچ راننده تاکسی حاضر نمی شود این افراد را به دادگستری ببرد اعضای محفل روحانی از رئیس زندان خواهش می کنند از دو نفر راننده بهائی تقاضا کنند. دو نفر راننده بهائی می آیند آنها را تحت الحفظ به دادسرا می برند در داخل دادسرا عده ای با چوب و چماق و سنگ در صدد حمله به آنها بوده اند که مأمورین شهربانی جلوگیری می نمایند ولی هر چه کلمات رکبیک و حرفهای زشت بلند بودند به آنها نسبت می دهند.

رفتار خشونت آمیز مأمورین در آن وضع نامساعد بهداشتی که محبوسین را به ستوه آورده و جانشان را به لب رسانیده بود از دو عامل ناشی می شده یکی اینکه چون به دروغ شایع کرده بودند که متهمین افراد قسی القلب و سنگدل هستند که صغری و

اطفالش را کشته اند مردم که از حقیقت قضیه خبر نداشتند از روی خشم و تعصب مذهبی اذیت و آزار آنها را جایز و ثواب می دانستند و به فکر انتقام جوشی بودند. عامل دوم اینکه بدون تردید اسفندیار خان به مأمورین شهربانی یزد تعارف داده بوده که زندانیان را شکنجه بدهند مأمورین زندان هم از آنها توقع دریافت پول داشتند شمسى اظهار مى دارد این سلولها را عمداً به ما اختصاص داده اند تا مجبور شویم به گناه ناکرده اعتراف کنیم یا جان به جان آفرین تسلیم نمائیم تا بگویند قاتلین در زندان مُردند و پرونده ما را ببندند زیرا من فکر نمی کنم امروزه در هیچ جای دنیا تا این اندازه محبوسین را زجر و شکنجه بدهند خداوند خودش می داند ما بی تقصیریم خودش هم طاقت تحمل این صدمات را به ما داده است.

تهمت واهی به جلال بینش

گنه کرد در بلخ آهنگری بشو شتر زدند گردن مسگری
عجیب ترین اقدام مأمورین قضائی یزد تعقیب جلال بینش به استناد نامه او خطاب به حاج میرزا حسن شمسى مبنی بر اعلام وصول تنباکوی ارسالی از ابرقو و تحویل آن به شخص زردشتی می باشد که قضات با انصاف این نامه را رمز اعلام انجام قتل دانسته و نتیجه گرفته اند که نامه دلالت دارد که بینش هم در موضوع قتل دخالت داشته است و او را معاون در جرم شناخته و دستور جلبش را صادر نموده اند. جای کمال تأسف است که قضات محترم دادگستری یزد نامه جلال بینش را که در خانه شمسى پیدا کرده اند و مضمونش اعلام وصول تنباکو و تحویل آن به شخص زردشتی است چگونه و با چه تعبیر و تفسیری رمز اجرای قتل در ابرقو تعبیر کرده اند. جلال بینش در یزد بوده چه اطلاع یا مداخله ای در انجام قتل ابرقو می توانسته داشته

باشد تا آن را بطور مرموز به شمسى در اسفندآباد اعلام نماید. آیا وقتی غرض آمد تمام موازین قانونی و اخلاقی باید فراموش گردد؟ این چه تعبیر ناشیانه و دور از موازین عقلانی است که اعلام وصول تنباکو از یزد به ابرقو تعبیر به ارتکاب قتل در ابرقو گردد آنهم از طرف شخص ساکن یزد به شخص مقیم اسفند آباد ابرقو. اگر بینش مریض بوده و برای معالجه به طهران رفته بوده در نامه مکشوفه در خانه شمسى نام شخص زردشتی صاحب تنباکو تصریح شده بوده بازپرس می توانست با احضار او موضوع تنباکو را استعلام نماید تا بطلان فرضیه غلط در ذهن او واضح و روشن گردد.

درگذشت جلال بینش قبل از محاکمه در زندان قصر

با آنکه دلیل و اماره ای بر علیه جلال بینش بازرگان درستکار علیل المزاج وجود نداشت بازپرس یزد پرونده را برای تعقیب او مفتوح گذاشته بود. بینش مدت مدیدی بود که از زخم روده رنج می برد معالجات در یزد هم نتیجه ای نبخشیده بود ناچار برای معالجه به طهران می رود. در روز دوم بهمن ماه ۱۳۲۹ نزدیک ظهر در بازار طهران دو جوان یزدی بینش را مشاهده کرده با سر و صدا و هیاهو و جنجال مردم را بیاری طلبیده ادعا می کنند که این مرد قاتل و فراری است باید او را جلب کنیم جوانان یزدی و اهالی بازار او را دستگیر نموده به کلانتری می برند رئیس کلانتری به رسیدگی پرداخته چون دلیلی برای بازداشت او ندیده مانند رئیس کلانتری سه شیراز در مورد دستگیری احمد نکوشی توسط اسفندیار خان به مردم جواب می دهد که من بدون دلیل و بدون حکم جلب از دادسرا نمی توانم این مرد علیل را بازداشت کنم و شما هم حق بازداشت او را ندارید آنها را از کلانتری اخراج می کند و بینش را هم آزاد می نماید. اما پس از خروج بینش از کلانتری جوانان یزدی او را تعقیب نموده به

دادگستری می برند دکتر ابراهیم پاد دادستان استان مرکز باستناد ادعای واهی و بی اساس جوانان یزدی بدون تحقیق و بازجوئی دستور توقیف او را صادر کرده به زندان می فرستد و حتی مانند یک رئیس کلانتری هم قانون را رعایت نمی کند.

نصیری می نویسد: بعد از بازداشت بینش فرزند ارشدش محمد علی بینش به اینجانب مراجعه کرد تا با قبول وکالت برای استخلاص پدر بیمارش اقدام کنم با توجه به سابقه بیماری مزمن و گواهی پزشکان معالج که حال او را وخیم تشخیص داده بودند با تقاضای قانونی فرزندش موافقت کرده وکالت او را پذیرفتم امیدواری زیادی داشتم که با مراجعه به دادستان استان و ارائه مدارک بیماری بتوانم با سپردن ضامن معتبر یا وجه الضمان کافی قرار بازداشت را بقرار آزادی تبدیل کنم اما مشاهده نمودم که نه تنها دکتر پاد بازداشت او را مجاز می داند بلکه با تبدیل قرار هم به شدت مخالف است چون درباره اتهام واهی نسبت به بینش تحقیقی به عمل نیاورده و سئوالی هم از او نکرده و تحصیل دلیل هم ننموده بودند این قرار مخالف صریح قانون بود و دادستان استان چنین حقی را نداشت و مقامات ذیصلاح دیگر هم بدون بازجوئی و تحصیل دلیل حق نداشته اند به استناد نامه بینش مبنی بر اعلام وصول تنباکو از طرف حاج میرزا حسن و تحویل به شخص زردشتی آن را دستاویز قرار داده بینش را تعقیب کنند.

عجب تر آنکه دادستان استان مرکز حداقل قبل یا بعد از بازداشت دستور بازجوئی و تحصیل دلیل را به مراجع ذیصلاح صادر نکرده و متهم بیمار ناتوان را بدون اعلام جرم در زندان نگاهداشته که این اقدام دادستان جرم و توقیف خلاف قانون بوده و قانوناً می بایست آمر و مجری این امر پس از مرگ بینش در اثر سهل انگاری دادستان تحت تعقیب قانونی قرار می گرفت اما در مورد بهائیان که کتمان عقیده نکرده با صداقت دیانت خود را اظهار داشته اند اجرای هر عمل خلاف قانونی مجاز شناخته می شود.

لازم به تذکر است که در طهران در بدو امر از اتهام و علت بازداشت بینش بیحیر بودیم نمی دانستیم نامه ای که او به شمس راجع به وصول تنباکو و تحویل آن به شخص زردشتی نوشته بهانه ای به دست بازپرس با انصاف داده آن را به تصور موهوم خود رمز اعلام قتل دانسته در حالیکه اگر بازپرس بیغرض بود شخص زردشتی را احضار و بازجوئی می کرد تا بطلان تصور غلط او ثابت و مطلب روشن گردد اما چون جلال بینش در پرونده قتل محمد فخار هم در مظان اتهام واقع شده این بار هم بازپرس می خواسته او را متهم کرده بر خیل متهمین بیگناه بیافزاید غافل از اینکه رضا لطفی هم که در نهایت غرض ورزی و خشونت در فکر متهم کردن بهائیان بوده جثه ضعیف و عللیل المزاج بینش را دیده فهمیده که با بهائیان مراوده ای نداشته دلش بحال او سوخته است دست از سرش برداشته است.

من قبل از صدور قرار رفع نقص تحقیقات از دیوان عالی جنائی شعبه یک مرکز و حتی بعد از آن هم نامه های متعددی به ضمیمه گواهی پزشک معالج مبنی بر وخامت حال بینش به دکتر پاد نوشتم شفاهاً هم با او مذاکره کردم و به او گوشزد نمودم که جان بیمار زندانی در معرض خطر است متأسفانه این قاضی بی انصاف یا جرأت نکرد یا با نهایت خصومت و تعصب زندانی بیمار بیگناه را بدون دلیل و بازجوئی در زندان نگاهداشت تا قبل از محاکمه در روز یازدهم دیماه ۱۳۳۰ پس از تحمل یازده ماه مشقتها طاق فرسای زندان و ناملایمات این جهان از مظالم قضات بی انصاف نجات یافت و با خلوص نیت و ایمان و حسن خاتمه در نهایت بیگناهی در زندان قصر جان بجان آفرین تسلیم کرد خداوند بخشنده روح پاکش را غریق انوار موهبت و مغفرت خود قرار دهد کاش می دانستم صادقی و دکتر پاد که موجب مرگ بینش شدند در نزد وجدان خود هیچ احساس پشیمانی و شرمساری می فرمایند یا نه؟

دکتر پاد به استادی دانشکده حقوق منصوب شد

نصیری می نویسد:

دکتر ابراهیم پاد از شغل قضائی مستعفی و بجای دکتر علی شایگان استاد دانشکده حقوق که در آن موقع در زندان به سر می برد در دانشکده حقوق به تدریس مشغول شد.

دکتر پاد سابقاً نام فامیلش دکترزاده و عضو اداری دادگستری بود چندی به اروپا رفت و با عنوان دکترای حقوق مراجعت و بنام دکتر دکترزاده مشغول به کار شد. در سال ۱۳۱۸ که من بازپرس شعبه دوم دادرای طهران بودم دکتر دکترزاده هم بازپرس بود چون اغلب خطاب دکتر دکترزاده اشکال داشت هر کس ایشان را بنام دکترزاده مخاطب می ساخت ایشان جواب می داد دکتر دکترزاده. روزی دکتر ملک اسماعیلی معاون دادرای طهران که دارای تحصیلات عالی و حسن ذوق و قریحه قضائی بود پرونده ای را به من داد و گفت این قرار را مطالعه کن من پرونده را باز نموده و قرار بازپرس را که دکترزاده صادر کرده بود مطالعه کردم گفتم اقدامی ندارد که من انجام دهم دکتر اسماعیلی اظهار داشت اقدامی ندارد ولی خالی از تفریح نیست. من تعجب کردم که چرا دکتر اسماعیلی حاضر شد قرار بی سر و ته همکارش را به من نشان دهد از او پرسیدم آیا ممکن است بفرمائید چگونه راضی شدید این قرار که که کاملاً مضحک و بی معنی است به من نشان دهید جواب داد آخر امثال ایشان آبروی دکترها را می برند. اما چند سال بعد معلوم شد دکترزاده نام فامیلش را به پاد تغییر داده است. عجب تر آنکه آن حضرت استاد دانشکده حقوق و بعداً وکیل دادگستری شد و طرح اغلب قوانین دوره اخیر زائیده مغز متفکر ایشان بود در حالیکه دکتر ملک اسماعیلی بازنشسته و گوشه نشین شده بود.

ترجمه تلگراف تسلیت آمیز مولای مهربان

به مناسبت صعود جلال بینش

از صعود بینش نهایت تأثر حاصل اجرش در ملکوت الهی جزیل برای
علو درجات روح او از صمیم قلب دعا می کنم شوقی

قرار نهائی بازپرس یزد

جواد صادقی بازپرس یزد در خاتمه تحقیقات و رسیدگی های خود قراری صادر می نماید که خلاصه آن بدین شرح است:

قرار مجرمیت: متهمین به ارتکاب قتل عبارتند از: ۱- محمد شیروانی
۲- محمد حسین نکوئی ۳- احمد نکوئی ۴- علی محمد شیروانی
معاونین و محرکین قتل عبارتند از: ۱- حاجی میرزا حسن شمس عضو محفل روحانی اسفندآباد که بنام رئیس محفل او را مورد تعقیب قرار داده اند
۲- عباسعلی پورمهدی ۳- نه (۹) نفر اعضای محفل روحانی یزد
نسبت به سه نفر اسفندآبادی محمد رفاهی، حسین همتی و حسن کرم بخش قرار منع تعقیب صادر شده به تأیید دادستان رسیده و پرونده برای سه نفر اسفندآبادی که هنوز شناخته نشده اند مفتوح مانده است زیرا پس از رسیدگی و تحقیق از شهود و مطلعین مسلمان ثابت و محرز شده که سه نفر متهمین نامبرده قبلی علاوه بر اینکه دلیل و مدرکی علیه آنها اقامه نشده به اثبات رسیده که در شب وقوع حادثه فرسنگها دور از ابرقو بوده اند.

بنا بمراتب فوق صادقی که خود مبتکر و مؤسس و بانی این پرونده خلاف حقیقت و بلا دلیل بوده است و بر خلاف تمام موازین قانونی اصل را بر مجرمیت قرار داده است در مورد سه نفر اسفندآبادی فوق الذکر با اثبات برائت و تحقق عدم حضور آنها در محل واقعه قرار منع تعقیب آنها را صادر نموده با موافقت دادستان آن متهمان بیگناه را پس از مدتها تحمل زندان آزاد کرده و پرونده را برای تعقیب سه نفر اسفندآبادی موهوم مجعول خاکپور مفتوح گذاشته است.

مقدمه کیفر خواست دادستان یزد

در شب سیزدهم دی ماه ۱۳۲۸ قتل فجیعی در دو کیلومتری ابرقو (۲۱۸ کیلومتری یزد) در مزرعه رباط که تقریباً چهار خانوار در آنجا سکونت داشته اتفاق افتاده که شش نفر به قتل رسیده اند. بدین معنی که صغری نام پنجاه ساله و پنج فرزند صغیر او بنام معصومه ۱۵ ساله، خدیجه ۱۱ ساله، بی بی ۸ ساله، علی اکبر ۱۴ ساله و حسین ۶ ساله در خانه صغری مادرشان سکونت داشته و با کمال فقر و مسکنت و در عین حال کلفتی، نان پزی و چرخ رسی امرار معاش می نموده است. مقتولین از خستگی روزانه اندکی فراغت حاصل نموده و در خواب عمیقی فرو رفته که محمد شیروانی و محمد حسین و احمد نکوشی برادرهای او و علی محمد فرزندش به اتفاق سه نفر اسفندآبادی بهائی که تاکنون شناخته نشده اند آنها را کشته اند و نسبت به آن سه نفر و جلال بینش یکی از محرکین قتل پرونده مفتوح است که به تحریک میرزا حسن شمسی از بهائی های اسفندآباد و عباسعلی پورمهدی که از طرف محفل بهائیان یزد به عنوان مهاجرت به ابرقو اعزام شده و به تحریک ۹ نفر اعضای محفل یزد به جرم اینکه صغری مقتوله به بهائی ها فحاشی می کرده و بطوری در این

قسمت متعصب بوده که در مساجد و مجامع عمومی که وعاظ مشغول وعظ بودند بلند فریاد می کرده که به عباس افندی و سران بهائی لعن کنید و نیز چون در همسایگی او محمد شیروانی سکونت داشته و مشارالیه یکی از بهائی های متعصب بوده که بنا به اظهار عیالش قرآن را پاره کرده و سوزانده و صغری مقتوله هم که می دانسته محمد بهائی است تجاهر می کرده است و به بهائی ها ناسزا می گفته بطوریکه بازپرس در قرار مرقوم فرموده محمد و فرزندانش از این جریانات رنج می برده اند و چون ابرقو محلی است که محمد آزادی عمل نداشته و نتوانسته رسماً خود را بهائی معرفی کند کینه صغری و بچه های او در دل محمد و عباسعلی پورمهدی اعزامی از طرف محفل بهائی های یزد و اعضای محفل مزبور جایگزین گردیده و مانع و رادع بزرگی برای تشکیل محفل در ابرقو و تبلیغات آنها بوده... الخ دادستان یزد سید محمد جلالی

بنده در اواخر سال ۱۳۲۹ شمسی کیفر خواست دادستان یزد را به دقت مطالعه کرده ام ولی اکنون به تمام آن دسترسی ندارم فقط مقدمه آنرا از یادداشت های احمد نصیری که از صفحه ۵۹ تا ۶۱ رساله کیفر بیگناهان بدست آورده در بالا نقل کرده ام.

چاپ و انتشار کیفر خواست

سید محمد جلالی نائینی مدتها در یزد به قضاوت اشتغال داشته و می دانسته اعضای محفل روحانی یزد از محترمین و معاریف خوشنام هستند و از پرونده ساختگی ژاندارمری و بازپرس هم اطلاع کامل داشته معلوم نیست تحت تأثیر چه عواملی قرار گرفته که با بازپرس همدست شده و حتی بر خلاف قولی که به برادرش داده بوده کیفر خواستی عاری از حقیقت و تحریک آمیز صادر کرده بصورت جزوات متعدد در مطبعه گلپهار یزد به چاپ رسانیده و در شهرهای مختلف بین مردم توزیع کرده تا با تحریک احساسات مذهبی مردم متعصب و بی خبر از حقیقت با ایجاد هیاهو و جنجال ادعای ناحق خود را بر کرسی حق بنشانند چنانچه در صفحات بعد ملاحظه خواهید فرمود منجر به صدور حکم ظالمانه دادگاه عالی جنائی و دیوان کشور گردیده است.

حسن نیت مهدیقلی آذری رئیس اداره دارائی یزد

از آنجائی که باید نام افراد نیکوکار هم در تاریخ ثبت و جاودان بماند لازم می دانم نام مهدیقلی آذری رئیس دارائی یزد را هم به نیکی یاد کنم زیرا پس از اینکه صادقی بازپرس یزد قرار تعقیب و بازداشت ۹ نفر اعضای محفل روحانی یزد را صادر می کند چون سه نفر از آنها (حبیب الله رافتی، دکتر محمد منشادی و دکتر کیخسرو راستی) کارمند دولت بودند همسرانشان نگران می شوند که مبادا حقوق آنها را قطع کنند و برای هزینه زندگی دچار مضیقه گردند لذا یکی از تجار جوان که با آذری آشنا و دوست بوده به ملاقات او می رود و خواهش می کند تا وقتی که حکم

انتظار خدمت و دستور قطع حقوق سه نفر کارمند مزبور از مراجع قضائی صادر نگردد حقوق آنها را قطع ننماید رئیس اداره دارائی که مرد با وجدان و بیغرض بوده با خوشروئی اظهار می دارد من یقین دارم که این افراد محترم و شریف بیگناه هستند زیرا در اول در جراید محلی و روزنامه های طهران انگیزه و محرک قتل و مرتکبین را افراد دیگری معرفی کردند ولی بعداً برای فرار دادن و نجات آنها از تعقیب و مجازات مسیر دادرسی را منحرف کرده با ادعای واهی و بدون دلیل ناجوانمردانه عده ای بیگناه را در مظان اتهام قرار دادند آذری قول می دهد تا از مراجع قضائی دستوری به او ندهند حقوق آنها را قطع نخواهد کرد حسن نیت این شخص شریف قابل تقدیر و ستایش است یادش گرامی و روانش شاد باد.

پس از صدور حکم محکومیت اعضای محفل روحانی یزد از دادگاه عالی جنائی طهران و ابرام آن حکم در دیوان عالی کشور سابقه خدمات صادقانه و درخشان چندین ساله حبیب الله رافتی اعلی الله مقامه در وزارت دارائی از بین رفت و پس از استخلاص از زندان در شرکت سهامی فیروز طهران به حساب داری مشغول گردید.

حرکت غیر منتظره

شب هفدهم دیماه ۱۳۲۹ شمسی ناگهان رئیس شهربانی یزد و فرمانده ژاندارمری با عده ای افسر و درجه دار به زندان می روند به محبوسین اخطار می کنند که همین الان باید به کرمان حرکت کنند هر چه محبوسین خواهش می کنند که ما هنوز شام نخورده ایم در این شب سرما و یخبندان با ضعف مزاج نمی توانیم سرمای بین راه یزد و کرمان را تحمل نمائیم فایده ای نمی بخشد.

اسفندیار مجنوب می نویسد: در ساعت ۹ همان شب آنها را با دو اتوبوس و عده ای ژاندارم به کرمان روانه نمودند فقط به دستهای حاج میرزا حسن شمس، عباسعلی پورمهدی، محمد شیروانی، احمد نکوئی، علی محمد شیروانی و برادرش حسین نکوئی دستبند زدند. نصف شب به انار رسیده در قهوه خانه غذاهائی را که همراه برده بودند صرف می کنند شب بر آنها چه گذشته خدا می داند که سرمای استخوان سوز دی ماه را با تن های علیل و ناتوان با چه شکیبائی تحمل نمودند. اتوبوس ها قبل از ظهر روز بعد به گاراژ کرمان می رسند احبای مهربان کرمان که از حرکت آنها با خبر شده بودند بلا درنگ به ملاقات محبوسین می روند بهر یک از محبوسین مبلغی می پردازند تا انعامی به ژاندارمها که در بین راه سختگیری ننموده بودند بپردازند. از طرف اعضای محفل روحانی کرمان اطاقی را در طبقه فوقانی گاراژ مفروش می نمایند نهار مفصلی که برای آنها فرستاده بودند صرف نموده، اندکی آزادی پیدا می کنند پس از ملاقات احبای هر یک نامه ای به بستگان خود می نویسند و به ژاندارمها می دهند که هنگام مراجعت به یزد به منسوسین آنها بدهند. عصر آن روز محبوسین را به زندان شهربانی کرمان تحویل می دهند.

زندان کرمان

دکتر راستی می نویسد: در ابتدا ما را تحویل زندان عمومی که محل راهزنان و جانیان خطرناک بود دادند اطاقی که به ما ۱۴ نفر محبوسین اختصاص دادند فقط یک پنجره کوچک داشت که تاریک و دلگیر بود بلافاصله احبای عزیز و اعضای محترم، مهربان، مهمان نواز و بزرگوار محفل روحانی کرمان قالی فرستادند و اطاق ما را فرش کردند زندانیان قدیمی فوری دور ما جمع شده و از علت اتهام ما سؤال

کردند. همانگونه که موسوم است محبوسین را دسته بندی می کنند و هر گروهی را تحت نظر یک نفر رئیس بند که محکوم به حبس ابد یا زندان طویل المدت است می سپارند. ما بیگناهان هم که دکتر یا تاجر و مالک بودیم تحت ریاست چنان شخصی قرار دادند زهی عدالت و زهی انصاف!

تا چند روز از طرف محفل روحانی کرمان غذاهای بسیار لذیذ و ماکول در ظروف نقره گرانبها برای ما می فرستادند بقدری غذاها فراوان بود که به رئیس بند و سایر زندانیان هم می دادیم بعداً فکر کردیم اگر وضع بدین منوال ادامه پیدا کند موجب رشک و حسادت و کینه و عداوت سایر محبوسین خواهد شد لذا تمنا کردیم اغذیه را در ظروف معمولی ارسال فرمایند. رئیس بند ما پس از اطلاع از بیگناهی ما و تناول غذاهای چرب و نرم بسیار خوشحال شد از این فرصتی که نصیبش شده بود بی نهایت شاد شد و به دلجوئی ما پرداخت.

طبق مقررات برای جلوگیری از خودکشی زندانیان یا وقوع حوادث ناگوار نگاهداری چاقو و حتی تیغ صورت تراش در زندان ممنوع است برق هم وجود نداشت با چراغ لامپای نفتی شبها زندان را روشن می کردند رئیس بند ما لامپای نفتی پایه بلندی را بما نشان داد و اظهار نمود یک چاقو در وسط پایه آن پنهان کرده ام و تا روزی که زیر نظر من هستید کسی را جرأت و جسارت صدمه زدن به شما نخواهد بود و اگر کسی بخواهد آزاری به شما برساند با این چاقو حسابش را میرسم. زندانیان اجازه داشتند در حیاط عمومی زندان که دیوارهای مرتفعی آن را احاطه کرده بود و پاسبانه از داخل و خارج نگهبانی می کردند ورزش کنند یا قدم بزنند یک روز که بنده با میرزا بدیع الله افغان در حیاط قدم می زدیم دو سه نفر پشت سر ما بودند یکی از آنها به دیگران گفت گردن این آقا برای چاقو جان می دهد (مناسب است) منظورش جناب افغان بود چون ما احساس کردیم در میان این تبه کاران تأمین جانی نداریم به رئیس زندان گفتیم چون ما بهائی هستیم نگاهداری ما در اینجا خطرناک

است بنابراین تقاضا می کنیم زندان ما را عوض کنید پس از سه روز که رئیس زندان و زندانیان مشاهده کردند طرز رفتار و کردار ما با سایرین فرق بسیار دارد و شاید محفل روحانی کرمان هم توصیه کرده بودند ما را به دارالتادیب صفار که نوجوانان دزد و بدکار بودند منتقل کردند اطاقهای زندان را با آتش منقل گرم می کردند در آن موقع بیماری تیفوس که ناقلش شپش است شیوع داشت و در آن محیط کثیف در بین محبوسین شپش زیاد بود و هر لحظه خطر به ابتلای آن ما را تهدید می کرد خوشبختانه مقداری گرد دوت که ضد شپش بود تهیه کردیم شبها که برای خوابیدن پتوهای خود را روی فرش پهن می کردیم در اطراف خود و داخل لباسمان گرد دوت می پاشیدیم و هفته ای یکبار هم به حمام زندان می رفتیم و چون لباسهای ما را در منازل احباب می شستند و اطو می زدند از این حیث ناراحتی نداشتیم. گرچه این نکته چندش آور و ناراحت کننده است ولی برای اینکه خوانندگان عزیز وضع زندان ما را در نظر خود مجسم کنند با عرض معذرت به ذکر آن مبادرت می شود.

لباس اطفال زندانی بحدی کثیف و آلوده به شپش بود که آن را روی منقل آتش تکان می دادند صدای ترکیدن حشرات و بوی تعفنی که از آن در هوا پخش می شد مشمئز کننده و متهوع بود. اسفندیار مجنوب می نویسد: چون محیط زندان کرمان بهتر از زندان یزد بود و مأمورین زندان با ادب و احترام رفتار می کردند با رفتار زندانبانان یزد قابل مقایسه نبود. هر روز احبای بسیار عزیز و مهربان کرمان به ملاقات ما می آمدند، مجله و روزنامه می آوردند و ما را از اخبار خارج از زندان آگاه می نمودند.

معاون شهربانی کرمان سرگرد محترمی از اهالی کرمانشاه بود هر وقت به ملاقات ما می آمد با مهربانی از ما دلجوئی می کرد و امیدواری می داد که چون ما بیگناه

هستیم پس از محاکمه از زندان مرخص خواهیم شد ما هم حتی المقذور گاهی محبت های او را جبران می کردیم.

در روز بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۲۹ شمسی که مقارن با مراسم ازدواج اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی با ملکه ثریا بود از زندان کرمان تلگراف مفصلی به پیشگاه همایونی مخابره نموده تقاضا کردیم اوامر ملوکانه مبنی بر آزادی ما با قید کفیل صادر گردد تلگرافی هم به ابوالقاسم حریری که از بستگان آقا محمود مشکی در طهران بود مخابره و خواهش کردیم در اقدامات مقتضی برای استخلاص ما کوتاهی ننماید.

اسفندیار مجنوب می نویسد: مهمان نوازیهای سخاوتمندانه و الطاف و محبت های لانهایی و بیدریغ هفتاد روزه احبای عزیز و اعضای محترم محفل روحانی کرمان در ایام گرفتاری ما در زندان هرگز فراموش نخواهد شد و مادام العمر خود را مرهون منت آنها می دانیم.

مسافرت عبداللّه رازی به کرمان

پس از صدور کیفرخواست از دادسرای شهرستان یزد بر علیه متهمین بیگناه و ارسال پرونده به دادگاه عالی جنائی کرمان و اعزام محبوسین برای دادرسی به کرمان عبداللّه رازی وکیل پایه یک دادگستری به وکالت از متهمین انتخاب شده رهسپار کرمان می گردد. در کرمان با ارائه و تسلیم وکالتنامه و ضبط در پرونده مربوطه دقیقاً به مطالعه آن پرونده می پردازد بلافاصله متوجه می شود این پرونده ساختگی، نامرتب و چندین برگ را هم از اول آن برداشته اند جریان را به اطلاع حسین فروغ رئیس دادگستری استان کرمان که ریاست دادگاه عالی جنائی را هم عهده دار

بوده می رساند فروغ اظهار می دارد من هم متوجه دستخوردگی و کسری اوراق پرونده شدم و مراتب را به وزارت دادگستری گزارش داده ام و بهمین علت و جهات دیگر تقاضا کرده ام پرونده را به دادگاه عالی جنائی مرکز ارجاع کنند.

به قراری که مجنوب می نویسد: یک روز رازی چهار نفر از متهمین را همراه پاسبان به دفتر دادگاه جنائی فرا می خواند و اظهار می دارد در پرونده مربوطه کوچکترین دلیل و اماره ای بر علیه شما دیده نمی شود من به شما اطمینان می دهم که دادگاه عالی جنائی کرمان تمام متهمین را تبرئه خواهد کرد بیانات رازی موجب امیدواری محبوسین می شود.

امتناع فروغ از دادرسی

احمد نصیری بدین مضمون می نویسد:

وقتی که بنده به وکالت از جلال بینش در دادرسی استان مرکز مشغول اقدام بودم از همکار محترم عبدالله رازی شنیدم فروغ تقاضا کرده پرونده ابرقو به دادگاه جنائی مرکز احاله شود با سوابقی که از اخلاق و روحیه او داشتم تصور می کردم حق این بود که آن قاضی شریف و باوجدان از انجام وظیفه قانونی شانه خالی نمی کرد، پرونده را به دست قضات دیگر نمی سپرد و بهمانگونه که شیوه مرضیه او بود با عزمی راسخ و اراده ای پولادین و خلل ناپذیر به قضاوت می پرداخت جانب حق را می گرفت، حکمی عادلانه صادر می کرد، عده ای افراد بیگناه را تبرئه و از گرفتاری نجات می داد و متهمین اصلی را تعقیب و کیفر می داد اما بعداً متوجه شدم فروغ حاضر نبوده تحت تأثیر و اعمال نفوذ متنفذین و متعصبین مذهبی یا اولیای وزارت دادگستری و مقامات عالییه دیگر بر خلاف وجدان به استناد پرونده ای

مجمعول و بی دلیل به صرف توهمات و تصورات نادرست قضات یزد حکمی ناحق صادر کرده دامن پاک خود را لکه دار و سابقه درخشان قضائی اش را خراب کند وقتی عدم مداخله فروغ را با رأی ظالمانه دادگاه جنائی مرکز و دیوان کشور مقایسه می کنیم می بینیم گرچه فروغ به مصداق این ضرب المثل که گفته اند "مرا به خیر تو امید نیست" شمرسان از محاکمه خودداری نموده ولی حسن نیت او قابل تمجید و ستایش است بنابراین از صمیم قلب می گویم خدایش بیامرزد و روح پاکش را قرین مغفرت و بخشش خود قرار دهد.

مجنوب بدین مضمون می نویسد: یک روز عباس مرشد زاده دادستان استان کرمان که از فامیلهای محترم و خوشنام یزد بوده و در جوانی در یزد با میرزا بدیع الله افغان با هم انگلیسی تحصیل می کرده اند به محبوسین پیغام می دهد از میان خود یک نفر نماینده انتخاب کرده به داسرا بفرستید، محبوسین به میرزا بدیع الله افغان نمایندگی می دهند که به دادستان استان مراجعه کند. مرشدزاده اظهار می دارد چون ما بودجه ای نداریم برای اینکه محاکمه شما زودتر در طهران شروع شود شما خودتان کرایه دو اتوبوس و هزینه بیست و هشت نفر ژاندارمهای محافظ را که حدود سه هزار تومان است بپردازید. افغان پیغام دادستان را به محبوسین اطلاع می دهد پس از مشورت پاسخ می دهند ما چه گناهی کرده ایم که بدون جهت ما را چندین ماه به زندان انداخته اید ما دیناری نمی پردازیم هر جا دولت مایل است ما را محاکمه کند پس از ده روز به محبوسین ابلاغ می کنند که آماده حرکت به طهران شوند با آنکه چند نفر از یزدی های متعصب به کرمان رفته کیفرخواست دادستان یزد را بین مردم توزیع می کنند تا احساسات آنها را بر علیه محبوسین برانگیزند مردم نجیب و محترم کرمان تحت تأثیر قرار نمی گیرند پاسبانهای کرمان خیلی مؤذّب و مهربان بوده هر کاری محبوسین خارج از زندان داشتند برایشان انجام می دادند.

یک روز که اردشیر فروهر به دیدار مجنوب می رود اظهار می دارد به قرار اطلاع نخست وزیر با آزاد کردن شما مخالف است مردم متعصب هم در یزد و بخش های تابعه به اذیت و آزار بهائیان پرداخته خسارات مالی و صدمات جانی زیادی بر آنها وارد کرده اند در اسفندآباد ابرقو بستگان شمس را تحت فشار و آزار قرار داده اند. چند روز قبل از حرکت محبوسین از کرمان یک روز صبح خدابخش خضری به ملاقات اسفندیار مجنوب رفته اظهار می دارد رادیو طهران اعلام کرد که سپهبد رزم آرا نخست وزیر ترور شد.

شکایات متهمین و محفل روحانی ملی به اولیای امور

از موقعی که چهار نفر بهائی اسفندآبادی و اعضای محفل روحانی یزد را بدون دلیل بازداشت کردند محبوسین و بستگان آنها و محفل روحانی ملی از اعمال خلاف قانون قضات و مأمورین ژاندارمری یزد به مراجع ذیصلاح شکایت و تقاضای صدور دستور رسیدگی و رفع ظلم می نمودند اما با آنکه اولیای دولت شاهنشاهی ایران با کمال قدرت به رعایت و تمکین از اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق نامه های بین المللی مقرر و معترف بودند متأسفانه نه تنها به این قبیل شکایات بی اعتنا بوده توجه و دادرسی نمی کردند بلکه از دادن پاسخ به شاکیان علی الخصوص به تشکیلات بهائی ابا و امتناع داشتند حتی بعضی از مأمورین عالیرتبه دولت در مجامع بین المللی منکر وجود بهائی در ایران بودند و ادعا می کردند اگر بهائی وجود داشته باشد با دیگران دارای حقوق مساوی است اما حقیقت این چنین نبود زیرا تعدادی از بهائیان در دوائر دولتی اعم از لشکری و کشوری به خدمت اشتغال داشتند ولی اجازه نداشتند دیانت خود را در تعرفه استخدامی بنویسند به آنها دستور می دادند ستون

مذهب را سفید بگذارند زیرا به خیال واهی خود تصور می کردند به مصداق ضرب المثل معروف "الباطل يموت بترك ذكره" عدم ذکر کلمه بهائی موجب فنا و نابودی بهائیان است.

چه بسیار از کارمندان علی الخصوص معلمین بهائی را در زمان وزارت دکتر جزایری وزیر آموزش و پرورش به گناه ذکر مذهب در پرسشنامه استخدامی از کار برکنار کردند و از بعضی فارغ التحصیلان هزینه دوران تحصیل را مطالبه و اجرائیه صادر کردند و گاهی افرادی را که با عقد بهائی ازدواج کرده بودند محاکمه و به زندان فرستادند اما بهائیان و تشکیلات بهائی از این تبعیضات و بی عدالتی ها نومید و مأیوس نشده در نهایت ادب و احترام با تقدیم عرض حال و شکایت به مقامات مسئول برای دستیابی به حقوق قانونی خود کوشش کرده و از پای ننشسته اند. محفل روحانی ملی هم برای استخلاص مسجونین یزد با ارسال شکوائیه های ذیل به سپهبد رزم آرا نخست وزیر تقاضای صدور دستور رسیدگی عادلانه نموده اند.

استخراج از نامه نهم دیماه ۱۳۲۹

در دی ماه ۱۳۲۸ زنی و چند فرزندش در دو کیلومتری ابرقو بطرزی فجیع بقتل رسیده و اهالی قصبه این فاجعه را با سوابقی که نزد آنان واضح و عیان بوده و قرائن و امارات و طرز و نوع جنایت نیز بر آن دلالت داشته به امور عفتی مربوط دانسته و برخی از جرائد نیز در همان اوان جریان واقعه را مطابق با واقع بدین نحو نگاهشته اند: چندی قبل خبر داده بودیم که در ابرقو یک زن و چهار نفر فرزند او را به وضع رقت آور و فجیعی به قتل رسانیده اند اینک اطلاع می دهند که مرتکبین این جنایت بر اثر اقدامات آقای بنی آدم فرماندار یزد دستگیر گردیده اند ضمن رسیدگی به جریان

قضیه معلوم شده است که قاتلین داماد و پدر داماد زن مقتول و اطفال او بوده اند و بر اثر تحریک و تطمیع چند برادر ابرقویی که با زن مزبور دشمنی داشته اند مرتکب این قتلها گردیده اند از قرار معلوم برادر یکی از تطمیع کنندگان که فوت نموده است زن زیبایی داشته و بسیار متمول می باشد یکی از برادران می خواسته است آن را به عقد ازدواج خود در آورد و زن مقتول واسطه و رابط عقد ازدواج این زن با یکی از اهالی ابرقو بوده است محاکمه مقتولین که گویا اعتراف هم نموده اند بهمین زودی به عمل خواهد آمد.

لکن بعد از مدتها ناگهان ورق برگشته و لحن جرائد و اظهارات نفوس عوض شده و ابتدا در یزد و بعد در طهران اینطور شهرت یافته که قتل مزبور به دستور بهائیان صورت گرفته است. دادگستری یزد نیز بجای آنکه برای کشف قضیه و یافتن مجرمین و قاتلین حقیقی اقدام کند و مرتکبین را به کیفر عملشان برساند برای ارضای خاطر متعصبین تهمت این قتل را به بهائیان مظلوم یزد که همیشه مال المصالحه اغراض شخصی مفسدین و نیات فاسده محرکین بوده اند نسبت داده ابتدا دو نفر از بهائیان را که یکی مقیم اسفندآباد و دیگری اهل یزد و برای پیله ورزی به ابرقو می رفته زندانی ساخته و بلافاصله در حظیره القدس یزد به تفتیش اوراق محفل روحانی پرداخته و اعضاء محفل را تحت استنطاق قرار داده و سپس در مهر ماه ۱۳۲۹ هفت نفر و در آبان ماه همان سنه نیز یک نفر از ایشان را که همه از محترمین و معززین محلی هستند به حبس انداخته و مقارن همان احوال بعضی از واعظین و ذاکرین و بسیاری از مدیران جرائد در یزد و طهران با عباراتی متحد المضمون که قطعاً از روی نقشه معین بوده و می باشد بهائیان یزد را قاتل این زن و فرزندان او قلمداد کرده اند و دلیلشان که بر خود جاعلین این تهمت نیز سخافتش واضح و نمایان بوده و هست اینست که چون این زن به مقدسات بهائی ناسزا می گفته به چنین سرنوشتی دچار گردیده است و حال آنکه:

اولاً - در ابرقو جز همان پیله ور یزدی که برای کسب و کار به آن محل ایاب و ذهاب می کرده و کسی از اهالی او را به این سمت نمی شناخته اصلاً بهائی وجود نداشته که مقتوله مشارالیها به آنان دشنام گفته باشد.

ثانیاً - از بدو ظهور امر بهائی در ایران جمع کثیری از ایرانیان همواره به بهائیان ناسزا گفته و آنانرا مضروب و مقتول ساخته و اموالشان را به غارت برده و الان هم دست از این روش بر نداشته اند و بهائیان مظلوم با آنکه از هیچ ناحیه عدالت ندیده اند و حمایت نگردیده اند به کمال صبر و بردباری تمام این مظالم و تعدیات را تحمل کرده و به اذیت و آزار احدی اقدام نورزیده اند آیا معقول و متصور است که بعد از سالیان دراز از روش اصلی و اساسی خود که بر روی معتقدات دینی و وجدانی استوار است دست برداشته و این همه دشنام دهنده و توهین کننده را بحال خود گذاشته و به ریختن خون زنی بی پناه آنهم در ابرقو مصمم گشته باشند. آیا این شایعات و تشبثات و هیاهو و غوغا جز برای رهائی قاتلین واقعی از مجازات قانونی و استفاده شخصی مأمورین مربوطه و ترضیه خاطر بدخواهان جامعه بهائی است؟

بنظر این محفل سخافت این تهمت بقدری روشن و عیان است که حتی کودکان سبق خوان نیز به سستی گفتار گویندگان آن پی توانند برد و واقعاً بسیار جای تأسف و تحسر است که دستگاه قضاوت و مؤسسات دادگستری کشور بدفعات عدیده بدینگونه دستخوش مطامع و اغراض جمعی مغرض و مفسد واقع گردیده و نام میهن عزیز را بدینسان ضایع گردانیده است.

این محفل و منسوبین متهمین یزد چون این تهمت را واضح البطلان می دانستند و این عمل را برای تسکین احساسات تعصب آمیز اهالی متعصب یزد در ماه محرم و صفر می پنداشتند و یقین داشتند که عنقریب اجزاء دادگستری یزد دست از این عناوین مضحک برداشته و عاقبت به سراغ مرتکبین حقیقی این جنایت خواهند رفت و از اذیت و آزار چند نفر از محترمین و متشخصین منصرف خواهند گردید به

هیچ اقدامی مبادرت نورزیده و به انتظار گذرانیده و فقط از استان مقدس حق تعالی برای اولیای امور دادگستری انصاف و وجدان مسئلت می نمودند منجمله این محفل در همان ابتدای وقوع واقعه و حبس دو نفر از بهائیان موضوع را شفاهاً به عرض جناب آقای ساعد نخست وزیر وقت رسانیده و بعدها هم بطور خصوصی معاون نخست وزیری و رئیس دولت را شفاهاً از ظلم و طغیان دادگستری یزد نسبت به بهائیان مظلوم مستحضر ساخته ... حال ملاحظه می شود که مغرضین و متعصبین به اظهارات و تشبثات خود جنبه مذهبی داده و این موضوع را وسیله اجرای مقاصد سیئه خود ساخته و این قضیه را نیز مانند واقعه شاهرود و سروستان و بروجن و فاجعه کاشان اسباب نیل به مقاصد پلید خود قرار داده و ناجوانمردانه این تهمت را بر جامعه بهائی وارد آورده و تمام عناصر ماجراجو و متعصب و مفسد را گرد خود مجتمع ساخته و آرزویشان این است که دوباره هنگامه بر پا نمایند و وضوئی تولید کنند و باز برای دولت و ملت مشکلات عجیبه به میان آورند. این محفل با تجاری که در عرض چند سال اخیر داشته معتقد و متیقن است که اگر دولت در مقابل دسائس مفسدین کوچکترین مسامحه و اهمال روا دارد و به تهدیدات آنان وقعی گذارد و باز مظلومان بی دفاع را در دستهای ظالمان قرار دهد همان وقایع خونین جهرم و شاهرود و سروستان و کاشان دوباره رخ خواهد داد و در این موقع دقیق و باریک که تمام ملل عالم به فکر وحدت و وفاق در داخله کشور خویشند باز در ایران خون بهائیان را خواهند ریخت و شهرت بین المللی میهن عزیز از نو به مخاطره خواهد افتاد علی الخصوص در این اوقات که ملت ایران همواره از منشور ملل متفق و لائحه حقوق بشر سخن می رانند و می خواهند به عالمیان بفهمانند که عموم ساکنین این خاک پاک از نعمت حریت دین و وجدان بهره مند و بر خوردارند.

از آن مقام متبوع به کمال احترام مستدعی است بازرسانی بی طرف و بیغرض به محل اعزام فرمایند تا اقدامات جسورانه اعضا دادگستری یزد را تحت نظارت قرار دهند

و حقیقت قضیه را مکشوف سازند و ببینند که بین بقتل رسیدن یک زنی در ابرقو و حبس اعضا محفل روحانی بهائیان یزد چه تناسبی موجود است و بچه جهت باید چند نفر بیگناه در زندان بمانند و بستگان آنان قرین آه و ناله باشند و مرتکبین و محرکین واقعی این فاجعه که از مفسدین آن حدود و به شرحی که در بعضی جرائد نوشته اند مبالغ کثیری برای از بین بردن قاتل حقیقی مصرف کرده تا از مجازات قانونی رهائی یابند. وظیفه این محفل عرض حقائق امور به آن مقام محترم و تظلم و دادخواهی و استدعای بذل توجه شدید و کامل نیز داشته و دارد.

استخراج از مرقومه مورخه ۲۱ دی ماه ۱۳۲۹

در تعقیب نامه نمره ۸۱۳۱ مورخ ۹ ۱۰ ۲۹ و عطف به رقیمة جوابیه آن مقام محترم شماره ۳۰۲۸۶ ۱ ۳۰ مورخه ۱۳ ۱۰ ۲۹ محترماً به اطلاع آن مقام رفیع می رساند:

به موجب مندرجات بعضی از جرائد یزد دادگستری آن محل عاقبت تسلیم احساسات تعصب آمیز مغرضین و تحریکات متنفذین و مخالفین جامعه بهائی شده به وضعی عجیب و حیرت آور و با دلائلی سست و بی اساس ۹ نفر اعضا محفل روحانی یزد و چند نفر بهائی دیگر را محرک قتل زنی در ابرقو قلمداد و قرار مجرمیت آنان را صادر کرده است.

هر چند اگر واقعاً قضات عدلیه از روی بیطرفی و بی غرضی کامل به این اتهام ناجوانمردانه رسیدگی نمایند و مانند واقعه شهادت دکتر برجیس که قاتل و همدستانش را با وجود اقرار صریحه و قرائن و امارات واضح مثبت به عنوان "فقد دلیل" با تشریفات مخصوص از مجازات قانونی مستخلص ساختند پا روی حق

نگذارند توطئه و تحریک مخالفین علیه امر بهائی و قانون شکنی های اولیای امور دادگستری یزد و برائت و بی گناهی این مظلومان چون روز روشن و عیان خواهد گردید. معذک برای مزید اطلاع آن مقام محترم که سررشته تمام امور کشور را در دست دارند مجدداً این نکته یادآوری می شود که دشمنان سرسخت و پرکین آئین بهائی از طرفی برای رهائی قاتلین حقیقی از مجازات قانونی و از طرف دیگر برای اذیت و آزار جمعی از افراد جامعه بهائی مطلبی بسیار مضحک بی معنی را بمیان آورده و چنین استدلال کرده اند که چون زنی در ابرقو به مقدسات بهائی (که ابدأ در آن محل بهائی بومی وجود نداشته) دشنام می داده محفل روحانی یزد نقشه قتل او را کشیده و محرک کشتن آن زن گردیده است و حال آنکه اکنون متجاوز از هشتاد سال است که در ایران نسبت به مقدسات بهائی هتاک می شود و نفوس متعصب و مغرض حیا را به یک سو نهاده و آنچه به زبان و بنانشان جاری شده در حق بهائیان گفته و نوشته اند و الان نیز این اشخاص دست از دشنام و ناسزا برداشته و با وجود شکایتهای متعدد این محفل به اولیای محترم امور همواره در جراید و مجلات و کتب و رسائل مقدسات بهائی را بباد فحش و ناسزا گرفته و علناً مردم را بقتل و غارت این مظلومان تشویق و ترغیب کرده و می کنند معذک بهائیان بر حسب معتقدات دینی خود در حق این متجاوزین و متعرضین دعا کرده و آنان را به خدا وا گذاشته اند. آیا معقول و متصور است که این جمع مظلوم در طی هشتاد سنه بهیچ یک از مخالفین خود ادنی صدمه و لطمه حتی زجر لسانی نرسانند و با آنان بعکس مقابله کنند و حال ناگهان تمام سنن و شعائر و احکام و مبادی دیانت خود را رها کرده و تغییر روش داده به فکر زنی بیچاره در ابرقو افتند و اشخاصی را به قتل او بجرم ناسزا گفتن به امر بهائی تحریک کنند. چقدر این مطلب سخیف و این تهمت فضیح و قبیح است و بطور حتم و قطع خود مفتریان به سخافت آن واقف و آگاهند.

مقصد این است که اولیای محترم امور مرکزی نباید زمام مأمورین محلی را تا این حد رها نمایند که آنچه دلشان بخواهد مجری دارند و با شرف و اعتبار و جان و مال مردم بیگناه به این سهولت بازی کنند. وظیفه این محفل در این موارد مراجعه به مراجع امور و ملاذ جمهور است و تکلیف شدید حامیان جامعه و شبانان ملت نیز رسیدگی دقیق و جلوگیری از این تعدیات و مظالم بوده و هست. در خاتمه بکمال احترام به عرض آن مقام رفیع می رسد که الان وضع بهائیان یزد بسیار دقیق و قابل عطف توجه و تأمل مقامات انتظامی است زیرا نشر این اخبار مجعول و چاپ ادعا نامه دادستان و توزیع آن بین مردمی که به تعصب مذهبی در ایران مشار بالبنانند چنان احساسات تعصب آمیز اهالی را بر ضد بهائیان برانگیخته که هر آن بیم وقوع حوادث ناگوار می رود لهذا از آن مقام محترم مستدعی است اوامر اکیده صریحه به مقامات محلی برای حفظ نظم و آرامش و جلوگیری از تجاوز و تعدی به بهائیان یزد صادر فرمایند.

سوم استخراج از مرقومه مورخه ۵ بهمن ماه ۱۳۲۹

شرح مظلومیت و گرفتاری غیرقانونی اعضاء محفل روحانی یزد و چند نفر از بهائیان آن حدود با نقل مندرجات بعضی از جرائد که در همان ابتدای وقوع واقعه فاجعه ابرقو اصل موضوع و حقیقت مطلب را به اطلاع عموم رسانیده اند. در مرقومات شماره ۸۰۴۱ و ۸۴۵۷ این محفل به عرض آن مقام محترم رسیده و دیگر احتیاج به تکرار نیست. آنچه این محفل را مجدداً به نگارش این نامه واداشته واقعه عجیبه ای است که روز دوم بهمن ماه سنه جاریه در طهران پایتخت دولت شاهنشاهی ایران رخ داده است:

مقارن ظهر یوم مزبور دو نفر جوان یزدی در مقابل بازار ناگهان دست آقای جلال بینش یکی از بهائیان یزد را که پیرمردی شصت و پنج ساله و مریض الحال و دارای زخم روده و ضعف اعصاب است و برای معالجه اخیراً به طهران آمده گرفته و با فریاد و فغان او را قاتل زن ابرقوئی معرفی کرده و پلیس را به توقیف او خوانده اند وقتی پیرمرد مظلوم را در میان هیاهو و غوغای مردم به کلانتری می برند رئیس کلانتری توقیف او را خلاف مقررات تشخیص داده و خود را از مداخله در این امر معاف شمرده است. آن دو نفر جوان یزدی و همراهانش دست از اصرار و ابرام و فریاد و فغان برداشته آقای جلال بینش را به دادسرا برده و دادسرا به عنوان آنکه نام این شخص در دفترچه این دو نفر یزدی بعنوان شریک قتل زن ابرقوئی یادداشت شده دستور توقیف او را صادر کرده است. وقتی یکی از آشنایان مسلمان آقای بینش که با او طرف داد و ستد بوده برای بیان حقایق به دادستانی طهران رفته ملاحظه نموده که در اطاق آقای دادستان آخوندی در صدر نشست و جمعی از یزدی و طهرانی دور او را گرفته و هر کدام به نحوی به مقدسات بهائی توهین و تحقیر روا داشته و به فحش و ناسزا به این حزب مظلوم پرداخته و آقای جلال بینش را عضو مؤثر محفل روحانی یزد و شریک قتل زن ابرقوئی دانسته و حامل چهار صد هزار تومان وجه نقد برای رهائی اعضا محفل از زندان شمرده اند. بعد از رفتن آن جمعیت دادستان به آن شخص مسلمان اظهار کرده که بر حسب بیان این نفوس بینش قاتل است و آن پیرمرد مریض و بیمار که نه تنها عضو محفل روحانی یزد نبوده بلکه در اجتماعات عادی بهائیان آن سامان نظر به کسالت تمتد و ضعف قوی حاضر نمی شده با این مقدمه عجیب زندانی شده است.

ملاحظه فرمایند که از طرفی دادگستری یزد متعرض قاتل اصلی نشده و شخص بیگناه را به تحریک متعصبین و مغرضین تعقیب می کند و از طرف دیگر در مرکز کشور متصدیان عدالت قانون را زیر پا گذاشته و بدون حکم محکمه و صدور قرار و

انجام تشریفات لازمه قانونی شخصی را که در خیابان عبور می کرده دستگیر و زندانی می نمایند آیا معنی تأمین جان و مال و مصونیت حقوقی افراد این است؟ و آیا معنی عدالت اجتماعی که در این ایام بر زبان عموم خواص و عوام جاری شده اینگونه رفتار و کردار مأمورین دولت است.

اگر این واقعه عجیبه در نقطه ای از نقاط دور دست مملکت واقع می شد ممکن بود محملی برای آن قاتل گردید ولی حدوث این حادثه در مرکز کشور آنهم به اطلاع دادستان طهران واقعاً از عجائب امور قضائی است که در هیچیک از ممالک دنیا نظیر آن شاید دیده نشده باشد و در اینصورت هیچکس دارای امنیت نبوده و هر آن ممکن است نفوسی را بهمین عناوین دستگیر و زندانی نمود.

موضوع دیگر که آنهم بسیار مهم و قابل توجه آن مقام رفیع بوده و هست این است که به موجب مقررات قانونی باید محاکمه این مظلومان بیگناه در کرمان انجام پذیرد و روی همین اصل زندانیان را به آن شهر انتقال داده و وکیل آنان نیز به آن محل رفته است معلوم نیست به چه جهت ناگهان رأی مراجع قضائی برگشته و پرونده به طهران احاله گشته است با آنکه بر اولیای امور واضح و عیان است که در طهران نفوس مغرض و متعصب به تحریک محرکین و متنفذین یعنی همان اشخاصی که در محاکمه قاتلین دکتر برجیس آن هیاهو و غوغا را پیا پی کرده اند صف آرایی ها خواهند نمود و چه بساطی خواهند گسترانید.

تمام این قرائن و امارات یعنی صرف نظر از عدم تعقیب عاملین حقیقی قتل زن ابرقوئی و در عوض دستگیری جمعی بیگناه که روحشان هم از این واقعه خبری نداشته و بردن آنان ابتدا به کرمان و احاله پرونده بعداً به طهران و درج مقالات و اعلانات تحریک آمیز و خلاف واقع در بسیاری از جرائد مرکزی و محلی و انتشار اعلامیه ها بر ضد جامعه بهائی و بیانات مفسدت انگیز گروهی از واعظین و ذاکرین بر رأس منابر و سکوت اولیای محترم امور انتظامی و موافقت مراجع عالیه

نشر اکاذیب برای تحریک احساسات مذهبی مردم

دکتر عزیز الله نویدی در صفحه ۵۷ خاطراتش بدین مضمون می نویسد:

پس از مشاوره و موافقت محفل روحانی ملی ایران کوشش کردم بلکه محاکمه متهمین مظلوم یزد به دادگاه عالی جنائی یکی از استان ها که بیغرض باشند ارجاع گردد تا دشمنان متنفذ نتوانند با اعمال نفوذ متهمین را بر خلاف عدل و انصاف محکوم کنند. ولی وزارت دادگستری رسیدگی به پرونده قتل در ابرقو را به دادگاه عالی جنائی شعبه یک مرکز ارجاع کرد انتشار این خبر موجب جنب و جوش و فعالیت دشمنان گردید مخصوصاً کسانی که در یزد برای حمایت از اسفندیار خان با جدیت می کوشیدند تا او را از مظان اتهام دور نگاه داشته بهائیان بیگناه را بجای او سپر بلا قرار دهند اخبار سراسر دروغ و خلاف واقع به حضور آیات عظام گزارش می دادند تا با مشوب کردن اذهان آنان که از حقیقت قضیه بی خبر بودند از قدرت و نفوذ آنها برای فشار به اولیای امور و محکوم کردن بهائیان مظلوم استفاده کنند در نتیجه جلسات متعددی در طهران تشکیل دادند و در مساجد بالای منابر به سب و لعن و تهمت و افترای دروغ بر علیه بهائیان بالاخص متهمین بیگناه یزد پرداختند و مردم ساده لوح از همه جا بی خبر را فریفتند تا آن اکاذیب را باور کردند که بهائیان عجب افراد قسی القلب و بی رحمی هستند که حتی محفل روحانی یزد هم دستور آن چنان قتل فجیعی را صادر کرده است این اکاذیب موجب تحریک احساسات مذهبی مردم و حس کینه و انتقام جوئی آنها گردید.

در این ضمن سیهبد رزم آرا به نخست وزیری انتخاب شد. تا آن تاریخ مخالفتی با بهائیان ابراز نداشته بود ولی اخباری شنیده شد مشعر بر اینکه در صدد هستند موجبات اذیت و آزار و جرح و قتل احبای بیگناه یزد را فراهم کنند لذا از جناب

قضائی با اقدامات دادگستری یزد و کرمان این محفل را متیقن می سازد که بطور حتم و قطع در این قضیه دساتس و توطئه های دامنه داری طبق نقشه های دقیق بر ضد بهائیان بیگناه ایران در میان است و نفوس ذینفع مایلند که نوایای سیئه خویش را تحت این عناوین عملی سازند. جریان موجود شاهد ناطق بر صدق این مدعاست زیرا هیچگاه دیده نشده که نظیر اینگونه وقایع با اینهمه فریاد و توطئه و دسته بندیها و راه انداختن قافله اتویوس و شلر حال از یزد به کرمان و بخش اعلامیه ها و راه انداختن چند نفر در خیابانها و کوچه ها و فریاد و غوغا توأم و قرین باشد و البته این اقدامات نابخردانه بچگانه نفوس مغرضه جز فصاحت برای این مملکت ثمری نداشته و نخواهد داشت.

بهائیان ایران در ظرف هشتاد سال محاط به انواع مصائب و بلیات بوده اند در این مواقع بر خداوند مسبب الاسباب متوکل و بموجب عقائد دینی خود بذیل اقدامات قانونی و مراجعه به اولیای امور که ملاذ کشورند متوسل و در عین حال به این نکته مهمه نیز متوجهند که این قبیل اقدامات ظالمانه و این تضییقات غیر عادلانه چون بر خلاف حق و حقیقت است و فاقد جنبه معنویت عاقبت به ضرر و زیان نفوس ستمکار منتهی خواهد شد. دیر یا زود حقیقت امر بر کل مکشوف خواهد گردید زیرا در گذشته ایام نیز بسیاری از ظالمان بر مظلومان تاخته و آنان را از هستی ساقط ساخته و به خیال خود موجبات اضمحلال آنان را فراهم داشته اند ولکن آیندگان شهادت داده اند که آن نفوس بیچاره متجاوز و متعدی هم در دنیا و آخرت گرفتار خسران و وبال بوده از جنایات ناروای خود طرفی نبسته اند.

چون این محفل همواره آرزومند بوده و هست که در دوره زمامداری آن شخص محترم چنین وقایع ناستوده اتفاق نیفتد به کمال صمیمیت حقایق مسلّمه را به عرض رسانیده امیدوار است برای رفع این تضییقات اوامر صریحه و دستورات اکیده صادر فرمایند.

دکتر حبیب مؤید که از دوستان رزم آرا بودند استدعا شد مشارالیه را ملاقات و حقیقت را به ایشان تفهیم نمایند و حفظ و حراست آنها را خواستار شوند.

سابقه دوستی دکتر حبیب مؤید با سپهبد حاجی علی رزم آرا

دکتر مؤید فارغ التحصیل دانشگاه بیروت، طبیبی حاذق، مهربان، یار و یاور درماندگان، راه گشا و فریادرس دردمندان بود. در کرمانشاه سخاوت و مهمان نوازی او زبانزد خاص و عام و به نیک نامی مشهور و با معاریف شهر محشور بود.

در ایامی که رزم آرا در کرمانشاه بوده به بیماری صعب العلاجی مبتلا می گردد دکتر حبیب مؤید با سعی و کوشش زیاد به درمان و مداوای او می پردازد و حتی در دوران نقاهت هم با توجه و علاقه از او عیادت و مواظبت می کند تا خداوند توانا او را شفا می دهد از آن پس رزم آرا باز یافتن سلامتی و بهبودی خود را مرهون لطف و خداقت دکتر مؤید می داند و به ایشان پدر خطاب می کند دکتر مؤید هم او را فرزند می نامد.

چند سال بعد از شهریور ۱۳۲۰ شمسی دکتر مؤید از کرمانشاه رهسپار طهران می گردد در آنجا رحل اقامت می افکند و به طبابت ادامه می دهد و در اثر مرادده با رزم آرا رشته و پیوند دوستی و صمیمیت آنها محکمتر می شود دیری نمی گذرد که افتخار عضویت محفل روحانی ملی ایران نصیب دکتر مؤید می شود.

دکتر عزیزالله نویدی در صفحه ۵۷ خاطراتش می نویسد: اخباری شنیده می شد که توطئه ای در شرف تکوین است که مسجونین یزد را مورد اذیت و آزار قرار داده احتمالاً به قتل برسانند چون می دانستم دکتر حبیب مؤید از دوستان سپهبد رزم آرا نخست وزیر است از معظم له استدعا شد حقیقت قضیه و بیگناهی متهمین را به

استحضار نخست وزیر برساند و از ایشان تقاضای صدور دستور رسیدگی بنماید. لذا در اواخر دی ماه سال ۱۳۲۹ شمسی دکتر مؤید به امید سابقه دوستی دیرینه با رزم آرا با تصویب محفل ملی به ملاقات نخست وزیر می رود و حقیقت قضیه و دلایل بیگناهی متهمین را توضیح داده برای استخلاص آنها استمداد و تظلم می نماید که نخست وزیر دستور دهد یک نفر بازپرس بی غرض و منصف را برای کشف حقیقت و رسیدگی به اعمال مغرضانه و خلاف قانون مأمورین ژاندارمری و قضات یزد به محل اعزام نمایند.

اما بر خلاف توقع و انتظار دکتر مؤید نه تنها نخست وزیر به تقاضای موجه و دادخواهی مشارالیه ترتیب اثری نداده از صدور دستور رسیدگی عادلانه به وضع متهمین امتناع نموده و مخالفت خود را اعلام داشته است. چون در آن موقع سپهبد رزم آرا به عالی ترین درجات نظامی ارتقاء یافته و با قدرت بر مسند نخست وزیری ایران تکیه زده بوده تمام فکر و ذکرش متوجه مسائل سیاسی و امور مهم مملکتی بوده از دکتر مؤید سؤال می نماید، پدر آیا تصور می کنید که من به اهداف خود نائل گردم؟ دکتر مؤید پاسخ می دهد فرزند من که از نیات باطنی شما آگاه نیستم اما پدرانه به شما نصیحت می کنم همیشه خداوند قادر متعال را ناظر اعمال خود بدانید و با عدالت رفتار کنید و پایه های حکومت خود را روی خون مظلومان قرار ندهید. دکتر مؤید با نومیدی و یأس دفتر نخست وزیر را ترک کرده و جریان ملاقات خود را به استحضار محفل روحانی ملی می رساند.

دکتر عزیزالله نویدی در صفحه ۵۷ خاطراتش از قول میرزا محمد کاظم پور امری که از دوستان صمیمی محمد علی بوذری وزیر دادگستری بوده یادآور می شود سپهبد رزم آرا نخست وزیر به بوذری تلفن کرده می گوید "باید وزیر عدلیه سعی کند که متهمین در راه یزد به طهران کُشته شوند و همگی از گرفتاری و سر و صدای این پرونده و محاکمات آن آسوده شوند".

نگرانی عبدالله رازی

نصیری می نویسد:

قبل از اعزام متهمین بیگناه از کرمان به طهران یک روز عبدالله رازی را در دادگستری با وضعی آمیخته به نگرانی شدید ملاقات کردم رازی اظهار داشت از قرار معلوم از نخست وزیری یا وزارت دادگستری دستور داده اند که متهمین ابرقو را که قرار است در طهران محاکمه شوند با هواپیما به مرکز اعزام دهند. من بدون توجه و دقت گفتم اینکه عیب ندارد چرا باعث ناراحتی شما شده است؟ رازی فرمود سابقه ندارد که متهمین اعزامی از محلی به محل دیگر حتی بوسیله اتوبوس اعزام گردند مگر اینکه خود متهمین وجه کرایه را تأمین نمایند و این دستور که ده پانزده نفر متهم را با هواپیما بیاورند موجب نگرانی است. چون بنده باز هم متوجه نشدم علت ناراحتی رازی را از او پرسیدم پاسخ داد نگرانی و وحشت من از این است که احتمال دارد نقشه ای طرح شده باشد تا با ورود متهمین به فرودگاه جمعیت کثیری از مردم بنام دیانت به محبوسین حمله کنند و با قتل آن بیگناهان بلوا و انقلابی راه بیاندازند و قوای انتظامی برای رفع این اغتشاشات وارد معرکه شده و با انقلابیون همصدا گشته کودتائی ایجاد کنند. البته نظریه و استنباط رازی و استدلالش حائز اهمیت و قابل توجه و نگران کننده بود ولی چاره ای برای رفع نگرانی نبود زیرا جامعه بهائیه مظلوم و بی پناه و در دست دشمنان متنفذ و مقتدر اسیر و گرفتار.

مراتب فوق به عرض محفل روحانی ملی رسید ندانستم چه اقدامی فرمودند دیری نپائید که از محفل روحانی ملی دستوری صادر شد که شب مخصوصی را تعیین فرموده بودند تا در آن شب عموماً برای حفظ و صیانت متهمین بیگناه به تلاوت دعا و مناجات پردازند و از آستان الهی رفع و دفع هر گونه خطری را خواستار شوند.

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

تاریخ ۹ بهمن السلطان ۱۰۷

موافق با ۷ بهمن ماه ۱۳۲۱

نمره ۹۰۱۹/۳۴

مخاطب مقدسه روحانیه شید الله ارکانها و جمعیتها ی محترم بهائیه
علیهم بها الله الاهی

چون تحقیقات و تعدیات و مصائب و بلیات وارده بریاران عزیز کنسور مقلدین ایران درین احیان رو شدت و از بدبختیها دره و این حزب مظلوم مردم بخیرانی نحت فشار بخرهین و متمسکین قرار گرفته و مع الاسف اندامات متوالیه و مراجعات مکرره این محفل و نفوس متمدی علیهم با ولای محترم امور نیز به نتیجه مطلوبه نرسیده و حقوق مسلم این نفوس مستمیده استیفا نشده از کلبه محافل مقدسه روحانیه شید الله ارکانها و منشیان جمعیتها ی بهائیه منشی است یک جلسه از جلسات ضیافات نوزده روزه راه محل خود بد مساو مناجات و تضرع و زاری بدرگاه حضرت قاضی الحاجات اختصاص دهند و از ناحیه مقدسه غنی شمال بکمال مجزوا بتهال رجا و مسئلت نمایند که بصری فضل و عنایت وجود موهبت اهل بهارا ازین مصیبت و بلیات و محرومیتها ی گوناگون برهاند و باب رحمت و اسماء خویشرا بپروجه آن مظلومان بگشاید و نشت را بر خست و کدورت را بصفایت بدیل کند

بدیهی است این دعا و توجه چون از روی کمال خلوص نیت و صمیمیت و روحانیت و حضور قلب صورت خواهد گرفت تا اثیرات شدیده روحانیه خواهد داشت و در پیشگاه الهی مقبول واقع خواهد گردید

برای نمونه یکی از تعدیات وارده بریاران عزیز الهی در جزوه علیحدته تدوین و تبصیه ایصال میشود که در همان لیله دعا قیلا آنرا برای احباب بهخوانند تا معلوم و واضح گردد که نوع تحقیقات مستمده اخیره از چه قبیل بوده و هست

منشی است نتیجه اقدام خویشرا درین خصوص باین محفل مرقوم فرمایند

مزید تا بیاید و توثیق کل را از آستان مقدسه مسئلت مینمائیم

منشی محفل / علی اکبر فرزند

بهرصورت موضوع اعزام محبوسین با هواپیما منتفی شد و نقشه احتمالی نافرجام ماند و بعداً محبوسین بطریق عادی و معمولی با اتوبوس به طهران اعزام شدند و نقشه احتمالی بصورت محاکمه دور از عدل و انصاف به موقع اجرا در آمد که افتضاح آن جزء محاکمات کم نظیر در تاریخ قضائی ایران ثبت گردید. افسوس دیده بینا و وجدان بیداری که عبرت گیرد یافت نمی شد.

واقعه ناگوار

در روزنامه نیمروز شماره ۳۹۴ مورخه نهم آذرماه ۱۳۷۵ شرح مفصلی درباره قتل مرحوم سپهبد رزم آرا از قول برادر کوچکترش دکتر منوچهر رزم آرا که در فرانسه به طبابت اشتغال دارد درج شده که خلاصه آن بدین مضمون نقل می شود:

”در روز چهارشنبه ۱۶ اسفند ماه ۱۳۲۹ شمسی هنگامی که شادروان سپهبد رزم آرا نخست وزیر همراه امیر اسدالله علم وزیر کار از صحن مسجد شاه طهران می گذشتند تا در مراسم ختم آیت الله فیض که از طرف وزارت دربار در شبستان مسجد شاه بر پا شده بود شرکت کنند ناگهان سپهبد رزم آرا در اثر اصابت گلوله اسلحه کمری یکی از فدائیان اسلام بنام خلیل طهماسبی و دو گلوله قوی اسلحه کلت محافظ ایشان ستوان شهربانی بنام مجتبی سید علی اکبری بقتل رسید.“

در روزنامه نیمروز شماره ۳۹۷ مصاحبه با سرلشکر محمد دفتری رئیس شهربانی به تفصیل درج گردیده که مضمون آن به اختصار بشرح زیر است:

”من در آن زمان با درجه سرتیپی رئیس شهربانی کل کشور بودم برای برگزاری مراسم ختم آیت الله فیض در مسجد شاه دستور داده بودم افراد کلاتتری بازار به حال آماده باش باشند و عده ای پلیس هم با لباس سویل برای مراقبت در نقاط مختلف مسجد

گمارده بودم در ساعت مقرر سپهبد رزم آرا نخست وزیر همراه علم وارد شدند من احترام بجای آوردم به اتفاق آنها و همراهانشان بطرف شبستان حرکت کردیم از کنار حوض مسجد گذشتیم هنوز به شبستان نرسیده بودیم که ناگهان صدای تیری بلند شد و بلافاصله شلیک دو تیر را شنیدم مشاهده نمودم تیمسار رزم آرا بزمین افتاد و فوری ایشان را به بیمارستان بردند چون من رئیس شهربانی بودم و شغل حساسی داشتم به راننده خود دستور دادم چراغهای اتومبیل شماره ۱ شهربانی را روشن کند و دستگاه آژیر متحرک را بکار اندازد با سرعت بسیار حتی از چراغهای قرمز عبور کند چون در آن ایام طهران هنوز خیلی شلوغ نبود پس از چند دقیقه به کاخ مرمر رسیدم با عجله از پله ها بالا رفتم آجودان کشیک سلام کرد درب اطاق دفتر اعلیحضرت را باز نمود من وارد شده ادای احترام بجای آوردم دیدم در حالیکه اعلیحضرت دستهایشان را به کمر زده اند وسط اطاق ایستاده اند و امیر اسدالله علم مؤذبانه در حضورشان ایستاده. اعلیحضرت با خنده فرمودند ”می دانم برو“ در آن لحظه علم تعظیم کرد و من عقب گرد کرده برگشتم برای من جای بسی شگفتی است که چگونه علم توانست زودتر از من که با آن سرعت می رفتم به کاخ مرمر برود و جریان را به عرض اعلیحضرت برساند که موجب مسرت خاطر ایشان شد.“

قسمتی از خاطرات دکتر کیخسرو راستی

دکتر راستی در صفحه ۱۱ خاطراتش بدین مضمون می نویسد:

بقرار مسموع نقشه خطرناکی طرح کرده بودند تا موقعی که ما را برای محاکمه به طهران می برند در مسیر راه کرمان به طهران در شهرهای یزد و اصفهان و قم مردم با ایجاد شورش و جنجال و هیاهو به اتوبوسهای حامل ما حمله کنند و در هر یک از آن

شهرها چند نفر از ما را قطعه قطعه کنند و علاوه از این سه شهر در طهران و سایر شهرهای ایران ماجراجویان و غارت گران به اغتشاش و شورش به پردازند و بهائیان را قتل عام نموده اموالشان را غارت کنند تا دولت برای رفع اغتشاش و استقرار نظم و امنیت حکومت نظامی اعلام کند و مأمورین انتظامی و نیروی ارتش وارد معرکه شوند و به نفع سپهبد رزم آرا که شخصی جاه طلب بود کودتا کنند اما دست قدرت الهی سرنوشت دیگری را رقم زد، آن نقشه نقش بر آب شد، غائله هائله بوقوع نه پیوست ما را سالم به طهران رساندند و دادگاه عالی جنائی طهران با صدور رأی ظالمانه ما را محکوم و سالها به زندان انداخت.

شگفت این بود که چند روز قبل از این که ما را از کرمان به طهران اعزام نمایند همشیره آقا محمود مشکی یکی از زندانیان که بانوئی مؤمنه و موقنه بود در کرمان خواب عجیبی دیده بود که سربازی طپانچه اش را روی قلب او می گذارد و می گوید باید لعن کنی و از دیانت بهائی تبری نمائی مشارالیه امتناع می کند، در قلب خود می گوید یا جمال مبارک مرا یاری ده، سرباز شلیک می کند ولی به عوض اینکه گلوله از لوله طپانچه خارج شود از قنطاق آن بیرون می رود به قلب خود سرباز اصابت می کند و او را به قتل می رساند.

اعزام محبوسین به طهران

روز بیست و هفتم اسفند ماه ۱۳۲۹ شمسی از محبوسین در زندان کرمان عکس می گیرند دو دستگاه اتوبوس با ۲۸ ژاندارم مسلح جلو درب زندان شهربانی کرمان توقف می کنند بر عکس مردم متعصب یزد، اهالی نجیب کرمان که اطراف خیابان ایستاده محبوسین را تماشا می کردند بی احترامی و توهین نمی نمودند. تصادفاً

فرمانده ژاندارمها استواری بهائی بوده که مدتها ریاست پاسگاه ژاندارمری قریه مروست مالکی میرزا محمد علی افغان را به عهده داشته و بارها مورد احسان و اکرام ایشان قرار گرفته بوده به محض مشاهده معظم له را می شناسد سلام می کند و ادای احترام بجا می آورد و علت بازداشت آنها را جویا می شود و از بیگناهی محبوسین آگاهی پیدا کرده با ادب و احترام آنها را سوار اتوبوس ها می کنند اظهار می دارد چون من مسئول هستم شما را سالم به طهران ببرم به شما اطمینان می دهم که نمی گذارم کسی به شما صدمه ای برساند. می گوید ژاندارمها بلوچ و سنی مذهب هستند و تعصبی ندارند اگر کسی بخواهد به اتوبوس نزدیک شود و حمله نماید دستور تیراندازی می دهم. صبح اتوبوسها از کرمان به طرف یزد حرکت می کنند ژاندارمها به دستور فرمانده خود در نهایت ادب و احترام با محبوسین رفتار می کنند ظهر به انار می رسند پس از صرف نهار بسوی یزد رهسپار می شوند. نزدیک غروب به مهریز می رسند مشاهده می کنند فرمانده ژاندارمری یزد باعده ای ژاندارم مسلح در پاسگاه ژاندارمری مهریز منتظر ورود آنها هستند نماینده اداره فرمانداری یزد هم همراه آنها بوده مانع ورود اتوبوسها به شهر یزد می شوند. اعضای محفل روحانی یزد علت دستور توقف را سؤال می کنند پاسخ می دهند چون اخیراً در یزد اغتشاش و ناامنی بوده برای جلوگیری از شورش مجدد و محافظت شما از هجوم و حمله مردم باید مدتی در اینجا توقف کنید بیش از چند لحظه ای نمی گذرد که سرهنگ عبقری رئیس شهربانی یزد هم با عده ای پاسبان از نجف آباد حومه می رسند و به آنها ملحق می شوند پس از دو ساعت اتوبوسهای حامل محبوسین را احاطه کرده به طرف شهر یزد حرکت می کنند. برای اینکه مردم ازدحام و جنجال راه نیاندازند پاسبانها قبلاً در شهر شایع کرده بودند که عبور اتوبوسها از شهر یک روز به تأخیر افتاده بستگان محبوسین و عده ای دو چرخه سوار که به امید دیدار آنها به مدخل شهر رفته بودند توفیقی حاصل نکرده و مأیوسانه به خانه های

خود مراجعت می کنند چون پاسی از شب می گذشته موقع عبور اتوبوسها خیابانهای مسیر آنها خلوت بوده است فرمانده ژاندارمری یزد که در اتوبوس محبوسین سوار شده اظهار می دارد این صحنه را رئیس شهربانی ساخته بود تا وحشتی میان مردم ایجاد کند و بگوید در اثر جدیت و مراقبت من بود که اتوبوسهای حامل محبوسین به سلامت از شهر عبور کردند.

ورود به اصفهان

ساعت ۹ شب اتوبوسها به سلامت از شهر یزد خارج شده سحرگاه به کوهپایه نزدیکی اصفهان می رسند مسافرین در آنجا شام خورده و هنگام طلوع آفتاب به اصفهان وارد شده آنها را به اداره ژاندارمری اصفهان می برند چون چند روزی بوده که محبوسین به حمام نرفته بودند فرمانده ژاندارمها که اطمینان داشته آنها فرار نخواهند کرد خودش همراه آنها به حمام عمومی می رود پس از مراجعت به اداره ژاندارمری سروان ابوالقاسم پاینده و محمود اشراقی رئیس بانک کارگشائی اصفهان که با آقایان افنان ها سابقه دوستی دیرینه ای داشته اند به ملاقات محبوسین تشریف می برند و اظهار می دارند سروش روحانی فرزند شهید مجید بهرام روحانی که اخیراً در تفت به شهادت رسیده در اصفهان مشغول انجام خدمت سربازی است به او کمک کرده ایم تا مرخصی بگیرد و برای شرکت در مراسم سوگواری پدرش به تفت برود.

ورود به طهران

اتوبوسها نزدیک غروب از اصفهان به سوی طهران روانه می شوند مسافرین در دلجان شام می خورند صبح زود به طهران می رسند آنها را به اداره ژاندارمری می برند. محمود مشکی همراه استوار فرمانده ژاندارمها به ملاقات ابوالقاسم حریری و سپس به دیدار دکتر عزیزالله نویدی وکیل مدافع خود می روند پس از مراجعت به اداره ژاندارمری، محبوسین از ژاندارمها و فرمانده آنها که با احترام از آنها مواظبت کرده بودند تشکر و سپاس گذاری می نمایند و مبالغی به آنها انعام می دهند ژاندارمها محبوسین را به کاخ دادگستری برده به دفتر دادگاه جنائی معرفی می کنند پس از ثبت نام محبوسین گرفتار در بند آنها را به زندان موقت شهربانی تحویل می دهند. در همان موقع ستوان یکم حسین وحدت حق باجناق دکتر کیخسرو راستی به ملاقات محبوسین موفق می گردد.

”در صفحه ۱۱۰ کتاب پروازها و خاطره ها تألیف ماه مهر گلستانه درباره این افسر دانشمند و وظیفه شناس می نویسد: جناب سرهنگ مهندس وحدت حق ارادت خاصی به حضرت اعلی داشتند و همیشه خود را سید حسین وحدت حق می نامیدند. در نیمه شب بعثت حضرت اعلی پنجم جمادی الاول مطابق با نهم اسفند ماه ۱۳۶۰ پس از گذشت ۵ ماه مسجونی ایشان را در طهران شهید کردند و آرزوی او را برای لقای محبوب در سن ۵۶ سالگی عملی ساختند.“

وضع زندان موقت شهربانی طهران

اسفندیار مجذوب می نویسد: در ابتدا برای اینکه ما را تحت فشار قرار دهند و معذب کنند ما را به زیرزمین مرطوب تاریکی که در روز چراغ روشن بود محبوس کردند، درب آهنین زندان را تا ظهر قفل زدند به دستور محفل روحانی ملی برای نهار ما چلوکباب آوردند مبلغی به افسر کشیک دادیم تا ما را از آن دخمه تنگ و تاریک به طبقه فوقانی زندان که دریچه داشت و نور می تابید منتقل کردند. میرزا محمد علی افغان، میرزا بدیع الله افغان و دکتر کیخسرو راستی را در یک اتاق کوچک، غلامحسین سالکیان، محمود مشکی و بنده را در اتاقی دیگر، حبیب الله رافتی، دکتر عبدالخالق ملکوتیان، حاج میرزا حسن شمسی و عباسعلی پورمهدی را در اتاق کمی بزرگتر زندانی کردند. اتاقها به حدی کوچک بود که نمی توانستیم براحتی بخوابیم شبها مقابل همدیگر می خوابیدیم و پاها را بسوی همدیگر دراز می کردیم. محمد شیروانی، پسرش علی محمد و دو برادرش را هم در اتاق دیگر حبس کردند.

چون ما را مقارن عید نوروز از زندان کرمان به زندان طهران آوردند اقوام و دوستان ما هدایا و جعبه های شیرینی یزدی برای ما می آوردند مقداری را به رئیس زندان و افسران تعارف می دادیم. یک روز جنابان علی اکبر فروتن، نورالدین فتح اعظم، تیسمار سرلشکر شعاع الله علائی و میرزا طرازالله سمندری برای ملاقات ما به زندان تشریف آوردند سرهنگ خمارلو رئیس زندان دستور داد ما را با احترام از زندان برای ملاقات آنها به دفتر خودش آوردند. پس از چندی سرهنگ ۲ ثقفی به ریاست زندان موقت منصوب گردید برای ملاقات بستگان سختگیری و اشکالات تراشی می کرد. ابوالقاسم حریری خویشاوند نزدیک محمود مشکی به دیدار او رفت و اظهار داشت این متهمین افرادی محترم و خوشنام و بیگناه هستند و از روی تعصب

مذهبی آنها را در مظان اتهام دروغ قرار داده اند هدیه ارزنده ای هم به او داد. از آن پس سرهنگ ثقفی اجازه ملاقات می داد گاهی هم ما را به دفتر خودش می برد اطراف اتاق روی صندلی کنار بستگان و دوستان می نشستیم و صحبت می کردیم دو نفر از افسران شریف سروان ابوقداره و ستوان یکم مقدم بدون هیچ توقعی در هنگام کشیک خود به بستگان ما با احترام اجازه ملاقات می دادند. گروهبان شیرعلی مأمور غذای زندان مؤذبانه غذا و بسته های شیرینی را بدون اینکه بازرسی و دست بزنند به ما تحویل می داد از آقایان نامبرده متشکر و ممنون بودیم.

چون غذای زندان خوب نبود محفل ملی دستور داده بودند تا پنج ماه در حظیرة القدس برای ما غذا تهیه می کردند و خادم باوفا و مهربان حسن رضائی برای ما می آورد بعداً هم به دستور محفل ملی هر روز غذای ما را در بیمارستان میثاقیه طبخ می کردند و رضائی هم بدون اینکه خم به ابرو بیاورد از روی دل و جان نهار برای ما می آورد. دارو و میوه و مواد خام خریداری می کرد که ما خودمان روی چراغ خوراک پز نفتی شام می پختیم. رضائی لباسهای ما را به بستگان ما می داد و پس از شستشو و اطو کشیدن جمع آوری و برای ما به زندان می آورد. ما هرگز زحمات چندین ساله و محبتهای بیدریغ او را فراموش نکرده و نخواهیم کرد.

سرهنگ ثقفی که بر بیگناهی ما واقف شد و تشخیص داد رفتار ما با سایر زندانیان فرق دارد اجازه داد هر نوع کتاب حتی کتب امری، روزنامه و مجله برای ما بیاورند و بدون اینکه نامه های ما را بخواند آنها را مهر می زد تا برای بستگان خود بفرستیم گاهی هم علاوه بر وکلای مدافع به بستگان ما هم در وسط هفته اجازه ملاقات می داد.

ابوالقاسم حریری هفته ای چند بار بدیدن ما می آمد وعده و نوید می داد که ما را به زودی با قید کفالت آزاد می کنند ولی چون قضات شدیداً تحت تأثیر نفوذ متنفذین قرار داشتند هرگز آن وعده ها تحقق نپذیرفت. با وجودیکه استفاده از تیغ

صورت تراش و حمل چاقو در زندان ممنوع بود مع ذلک چون رئیس زندان و افسران دیگر بر بیگناهی ما یقین حاصل کرده و تشخیص داده بودند که ما مطیع قانون هستیم استثنائاً به ما اجازه داده بودند از تیغ صورت تراش و چاقو برای خوردن میوه استفاده کنیم ما هشت نفر اعضای محفل روحانی یزد و شمسی و پورمهدی در یک بند و شیروانی ها در بند دیگر نزدیک ما زندانی بودند ولی ما از غذای خود به آنها می دادیم و از کمک مالی دریغ نمی کردیم. محمود مشکی بازرگان شریف و سخاوتمند از جیب فتوت خود به شیروانی ها و بعضی از زندانیان بی بضاعت برای خرید سیگار و لباس و سایر مایحتاج کمکهای فراوان می کرد که تمامی آنها مرهون محبت و انسانیت او بودند. ما از بازداشت جلال بینش بی خبر بودیم پس از درگذشت او در زندان قصر آگاه شدیم. چون ما در محیط نامساعد زندان و کثرت زندانیان بیمار شده بودیم هر چه تظلم و شکایت می کردیم که با قید ضمانت ما را برای معالجه آزاد کنند هیچکس بداد ما نمی رسید تیمسار سرلشکر شعاع الله علانی به ملاقات آقای حسین علا نخست وزیر تشریف بردند و درباره بیگناهی ما و تهمت دروغ و بی اساسی که به ما نسبت داده بودند مذاکره فرمودند نخست وزیر ظاهراً قول رسیدگی و مساعدت داد ولی اقدامی ننمود.

بهداری زندان موقت شهربانی

دکتر کیخسرو راستی می نویسد: پس از چندی که در زندان موقت طهران بودم دچار بیماری عصبی و بی خوابی شدم رئیس بهداری زندان شهربانی سرهنگ دکتر خروش که انسانی والا و بسیار شریف و مهربان بود چون فهمید ما را به اتهام واهی از روی تعصب مذهبی به زندان انداخته اند و متوجه شد که بنده دکتر طب هستم مرا به

بیمارستان منتقل و در آنجا بستری و به معالجه ام پرداخت پس از چند روزی که بهبودی حاصل کردم اغلب روزهایی که خودش نمی آمد به من دستور داده بود بیماران را معاینه و معالجه کنم هم چنین جوانان داوطلب پزشکیاری بیمارستان را درس می دادم چندی بدین منوال گذشت مجدداً بیماری من عود کرد چون استنباط کرد که نگاهداری من در آنجا ممکن است باعث تشدید بیماری گردد و از طرفی وجدانش راضی نمی شد یک پزشک بیگناه در زندان گرفتار باشد با لطف و محبت خود کمسیون از متخصصین اعصاب و روانی تشکیل داد اعضای این کمسیون دو دفعه مرا معاینه کرده رأی دادند که بنده باید با قید کفیل آزاد شوم من تا زنده ام الطاف و مساعدتهای بی دریغ آن مرد محترم را فراموش نخواهم کرد.

پس از چندی میرزا محمد علی افغان را که به علت فقدان بهداشت در زندان علیل المزاج شده و از سوء هاضمه رنج می برد به بهداری زندان منتقل و ایشان را بستری می کنند ولی معالجات چندان مؤثر واقع نمی شود. همسر محترمه اش عریضه ای می نویسد و به ملاقات جمال اخوی وزیر دادگستری رفته و تظلم می نماید که جان شوهر بیگناه بیمارش در معرض خطر است دستور بدهد با قید کفالت ایشان را برای معالجه از زندان آزاد کنند. وزیر دادگستری که گوشش بدهکار حرف حساب نبوده به آن تقاضای موجه قانونی توجهی مبذول نمی فرمایند.

و دو بیت شعر زیر مصداق پیدا می کند:

وزرائی که مرکز جاهدند
آسمان قبول را ماهند
گر ن سازند کار درویشان
ورز باشد وزارت ایشان
دیری نپائید که میرزا بدیع الله به بیماری دهان و درد دندان مبتلا می شود پس از ایشان اسفندیار مجنوب، محمود مشکی و سالکیان هم یکی پس از دیگری مریض می شوند هر چهار نفر را برای معالجه به بهداری زندان منتقل می کنند. محیط بهداری زندان از حیث آب و هوا، نظافت، بهداشت، سکوت، آرامش و تخت خوابهای

راحت توأم با ادب و محبت‌های بیدریغ سرهنگ دکتر خروش رئیس بهداری زندان با وضع زندان موقت و علی‌الخصوص زندان مشقت بار یزد قابل مقایسه نبود زیرا هر روز صبح دکتر خروش با خوشرویی و مهربانی فراوان این محبوسین را ملاقات و معاینه و مداوا می‌نماید و پس از نوشیدن یک فنجان قهوه و دلجوئی از محبوسین بهائی به سراغ سایر بیماران می‌رود. محبوسین رفتار مؤدبانه و محبت‌های بی‌شائبه دکتر خروش را هرگز فراموش نمی‌کنند و بهبودی خود را مرهون لطف و حذقت او می‌دانند علاوه بر معالجه و مداوا سرهنگ دکتر خروش که فهمیده بود محبوسین بیگناه هستند با سهولت اجازه می‌داد که محبوسین با بستگان خود در دفتر بهداری دیدار نمایند.

در اسفند ماه ۱۳۳۰ کاظم کاظم زاده وکیل مدافع محترم به ملاقات محبوسین به بهداری زندان تشریف برده مژده می‌دهند که باب لقا مفتوح شده یعنی حضرت ولی امرالله اجازه زیارت اعتاب مقدسه و شرفیابی به حضور مبارک را صادر فرموده اند. از آن پس زائرینی که عازم زیارت بودند قبل از عزیمت و بعد از مراجعت به ملاقات محبوسین می‌رفتند و اظهار عنایات مولای رشوف مهربان را به محبوسین ابلاغ می‌نمودند که موجب مسرت و خوشنودی آنها می‌گردید. اولین گروه کعبه مقصود جنابان سرهنگ خاضع، ذکراالله خادم و عده ای دیگر بودند که در دفتر بهداری زندان به ملاقات محبوسین تشریف می‌برند. محبوسین مخصوصاً محمود مشکی و افنان‌ها عرض عبودیت و خضوع و خشوع را به حضور مبارک تقدیم داشته استدعای صون و حمایت می‌نمایند. جنابان خاضع و دکتر عزیزالله نویدی پس از مراجعت از ارض اقدس به اتفاق سرهنگ شاهقلی در بهداری زندان محبوسین را ملاقات می‌نمایند و الطاف و اظهار تفقد مولای بنده نواز را به محبوسین بشارت می‌دهند که تمام مشقات و مصائب زندان را فراموش کرده روح جدیدی در کالبد افسرده آنها دمیده می‌شود.

مجنوب در دنباله خاطراتش در صفحه ۵۵ می‌نویسد: تنها دلخوشی ما این بود که نظر عنایت و شفقت مولای مهربان متوجه این زندانیان بود که به زائرین محترم فوق‌الذکر فرموده بودند اگر ایشان را ملاقات کردید از طرف من به آنها اطمینان دهید که این صدمات به نفع امر است تأسی به جمال مبارک نمائید که بارها در سجن محبوس بودند. تضییقات مرتفع خواهد شد. زائرین اظهار داشتند که هیکل مبارک از مصائب وارده بر یاران یزد بی‌نهایت محزون گشتند فرمودند هر وقت با فروتن مکاتبه نمودید ایشان را از تأثرات خاطر من لطفاً مستحضر دارید زائرین متذکر شدند که هیکل اطهر پیوسته برای استخلاص این نفوس مخلصه دعا می‌نمایند و آنان را به صبر و شکیبائی توصیه می‌فرمایند که این صدمات در سبیل امرالله است و یقیناً خداوند ایشان را یاری و اجر جزیل عطا خواهد فرمود. تلگرافات تفقد آمیزی که به افتخار محبوسین یزد مخابره فرموده اند به شرح ذیل می‌باشد:

ترجمه تلگرافات مبارک حضرت ولی امرالله به مناسبت گرفتار شدن

اعضای محفل روحانی یزد

”از اخبار یزد متألم به محبوسین و منسویین ستم‌دیده اطمینان دهید که برای شمول صون و حمایت الهی و استخلاص محبوسین و مجازات ستمکاران و فتح و فیروزی امرالله از صمیم قلب دعا می‌کنم
شوقی“

”بکمال شوق و محبت بیاد جامعه عزیز ستمدیده جانفشان که مدتها در پنجه ظلم گرفتارند مألوف، صون و حمایت الهی و رفع محرومیتها و مشکلات ملتمس و تحقق سریع و عودی را که جلال و شکوه آن خارج از وصف و بیان است مسئلت می نمایم

امضای مبارک“

رقیمه ایادی امرالله جناب آقای ذکراالله خادم

۱۴ شهرالاعلاء ۱۰۸ بدیع از قصر مبارک بهجی الی شیراز

حضرت ایادی امرالله جناب میرزا طراز الله سمندری روحیفده فقط یک نکته را نتوانستم ناگفته بگذارم که ذات اقدس از فرط عنایت و رأفت باحبای ایران قریب به این مضمون اشاره فرمودند: میدانم احبای ایران تحت فشار و گرفتار تضيیقات هستند من هم در ناملایمات آنها سهیم و شریکم. آیا ما احبای ایران لایق چنین الطافی هستیم که سهیم آلام و ناملایمات وجود مبارک باشیم یقین است که در بین بندگان آستانش نفوس مبارکه ای نظیر محبوسین یزد بوده و هستند که اگر بدانند چه عنایتی به ایشان و فرد فردشان فرمودند فکر می کنم هزاران هزار نفوس از بندگان مخلص وجود مبارک آرزو می کنند تمامی عمر را در زندان بگذرانند و مشمول چنین عنایاتی بشوند از جمله بیانات مبارکه اینکه در موقعی که ذکر محبوسین عزیز یزد شد و دست خطی که آن عزیزان توسط جناب خاضع به این عبد ذلیل شرمسار مرقوم فرموده بودند ارائه

گردید ذات اقدس در حالیکه در باغچه های بالای مقام بر روی کرسی جالس بودند و این بندگان ذلیل آستان با کمال خضوع در محضر مقدسش نشسته تبسم از لبان مبارک قطع نمی شد همانطور که آرزوی قلبی سالکیان عزیز و ملکوتی نازنین و دو افنان سدره مقدسه و جناب محمود مشکی عزیز و مجنوب پر جذب و اشتعال و رأفتی رشوف و شمسی محبوب و پورمهدی مهربان و رفاهی عزیزتر از جان و دکتر راستی نازنین با آن تبسم ملیحش بود در حین مسرت خاطر مبارک ذکر آن عزیزان به میان آمد قلب مبارک از خلوصشان طافح از مسرت و رخا و سرور شد. جناب سرهنگ خاضع تفصیل زیارت آن عزیزان را در دو نوبت با آن مشکلات معروض داشتند که خدمت ۸ نفر برادران عزیز رسیدیم و بقیه را دیگر اجازه ندادند به خاکپای مبارک عرض نمود پس از اشعار بر اینکه هنوز جلسه تشکیل نشده فرمودند احباء مطمئن باشند این تأخیر حکمت کلی دارد اینها از حوادث مهمه قرن ثانی بهائی است بعد از وقوع حکمتش معلوم خواهد شد و اسباب اشتها امر مبارک خواهد شد و مقدمه استقلال نظم مبارک است.

بله اینها مقدمه استقلال امر مبارک است احباء باید صابر باشند و مطمئن باشند که این دارای حکمت های کلی است جناب افنان ممتازند از سایرین اطمینان بدهید که من تعلق مخصوص به ایشان دارم جوهر خلوص هستند متین و خلیق و ممتازند حقیقتش این است که در بین افنان ممتازند لابد همشیره ایشان خیلی متأثر هستند از یک طرف برادر و از یک طرف قرینشان، اینها حوادث مهمه است شبیه ای نیست از برای امر مفید است و پس از ذکر خلوص فرد فرد و سالکیان عزیز هیکل مبارک استفسار فرمودند آیا محلشان مفروش است عرض شد از این بابت مسبوق نیستیم ولی ظاهراً در محبس محلشان ممتاز از سایر محبوسین است و محفل مقدس روحانی طهران مواظبت تام می نماید و هم چنین اسامی نفوسی که به معیت ایشان به محبس رفتیم به خاکپای مبارک عرض شد. در دنباله این بیانات مبارکه فرمودند

در ایران حالا تقریباً انفصال واقع شده لکن به درجه استقلال نرسیده و اینها مقدمه استقلال امر است. علم استقلال امر در ایران و در بعضی ممالک غربیه مرتفع نشده بلکه انفصال تام هم واقع نشده هنوز در مرحله ثانی انفصال است در مصر این مرحله طی شده ولی هنوز به درجه استقلال نرسیده.

(منظور هیکل مبارک آقا میرزا محمد علی افغان و همشیره ایشان افسر خانم افغان و همسر مشارالیها آقا میرزا بدیع الله افغان بوده اند).

اسفندیار مجنوب در صفحه ۵۷ خاطراتش می نویسد:

تعجب در این است که وقتی حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا می فرمایند آیا اطاقشان مفروش است؟ جواب می دهند از این بابت مسبوق نیستیم محفل مقدس ملّی و محفل روحانی طهران از هر حیث به زندانیان کمک می فرمودند و هیچ کوتاهی نمی کردند ولی راجع به فرش اطاق هیچوقت استفسار فرمودند که آیا فرش دارید یا خیر؟ یعنی هیچ کس متوجه این موضوع نبود و احدی هم در این سه سال استفسار نکرد ولی مولای توانا چقدر محیط و ملهمند که این را فرمودند جلت عظمت و قدرته.

قسمتی از یادداشت های ایام تشریف ذبیح الله زنده

روزی که همشیره زاده های اسفندیار مجنوب ذبیح الله زنده و همایون خانم عازم زیارت ارض اقدس بودند برای ملاقات و تودیع با محبوسین یزد به زندان می روند. محبوسین و حضرات افغان خواهش می کنند که حضور مبارک عرض نمایند که از محکومیت بیم داریم می خواهیم تبرئه بشویم. پس از مراجعت شرحی که آقای زنده

از بیانات شفاهی هیکل مبارک یادداشت کرده بود به مجنوب داده که قسمتی از آنها به شرح ذیل است:

صبح جمعه ۱-۲-۳۲ ساعت ۱۰ صبح مشرف شدیم پس از اظهار عنایت و احوالپرسی فرمودند سابقاً مسافرین و زائرین با زحمت زیاد به این صفحات می آمدند ایام جمال مبارک مسافرین خیلی در زحمت بودند و از دور جمال مبارک را زیارت می نمودند بیک دفعه زیارت اکتفا نموده مراجعت می کردند مین بعد وسیله مسافرت سهل تر خواهد شد که مسافرین مستقیماً از طهران به حیفا یک ساعت می آیند و رأساً وارد جبل کرمل خواهند شد هم چنین برج عکا را زیارت خواهند فرمود شما هم طی ارض کردید و هم طی سماء و این از علامات ظهور قائم است که شیعیان در انتظار آن هستند فرمودند در لوح کرمل جمال مبارک دو بشارت عظیم داده اند که یکی ذکر مدینه الله و دیگری سفینه الله است مدینه الله مقام اعلی است و سفینه الله اشاره به تأسیس بیت العدل اعظم و مرکز اداری بین المللی بهائیان می باشد. دو مرکز یکی روحانی و یکی اداری هر دو بین المللی است این تأسیس عظیم که ملاحظه نمودید جمال مبارک در اواخر حیات دستور فرمودند. بعد فرمودند جبل ماکو کجا و کوه کرمل کجا این تأسیسات هنوز بدایت تأسیس وحدت عالم انسانی است اطراف مقام اعلی نزهتگاه است و خود مقام محل زیارت است. از جناب روحانی سنوال فرمودند احبای قزوین چطور هستند جواب عرض شد احباء در فشار اعداء می باشند فرمودند به عذاب الیم گرفتار می شوند باز هم فرمودند اهل عالم باید معذب شوند تا هوشیار گردند و درست شوند شما مطمئن باشید یدالله فوق ایدیهم می باشد. ایران به فرموده مبارک جنت النعیم خواهد شد احباء ابداً مضطرب نشوند شما مطمئن باشید دولت وطنی جمال مبارک محترم ترین حکومت دنیا است هم در امور اجتماعی و هم در امور روحانی اینها حکمت بالغه الهیه است مسافرین که قبلاً آمدند اطمینان دادم این انقلابات در ایران مقدمه انفصال شریعت

است و منتهی به اعلان امر خواهد شد آنچه وارد می شود خیر امرالله است چه جزئی و چه کلی حوادث عالم جمیع ممد امرالله است هم اشتها امر مبارک و هم استحکام امر مبارک است جمال مبارک ۷۰ سال قبل خطاب به جناب مبلغ در شیراز فرمودند عالم منقلب است و وجه آن به لامذهبی سوق داده می شود. جمال مبارک انقلابات امروز را ۷۰ سال قبل اخبار فرمودند به بینید چقدر صریح است این بیان آن ایام آثارش ظاهر نبود حالیه ظاهر شده بعد می فرمایند مدتی ایام بهمین نهج طول خواهد کشید بعد می فرمایند به درجه ای سخت خواهد شد که ذکر آن الیوم جایز نه. این نص مبارک است مجدد راجع به انقلابات فرمودند جمال مبارک به صراحت در لوح کرمیل فرموده اند هر وقت میقاتش رسید یعنی لامذهبی و تزلزل عالم به درجه اعلی رسید آن وقت است که بغتاً امر مبارک مرتفع خواهد شد و اعلان نصرت امر الهی هویدا می گردد... ایران انقلاب عظیم در پیش دارد در خطر است احباء مهاجرت کنند و بروند تا هم میدان خدمت پیدا کنند و هم آزادی داشته باشند.

ارجاع پرونده از کرمان به طهران

چون حسین فروغ رئیس دادگاه عالی جنائی کرمان از رسیدگی به پرونده قتل ابرقو امتناع می نماید محمد علی بودرزی وزیر دادگستری در اجرای دستور نخست وزیر محاکمه متهمین پرونده ابرقو را به دادگاه عالی جنائی طهران شعبه یک ارجاع می کند.

قرار رفع نقص پرونده

دادگاه جنائی شعبه یک مرکز پس از مطالعه پرونده متوجه نواقصی شده است که از جهت رسیدگی و صلور حکم قابل اغماض نبوده و صلور حکم را غیر ممکن دیده

است لهذا قرار رفع نقص و تکمیل پرونده را صادر نموده که متن قرار در دسترس نیست ولی در رساله (حقایقی چند راجع به پرونده ابرقو...) در صفحه ۱۳ نسبت به این موضوع می نویسد که:

”قرار رفع نقص که از طرف دادگاه صادر شده نشان می دهد که در این پرونده کوچکترین دلیل علیه متهمین یافت نمی شود.

دادگاه می گوید آخر ما که نمی توانیم با سه نفر اسفندآبادی مجهول الهویه جمعی را محکوم کنیم پس یک بازپرس برود سه نفر اسفندآبادی را که پسر شیروانی گفته آنشب در خانه پدرش حافظ می خوانده اند دستگیر نماید تا آنها را محکوم به اعدام و سایرین را هم بتوانیم به عنوان معاونت محکوم نمائیم.

دادگاه در قرار می نویسد:

راجع به فعالیت عباسعلی پورمهدی در ابرقو کوچکترین دلیلی در پرونده نیست یک فکری برای این کار بکنید و بگوئید چه اقدام مثبتی در عمل قتل کرده است؟

همچنین در آن قرار می نویسد:

آخر این استوار خاکپور... که می گوید اثاثیه مقتول را محمد حسین برادر محمد شیروانی به ده بید نزد احمد نکوشی برده منبع این اطلاع کجاست؟ چگونه محمد حسین شب بال در آورده و پس از کشتن صغری به ده بید رسیده و صبح در ابرقو بوده است؟

دستورهای دیگری هم دادگاه می دهد هر کس آن قرار را بخواند یقین حاصل خواهد کرد که آن قرار به منزله حکم برائت متهمین است و تازه باید یک نفر بازپرس برود و برای دادگاه دلیل بیاورد.

البته پرونده متشکله در بازپرسی یزد فاقد مسلرک و دلیل و ساخته و پرداخته یک سلسله تحقیقات ناشیانه و مغرضانه بوده و توجه دادن اتهام به جهت اختلاف مذهبی صرف ادعای بدون دلیل و قرینه بازپرس بوده است که بطلان این فرضیه عجیب

غیرقابل تردید است و بازپرس مغرض و یا حداقل ناشی مستحق تعقیب انتظامی بوده است.

لکن قرار رفع نقص دادگاه جنائی مرکز دلالت دارد که دادگاه نامبرده مادام که متهمین اصلی را مجهول الهویه، غایب و بلاذلیل می بیند متوجه می شود که نمی تواند متهمین بهائی را به تحریک و معاونت که وجهاً من الوجوه دلیل و حتی قرینه و اماره ای بر علیه آنها اقامه نشده است و بدون جهت مورد تعقیب قرار گرفته اند محکوم کند بنابراین دستور دستگیری سه نفر متهم مجهول الهویه را صادر می کند و ضمناً چون نواقص پرونده را دارای اهمیت تشخیص داده نسبت به اتهام عباسعلی پورمهدی مهاجر ابرقو هم معترض و متذکر شده که عباسعلی چه اقدام و مداخله ای در عمل معاونت در قتل داشته که بدون وجود و ارائه دلیل او را بنام اولین معاون جرم تحت تعقیب قرار داده اند.

بهرصورت اسدالله زمانیان بازپرس شعبه ۱۲ طهران را مأمور رفع نقص و تکمیل پرونده می کنند.

اندک توجهی به قرار رفع نقص صادره از دادگاه عالی جنائی

مفاد قرار رفع نقص دلالت دارد بر اینکه:

اولاً - دادگاه جنائی تمام تخلفات بین و آشکار بازپرس یزد را پذیرفته غیبگونی، مکاشفه مجعول غیرقانونی او و ادعای الهام غیبی مبنی بر ارتکاب قتل به علت اختلافات مذهبی و انتساب آن اتهامات را به افراد بهائی ابدأ اشکالی ندیده و تلویحاً تأیید کرده است.

ثانیاً - اقدام بازپرس را در رها کردن بدون دلیل و بدون قید و شرط متهمین درجه اول یعنی مهمانان صغری مقتوله را ایرادی نگرفته است.

ثالثاً - دیوان عالی جنائی از تمام مداخلات خودسرانه اسفندیار خان و معاضدت های کریمانه او که کار و زندگیش را رها کرده با راننده و گماشته اش برای پیدا کردن اشیاء مسروقه مقتوله به ده بید و قشلاق رفته و دو دفعه برای دستگیری احمد نکوشی به شیراز مسافرت کرده حسن استقبال نموده و عزل ناگهانی فرماندار حقگوی یزد و انتصاب معاون زاده را به کفالت فرمانداری یزد غیر عادی و اعمال نفوذ تلقی نفرموده است.

اعزام اسدالله زمانیان به یزد

قرعه فال بنام زمانیان بازپرس شعبه ۱۲ مرکز می افتد که برود خرج سفر بگیرد، فوق العاده بستاند و با اطرافیان سالاری تماس بگیرد و دلائلی برای این پرونده بی دلیل بتراشد. برای انجام دستوراتی که در قرار دادگاه نوشته شده زمانیان به صوب یزد حرکت می کند و به منزل حاج سید علی محمد وزیری یکی از متنفذین یزد وارد می شود روحانی مزبور تعلیمات لازمه را به او داده محمد علی گیوه چی را به عنوان راهنما و مشاور او تعیین می کند.

محمد علی گیوه چی معروف به حاجی بابی همان شخص ماجراجوی مغرضی است که در پرونده قتل محمد فخار هم رضا لطفی را برای هجوم به منازل و تجارتخانه های احباء تشویق و راهنمایی می کرد. این دفعه هم همه جا ملتزم رکاب و مشوق زمانیان است با دستور و حضور همین گیوه چی اول برای بازرسی به حظیره القدس یزد وارد می شوند با خشونت دفاتر و اوراق محفل روحانی یزد و لجنات و کتب و الواح

خط اصل را که تقریباً ده من وزن داشته ضبط کرده در گونی می ریزند بعداً دفاتر و اوراق تجارتخانه جلال بینش را می گیرند سپس با خشونت به خانه های جلال کافی، ضیاء الله لیبی، میرزا محمد علی افغان و میرزا بدیع الله افغان که هر دو در طهران زندانی بودند وارد می شوند در موقع بازرسی منازل و بازجویی از همسر و فرزند صغیر یکی از آنها که بیش از ۱۲ سال نداشته موجبات ترس و اضطراب آنها را فراهم می کند و بعنوان پیدا کردن مدارک و اسناد هتاک و جسارت را به اعلی درجه می رساند و با ایجاد رعب و وحشت دفاتر و اسناد و اوراق شخصی و عکس های خانوادگی و کتب خطی نفیس و الواح خط اصل که هیچ ارتباطی با پرونده ابرقو نداشته ضبط کرده با سایر مدارک برای خوش خدمتی به طهران می فرستد و متصدیان مربوطه هم کتابها را برای خود برداشته و هرگز به صاحبانش مسترد نکردند. زمانیان جز آه و ناله مظلومین بیگناه چه پیدا می کند هیچ، هیچ.

چون دامان متهمین از اینگونه اتهامات منزّه و مبرا بود از همه مهمتر اقدامات محمد علی گیوه چی در ابرقو و آباءه و ده بید است زیرا بازپرس بهر نقطه ای که می رود او را برای مشاوره همراه خود می برد و طبق دستور او عمل می کند بطور کلی میتوان گفت زمانیان خادم و منشی مخصوص محمد علی بوده نه یک نفر بازپرس صالح و بیغرض. زمانیان بکلی در بست خود را در اختیار گیوه چی و سالاری و مخالفین قرار داده در منزل هدایت الله عظیمی سکونت می گیرند.

هدایت الله عظیمی همان کسی است که به محض اطلاع از جریان قتل نگران حال قیومی شده بعداً جزء عمال اسفندیار خان قرار گرفته بر علیه متهمین شهادت دروغ داده و با زمانیان همکاری می کرده است

ورود زمانیان به ابرقو و حضور خاکپور

به محض اینکه زمانیان وارد ابرقو می شود بلافاصله خاکپور هم به ابرقو آمده و در پرونده منعکس شده که برای مرخصی به آنجا رفته است. تردیدی نیست که حضور خاکپور برای هدایت و راهنمایی و اثبات صحت تحقیقات قبلی ایشان بوده غافل از اینکه زمانیان بهیچوجه نیازی به حضور خاکپور نداشته و در جعل و ساختن پرونده از تمام مأمورین قضائی دخیل در این پرونده بی باک تر و بی ملاحظه تر و در عین حال نادان تر بوده است.

تحقیقات و مرقومات زمانیان مثبت مراتب بالاست و ثابت می کند که این قاضی تحقیق اصولاً اهل بازجویی و قبول زحمت نبوده و نیازی به کشف حقیقت نداشته بلکه با کمال شهامت بی باکانه و غیرمنصفانه آنچه خواسته اند جعل کرده و از متهمین تبرئه شده بیسواد خواسته است که ذیل آن اوراق مجعول را انگشت بزنند و روانه زندان شوند. بدبختانه در این قضیه هر کس دخالت داشته سعی کرده در مسابقه تخلف و حق کشی گوی سبقت را از سابقین برآید.

تحقیقات بازپرس از خاکپور

نصیری می نویسد: بازپرس از استوار خاکپور پرسیده شما گفته اید محمد حسین برادر محمد شیروانی اثاثیه مقتولین را نزد برادرش احمد نکونی برده اطلاع شما از کجاست؟ استوار خاکپور در پاسخ گفته: آقای بازپرس شما الحمدالله عقل کل هستید چطور باور نمی کنید محمد حسین شب صغری را کشته و همان شب بیست و پنج فرسنگ به ده بید رفته و صبح در ابرقو حاضر بوده.

زمانیان می نویسد: از خاکپور سئوال شد خاکپور می گوید یادم نیست از کی شنیده ام بنابراین در این مورد دستور دادگاه که گفته بود از خاکپور توضیح خواسته شود تکمیل شده زیرا همین که خاکپور گفته من میدانم از کی شنیده ام کافی است که او راست گفته و جرم محرز شده است ولو آنکه قضیه باور کردنی نیست اثاثیه ای هم در خانه احمد نکونی در قشلاق ده بید یافت نشده است.

پس از تکمیل این دستور بازپرس به اجرای سایر دستورات دادگاه پرداخته ولی هر چه محمد علی گیوه چی زحمت کشیده و خون دل خورده و هر چه خاکپور سعی و کوشش نموده کوچکترین دلیلی که ثابت کند عباسعلی پورمهدی با محمد شیروانی رابطه ای داشته و عمل مثبتی کرده است به دست نیامده و بالاخره محمد علی گیوه چی یکی دو نفر را در ابرقو پیدا کرده که گفته اند ما سه روز بعد از واقعه قتل صغری عباسعلی را در ابرقو دیدیم که اوقاتش تلخ بود و می گفت می خواهم به یزد بروم. این دستور دادگاه هم بدین طرز اجرا شده زیرا چون دو نفر مغرض گفته اند عباسعلی پورمهدی اوقاتش تلخ بوده و می خواسته به یزد برود پس به نظر بازپرس جرم او محرز بوده و دستور دادگاه اجرا شده است.

اخذ اقرار خلاف واقع با خدعه

زمانیان مانند یک مأمور غیرمسئول تام الاختیار در نهایت قدرت به اسفندآباد وارد می شود استوار خاکپور رئیس پاسگاه ژاندارمری مهریز که اختصاصاً برای پرونده سازی او را به ریاست پاسگاه ابرقو منصوب کرده بودند تا الهام و غیبگوئی صادقی بازپرس را جامه عمل بپوشاند همزمان با ورود زمانیان بنام مرخصی از محل خدمتش که بعد از انجام و اجرای منظور متنفذین به پست دیگری منتقل شده بود

فقط برای کمک به زمانیان به ابرقو آمده تا پرونده ای را که قبلاً ساخته بوده است تکمیل کند.

به قراری که در پرونده منعکس است زمانیان برای اثبات شخصیت ممتاز خود در فساد و ارتکاب هر جرم و جنایتی که مافوق جنایات صادقی بازپرس باشد سهلترین و ظالمانه ترین راه را انتخاب کرده است. اول به استناد و اتکاء به گزارش فروغ رئیس دادگاه عالی جنائی کرمان که راجع به دستخوردگی و کسری اوراق پرونده ابرقو به وزارت دادگستری گزارش داده بود او هم چند برگ از مدارکی که مربوط به قسار منع تعقیب و برائت سه نفر اسفندآبادی در پرونده بوده بر می دارد. سه نفر اسفندآبادی تبرئه شده یعنی محمد رفاهی، حسن همتی و حسین کرم بخش را احضار می کند با مهربانی و خدعه آنان را فریب داده مطمئن می کند و مطالب خلاف واقعی بر علیه آنها نوشته و آن را جلوی آن بیچارگان بیسواد دهاتی گذاشته و نشان می دهد تا انگشت بزنند. بلافاصله قرار بازداشت آنها را صادر و به زندان طهران اعزام داشته است لابد در آن موقع استوار خاکپور برای نازشست از طرف خود و استادش صادقی شانه زمانیان را بوسیده و از آن درس آموزنده پند گرفته که چگونه با سهولت میتوان به جای شکنجه و آزار با خدعه و نیرنگ از بیگناهان اقرار خلاف حقیقت گرفت احتمالاً زمانیان هم به خاکپور گفته تمام اقدامات هفده روزه شما و قضات یزد در ابرقو به پیشیزی نمی ارزد زیرا من با این ترفند هم سه نفر متهم پیدا کردم و هم برای دادگاه تحصیل دلیل نمودم این اقدام خلاف وجدان زمانیان روی تمام مأمورین ژاندارمری و قضات را سفید کرده که باعث دعای خیر در حق آنان و نفرین و لعنت برای زمانیان شده است.

هیچ مجرمی نمی تواند تمام آثار جرم را محو نماید

در راستی و حقیقت قدرت و نفوذی است که در خلاف و نادرستی نیست. حتی افراد باهوش، زیرک و مجرب هم در ارتکاب عمل خلاف از اشتباه مصون نمانده اند از جمله اشتباهات صادقی بازپرس برای نجات اسفندیارخان و عمال او، برداشتن تعدادی از اوراق پرونده، آزاد کردن بدون دلیل و بدون قید و شرط سه نفر متهم بازداشتی و ادعای الهام غیبی و مکاشفه برای متهم کردن افراد بیگناه به عنوان اختلاف مذهبی بوده در حالی که غیر از مسلمان از پیروان سایر مذاهب کسی در ابرقو وجود نداشته است. اما اسدالله زمانیان که در مدارس قم تحصیلات قدیمی را آموخته پا را از صادقی فراتر گذاشته ایشان هم تعدادی از اوراق مربوط به برائت سه نفر اسفندآبادی را از پرونده برداشته و طبق نامه مورخه ۱۶- ۱۰- ۱۳۳۰ به دادسرای طهران گزارش داده که ۵۶ برگ از پرونده مفقود شده با این اقدام خود تمام گناهان برداشتن اوراق از پرونده را به گردن صادقی انداخته و همکارش را رسوا نموده است.

معلوم نیست چرا زمانیان با آنهمه بی باکی و مهارت و چالاکي در پرونده سازی مرتکب عمل ابلهانه ای شده با سوء استفاده از بیسوادی سه نفر مبرا شده از اتهام با خدعه آنها را فریب داده و بر علیه آنها اقرار خلاف واقعی جعل کرده و آنها را به زندان انداخته است اگر زمانیان قصد کشتن سه نفر بهائی را داشته به مراتب سهل تر و عاقلانه تر بوده که سه نفر بهائی دیگر را پیدا کند و گرفتار نماید. اینجاست که حقیقت و راستی بر خلاف و نادرستی غلبه کرده چشمان زمانیان را بسته، عقلش را ربوده که بر خلاف قانون سه نفر تبرئه شده را مجدداً به اتهام همان جرم مورد تعقیب قرار داده اگر در دادگستری عدالت و قانون به معنی و مفهوم واقعی اجرا می شد قضات را جرأت و جسارت اینگونه اعمال خلاف قانون نبود لیکن با هزاران افسوس

که از صدر تاذیل همه از سر و ته یک کرباس بودند و در تبعیض و بی عدالتی گوی سبقت را از همدیگر می ربودند.

چند برخورد اتفاقی قبل از جلسه دادرسی

نصیری می نویسد: قبل از بیان مطلب لزوماً متذکر می شوم که من این مطالب را مطابق با واقع و حقیقت می نویسم و سند و مدرکی برای اثبات آنها ندارم هر کس تردید نماید و قبول نکند مختار است و هر کس مرا صادق بداند و تصدیق نماید به این حقایق واقف گشته و اوضاع و احوال آن زمان را بهتر بیاد می آورد.

۱- روزی در یکی از شعب دادگاههای دیوان کیفر در دادرسی دیگری وکالت داشتم با ابوالفضل لسانی قاضی سابق دادگستری و وکیل مدافع آن روز اتفاق ملاقات حاصل شد از من سنوال نمود که شنیده ام در پرونده متهمین به قتل ابرقو وکالت دارید آیا صحیح است یا خیر؟ جواب مثبت دادم و ضمناً خواهش کردم که ایشان هم وکالت این پرونده را قبول فرمایند. لسانی با صداقت و صراحت تام و تمام فرمود با آنکه به حق الوکاله اش نیاز مبرم دارم اما برآستی اقرار می کنم که جرأت این وکالت را ندارم!

آن روز معنی واقعی این جواب منفی را نفهمیدم لکن در جریان دادرسی و حکم غیر عادلانه دادگاه جنائی فهمیدم چه دستهایی در دادگستری اعمال نفوذ می کند و چه عناصر سست و بی اراده ای بر ما حکومت و قضاوت می نمایند؟!

۲- روز دیگری با سلیمان ضیاء ابراهیمی که از کرمان به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شده و در طهران علاوه بر نمایندگی مجلس به وکالت دادگستری هم اشتغال داشت در دادگستری برخورد کردم. ضیاء ابراهیمی موضوع محاکمه پرونده ابرقو را

استعلام کرد من جواب دادم و تقاضا کردم که شما هم قبول وکالت بفرمائید جواب داد من معذرت می خواهم و اضافه کرد حتی خواجه نصیری شما هم که مدیر روزنامه تندباد کرمان است بیشتر از همه به من می تازد گفتیم اولاً چه ارتباطی با کار و وکالت شما دارد؟ وکالت مانند طبابت است طبیب با عقیده مریض چکار دارد ثانیاً من ضمانت می کنم که خواجه نصیری در این مورد ابداً جسارتی ننماید. جواب داد با تمام این مراتب برای من قبول این وکالت میسر نیست و نمی توانم قبول وکالت نمایم. من البته از ایشان گله ای نداشته و ندارم ولی این بود وضع رعب آور دادگاه.

۳- روز دیگر هم قبل از تشکیل دادرسی پرونده متهمین به ارتکاب قتل در ابرقو حاجی علی اکبر خان طه وکیل دادگستری که بعداً دادستان کانون وکلای دادگستری شد در سالن دادگستری به من برخورد ضمن صحبت اظهار داشت در پرونده ابرقو وکالت دارید؟ جواب مثبت دادم طه گفت در این خصوص سابقه ای دارم که باید برای شما تعریف کنم سپس به شرح موضوع پرداخت که چندی قبل یکی از آقایان علما اعلام یعنی آقای بهبهانی به من پیغام داد که با ایشان ملاقات نمایم. من به ملاقات آقا رفتم موضوع پرونده قتل ابرقو را مطرح کردند و به من تکلیف نمودند که وکالت این پرونده را از طرف مدعی خصوصی قبول نمایم که اجر اخروی دارد و هم مبلغی هم به عنوان حق الوکاله پرداخت می گردد. طه اظهار داشت که به آقا جواب دادم برای مدعی خصوصی تاکنون عده ای در حدود ده نفر وکیل انتخاب شده آیا این عده کافی نیست که منم دخالت نمایم؟ آقای بهبهانی گفت خیر دخالت شما لازم است برای حفظ حقوق ورثه مقتولین این وکالت را بپذیرید وجود شما مؤثر است طنه اظهار داشت که من جواب دادم اگر اینطور است و امر می فرمائید پس مقرر فرمائید که حق الوکاله را بدهند تا اقدام شود.

آقای بهبهانی گفتند من سفارش می کنم دو هزار تومان حق الوکاله بپردازند اجر اخروی هم دارد طه گفت من جواب دادم که اگر قرار است من این وکالت را بپذیرم امر فرمائید که مبلغ بیست هزار تومان بابت حق الوکاله بپردازند تا قبول وکالت نمایم. آقا با تعجب گفت ورثه مقتولین که چیزی ندارند این دو هزار تومان را هم مؤمنین کمک کرده اند شما هم همین مبلغ را قبول نمائید. طه گفت به آقا جواب دادم که برای این پرونده آنچه من اطلاع دارم تاکنون در حدود هفتصد هزار تومان جمع آوری شده و من کمتر از بیست هزار تومان حاضر به قبول وکالت نیستم. چون این جواب را دادم آقای بهبهانی بسیار ناراحت شد و با عصبانیت گفت این حرفها حقیقت ندارد اگر شما نمی خواهید قبول وکالت کنید مختارید. طه فرمود من وکالت را قبول نکردم لکن تا این مبلغ درآمد باقیست هر ساله یا یک نفر بهائی را می کشند و برای قاتلین اعانه جمع می کنند و به جیب می ریزند یا بهائی را به ارتکاب قتل متهم می کنند و برای حمایت مدعی خصوصی تحصیل درآمد می کنند. اینست اظهار یک مرد بتمام معنی مسلمان و نیک سرشت که خدایش رحمت فرماید.

دادرسی علنی

در روز هفدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ شمسی دادگاه عالی جنائی شعبه یک مرکز برای رسیدگی به پرونده متهمین قتل در ابرقو به ریاست اشرف احمدی و چهار نفر اعضای دادگاه زین العابدین ابراهیمی، فخرالدین طباطبائی، باقر وکیلی، عباسعلی ارشد عامری با حضور خلیل صبری دادیار استان تشکیل گردید. در ساعت ۹ صبح قضات و دادیار به سالن بزرگ دادگاه جنائی وارد شده در صندلی های خود که روی سن قرار داشت نشسته مجسمه فرشته عدالت که ترازویی در دست داشت روی دیوار

بالای سر قضات گنج بُری شده بود میز و صندلی دادیار استان در سمت چپ جلو سالن بود. پرونده فطور قتل ابرقو را روی میز رئیس دادگاه گذاشته بودند. میز دیگری که بلندگویی روی آن بود پائین سین جلو قضات قرار داشت که می بایستی متهمین در آنجا بایستند و به سئوالات دادگاه پاسخ دهند.

گنجایش سالن حدود هزار نفر بود که علاوه بر متهمین و وکلای طرفین و مخبرین جراید عده کثیری از ارباب عمامم و جم غفیری از بازاریان متعصب و عصبانی نه برای تماشا بلکه برای بر هم زدن نظم دادگاه و ارباب قضات در جایگاه تماشاچیان نشسته بودند و هر روز هم بر تعدادشان افزوده می شد و با ایجاد هیاهو و جنجال خواستار صلور حکم محکومیت متهمین بودند. چندین پاسبان و کارآگاه برای حفظ نظم به حال آماده باش ایستاده و تماشاچیان را هنگام ورود به سالن برای حمل اسلحه کمری بازرسی می کردند.

ده نفر وکلای شاکی خصوصی عبارت بودند از:

- ۱- کشاورز صدر ۲- شیخ رضا ملکی ۳- ابوالحسن عمیدی نوری مدیر روزنامه
- داد ۴- احمد ذوالمجد طباطبائی ۵- هاشم طباطبائی ۶- پور رضا ۷- ادیب رضوی یزدی ۸- سید مهدی رضوی ۹- فقیهی شیرازی ۱۰- خداداد صابر استارائی

هفت نفر وکلای مدافع متهمین عبارت بودند از:

- ۱- حسین شایسته وکیل تسخیری محمد شیروانی، علی محمد پسر شیروانی و دو برادرش ۲- سید محمود صفوی ۳- عباس نراقی وکیل میرزا محمد علی افنان و یکی از پزشکان دکتر منشادی ۴- عبدالله رازی ۵- کاظم کاظم زاده ۶- دکتر عزیزالله نویدی ۷- احمد نصیری که وکیل سه نفر اسفندآبادی محمد رفاهی، حسن

همتی و حسین کرم بخش بود. سه نفر وکلای اخیرالذکر بهائی بودند و بدون هیچگونه توقع و چشم داشتی دفاع از متهمین را افتخاراً قبول فرموده بودند.

لازم بیادآوری است که مطالب مندرج از سطر ۲۶ صفحه ۹۵ کتاب پروازها و یادگارا تألیف ماه مهر گلستانه اشتباه است زیرا جناب مهدی امین امین در محاکمه متهمین ابرقو بهیچوجه وکالت و دخالتی نداشتند و هیچیک از متهمین پیروز نشده برائت حاصل ننمودند. عکس وکلا در دادگاه و خاطرات دکتر عزیزالله نویدی، احمد نصیری و اسفندیار مجذوب شاهی گویا بر این ادعاست.

اسامی ۱۸ نفر متهمین به ترتیب کیفرخواست بدین شرح بود:

- ۱- محمد شیروانی ۴۸ ساله شغل زارع ۲- علیمحمد شیروانی پسر محمد شیروانی که کمتر از ۱۸ سال داشته ولی پزشک محل او را هیجده ساله تشخیص داده بود.
- ۳- محمد حسین نکوتی برادر محمد شیروانی ۵۰ ساله شغل زارع ۴- احمد نکوتی برادر شیروانی ۶۰ ساله شغل حلاج ۵- حاج میرزا حسن شمسی ۵۷ ساله بهائی شغل خرده مالک ۶- عباسعلی پورمهدی ۷۰ ساله کارمند بازنشسته اداره پست که خود را مسلمان معرفی کرده بود.

نه (۹) نفر اعضای محفل روحانی یزد:

- ۷- محمود مشکی ۵۰ ساله شغل بازرگان ۸- میرزا بدیع الله افنان ۵۵ ساله شغل مالک ۹- غلامحسین سالکیان ۵۰ ساله شغل نساج ۱۰- اسفندیار مجذوب ۵۵ ساله شغل خیاط ۱۱- میرزا محمد علی افنان ۶۰ ساله شغل مالک ۱۲- عبدالخالق ملکوتیان ۶۵ ساله شغل پزشک ۱۳- حبیب الله رأفتی ۴۳ ساله شغل کارمند اداره دارائی یزد ۱۴- کیخسرو راستی ۴۳ ساله شغل پزشک.

که همه آنها خود را بهائی معرفی کرده بودند.

- ۱۵- محمد منشادی ۳۵ ساله پزشک جراحی که در مظان اتهام قرار گرفته بود ولی با سپردن ضامن بازداشت نشده و در دادگاه هم حاضر نمی شد. ۱۶- محمد رفاهی

۳۰ ساله شغل زارع ۱۷- حسن همتی ۴۵ ساله شغل زارع ۱۸- حسین کرم بخش ۳۰ ساله شغل زارع. این سه نفر هم خود را بهائی معرفی کرده بودند.

وقتی رئیس دادگاه متهمین را برای پرسش فرا می خواند در آن محیط ترسناک که تعصب و تبعیض و بی عدالتی از در و دیوارش می بارید این افراد بی پناه بدون ترس و واژه با وقار و متانت در کمال شهامت بر طبق حقیقت و واقع خود را بهائی معرفی کردند اما چون رئیس دادگاه به وظیفه قانونی خود عمل نمی کرد و جلو تظاهرات را نمی گرفت در هنگام تنفس وکلای آنها را تهدید می کردند که از وکالت استعفا دهند و بر هتاکی آنها به متهمین افزوده می شد. پس از اینکه متهمین خود را معرفی کردند مرتضی سرمدی منشی دادگاه بپا خاست و کیفرخواست را قرائت کرد.

در کیفرخواست برای چهار نفر متهمین از ردیف ۱ تا ۵ به موجب ماده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی و برای سایر متهمین از ردیف ۵ تا ۱۸ بر طبق ماده ۲۸ قانون مزبور تقاضای صدور حکم مجازات شده بود.^۱

^۱ ماده ۱۷۰- مجازات مرتکب قتل عمدی اعدام است مگر در مواردی که قانوناً استثنا شده باشد.

ماده ۲۸- اشخاص زیر معاون جرم محسوب می شوند ۱- هر کس بر اثر تحریک یا ترغیب یا تهدید یا تطمیع کسی را مصمم به ارتکاب جرم نماید و یا بوسیله دسیسه و فریب و نیرنگ موجب وقوع جرم شود. ۲- هر کس با علم و اطلاع وسائل ارتکاب جرم را تهیه کند و یا از طریق ارتکاب آن را با علم به قصد مرتکب اراسته دهد.

۵- هر کس عالماً عامداً وقوع جرم را تسهیل کند مجازات معاونت در جنحه یا جنایت مجازات مباشرت در ارتکاب آن است ولی دادگاه می تواند نظر به اوضاع و احوال و میزان تأثیر عمل معاون مجازات را تنفیذ دهد.

تبصره: برای تحقق معاونت در جرم وجود وحدت قصد و تقدیم یا اقتران زمانی بین عمل معاون و مباشر جرم شرط است.

بیان ادعا از طرف دادیار استان مرکز

در این دادگاه و با این پرونده که از ورق اول تا آخرش خلاف قانون و عدل و انصاف ساخته و پرداخته شده بود سخنرانی خلیل صبری دادیار سنی مذهب از هر جهت فتنه انگیز و باعث تأسف فراوان بود. دادیار می خواست بر روی نقطه ضعف مذهبی خود در برابر جمع کثیری از شیعیان سرپوش گذاشته کسب و جهد نماید بجای آنکه درباره پرونده و کیفرخواست توضیحاتی بدهد در حالیکه پشت به قضات دادگاه و رو به تماشاچیان ایستاده بود اظهار داشت پنجاه سال است بهائیان آدم می کشند و خون مردم را می ریزند. او آنچنان سمنند تهمت و افترا و وقاحت را در میدان جسارت به حرکت در آورد که دادگاه را به محیطی رعب آور تبدیل کرد و احساسات مذهبی افرادی که اکاذیب او را باور کرده بودند بر علیه متهمین بی تقصیر برانگیخت و با این بهتانهای واهی یکساعت و نیم وقت دادگاه را گرفت و بیانات خود را با این جمله خاتمه داد "دادگاه باید متهمین را به اشد مجازات محکوم کند وگرنه مردم خود انتقام خواهند کشید". از سخنرانی دادیار استنباط می شد که شاید نطق او با نظر دیگران تهیه شده باشد و بر خلاف معمول آن را به شکل لایحه ای تقدیم دادگاه کرد. سخنان تحریک آمیز دادیار چنان متهمین و وکلا را در معرض خطر قرار داد که روز بعد وکلای انتخابی متهمین بواسطه نداشتن تأمین جانی استعفا دادند دادگاه ناچار شد دو نفر از همان وکلا کاظم کاظم زاده و دکتر نویدی را به عنوان وکلای تسخیری متهمین بی پناه که حتی در دادگاه هم امنیت جانی نداشتند منصوب نماید. دو نفر وکیل دیگر عبدالله رازی و احمد نصیری که وضع را بدین منوال دیدند برای اینکه از بار سنگین مسئولیت وکالت شانه خالی نکنند با تقاضای موکلین استعفا خود را پس گرفتند.

دادیار که باید دور از حُب و بغض و بدون تبغیض و تعصب حافظ حقوق عموم مردم باشد و از طرف جامعه علیه متهم با اقامه دلایل اتهامیه بیان ادعا نماید مقام دادستانی را به کرسی خطابه و جلب توجه مردم کوچک و بزرگ مبدل کرده و در پرونده ای که کوچکترین دلیل و اماره ای علیه متهمین وجود نداشت به تهدید دادگاه و تحریک عوام الناس مبادرت ورزید و مقام عدالت و اجرای قانون را به صحنه تأثر تبدیل نمود. زهی عدالت و زهی انصاف و زهی به شخصیت و حیثیت آن قضات که نتوانستند یا نخواستند حتی به صورت ظاهر هم استقلال و شخصیت محترم قضائی خود را حفظ نمایند و به تهدیدات دادیار متخلف تن در دادند. آری در این محاکمه و در این پرونده همه چیز و همه کس و همه مقررات و همه افراد دخیل در آن غیرعادی و عجیب و بیسابقه و مایه شگفتی و حیرت بود وقتی که مبنای پرونده و اساس اتهامات تماماً بر پایه موهومات فرضی و بی معنای بازپرس با ادعای واهی و الهام ساخته و پرداخته شده و متهمین صرفاً به جرم عقیده تعقیب شده اند دادیار همدریف بازپرس هم بجای اقامه دلیل به اباطیل متوسل شده به صحنه سازی پرداخت مایه بسی تأسف و شرمندگی است که قضات عالی مقام هم بر خلاف قانون و انتظار دادیار را برای تخلف آشکار آزاد گذاشتند.

تمهید مقدمات برای محکوم کردن متهمین بیگناه

پس از واقعه قتل فجیع در ابرقو از اواخر سال ۱۳۲۸ شمسی دستهایی برای مشوب کردن اذهان عمومی و ایجاد فتنه و فساد در کار بودند تا گناه قتل مزبور را به گردن بهائیان بیگناه بیاندازند و به وسائل مختلفه از قبیل صدور اعلامیه ها، چاپ کیفرخواست سراسر دروغ و تحریک آمیز دادستان یزد و توزیع آن در شهرها و نقاط

مختلف بر این آتش خانمانسوز دامن می زدند تا احساسات مذهبی روحانیان متنفذ و مردم متعصبی که از حقیقت قضیه بی خبر بودند بر علیه بهائیان برانگیزند. بدون تردید در میان آن دستهای فتنه انگیز دست محرک قتل بیش از سایرین دخالت داشته تا با نسبت دادن جنایت به بهائیان خودش و عمالش در پشت سنگر محکم و امنی قرار گیرند و از تعقیب مصون مانند بالاخره همان عوامل در جلسات دادرسی تا صدور حکم موجب هیجان و ازدهام در دادگاه شدند.

مطالب ذیل برای تشریح وضع رعب آور جلسات دادرسی است که ابدأً منطبق با مقررات و موازین قانونی نبود و هر لحظه بیم خطر می رفت.

در صفحه ۱۰۱ رساله کیفر بیگناهان می نویسد: مدت زیادی به شروع محاکمه در شعبه اول دادگاه عالی جنائی طهران نمانده هر روز جزواتی حاوی اکاذیب، تهمت‌های واهی، فحشهای رکیک و ناسزا چاپ و منتشر می گردید. در اینجا بطور مجمل و مختصر مندرجات بعضی از نشریات را می آوریم تا اندازه ای خوانندگان گرامی از محیط رعب آور و تهدید آمیز دادگاه آگاهی پیدا کنند.

فقدان امنیت در دادگاه

نصیری می نویسد: در روز اول که جلسه دادرسی با اعلام تنفس تعطیل شد دکتر عزیزالله نویدی اظهار داشت من از اول جلسه متوجه بودم که این جوان کم سن و سال را که در ردیف سایر تماشاچیان در کنار ما نشانده اند احتمالاً ممکن است در موقع مناسب بسوی متهمین بیگناه شلیک کند و به علت صغر سن از مجازات معاف شود. در روز سوم دادرسی و شناسائی وکلای متهمین موقعی که بنده با سید محمود صفوی یکی دیگر از وکلای متهمین از جلسه دادرسی خارج می شدیم یکی از

متعصبین که محرک تماشاچیان بود عبا به دوش و عرقچین بر سر با ریش بلند ما را در راهرو دادگستری تعقیب و با اداء زشت ترین و رکیک ترین الفاظ تهدید نمود صفوی دست مرا فشرد و گفت جواب ندهید و به سرعت از کاخ دادگستری خارج شدیم. روز بعد صفوی با ارسال گواهی نامه پزشک به عذر کسالت دیگر در جلسات دادرسی حاضر نشد و از آن پس هم ملتها هر وقت مرا در کاخ دادگستری می دید از آشنائی با من خودداری می نمود. از آن روز به بعد با کاظم زاده و رازی اغلب با اتومبیل دکتر نویدی به دادگستری می رفتیم و از راه پشت سالن جنائی وارد دادگاه شده هنگام تنفس در بالکن سالن دادگاه جنائی قدم می زدیم و با وکلای نسبتاً روشن فکرتر و کم کینه تر صحبت می کردیم. در مواقع خروج هم با احتیاط از راه پشت سالن دادگاه جنائی خارج می شدیم معذک از بی لطفی هیئت حاکمه دادگاه جنائی و تهدیدات تماشاچیان دادگاه و از نیشهای وکلای مدعی خصوصی که اغلب از آنها در نهایت بغض و عناد بودند بی بهره نمی ماندیم. هر روز هنگام تنفس تماشاچیان در دادگاه متهمین را بیاد فحش گرفته آنچه می خواستند می گفتند آن بیچارگان ساکت و صامت در جای خود نشسته این وضع اسف بار را تحمل می نمودند ضمناً در همان حال اعلامیه های تهدید آمیز توزیع می شد.

اعلامیه

۱- چنانچه دادگاه و قضات محکمه قاتلین بی شرم یک بانوی مظلوم مسلمان و پنج کودک عزیز او را به کیفر جنایتشان نرسانند و یا در صدور و اجراء حکم اعدام دربارہ آنها تعلل و تأخیری نمایند فرزندان غیور اسلام به فرمان خدای جهان جنایتکاران بهائی را در هر کجا که باشند بسوی جهنم روانه می کنند. بخدای منتقم قسم اگر

کسانی که خواهر مسلمان ما و جگر گوشه گان او را قطعه قطعه کرده اند به دار آویخته نشوند صرفنظر از اینکه تمام آنها را قطعه قطعه می کنیم مقامات مسئول و محافظه کار را شدیداً مجازات می نمایم. این اعلامیه یک صفحه بزرگ بود که به طبع رسیده و ما فقط به درج عنوان آن اکتفا کردیم در خاتمه آن نوشته بودند: "با عصبانیت شدید و روح آماده انتقام منتظر نتیجه هستیم".

اعلامیه دیگر

در اعلامیه ای به قطع ۵۲ x ۳۲ سانتیمتر با چاپ و نقاشی مطالبی آنچنان زشت و تهمت آمیز منتشر شده بود که قلم از شرح آن شرم دارد فقط چند جمله از آن نقل می شود: بانو صغری و پنج طفل بیگناه او چگونه به قتل رسیدند؟ چرا آنها را کشتند؟ قاتل و محرک کیست؟ همه روزه از ساعت ۹ در دادگاه جنائی حاضر شوید و در این محاکمه نظارت داشته باشید. شما ای مقامات مسئول کشور و هیئت حاکمه قضات محترم در برابر این فاجعه عظیم چه قضاوت می کنید؟ آیا قاتلین و محرکین این جنایت را به دار مجازات بالا می برید یا قضاوت را به دست ملت می سپارید که با دلی خونین تا آخرین روز محاکمه ناظریم که رأی محکمه صادر شود.

اعلامیه دیگر

اینجا کشور اسلامی است مردم با شهادت ایران اجساد پلید عناصر بی وطن را به خاک مذلت خواهند کشید ای بهائیان بی وطن، ای دستهای آلوده، ای صاحب

منصبان کاخ دادگستری، ای قضات چشم ملیون ها مردم مسلمان بسوی شما باز است پیکرهای آغشته به خون شهدای ابرقوی یزد که با بیل و کلنگ خرد شده اند از زیر خروارها خاک بر قضاوت شما ناظر است. تقاضای ما:

- ۱- اعدام مباشرین قتل یک زن و پنج فرزند او
 - ۲- اعدام عناصر پستی که علناً در محکمه کشور شیعی به ارتداد خود اقرار نمودند
- امضاء جامعه مسلمین یزد

بیانات وکلای شاکیه خصوصی

دکتر عزیزالله نویدی می نویسد: رقیه تنها دختر زنده مانده صغرای مقتوله شاکیه خصوصی بود که ده نفر وکیل برایش انتخاب کرده بودند از فحوای کلام وکلا معلوم بود وظایف را بین خود تقسیم کرده و بحث در هر مقوله را به یکی از وکلا واگذار کرده بودند به استثنای دو سه نفر که به تشریح مواد قانونی و مسائل حقوقی و جزایی پرداختند و انصافاً ادب و نزاکت را رعایت کردند. سایرین چندین روز متوالی محشری بر پا کردند و گفتند هر چه خواستند چون دلیلی بر اتهام متهمین در پرونده نیافتند بجای بحث و استدلال منطقی اظهاراتشان عبارت بود از حملات شدید، بهتانهای واهی و کلمات بسیار زشت و رکیک نسبت به معتقدات دینی و شخصیت متهمین مثلاً:

خداداد صابر آستارانی که خصومت زیادی با بهائیان داشت کتابهای بیان، اقدس و مفاوضات را با خود به دادگاه آورده بود و به میل خود تفسیر و تعبیر می کرد می گفت بهائیان بموجب کتاب مفاوضات دلائل عقلی، نقلی و حسی را رد می کنند پس چگونه می توان به حقیقت پی برد؟ بهائیان هر شینسی نجس را پاک

می دانند. اگر یک نفر بهائی هر ۱۹ سال یکبار اسباب و اثاث خانه اش را عوض نکند او را از جامعه اخراج می کنند، بهائیان باید مرده های خود را در صندوق بلور یا مرمر بگذارند و بخاک بسپارند معلوم نیست اگر در آتیه دیانت بهائی عالمگیر شود آنهمه سنگ مرمر از کجا می آورند؟ در کتاب اقدس تکلیف و مجازات زانی و زانیه معین شده ولی مجازات سارقه را تعیین نکرده اند. با این مهملات و ترهات^۱ که هیچ ارتباطی با پرونده مربوطه نداشت مدت مدیدی وقت دادگاه را گرفت. رئیس دادگاه هم از نطق او جلوگیری نمی کرد گاهی تماشاچیان که حدود نهصد نفر بودند با کف زدن او را تشویق و سخنانش را تأیید می کردند. ابوالحسن عمیدی نوری مدیر روزنامه داد که معلوم بود زحمت مطالعه پرونده را بر خود هموار نکرده و بکلی از محتویات آن بی اطلاع است پس از وقوع قتل در ابرقو به استناد گزارش بنی آدم فرماندار بیغرض و حقیقتگوی یزد انگیزه قتل، محرک آن و مرتکبین واقعی را با صراحت در روزنامه خود درج و منتشر کرده بود برای کسب وجهه آن حقایق را نادیده گرفت و بجای بحث درباره پرونده جزوه ای تحت عنوان یادداشتهای کینیناز دالگورکی سفیر سابق روسیه که سراپا دروغ و مجعول بود و ارتباطی با محاکمه نداشت قرائت کرد و بدون اقامه دلیل متهمین را بی وطن، جاسوس و قاتل خواند و اظهار داشت رادیو سیلان راجع به این محاکمه گفته است که در ایران محاکمه ای مانند قرون وسطی که بر اصل تفتیش عقاید دایر بود هم اکنون در جریان است که عده ای بهائی بیگناه را محاکمه می کنند. نشر این خبر در نتیجه فعالیت بهائیان ایران است که بر خلاف مصالح مملکت می باشد فرمایشات ایشان چهل دقیقه طول کشید.

مجنوب می نویسد: سید مهدی رضوی گفت ما در محاکمات قاتلین بهائیان مهتور الدم مانند قتل در شاهرود و دکتر برجیس در کاشان با ایجاد ازدحام و هیاهو

^۱ سخنان و مطالب بی فایده - یاره ها

قضات را تهدید و مرعوب کردیم تا براثت قاتلین را از دادگاه گرفتیم و آنها را آزاد کرده با سر و صدا از دادگاه بیرون بردیم و با این اظهارات تماشاچیان متعصب ساده لوح را بر علیه متهمین تحریک می کرد و آنها را تشویق می کرد که هر چه از دستشان بر می آید کوتاهی نکنند.

ادیب رضوی یزدی که در پرونده قتل محمد فخار هم وکیل مدعی خصوصی بود و کینه دیرینه ای با بهائیان داشت اظهار نمود بموجب آیه لوح احمد "و کن کشفة النار لاعدائی و کوثر البقاء لاجبائی و لا تکن من الممترین". بهائیان دشمن ما هستند قبل از مشروطیت هر کس در یزد علناً خود را بهائی معرفی می کرد واجب القتل بود و تاکنون صدها بهائی را به فتوای علما در یزد کشته اند ولی از وقتی که قانون وضع شده علما اجازه ندارند فتوای قتل کسی را بدهند پس باید بهائیان را محکوم و بدینگونه معلوم کرد یکی از روحانیون یزد بنام محقق را به طهران فرستاده بودند که روحانیون و مردم را به حضور در دادگاه و تظاهرات تشویق کند.

احمد نصیری می نویسد: عده ای دیگر از وکلا در لزوم اجرای قانون لنج در ایران و سپردن بهائیان به اصناف برای کشتن آنها داد سخن دادند یکی می گفت میرزا تقی خان امیر کبیر را بهائیان کشتند، دیگری می گفت نه فقط بهائیان صغری را کشته اند بلکه قصد جان ناصرالدین شاه را داشتند دیگری می گفت سبب قتل صغری این بوده که در پنجاه سال قبل ابرقوئی های مسلمان دو نفر بهائی را کشته اند دیگری می گفت از آن جهت است که ناصرالدین شاه فرمان قتل بابی ها را داده. خلاصه از قول کنت دوگوبینو، ادوارد براون و برنارد شاو مطالب عجیب و غریبی گفتند و در خلال این سخنرانیها سیل فحش و ناسزا بود که نثار متهمین می شد تماشاچیان گاهی صلوات می فرستادند یا دست می زدند فقط جای طرفداران امنیت قضائی و طالبان اصلاح دادگستری و اجرای عدالت خالی بود.

دفاعیات وکلای متهمین

با آنکه وکلای مدافع متهمین در معرض خطر شدید قرار داشتند وقتی نوبت دفاع به آنها رسید بی پروا به پای میز دفاع رفتند و همانگونه که مرسوم بود هر یک به استناد محتویات پرونده درباره فقدان دلیل اتهام و بی اساس بودن کیفرخواست مطالبی را به عرض قضات رساندند.

اولین وکیل حسین شایسته وکیل تسخیری محمد شیروانی، علی محمد پسر شیروانی و دو برادرش بود. لازم به توضیح است که هر وقت متهم قادر به پرداخت حق الوکاله نباشد و وکیلی برای خود انتخاب نکند دادگاه از میان وکلای دادگستری وکیل تسخیری برایش تعیین می کند؛ با آنکه موکلین حسین شایسته مسلمان بودند وکیل نامبرده ابتدا در آن محیط ترسناک به بحث درباره موازین قانونی و تشریفات دادرسی پرداخت و در نهایت محافظه کاری و احتیاط به اختصار تا حدی که امکان داشت وظیفه خود را انجام داد.

وکیل دوم عبدالله رازی

نصیری می نویسد: لازم می دانم بدو از سابقه آشنائی خود با ایشان به اختصار خاطر نشان نمایم. در سالهای ۱۳۰۸ یا ۱۳۰۹ شمسی روزی در کرمان به اتفاق یکی از دوستان به منزل میرزا منیر نبیل زاده علیه رحمت الله و غفرانه رفته بودیم جواد صدر رئیس اداره گمرگ کرمان هم حضور داشت موضوع کتاب کشف الحیل تألیف عبدالحسین آیتی مشهور به آوازه که به تازگی منتشر و به کرمان رسیده بود به میان آمد بنده هم آن را خوانده بودم و به قول یکی از دوستان جز فحش و اهانت مطلبی

نداشت. نبیل زاده مجله ای را آورد و فرمود این مجله در مصر چاپ می شود نویسنده اش را عبدالله رازی معرفی کرد و قسمتی از آن مجله را قرائت نمود که رازی با دلائل متین و متقن از بهائیان دفاع کرده و نوشته بود باید حقوق بهائیان رعایت و محفوظ باشد زیرا بهائیان در نظم عمومی اخلال نمی کنند، مالیات می پردازند بنابراین باید حیثیت و معتقداتشان از تعرض بدخواهان مصون بماند. رازی نوشته بود آواره پس از سالها که بهائی بوده حق ندارد به مقدسات بهائیان اهانت کند. رازی مسلمان متدینی بود که کراراً در پرونده های حقوقی و کیفری وکالت بهائیان را پذیرفته و با صمیمیت و علاقه تام و تمام در انجام وظایف وکالتی سعی بلیغ مبذول داشته بود در این محاکمه هم پس از مطالعه پرونده با ایمان و اعتقاد به بیگناهی متهمین وکالت آنها را قبول کرده بود علاوه از دفاع شفاهی با تجاربی که در دادگاه ها داشت مدافعات خود را به صورت لایحه ای مرقوم داشته تقدیم دادگاه نمود تا نتوانند بر علیه او ادعای واهی و خلافی نمایند یا دفاعش را ناشنیده بگیرند. نگارنده خود در دادگاه ناظر بودم در حالیکه رازی یک جلد قرآن مجید را روی سر گرفته بود بیای میز دفاع رفت و سوگند خورد که من مسلمانم و به حکم وظیفه از عده ای بیگناه دفاع می کنم سپس یک آیه از قرآن کریم تلاوت نمود: "یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لایجر منکم شنان قوم علی الاتعد لوا عدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوالله ان الله خبیر بما تعملون". سوره المائده ترجمه: ای اهل ایمان در راه خدا پایدار و استوار بوده و بر (سایر ملل عالم) شما گواه عدالت و راستی و درستی باشید و البته شما را نباید عداوت گروهی بر آن بدارد که از طریق عدل بیرون روید عدالت کنید که عدل به تقوی نزدیکتر از هر عمل است (زیرا عدالت پایه و اساس هر نیکی و پرهیزکاری است) و از خدا بترسید که خدا بهر چه می کنید آگاه است.

بلافاصله زنگ اخطار رئیس دادگاه در سالن طنین انداخت و اظهارات وکیل مدافع را قطع کرده متذکر شد که از موکلین دفاع کنید این زنگ خطر قلوب متهمین و وکلای آنها را به طپش انداخت و سوء نیت و بدبینی و بسی انصافی قضات دادگاه بیش از پیش آشکار گردید ولی رازی از این اخطار مرعوب نشد به صلاحیت دادگاه اعتراض کرد و گفت قتل در حوزه قضائی دادگاه عالی جنائی کرمان اتفاق افتاده و قانوناً دادگاه جنائی کرمان صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به این پرونده را داشته اما چون رئیس دادگاه عالی جنائی کرمان و دادستان استان قضات شریف و باوجدانی بوده اند و زیر بار توصیه و اعمال نفوذ نمی رفته تا حکم ناحق صادر کنند به دستور نخست وزیر محمد علی بوذری وزیر دادگستری به رئیس دادگاه جنائی کرمان تلگراف کرده که چون قوای انتظامی کرمان قادر به حفظ نظم در دادگاه نیستند پرونده را همراه متهمین برای محاکمه به طهران بفرستید من از قضات محترم و اولیای امور سنوال می کنم اگر لشکر ده هزار نفری کرمان قادر به برقراری نظم در یک دادگاه نباشد پس چگونه می تواند حدود و ثغور کشور را در برابر حمله قوای بیگانه حفظ و حراست نماید مجدداً زنگ رئیس محکمه به صدا در آمد و اخطار کرد خارج از موضوع صحبت نکنید رازی با کمال شهامت پاسخ داد آنچه عرض کردم مربوط به همین محاکمه و اصل موضوع است.

با وجود اعتراضات مکرر رئیس دادگاه رازی به دفاعیات مستند و مدلل خود ادامه می داد و آنچه را رئیس دادگاه مانع می شد در ضمن لایحه ای که قبلاً تنظیم کرده بود به دادگاه تسلیم می نمود رازی در ضمن بیانات خود تأکید و تصریح نمود که اساس آئین اسلام مبتنی بر عدل و انصاف و ترحم است و بغض و کینه مذهبی نباید مسلمین را از راه عدالت نسبت به سایر طوایف باز دارد به استناد شواهد تاریخی شرح مبسوطی از طرز رفتار و سلوک مشفقانه حضرت بنی اکرم ص نسبت به تمام طوایف و اقوام مختلف بیان داشت.

آیا رئیس دادگاه معنی آیه کریمه فوق را نفهمید یا تذکر به اجراء عدالت را ناگوار و غیرقابل تحمل دید که مانع اظهار بسیار عادی و ساده و مناسب با موقع و منطبق با مورد را بیان خارج از موضوع تشخیص داد؟

تذکرات نابجای رئیس دادگاه که حاکی از تبعیض و بی عدالتی بود چون پیکان زهرآلودی قلب هر انسان عادل و با انصافی را می شکافت و سر تا پای وجودش را در کوره ظلم و عدوان می گذاخت. هر شخص منصفی آرزوی اجرای عدالت و بیغرضی داشت که متأسفانه ذره ای در آن دادگاه به چشم نمی خورد.

این همان رئیس دادگاهی است که یاوه گوئی ها و اباطیل خلاف قانون دادیار را در کمال لاقیدی تحمل کرد و به روی مبارک خود نیاورد و مطالب بسیار موهن و نامربوط وکلای مدعی خصوصی را که ارتباطی با موضوع نداشت و خارج از نزاکت بود شنید و یک کلمه اعتراض نکرد لیکن با اولین جمله وکیل مدافع بر خلاف قانون عمل کرد. به تصور این رئیس و اعضای محترمش فحش و دشنام و اهانت به متهمین و مقدساتشان و تهدید آنها به قتل از طرف مردمان کوچک و بازار کاملاً موجه و مربوط به متن دعوی بود ولی اظهار ایمان وکیل مدافع به اسلام خارج از موضوع بود این رویه غیر عادلانه ناپسندیده رئیس دادگاه نسبت به متهمین و وکلای آنها در تمام مدت دادرسی ادامه داشت مگر این قضات نبودند که چندی پیش دادیار بر سر آنها فریاد می زد که اگر شما قضات این متهمین را اعدام نکنید مردم آنها را به جزای عملشان می رسانند چرا و به چه دلیل این دادیار متخلف را که مخالف با قوانین جاریه مملکت به مردم دستور آدم کشی می داد تعقیب نفرمودند و از تحریکاتش جلوگیری نکردند ولی برای یک وکیل مدافع اظهار ایمان به اسلام او را خارج از موضوع می دانند. رئیس دادگاه ساعتی متوالی با کمال بردباری اهانتهای دادیار را به متهمین گوش داد و تحمل کرد و مطالب خارج از موضوع وکلای مدعی خصوصی را که مغایر با قانون و مخالف با شئون بی طرفی دادگاه بود

استماع فرمود و زبان به اعتراض نگشود حال آنکه این متهمین قبل از قطعیت حکم محکومیتشان دارای تمام حقوق قانونی بوده و پس از محکومیت هم جز اجراء حکم مجازات نباید اهانت و بدرفتاری مقامات قضائی بر آنها تحمیل شود به طریق اولی قبل از صدور حکم محکومیت واجد تمام حقوق و مزایای قانونی و انسانی هستند و مقامات قضائی موظف به حمایت و حفظ حیثیت متهمین هستند و نباید در برابر اهانت دادیار یا وکلای مدعی خصوصی ساکت بنشینند و اجازه دهند در محضر دادگاه به کسی اهانت شود. رفتار غیرعادلانه دادگاه نسبت به وکلای متهمین که در تمام مدت دادرسی ادامه داشت به دور از انصاف و اخلاق و موجب هتک حیثیت قضات محترم بود که ابدأ بهیچوجه قابل توجیه و تعبیر نبود.

نصیری می نویسد: روز بعد که دادگاه به عنوان تنفس تعطیل شده بود بنده با چند تن از وکلای متهمین در بالکن تالار دادگاه عالی جنائی مشغول صحبت بودیم سید هاشم طباطبائی یزدی که یکی از وکلای شریف مدعی خصوصی محسوب می شد به جمع ما پیوست و اظهار داشت که دیروز چند نفر مهمان داشتم یکی از اهل علم هم که جزء تماشاچیان دادگاه بود به منزل من آمد از استناد رازی به آیه کریمه قرآن مجید تحسین و تمجید نمود گفت ببینید چه تعلیمات عالییه ای در این سفر کریم موجود است و ما غافلیم. رازی اظهار داشت نمی دانم آیا رئیس دادگاه هم پند گرفته است یا نه؟

بهر صورت با وجود اعتراضات مکرر رئیس دادگاه و قطع سخنان وکیل مدافع، رازی دنباله مطلب را فراموش نمی کرد و با دلائل محکم و منطقی واهی بودن اتهام را بر علیه موکلینش ثابت کرد و مدافعات خود را کتباً هم به دادگاه تسلیم نمود روانش شاد و یادش گرامی باد.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکوشی نبرند

مدافعات کاظم کاظم زاده سومین وکیل مدافع

کاظم کاظم زاده در آن محیط رعب آور با کمال شہامت و منتهای وقار و متانت با آramش خاطر مقدمه ای بیان فرمود که خلاصه آن در رساله "حقایق چند درباره قتل در ابرقو" درج شده که ذیلاً به نقل مختصری از آن مبادرت می شود.

وکیل محترم اظهار داشت بشر در قرون و اعصار متممادی از بی عدالتی و فساد در دستگاہ دادگستری که آلت اجرای مقاصد و وسیله تأمین مصالح و منافع طبقه حاکمه بوده رنجها برده، صدمات و مشقات زیادی تحمل کرده تا آنکه امروز به حقوق خود پی برده و پایه و اساس دادگستری را بر روی عدل و انصاف و مساوات برای تمام طوایف و افراد قرار داده است. رئیس دادگاہ اخطار کرد درباره اتهام صحبت کنید بعد از مقدمه فوق که با تفصیل بیشتری ایراد شد کاظم زاده وارد اصل موضوع شده با دلایل قوی و مستند به بی اساس بودن اتهام اشاره نموده در پاسخ اظهارات ناروای وکلای مدعی خصوصی به دفاع پرداخت باز هم رئیس دادگاہ زنگ را به صدا در آورد و اخطار کرد که فقط درباره اتهام دفاع کنید کاظم زاده با نهایت ادب و احترام اظهار داشت بنده می خواهم پاسخ وکلای مدعی خصوصی را بدهم با آنکه بیانات معظم له خارج از موضوع نبود معذک رئیس دادگاہ مجال دفاع به ایشان نمی داد و این رفتار کراراً موجب قطع کلام وکیل مدافع می شد این تبعیض و سختگیری وقتی شدت پیدا کرد که کاظم زاده می خواست برای جوابگویی به جزوه مجعوله کینیاز دالگورکی داد سخن بدهد اما رئیس دادگاہ باز هم با نواختن زنگ مانع از دفاع ایشان شد و تذکر داد که سخنان شما خارج از موضوع است. کاظم زاده پاسخ داد که وکلای مدعی خصوصی در این باره و موارد دیگر به تفصیل صحبت کردند اجازه فرمائید بنده هم مختصر جواب منطقی به آنها بدهم. متأسفانه رئیس دادگاہ

بی طرفی را رعایت ننموده از قبول تقاضای قانونی وکیل مدافع خودداری کرد و با شدت مانع جوابگویی شد با وجود این کاظم زاده یک جلد از جزوه جوابیه به رساله مجعوله منتسب به کینیاز دالگورکی را به دادگاہ داد و تقاضا کرد که ضمیمه پرونده نمایند.

با کمال تأسف باید گفت که این دادگاہ بهیچوجه مطابق با قانون نبود و به صورت ظاهری هم رعایت بیطرفی و انصاف و اخلاق را نمی نمود و در آن محیط ارباب و خفقان هیچ مفری وجود نداشت و ثابت کردند که هر گونه دفاع و اعتراض موجه از جانب وکلای مدافع متهمین قابل استماع نبوده مردود است و تمام ابواب به روی متهمین بیگناه و وکلای مدافع مسدود و مخاطرات عظیم برای آنها موجود، مسلم بود در دادگاهی که تبغیض و بی عدالتی در آن حکمفرما بود تقاضای اجرای عدل و انصاف از چنان قضاتی بی فایده بود.

نصیری می نویسد: بعد از اعلام تنفس رازی با نهایت عصبانیت و تأسف فرمود جناب کاظم زاده باید وزیر دادگستری باشد اما در این مملکت رئیس دادگاہ بر خلاف تمام اصول و موازین قانونی حق دفاع را از ایشان سلب کرد.

عباس نراقی چهارمین وکیل مدافع

دکتر نویدی می نویسد: با آنکه نراقی مسلمان بود و خطری او را تهدید نمی کرد در جلسات دادرسی حاضر نمی شد فقط یک روز که به دادگاہ آمد چند کلمه ای درباره حقوق بشر صحبت کرد و اظهار داشت چرا باید کاری کنیم که آقایان بیابند در اینجا با صراحت خود را بهائی معرفی کنند دادگاہ باید از لحاظ قانونی رسیدگی کند که آیا متهمین مرتکب جرمی شده اند یا نه و نباید دادگاہ به امور مذهبی پردازد.

مدافعات دکتر عزیزالله نویدی

در صفحات قبل به اختصار از جد و جهد و اقدامات مداوم دکتر عزیزالله نویدی برای نجات متهمین بیگناه یادآوری شده است اینک قسمت دیگری از خاطرات معظم له را که مربوط به دفاع از موکلین در دادگاه عالی جنائی است در اینجا نقل می‌کنم.

دکتر نویدی بدین مضمون می‌نویسد:

بنده پس از تحقیق مطلع شدم که اشرف احمدی رئیس دادگاه جنائی شیخی بسیار متعصبی است و به موجب کتابی که حاج محمد کریم خان کرمانی رئیس طایفه شیخیه تألیف کرده بهائیان را واجب القتل دانسته بنده هم آن کتاب را بدست آورده بودم.

به استناد کتاب مزبور لایحه ای تنظیم کرده و تصریح نمودم که رئیس دادگاهی که مأمور قتل بهائیان است صلاحیت رسیدگی به این پرونده را ندارد اما همکارانم مرا از آن اقدام باز داشتند بنده هم اطاعت کردم.

وقتی نوبت دفاع به وکلای مدعی خصوصی رسید بعضی از آنها مؤذبانه درباره مسائل حقوقی و جزائی صحبت کردند اما بیانات سایرین که هیچ ارتباطی با موضوع اتهام نداشت عبارت از مطالب سخیف، موهن، کلمات بسیار رکیک، فحش و ناسزا بود. از شیوه سخنان نامربوط وکلای مدعی خصوصی استنباط می‌شد که آنها ظاهراً برای خونخواهی صغری و فرزندانش در این محاکمه حاضر شده اند ولی باطناً از طرف مرکز معینی منصوب و مأمور شده اند.

بنده و سایر وکلای مدافع متهمین تا حدی که مقنور بود تمام اتهامات منتسبه را رد کرده با دلایل قوی و براهین متقن بیگناهی موکلین خود را ثابت کردیم مدافعات متهورانه رازی تحسین آمیز بود وقتی خواستم در جواب خلیل صبری دادیار که گفته

بود دستور مذهبی بهائیان آدم کُشی است چند مورد از الواح را قرائت کنم و به مضمون بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که می‌فرمایند:

”تا توانید خاطر موری میآزاید چه جای انسان و تا ممکن است سر ماری مکوبید تا چه رسد به مردمان“ استناد کنم. داد و فریاد تماشاچیان بلند شد و رئیس دادگاه اخطار کرد از تعالیم بهائی مطلبی نخوانید پاسخ دادم این الواح از پرونده ای که روی میز دادگاه جنائی است خوانده می‌شود و سند جدیدی خارج از محتویات پرونده نیست همین که رئیس دادگاه متوجه شد که می‌خواهم در جواب اعتراضات بی اساس، تهمت‌های واهی، حملات ناجوانمردانه و اکاذیب وکلای مدعی خصوصی که حقیقت را تحریف کرده بودند به شواهدی از الواح و تعالیم دیانت بهائی اشاره کنم تذکر داد. چون این مطالب مربوط به محاکمه نیست و در اصل موضوع هم تأثیری ندارد لذا از اظهار آنها خودداری کنید پاسخ دادم بنده بر حسب وظیفه قانونی ناچارم در جواب وکلای شکیه خصوصی برای رفع سوء تفاهم حقایقی را بیان کنم نظر به اینکه سخنرانیهای وکلای مدعی خصوصی چند روز بطول انجامید مأمورین انتظامی تهمتها و دروغهای آنها را باور کرده کینه متهمین بیگناه را در دل گرفته بودند و اقدام مؤثری برای جلوگیری از سر و صدا، هیجان و ازدحام تماشاچیان نمی‌کردند به نحوی که بعضی از آنها برای حمله به متهمین چاقو همراه خود به دادگاه می‌آوردند. یک روز هنگام خروج از دادگاه مشاهده نمودم که لاستیک های اتومبیل مرا سوراخ کرده اند ناچار همراه حبیب الله مالک که یکی از وکلای بهائی بود سوار درشکه شدیم اشرار مالک را از درشکه پائین کشیدند ولی صون و عنایت الهی شامل حال ما شد و از آن مهلکه جان سالم بدر بردیم. چون عده ای از احناء برای کسب اطلاع در خارج و داخل دادگاه به میان مردم می‌رفتند از اظهارات و نقشه های سوء دشمنان آگاه شده جریان را به عرض محفل رساندند که موجب نگرانی اعضای محفل گردید و قرار شد بنده پس از تعطیل دادگاه همراه پاسبانهایی که محافظ محبوسین

بودند به زندان کاخ دادگستری بروم و از آنجا با رعایت احتیاط خارج شوم در خلال آن ایام به من خبر دادند که یکی از آیات عظام آقای آیت الله بهبهانی عده ای را به مسجد دعوت نموده اظهار داشته اند وکلای بهائی مخصوصاً بنده واجب القتل هستیم و عده ای ذیل قرآن مجید را امضاء کرده که قبل از دفاع مرا به قتل برسانند. چون دشمنان شدیداً مشغول اعمال نفوذ بودند بیم محکوم کردن متهمین می رفت بنده برای چاره جوئی به ملاقات وزیر دادگستری که از دوستانم بود رفتم معلوم شد متنفذین آن چنان با سمپاشی ذهن وزیر عدلیه را مشوب کرده که مطمئن بود سفارش او به اشرف احمدی ثمربخش نخواهد بود بالاخره دادگاه عالی جنائی در کمال بی انصافی تمام متهمین بهائی را محکوم کرد پس از صدور حکم مزبور وکلای مدافع لایحه ای مستند و مدلل نوشته به دیوانعالی کشور تقدیم کردند. دنباله اقدامات بنده در زمانی که پرونده در دیوانعالی کشور تحت رسیدگی بود بعداً توضیح داده خواهد شد.

بدخواهان به استناد حکم مزبور مقالاتی توهین آمیز و عاری از حقیقت در روزنامه کیهان درج و منتشر کردند چون بنده با دکتر مصطفی مصباح زاده مدیر روزنامه کیهان سابقه دوستی دیرینه ای داشتم ایشان را ملاقات نمودم موافقت کرد مقالات جوابیه مرا هم در روزنامه کیهان درج و منتشر کند. عده ای از خوانندگان روزنامه از مطالعه آن مقالات که حقیقت و واقعیت را به اطلاع مردم رسانده بودم به سختی ناراحت شده در صدد قتل من بودند سرانجام خانه و اثاث البیت خود را فروخته مدتی در هتل در بند اقامت گزیدم لذا دشمنان موفق به اجرای نقشه خود نشدند زیرا اراده الهی چنین موهبتی را نصیب من نفرموده بود عاقبت الامر برای امتثال اوامر مطاع مبارک حضرت ولی امرالله و شرکت در اجرای نقشه جهاد کبیر اکبر روحانی ترک یار و دیار کرده به عزم مهاجرت از ایران خارج شدم.

قبول وکالت از سه نفر اسفندآبادی و مطالعه پرونده

نصیری می نویسد: پس از ارسال پرونده از کرمان به طهران و ارجاع به دیوانعالی جنائی شعبه یک مرکز به متهمین اخطار کردند که وکلای مدافع خود را تعیین و به دادگاه معرفی کنند چون بنده قبلاً وکالت جلال بینش را قبول کرده و از آن پرونده اطلاع داشتم وکالت سه نفر اسفندآبادی محمد رفاهی، حسن همتی و حسین کرم بخش را پذیرفتم و برای مطالعه پرونده به دفتر دادگاه مراجعه کرده در خدمت اساتید محترم کاظم کاظم زاده و عبدالله رازی روز اول متفقاً مشغول مطالعه پرونده شدیم. اولین موضوع عجیب و غیرعادی که جلب توجه می نمود پراکندگی، بی ترتیبی و دستخوردگی اوراق پرونده بود و به وضوح کامل دلالت بر کسر و نقصان اوراق اولیه داشت که صدی پور اولین رئیس دسته ژاندارمری تحقیق کرده بود زیرا پرونده از صفحه ۵۷ شروع می شد. موضوع غیرعادی و عجیب دیگر خوابیدن دختران مقتوله در سرمای دی ماه در ایوان بود که به قتل رسیده بودند در حالیکه مادر و دو پسرش در اطاق خوابیده و در همان اطاق کشته شده بودند. در تحقیقات از ژاندارم همسایه مقتولین که صدی پور رئیس پاسگاه از او بازجوئی کرده بود ژاندارم در جواب این پرسش که آیا شب قبل از خانه صغری سر و صدائی شنیده یا خیر؟ جواب داده که در شب سرد دی ماه من دربهای اطاقم را بسته و پرده ها را کشیده و خوابیده بودم و سر و صدائی نشنیدم با وصف فوق خوابیدن اطفال در ایوان و قتل آنها در آن محل موجب نهایت تعجب بود و علت آنها معلوم نشده.

از محمد شیروانی همسایه دیگر صغری بازجوئی شده بود ولی در بازجوئی اختلافگویی نکرده و مورد سوء ظن رئیس پاسگاه ژاندارمری قرار نگرفته بود و احتیاطاً با وساطت سید محمد قیومی همسایه دیگر صغری او را بازداشت ننموده

بودند اما بازجویی از مهمانان صغری که از روز قبل به منزل او رفته بودند و تا پاسی از شب گذشته در منزل صغری بودند مختصر، محذوش و مغشوش بود و صریحاً دلالت بر رعایت احوال این متهمین اولیه داشت که بدون قید و شرط و سپردن ضامن آزاد شده بودند یعنی بعد از ورود صادقی بازپرس به ابرقو آزاد شده و فرسنگها آنها را دور از مظان اتهام نگاهداشته با جعل و تزویر به پرونده سازی پرداخته بودند.

ملاقات و تحقیق از سه نفر اسفندآبادی

چون دفاع از سه نفر اسفندآبادی به این جانب محول شد در روز معینی در دفتر دیوان عالی جنائی برای مطالعه پرونده و تحقیق و مذاکره درباره سابقه آزادی و علت تعقیب مجدد آنها حاضر شده و متهمین را نیز برای مطالعه پرونده از زندان آورده بودند از آنها پرسیدم که بازداشت آنها بعد از برائت به چه علت بوده است آنها جواب دادند که زمانیان ما را احضار کرد و اوراقی را نزد ما گذاشت و گفت این اوراق را انگشت بزیند، ما انگشت زدیم و ابتدا از ما سؤال و جوابی نکرد و مطلبی نگفت پس از آن ما را به دست ژاندارم داد و ژاندارم ما را توقیف کرد و بعد به طهران آوردند.

چون بسیار بعید بود که بازپرس متهمین را بدون بازجویی بازداشت نماید و این طرز بازپرسی قابل قبول نبود اصرار کردم که چطور بدون بازپرسی شما را بازداشت کرده است؟ متفقاً تأکید کردند که ابتدا از آنها بازجویی نشده است!

آیا این عمل بازپرس منطبق با چه اصلی از اصول انسانی و اخلاقی محسوب می شود؟

دفاع از سه نفر اسفندآبادی

بدلاً با توجه به پرونده مربوطه درباره علت اتهام ناروا به سه نفر موکلین خود به شرح زیر توضیح دادم:

در پرونده دستخورده نامرتب موجود هیچ دلیل و مدرک مستند و معتبری بر علیه متهمینی که تحت تعقیب دادسرای یزد قرار گرفته اند یافت نمی شود.

اهل ابرقو از سابقه دشمنی شدید اسفندیار خان با صغری و انگیزه قتل آن بدبخت آگاه بوده و منتظر تعقیب و مجازات محرک قتل و متهمینی بوده که در اثر اختلافگونی در مظان اتهام قرار گرفته بازداشت شده بودند.

صادقی بازپرس یزد به اتفاق رئیس ژاندارمری یزد و استوار خاکپور رئیس دسته ژاندارمری مهریز به ابرقو رفته بدون ذکر سبب و اخذ ضامن و هیچ قید و شرطی سه نفر متهم را آزاد کرده، صدی پور را معزول و استوار خاکپور را بجایش منصوب نموده پرونده را به او تحویل داده و بدون ارائه دلیل محمد شیروانی مسلمان همسایه صغری و علی محمد پسر شیروانی و محمد حسین نکوئی برادر شیروانی را بدون بازجویی متهم و بازداشت نموده تحقیقات از آنها را به خاکپور ارجاع کرده و خود به یزد برگشته است. بازپرس با ادعای الهام غیبی علت قتل را اختلاف مذهبی ذکر کرده ولی با اعمال انواع شکنجه های طاقت فرسا محمد شیروانی مسلمان به بهائی بودن و ارتکاب قتل اعتراف نکرده. احمد نکوئی را هم که خاکپور در گزارش تلفنی خود به بازپرس او را بهائی معرفی نموده در کلانتری سه شیراز ثابت کرده که در شب وقوع قتل در شیراز بوده است.

پس از چند ماه که از اتهام و بازداشت شیروانی ها گذشته مأمورین مربوطه متوجه شده اند که تنها با این اتهام نمی توانند مردم را راضی و قانع کرده بر آن قتل فجیع

سرپوش بگذارند و محرک و مرتکبین واقعی را از مظان اتهام دور قرار داده در پشت سنگر محکمی مصون و محفوظ نگاهدارند.

برای تحقق بخشیدن به غیبگویی بازپرس و انصراف اذهان عمومی و انحراف مسیر دادرسی به سراغ و دستگیری بهائیان بیگناه اسفندآباد رفته تا بهانه و دستاویزی پیدا کنند که دامنه اتهام را به یزد بکشند و اعضای محفل روحانی را به معاونت در قتل متهم و در گرداب بلا غرق سازند. اما سه نفر اسفندآبادی موکلین بنده پس از مدتها که در زندان گرفتار بوده با معرفی شهود مسلمان که هر یک جداگانه شهادت داده اند ثابت کرده اند که آن سه نفر مدتی قبل از وقوع جنایت و بعد از آن و در شب وقوع قتل فرسنگها از ابرقو محل وقوع جنایت فاصله داشته اند که در نتیجه صادقی بازپرس یزد با تمام شدت عمل و خصومتی که با بهائیان داشته بر بیگناهی آنها یقین قطع حاصل نموده به عنوان فقد دلیل قرار منع تعقیبشان را صادر کرده به تأیید دادستان رسانده بدون تردید معاون زاده رئیس دادگاه شهرستان هم با آن قرار موافق بوده زیرا اعتراضی ننموده و قرار مخالفی صادر نکرده است نکته قابل توجه این است که در قرار نهائی بازپرس و کیفرخواست دادستان یزد اسمی از آنها نبرده و نسبت به سه نفر اسفندآبادی مجهول الهویه پرونده را مفتوح گذاشته اند.

با توجه به دلایل فوق الذکر در صورت عدم اثبات بیگناهی آنان مرا به اشد مجازات محکوم فرمائید. به موجب اصل برائت هیچکس مجرم و قابل تعقیب نیست مگر آنکه با دلایل قوی و مسلم جرمش ثابت شود.

رعایت اصل ارفاق و تخفیف در مجازات متهمین که جرمشان به اثبات برسد به عفو و اغماض نزدیکتر است زیرا اجرای مجازات برای تأدیب و تنبه و اصلاح گناهکاران است نه به جهت کینه توزی و انتقام حتی فرار مجرمان از تعقیب و مجازات به مراتب بر صلور حکم ناحق و مجازات بیگناهان ترجیح داشته و پسندیده تر است.

با آنکه رئیس دادگاه با اخطارهای مکرر به بهانه خارج از موضوع بودن سخنانم را قطع می کرد در دفاع از موکلین خود توضیح دادم که تعدادی از اوراق بازجوئی استوار حسین صدری پور که به ضرر اسفندیار خان بوده از پرونده برداشته شده و اوراق تحقیقات خاکپور جانشین صدری پور هم دستخورده، نامنظم و مغشوش است و پس از ارسال پرونده به کرمان حسین فروغ رئیس دادگاه عالی جنائی کرمان بعد از مطالعه پرونده متوجه دستخوردگی و کسری اوراق پرونده شده آن تخلفات را به وزارت دادگستری گزارش داده است.

پس از احاله پرونده به طهران و ارجاع به دادگاه عالی جنائی مرکز و طرح موضوع و مطالعه پرونده در جلسات مقدماتی دادگاه، قضات محترم دلایل اتهام را سست و بی اساس تشخیص داده برای تکمیل تحقیقات و تحصیل دلیل مستند و دستگیری سه نفر اسفندآبادی مجهول الهویه با سواد قرار رفع نقض صادر فرموده اند. این تصریح برای این بوده که بازپرس مأمور رفع نقض و تکمیل تحقیقات توجه داشته باشد که سه نفر متهم مجهول الهویه باید با سواد باشند زیرا سه نفر موکلین تبرئه شده علاوه از فقد دلیل اتهام بیسواد هم بوده اند.

معلوم می شود با این تذکر و تأکید قضات محترم هم برائت سه نفر میرا شده را از اتهام منتسبه پذیرفته و تلویحاً تأیید کرده اند. در حالیکه موکلین بنده بکلی منکر صحت این صورتمجلس هستند و مفاد صورتمجلس معجول زمانیان با مدافعات آنها نزد صادقی بازپرس یزد تناقض آشکار دارد در جلسه رسیدگی دادگاه جنائی هم منکر صحت تحقیقات زمانیان شده جداً از خود دفاع کردند. بنده هم از توضیح بیشتر درباره اقدامات زمانیان معذورم از هیئت محترم دادگاه تقاضا می کنم عدل و انصاف را رعایت فرموده دستور رسیدگی و تحقیق مجدد صادر فرمایند تا متهمین بیگناه تبرئه شده آزاد شوند. گرچه در آن محیط ارباب و اضطراب و سختگیریهای رئیس دادگاه نتوانستم آنطوریکه شاید و باید دفاع کرده حق مطلب را ادا کنم

معذک تا سر حد امکان برای انجام وظیفه قانونی خود سعی بلیغ مبذول نمودم و در پایان مدافعات متذکر شدم که در سراسر جهان در محاکمات جنائی اتفاقات و اشتباهات زیادی رخ داده که بیگناهی بناحق مجازات شده ولی بعداً بیگناهی آنها به اثبات رسیده است برای نمونه تعدادی مجله خواندنیها که حاوی چند مورد از این قبیل اتفاقات از جمله محاکمه دریفوس در فرانسه بود به دادگاه تقدیم کردم تا شاید مورد توجه قضات قرار گیرد تا بیگناهی بناحق محکوم نشوند که موجب ندامت گردد.

اکنون که سالها از آن محاکمه تاریخی می گذرد به اشتباه خود پی می برم که چرا مانند عبدالله رازی همکار با تجربه ام مدافعات خود را کتباً به رشته تحریر در نیاردم و مانند محاکمات معمولی شفاهاً دفاع کردم تا آنچه را رئیس دادگاه مانع از اظهارش می شد در لایحه می نوشتم تا قابل تغییر نباشد ولی معلوم نیست در آن دادگاهی که تبعیض و بیعدالتی در آن حکمفرما بود مدافعات مرا ضمیمه پرونده می نمودند یا نه کما اینکه به لایحه مستند و مدلل رازی هم توجهی نکرده و به محتویات پرونده هم بی اعتنا بودند.

اشتباه بزرگتر من و همکارانم غفلت و تسامحی بوده که چرا از تمام یا قسمتی از اوراق پرونده فتوکپی نگرفتیم تا شاهدی گویا بر تخلفات قضات و آنهمه بیعدالتی باشد.

مدافعات متهمین

با آنکه متهمین در دادگاه از زخم زبان و اهانت‌های تماشاچیان در امان نبودند و متأسفانه مأمورین شهرستانی هم از آن رفتار خشونت آمیز خلاف قانون جلوگیری نمی کردند معذک آن اسیران گرفتار در بند که بر بیگناهی خود یقین داشته خود را

در برابر خداوند علیم و خبیر منزه و میرا می دانسته چون با سلاح ایمانی راسخ و خلل ناپذیر مجهز بودند آن مصائب و نامایمات را در سبیل الهی با رضایت و شکیبائی تحمل نموده با دلائل قوی و براهین متقن تهمت ناروائی را که به آنها نسبت داده بودند تکذیب نموده به دفاع از خود پرداختند.

اسفندیار مجذوب در صفحه ۶۲ خاطراتش می نویسد: هنگام دفاع از خود در دادگاه گفتم تهمتی که به ما زده اند کذب محض و خلاف حقیقت است زیرا در ابرقو بهائی وجود نداشته که صغری به او دشنام بدهد. قاتلین همان افرادی هستند که روزنامه داد آنها را معرفی و علت قتل را تصریح کرده بود بعد نقشه را عوض کردند که آن متهمین و محرک آنها را از تعقیب فرار دهند و ما را بجای آنها گرفتار کنند محال است ما بر خلاف دستورات دینی خود بجای کمک و محبت به مردم دستور قتل بیسوه زنی بینوا و پنج فرزندش را که هیچوقت سر و کاری با او نداشته و او را اصلاً نمی شناختیم صادر کنیم. من سابقاً که زردشتی بودم هیچکدام از پیغمبران و ائمه را قبول نداشتم ولی از وقتی که بهائی شده ام حقانیت تمام پیغمبران و ائمه اطهار را قبول دارم و مسلمان حقیقی شده ام و بر طبق احکام دینی ام باید با جمیع اهل عالم مهربان باشم. وظیفه بهائی این است که کُشته شود و کسی را نکُشد به ما دستور داده اند شما باید دشمنان خود را دوست خود بدانید بدخواهان را خیرخواه پندارید اگر زهر دهند شهد بخشید به شهادت تاریخ تا کنون هزاران بهائی را کُشته اند با کمال تسلیم و رضا جان داده اند بهائیان هرگز در صدد انتقامجویی برنیامده دست خود را به خون کسی نیالوده اند. وقتی یکی از بهائیان یزد را می خواستند شهید کنند آن مظلوم مقداری نبات از جیبش بیرون آورده به قاتلین داده گفته اول دهان خود را

شیرین کنید بعد مرا به قتل برسانید در آن وقت ابوالحسن عمیدی نوری^۱ مدیر روزنامه داد با صدای بلند می گوید اسفندیار مجذوب ما نمی خواهیم تو مسلمان باشی همان زردشتی که بودی باش. وقتی رئیس دادگاه از محمد شیروانی سؤال می کند آیا به گناه خود اعتراف می کنی یا نه؟ محمد شیروانی در حالیکه زار زار می گرید و آثار داغ را روی پهلوی خود نشان می دهد به خداوند کریم و قرآن مجید قسم می خورد که من مسلمان و بی تقصیرم صغری با من بد نبوده، فحش نمی داده، آقا سید محمد قیومی هم با من لطف داشت بعد از ظهر روز قبل از واقعه قتل قیومی از من پرسید خروس یکی چند تومان است جواب دادم شش یا هفت تومان، ده تومان به من داد گفت یک خروس بخر و سرش را ببر و بده به صغری برای امشب که من تنها در خانه هستم شام تهیه کند و هر چه از پول خرید خروس زیاد آمد انعام خودت باشد من یک خروس هفت تومان خریدم وقتی سرش را بریدم خون خروس روی گیوه و شلوار و پالتوم ریخت. روز بعد حسین صدری پور رئیس دسته ژاندارمری ابرقو پس از اینکه دامادهای صغری را بازجویی و توقیف کرد من و سید محمد قیومی را هم که همسایه خانه صغری بودیم احضار و خیلی سؤال و جواب کرد فهمید من بی تقصیرم قیومی که می دانست من راست می گویم شهادت داد که من روز قبل برای او خروس خریده و کشته ام چون یقین داشت من بیگناهم از من ضمانت کرد اگر قیومی مرا لعن کرده بود چگونه از من ضمانت می کرد؟

^۱ در صفحه ۱۱ روزنامه کیهان چاپ لندن شماره ۶۷۷ تاریخ پنجشنبه ۱۷ مهرماه ۱۳۷۶ خورشیدی بدین مضمون می نویسد^۳ ابوالحسن عمیدی نوری مدیر روزنامه داد که از وکلای برجسته دادگستری و نماینده مجلس شورای ملی بود در جمهوری اسلامی اعدام گردید بعداً به بستگانش اطلاع دادند که اعدام او اشتباهاً رخ داده لذا حکم مصادره اموالش لغو گردید^۴

محمد شیروانی از قول سید محمد قیومی می گوید قیومی برای او تعریف کرده پس از اینکه شام خورده در اطاق خانه ام تنها نشسته کتاب می خواندم ناگهان متوجه شدم از طرف خانه صغری با مشت به دیوار اطاق می کوبد و می خواهد مرا از وقوع حادثه ای باخبر کند همانموقع صدای پای چند نفر را که روی پشت بام راه می رفتند به گوشم رسید چون می دانستم نوکرهای اسفندیار خان در صدد قتل من هستند همیشه برای حفظ جان خود احتیاط می کردم فوری چراغ اطاق را خاموش کرده در تاریکی شب از مجرای آب پشت خانه فرار کرده دو کیلومتر با عجله رفتم تا به ابرقو رسیدم و در خانه یکی از فامیلم خوابیدم. نزدیک ظهر روز بعد از ابرقو به رباط برگشتم دیدم جمعیت زیادی در خانه صغری هستند و می گویند آن زن بدبخت و پنج بچه زبان بسته اش را کشته اند فهمیدم مشت هائمی که به دیوار می کوبیده صغری بوده که می خواسته مرا با خبر کند قیومی می گفت اگر من فرار نکرده بودم مرا هم کشته بودند رئیس دادگاه می پرسد اگر تو بی تقصیری پس چرا علی محمد پسرت اقرار کرده که همراه تو و محمد حسین برادرت مرتکب قتل شده اید محمد شیروانی پاسخ می دهد روزی که رئیس ژاندارمری یزد و بازپرس و استوار خاکپور به ابرقو وارد شدند سه نفری را که توقیف بودند از زندان آزاد کردند به عوض آنها بدون هیچ دلیل من و علی محمد پسر و برادرم را بدون سؤال و جواب به حبس انداخته و به دست استوار خاکپور دادند که علیه ما پرونده سازی کند استوار خاکپور به من و علی محمد گفت شما قاتل هستید تو باید اقرار کنی که بهائمی هستی و با کمک پسر و برادرت صغری و بچه هایش را کشته اید ما حاضر نشدیم بر خلاف واقع مطلبی بگوئیم استوار خاکپور از سر شب تا صبح من و علی محمد را به سقف پاسگاه وارونه آویزان کرد کتک می زد و فحش می داد می گفت شما باید اقرار به قتل بکنید من گفتم ما مسلمان هستیم در ابرقو همه مسلمان هستند ما تقصیری نداریم صبح منقل آتش آورد سر نیزه تفنگ برنو را در آتش سرخ کرده روی پهلوی

کسب اطلاع قبل از اعلام رأی

نصیری می نویسد: یک روز قبل از اعلام ختم دادرسی که اعصاب متهمین و وکلای مدافع آنها کاملاً خسته و فرسوده شده و وضع دادگاه به مراتب بدتر از روزهای قبل بود دادگاه آخرین دفاع چند نفر از متهمین را استماع نمود و یک نفر را مطابق معمول غیر رسمی باقی گذاشت تا در روز بعد در اول وقت اداری به آخرین دفاع خود بپردازد تا دادگاه بتواند در آخرین ساعت آن روز رأی خود را صادر و اعلام نماید گرچه صدور رأی در آن روز غیر مقدور بود و دادگاه از مدتها قبل رأی خود را آماده کرده بود.

آن روز دادگاه خیلی زودتر از معمول تعطیل شد هنگامیکه من از دادگاه خارج می شدم به ضیاء ابراهیمی برخورد کردم او از قضات خوشنام دادگستری و معروف به صحت عمل بود که اخیراً به وکالت دادگستری اشتغال داشت و چنانچه قبلاً هم اشاره شد تقاضای مرا برای قبول وکالت از متهمین پرونده ابرقو نپذیرفته بود. ضیاء ابراهیمی از خانواده شیخیه حاجی محمد کریم خان بود چون اشرف احمدی رئیس دادگاه داماد سرهنگ صفوی افسر ژاندارمری از شیخیهای متعصب و متدین بود قهراً با ضیاء ابراهیمی آشنا و به او ارادت می ورزید و یکی دیگر از اعضای دادگاه بنام زین العابدین امیر ابراهیمی از اقوام نزدیک ضیاء ابراهیمی بود من می دانستم بجهت فوق ضیاء ابراهیمی از جریانات پشت پرده و وضع دادگاه اطلاع دارد از ایشان پرسیدم شما از تصمیم دادگاه برای صدور رأی درباره متهمین پرونده ابرقو چه اطلاعی دارید پاسخ داد اعضای محفل روحانی تبرئه می شوند، عده ای از سه سال تا ده سال به حبس محکوم می شوند یک نفر اعدامی دارد. من با تعجب گفتم چگونه در پرونده بلون دلیل عده ای بیگناه را محکوم و یکی را اعدام می کنند؟ جواب داد

من گذاشت که هر چه می خواهد بگویم من حاضر نشدم به گناه ناکرده اعتراف کنم. شیروانی می گوید وقتی من و علی محمد و برادرم در زندان یزد بودیم استوار خاکپور طفل ۱۲ ساله مرا چهار شب روی یخ خوابانیده شلاق زده، داغ کرده تا آن زبان بسته بی پناه از ترس هر چه خاکپور دستور داده اجرا کند شیروانی از بدرفتاری مأمورین در زندان مجرد شهربانی یزد هم شکایت می کند.

علی محمد شیروانی در پاسخ سئوالات رئیس دادگاه گریه کنان می گوید من مطابق شناسنامه ام ۱۷ سال داشتم اسفندیار خان یا خاکپور به رئیس بهداری ابرقو دستور دادند بر خلاف حقیقت گواهی بدهد که من هجده ساله ام همانطور که پدرم گفت خاکپور مرا هم شکنجه داد چون طاقت نیاوردم گفتم تو که خدا را نمی شناسی رحم و انصاف هم نداری من گناهی نکرده ام بالاتر از اعدام چیزی نیست هر چه دلت می خواهد بنویس حالا می فهمم خاکپور دروغهای زیادی بر علیه من و پدر و عمویم نوشته که روح من از آن اطلاعی ندارد.

در آخرین دفاع محمد شیروانی می گوید چون من فقیر و بی پول هستم نتوانستم وکیل بگیرم دیدم سایر زندانیان را به دفتر دادگاه بردند که وکلای آنها پرونده را برایشان بخوانند ولی وکیل تسخیری نه از من سئوالی کرد و نه مرا به دفتر دادگاه برد چون من حاضر نشدم بگویم بهائی هستم مسلمانها با من دشمن شده اند بهائی ها هم به من کمکی نمی کنند، شیروانی با التماس از قضات تقاضا کرد به داد آن بدبخت برسند ولی گوش شنوا و وجدان بیداری وجود نداشت.

اوضاع و احوال ایجاب می کند و چاره ای هم ندارد سنوالم کردم اگر شما در این محاکمه قضاوت می کردید آیا حکم به محکومیت کسی می دادید؟ اظهار داشت من پرونده را ندیده ام لیکن مقتضیات ایجاب می کند علاجی هم ندارد.

این اطلاع بنده قبل از اعلام رأی بود امیدوار بودم چنان نباشد اما پس از صدور رأی دادگاه فهمیدم ایشان صحیح گفته بود خدایش بیامرزد زیرا قضات بی اراده حتی نتوانستند با تصمیم اولیه خود رضایت خاطر صاحبان قدرت را جلب نمایند با سوء نیت حکمی شدیدتر بلکه ظالمانه تر و مفتضح تر صادر نمودند که موجب ننگ دادگستری بود.

اشرف احمدی چند سال قبل از موضوع محاکمه متهمین پرونده ابرقو که به ریاست دادگستری آبادان منصوب شده بود به وسیله ساسان عموزاده ام پیغام فرستاد که من هم دادستانی آبادان را قبول کنم و با ایشان به آبادان بروم اما چون من در صدد کناره گیری از شغل قضائی بودم و می خواستم به وکالت دادگستری بپردازم معذرت خواستم اشرف احمدی پس از صدور حکم غیر عادلانه درباره متهمین ابرقو و کسب رضایت صاحبان قدرت نردبام ترقی را با سرعت پیمود و حسین علا وزیر دربار شاهنشاهی او را به وزارت دربار برد و به معاونت خود منصوب کرد.

اعلام ختم دادرسی و صدور رأی

احمد نصیری می نویسد: دادرسی متهمین ابرقو که از روز ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ آغاز شده بود تا روز ششم خرداد ماه ادامه پیدا کرد. در روز پایان محاکمه پس از استماع آخرین دفاع از یکی از متهمین رئیس دادگاه ختم دادرسی را اعلام نمود و پنج نفر قضات برای اتخاذ تصمیم و صدور رأی به اطاق مشاوره رفتند. تعداد زیادی

از ارباب عمامم بیش از هر روز برای ارباب هیئت دادگاه در سالن دادگاه عالی جنائی ازدحام کرده بودند. متهمین را قبل از ظهر به زندان کاخ دادگستری بردند تا پس از صرف نهار آنها را به سالن دادگاه جنائی بیاورند تا رأی برای آنها قرائت و به آنها ابلاغ گردد. چون نزدیک غروب شده بود و هنوز رأی را اعلام نکرده بودند یک نفر را از طرف خود انتخاب کردیم تا در دادگاه بماند و به محض اعلام رأی نتیجه را با تلفن به ما خبر دهد و خود با عده ای از وکلا به منزل دکتر عزیزالله نویدی رفتیم و برای کسب اطلاع بی صبرانه لحظه شماری می نمودیم مدتی در انتظار سپری شد تا از ورود قضات به سالن دادگاه جنائی مطلع شدیم پس از چند لحظه که زیاد طولانی بنظر می رسید بالاخره زنگ تلفن به صدا درآمد و خبر رسید که تاکنون چهار نفر محکوم به اعدام، عده ای به ده سال حبس با اعمال شاقه و پرداخت هزینه دادرسی و اعضای محفل هم هر یک به سه سال زندان با اعمال شاقه و هر یک به پرداخت یک هزار ریال هزینه دادرسی محکوم شده اند. برادران شیروانی محمد حسین نکوئی و احمد نکوئی از بزه انتسابی تبرئه شدند. با دلهای شکسته، مات و مبهوت، نگران و مأیوس از آن حکم ظالمانه تعجب کردیم که چگونه قضات با این پرونده مجعول، بیدلیل و بدون اثبات اتهام وجدان خود را ارضاء و اقناع کردند که چهار نفر بیگناه را به اعدام و سایر متهمین بی تقصیر را به زندانهای طویل المدت محکوم کرده اند آیا روز داوری را باور ندارند که گریبان آنها را می گیرند و از آنها سنوالم می کنند با چه دلیل و مجوزی اینهمه حق کشی و بیعدالتی مرتکب شده اید؟!

دادگاه عالی جنائی مرکز با صدور این حکم خلاف عدل و انصاف که محمد رفاهی، حسن کرم بخش و حسین همتی را که با قرار منع تعقیب قطعی برائت حاصل کرده بودند مجدداً محاکمه و به اعدام محکوم کرد ولی محمد حسین نکوئی و احمد نکوئی را برای تغییر عقیده و برگشت به اسلام تبرئه نمود. به تلویح ابلاغ از تصریح ثابت کرد که مجازات بهائی بودن اعدام است البته از چنان قضاتی در چنان محیط

رعب آوری انتظار قضاوت عادلانه و صدور حکم برائت بیگناهان خیالی خام و
تصوری عبث و بیهوده بود.

خلاصه رأی دادگاه

مقدمه - نسبت به مراتب ذیل نظر هیئت دادگاه اعلام و سپس نسبت به هر یک از
متهمین انشاء رأی می شود.

الف: ۱- دفاع محمد شیروانی و علی محمد و وکیل آنها داور بر اینکه اعترافات
علی محمد فرزند محمد بر اثر اذیت و آزار و اجبار بوده بلا دلیل و خلاف این ادعا و
صحت اقرار بجهت زیر ثابت است.

۱- نسبت به اعتراضی که با حضور بازپرس به عمل آمده فرض اذیت و آزار محرز
نیست.

۲- در صفحه ۶ حکم دادگاه جنائی درباره اظهارات علی محمد شیروانی مرقوم
فرموده اند که علیهذا مستنبط از مجموع تحقیقات انجام شده این است که علی
محمد فرزند شیروانی بدو بکلی منکر قضیه شده چون نمی خواسته حقیقت موضوع
را بیان نماید بهیچوجه اظهاری راجع به آمدن اسفندآبادی ها ننموده و جداً مدعی
بوده که آن شب هیچکس به منزل آنها نیامده و حتی خرید برنج و کشمش را هم
انکار کرده و برای فرار از بیان حقیقت اظهاری ننموده ولی همینکه از اظهارات محمد
رضا برادر خود مطلع شده و فهمیده که برادر کوچکش حقیقت را بیان کرده و پرده از
روی کار برداشته ناچار جریان قضیه را به کیفیتی که واقع شده از اول تا آخر آمدن سه
نفر اسفندآبادی ها به منزل آنها و تهیه شام و حرکت بعد از شام به منزل صغری که
منتهی به قتل شش نفر شده اعتراف کرده است.

۳- فرستادن علی محمد برای خرید قند و سیگار دو ساعت به غروب مانده
همان شب شرحی که عباسعلی بهرامی در تحقیقات بیان کرده است که دو ساعت به
غروب مانده همان شب علی محمد به دکان او رفته اظهار داشته پدرم گفته است
مهمان داریم مقداری قند و پنچ یا شش بسته سیگار خواسته است. صفحه ۱۱۷
بازجویی که این خود دلیل بر سبق تصمیم داشتن نقشه قبلی متهم است که برای
ارتکاب جرم منتظر اسفندآبادی ها بوده است.

۴- سایر قرائن و امارات در پرونده و اوضاع و احوال قضیه بنا به دلایل مذکور به
نظر هیئت دادگاه مسلم است که محمد شیروانی به اتفاق چند نفر دیگر که به شرح
آتی نسبت به آنها اظهار نظر خواهد شد در شب ۱۳-۱۰-۲۸ برای ارتکاب قتل
صغری و فرزندانش بخانه او رفته است.

پ: نسبت به حسین همتی و حسن کرم بخش فرزند اسماعیل و محمد رفاهی فرزند
رضا. هر چند نامبردگان در دادگاه جداً منکر بزه انتسابی شده اند ولی به دلایل زیر:
۱- اظهارات علی محمد شیروانی راجع به آمدن اسفندآبادی ها طرف غروب شب
واقع به شرحی که ضمن دلایل علیه محمد شیروانی تشریح شده است.

۲- اظهار معاون زاده رئیس سابق دادگستری یزد در جواب استعلام بازپرس به
اینکه موقعی که اهالی اسفندآباد از بهائسی و مسلمان در میدان جمع شده بودند
محمد رضا یک یا دو نفر را معرفی کرد. معاون زاده جواب داده درست بخاطرم
نیست چند نفر را معرفی کرد و بازپرس تحویل ژاندارم داد و محمد رضا گفته بود در
شبی که قتل واقع شد آنها را در منزل خود دیده است که با در نظر گرفتن اظهارات
کسانی که حاضر بوده اند آن دو نفر همین حسن و حسین بوده اند.

۳- اظهارات محمد رضا بلور فروش شغل راننده در صفحه ۸۴ که هنگام مسافرت
رئیس دادگستری یزد و همراهان او به اسفندآباد راننده ماشین آنها بوده گفته است

وقتی به اسفندآباد رفتیم عده ای را آوردند منزل کدخدا و محمدرضا بین آن عده حسن و حسین را نشان داد.

۴- اظهارات حبیب الله آشوری ژاندارم در صفحه ۸۹ که در آن موقع حاضر بوده گفته است محمد رضا پسر محمد شیروانی حسن و حسین و محمد را معرفی کرد منم بودم.

۵- اظهارات حسن همتی و حسین کرم بخش در صفحات ۳۷ تا ۴۰ بازپرسی مورخ ۲۰ و ۲۲-۷-۳- تلویحاً آمدن به منزل محمد در شب واقعه را اقرار کرده اند.

بنا به دلایل فوق محمد شیروانی، محمد رفاهی، حسن کرم بخش و حسین همتی مرتکب قتل صغری و فرزندانش شده حکم اعدام آنها طبق ماده ۱۷۰ قانون کیفر عمومی صادر می شود و علی محمد به اتهام شرکت در قتل و سرقت بر طبق ماده ۲۸ و ماده ۲۲۶ و عباسعلی پورمهدی مهاجر ابرقو مشمول بند ۱ ماده ۲۸ و علی محمد بند ۳ ماده ۲۸ که طبق ماده ۲۹ مجازات آنها مجازات مرتکب جرم است با رعایت ماده ۲ الحاقی به آئین دادرسی کیفری هر یک به ده سال حبس با اعمال شاقه و هر یک به پرداخت هزار ریال بابت هزینه دادرسی محکوم می شوند. چون اعضای محفل روحانی یزد عباسعلی پور مهدی را که سابقه آشنائی با حاج میرزا حسن شمس داشتند برای تبلیغ مذهب خود به ابرقو فرستاده و صغری که زن مؤمنی بوده و به بهائیان و محمد شیروانی دشمنی داشته و به آنها دشنام می داده و از قیومی هم می خواسته بر بالای منبر محمد شیروانی را لعن کند موجب دشمنی محمد شیروانی با صغری شده و اعضای محفل دستور قتل صغری و فرزندانش را توسط عباسعلی به حاج میرزا حسن شمس داده اند و با التفات به کشته شدن دو نفر بهائیان در ابرقو که در کیفرخواست دادسرای شهرستان طهران به آن اشاره شده و یکی از آنها دانشی حاج حسن شمس بوده و نظر به اینکه مشارالیه در موقع دستگیری محمد شیروانی و پسرش به ژاندارمری مراجعه و خود را معرفی کرده تا بتواند با

متهمین تماس بگیرد و با توجه به قرائن و امارات موجوده و اوضاع و احوال قضیه تردیدی نیست که حاج میرزا حسن شمس در قتل صغری و فرزندانش در اثر اعزام سه نفر اسفندآبادی معاونت داشته و عملش منطبق با ماده ۱۷۰ و شق ۱ ماده ۲۸ قانون کیفر عمومی است که طبق مادتهای مزبوره و توجه با ماده ۲۰ همان قانون که حداقل مجازات اعدام را حبس موقت با اعمال شاقه مقرر داشته به ده سال حبس با اعمال شاقه و پرداخت یک هزار ریال هزینه دادرسی محکوم می شود و نسبت به ۹ ماده ۱۷۰ - مجازات مرتکب قتل عمدی اعدام است مگر در مواردی که قانوناً استثناء شده باشد.

ماده ۲۸- اشخاص زیر معاون جرم محسوب می شوند

۱- هر کس بر اثر تحریک یا ترغیب یا تهدید یا تطمیع کسی را مصمم به ارتکاب جرم نماید و یا بوسیله دسیسه و فریب و نیرنگ موجب وقوع جرم شود.

بند ۲- هر کس با علم و اطلاع وسایل ارتکاب جرم را تهیه کند و یا طریق ارتکاب آن را با علم به قصد مرتکب ارائه دهد.

بند ۵- هر کس عالماً عامداً وقوع جرم را تسهیل کند مجازات معاونت در جنحه یا جنایت مجازات مباشرت در ارتکاب آن است ولی دادگاه می تواند نظر به اوضاع و احوال و میزان تأثیر عمل مجازات را تخفیف دهد.

ماده ۲۹- در صورتی که فاعل جرم به جہتی از جہات قانونی تعقیب و مجازات نبوده و یا تعقیب و یا اجرای حکم مجازات او بجهتی از جہات قانونی موقوف گردده تأثیری در حق معاون مجرم نخواهد داشت.

ماده ۲۲۶ قانون مجازات عمومی - در صورتیکه سرقت مقرون به یکی از شرایط ذیل باشد مرتکب به حبس تأدیبی از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد.

تبصره ۱- سرقت در جائیکه محل سکنی یا مهیا برای سکنی است یا در توابع آن یا در محلهای عمومی از قبیل مسجد و حمام و غیره واقع شده باشد.

بند ۳ - در صورتیکه سرقت در شب واقع شده باشد.

بند ۴ - هر گاه سارقین دو نفر یا بیشتر باشند.

نفر اعضای محفل روحانی یزد که مبلغ ۳۵۰ تومان به عباسعلی پورمهدی پرداخته و او را به مهاجرت ابرقو تشویق و ترغیب کرده اند و محرک قتل شش نفر در ابرقو شناخته می شوند جرمشان با ماده ۲۸ قانون کیفر عمومی منطبق است و هر یک به سه سال حبس با اعمال شاقه و پرداخت هزینه دادرسی محکوم می شوند.

فرجامخواهی وکلای متهمین

احمد نصیری وکیل سه نفر اسفندآبادی ها لایحه ای متضمن ایرادات موجه و منطقی به رأی دادگاه و اقامه دلایل قوی و براهین متقن در اثبات بیگناهی موکلین تنظیم و به دفتر دیوان عالی کشور تسلیم می کند کاظم کاظم زاده و عبداللّه رازی هم شرح مفصلی متجاوز از شصت صفحه بنام "رساله حقایقی چند درباره قتل فجیع در ابرقو" حاوی اعتراضات مستند و مستدل به حکم دادگاه جنائی مرقوم داشته و به ضمیمه لایحه فرجام خواهی به دیوان عالی کشور تقدیم می دارند.

اعتراض به وضع دادرسی

بر خلاف قانون در جلسات دادرسی بی طرفی رعایت نمی شد و تبعیض شدید بین وکلای طرفین وجود داشت وکلای شکایه خصوصی که دلیلی برای اثبات اتهام نداشتند از لحاظ سخنرانی های خارج از موضوع، تهمت های واهی به دروغ به متهمین، اهانت و بی احترامی به معتقدات آنها از آزادی کامل برخوردار بودند. مأمورین شهربانی هنگام تنفس از تهدید و دشنام های تماشاجیان به متهمین جلوگیری نمی کردند اسف انگیزتر از آن وضع نامساعد سخنرانی غرض آلود سراسر

عاری از حقیقت و اهانت آمیز خلیل صبری دادیار استان مرکز بود که بر خلاف وظیفه قانونی اش احساسات مذهبی مردم بی اطلاع را بر می انگیزت و آنها را برای حمله و کشتار متهمین بی پناه تشویق و ترغیب می کرد. رئیس دادگاه ترهات او و اظهارات وکلای شکایه خصوصی را که هیچ ربطی به اتهام نداشت با خونسردی و شکیبائی استماع می نمود و حتی یک بار زبان به اعتراض نگشود ولی به محض اینکه وکلای متهمین می خواستند مؤدبانه آن اظهارات را پاسخ گویند زنگ اعتراض و اخطار رئیس دادگاه به صدا در می آمد.

احمد نصیری می نویسد: وضع نامتعادل دادگاه را در جریان دادرسی به تبعیض تعبیر نمی کردم گمان می نمودم اگر قضات برای حفظ حیثیت دادگستری با وکلای شکایه خصوصی ارفاق و مدارا و با وکلای متهمین سختگیری و بی مهری می نمایند هنگام صدور رأی خداوند عادل را شاهد و ناظر اعمال خود می دانند و حکم برائت متهمین بیگناه را صادر می نمایند اما افسوس که با صدور رأی دور از عدل و انصاف دادگاه خلاف انتظارات من ثابت گردید.

متن حکم را که همراه با عکسهای متهمین در جراید چاپ و منتشر کردند و چندین بار از طریق رادیو به اطلاع مردم ناآشنا به اصول قضائی رسانیدند موجب تحریک احساسات مذهبی و حس انتقام جوئی آنها بر علیه جامعه بهائی شد این عمل نیز یکی دیگر از اقدامات خلاف قانون بود زیرا قبل از قطعی شدن حکم محکومیت با چه مجوز قانونی افراد محترم و خوشنام را محرک قتل و قاتل معرفی کردند و به حیثیت و شرف و آبروی آنها لطمه جبران ناپذیری وارد آوردند.

مضمون لوایح فرجامخواهی کاظم زاده، رازی و نصیری

چون ما بر بیگناهی موکلین خود اطمینان و اعتقاد راسخ داریم از قضات عالی مقام که در تشخیص و تمیز حق از باطل تخصص و تبحر دارند تقاضا می‌کنیم زحمت مطالعه دقیق پرونده قطور، مجعول و مخدوش قتل در ابرقو را برای رضایت خدا بپذیرند تا بر رأی دور از عدل و انصاف قضات دادگاه عالی جنائی واقف گردند و اجازه نفرمایند زندگانی عده ای بیگناه بر باد فنا برود و جانشان در معرض خطر قرار گیرد.

بنابراین به استدلال ناموجه و نامعقول دادگاه اشاره می‌کنیم و ایرادات و اعتراضات قانونی و مستند خود را به شرح زیر به رأی دادگاه بر می‌شماریم.

۱- اگر حکم مورد بحث را یکی از ظالمانه ترین احکام کم نظیر محاکم دادگستری معرفی کنیم نه تنها مبالغه نکرده و سخنی به گزاف نگفته ایم بلکه حقیقت بسیار تلخی را بیان کرده ایم که پس از مطالعه و توجه دقیق به محتویات پرونده و استدلال دادگاه صحت این مدعا محرز و مسلم می‌گردد.

۲- هرگز تصور نمی‌کردیم که دادگاه با تمام خشونتها و بی‌اعتنائیهای معارض و متناقض با بیطرفی با پرونده بی دلیل و اتهام ثابت نشده حکم محکومیت عده ای بیگناه را صادر نماید چه رسد به اینکه سه نفری را که قبلاً با حکم قطعی تبرئه شده بودند به اعدام محکوم کند نه فقط کسانی که به مقررات و موازین قانونی آگاهی دارند بلکه افراد عادی و بی اطلاع از امور قضائی هم درک می‌کنند که بعد از صدور حکم برائت قطعی تعقیب مجدد شخص مبرا شناخته شده از اتهام به همان اتهام خلاف قانون است زیرا حکم قطعی دارای اعتبار قضیه محکوم بها بوده و مشمول قاعده فراغ دادگاه است.

۳- دادگاه جنائی که بدو مدعی مفتوح بودن پرونده نسبت به حسن کرم بخش، محمد رفاهی و حسین همتی شده و برای توجیه این ادعای واهی و خلاف واقع تمام دلائل و حقایق و شواهد موجود در پرونده از جمله قرار منع تعقیب آن سه نفر را سوء تعبیر و انکار نموده و کیفرخواست دادستان یزد را مبنی بر مفتوح بودن پرونده برای تعقیب سه نفر مجهول الهویه نادیده گرفته است. عاقبت ناچار شده سابقه بازداشت و آزاد شدن سه نفر فوق الذکر را بر خلاف ادعای پوچ و بی اساس سابق خود تلویحاً بطور مبهم و ناقص بپذیرد و در رأی عجیب و سراسر مغشوش و معارض خود در صفحه ۱۲ تمام مقدمات را به شرح ذیل نسخ نماید.

”۲- اظهارات محمدرضا پسر دیگر محمد و اینکه پس از مسافرت رئیس دادگستری و دادستان و بازپرس یزد به اسفندآباد و احضار بهائیهای آنجا نامبرده بین جمعیت حسین همتی و حسن کرم بخش را نشان داده و بنا به اعتراف خودشان مدتی زندانی بوده و معلوم نیست به چه کیفیت آزاد شده اند زیرا اوراق اولیه مربوط به آنها در پرونده موجود نیست و به شرحی که بازپرس شعبه ۱۲ طهران مأمور تکمیل پرونده طی نامه مورخه ۲۶-۸-۱۳۳۰ به عنوان دادسرای طهران گزارش داده ۵۶ برگ مفقود شده است“.

بنا به مراتب فوق دادگاه جنائی بر خلاف تمام مطالب مندرجه در مقدمه رأی خود بعداً اعتراف نموده که سه نفر اسفندآبادی با تشریفات بیسابقه و غیرمعمول آزاد شده اند.

از قضات محترم دادگاه عالی جنائی سنوال می‌کنیم که چرا در جلسات مقدماتی نوبت اول و دوم و در تمام مدت دادرسی از این متهمین و وکلای آنها استعلام نفرمودند که این سه نفر به چه علت بازداشت شده؟ چه مدت بازداشت بوده، چه وقت و با چه دلیل آزاد شده اند؟ در دفعه دوم به چه علت و چگونه دستگیر و به مرکز اعزام شده اند اگر تمام این سوابق از بین رفته بود قرار منع تعقیبشان در پرونده

موجود بود همچنین در کیفرخواست دادستان یزد از این سه نفر اسم نبرده فقط تقاضای تعقیب چهار نفر شیروانی ها را به عنوان ارتکاب قتل نموده است. اگر هیچیک از این اقدامات مقذور و میسر نبود استعمال از زندان شهربانی یزد موضوع را کاملاً روشن و مبرهن می ساخت.

۴- با وجودیکه محمد شیروانی و علی محمد در جلسه دادرسی در حالیکه سیل سرشک از دیدگان شان جاری بود و برای اثبات بیگناهی خود به خداوند متعال و قرآن مجید قسم می خوردند و آثار داغ را بر روی پهلویشان نشان می دادند و با عجز و التماس تقاضای رسیدگی عادلانه داشتند متأسفانه کسی به تظلم آنها ترتیب اثر نداد در صورتیکه حق این بود که رئیس دادگاه برای کشف حقیقت و اطمینان خاطر علت شکنجه را از آنها سؤال می کرد و پاسخ آنها را یادداشت می نمود تا در موقع صدور رأی نصب العین او قرار گیرد اما چنانچه بدو در استدلال دادگاه مشاهده می شود متأسفانه قضات محترم منکر محسوس شده ادعای علی محمد را دایره بر اینکه او به اجبار و اکراه بر علیه خودش و پدرش و عموهایش اعتراف به ارتکاب قتل کرده نادرست دانسته آنرا تکذیب کرده مرقوم داشته اند فرض اذیت و آزار در حضور بازپرس محرز و مسلم نیست. در جای دیگر حکم متذکر شده اند که در ابتدا علی محمد ارتکاب جرم را منکر شده و از ذکر حقیقت خودداری کرده ولی بعداً که فهمیده برادر کوچکش پرده از راز برداشته تمام واقعه را بیان کرده است. البته در ابتدا که هنوز موضوع متهم کردن خودشان و سه نفر اسفندآبادی مطرح نبوده و شکنجه و اجباری بکار نبرده بودند حقیقت را که حاکی از بی اطلاعی و بیگناهی آنها بوده با صراحت بیان کرده ولی بعداً که بازپرس مرتکبین واقعی را بدون سبب از بازداشت آزاد کرده و بجای آنها شیروانیهای بیگناه را قبل از بازجوئی و بدون وجود دلیل به زندان انداخته و خود به یزد برگشته، استوار خاکپور را مأمور پرونده سازی و تحصیل دلیل علیه شیروانیها کرده. استوار خاکپور محمد شیروانی و علی محمد را

در پاسگاه ژاندارمری ابرقو در حاشیه کویر شلاق زده و داغ کرده محمد شیروانی که مرد با اراده ای بوده حاضر نشده خلاف واقع مطلبی بگوید ولی علی محمد که در آن موقع بیشتر از ۱۷ سال نداشته طاقت شکنجه های جانگداز را نیاورده و کارش به استخوان و جانش به لب رسیده و بالاجبار تسلیم شده. خاکپور بر علیه او اقرار خلاف واقع جعل کرده و هنگامیکه بعداً محمد شیروانی و پسرش در زندان یزد گرفتار بوده اند خاکپور محمدرضا طفل صغیر شیروانی را هم شکنجه داده و آن مظلوم از ترس مجبور شده دستورات خاکپور را اجرا کند.

آیا قضات محترم دادگاه جنائی وجداناً باور و قبول دارند که آنها با رضایت خاطر و میل وافر در کمال آزادی بر علیه خودشان و عموهایشان اعتراف به جرم کرده باشند؟ آیا یقین دارند که آن اقرار با اجبار و تهدید و اکراه توأم نبوده است؟ اگر به استدلال دادگاه درباره اظهارات علی محمد دقت شود تعارض، تناقض و تعجیبی که در رأی دادگاه مشاهده می شود و از عدم انصاف و بی دقتی حکایت می کند اینست که از علی محمد و برادرش محمد رضا کراراً بر علیه عموهایشان اقرار گرفته اند. دادستان یزد هم در کیفرخواست آن دو را شریک جرم دانسته و تقاضای مجازات آنها را کرده است معلوم نیست دادگاه عالی جنائی چگونه آن اقرار را بر علیه محمد شیروانی و علی محمد معتبر دانسته پدر را به اعدام و پسر را به ده سال حبس با اعمال شاقه محکوم کرده است اما هیچ دلیل موجه یا غیرموجهی اقامه ننموده که چرا اظهارات علی محمد و برادرش را بر علیه محمد حسین نکوئی و احمد نکوئی بی اعتبار دانسته آن دو نفر را تبرئه نموده است.

منظور ما این نیست که برادران شیروانی را مجرم بدانیم یا آرزوی مجازات یا محکومیت آنها را داشته باشیم ما به بیگناهی محمد رفاهی، حسین همتی و حسن کرم بخش که به استناد قرار منع تعقیب قطعی از جهت قانونی تبرئه شده و به دلیل اعتقادات مذهبی آنها که به تمام افراد بشر محبت می کنند و از اذیت و آزار مردم

ولو دشمنان خود اجتناب می نمایند ایمان و اعتقاد داریم و در صدور حکم برائت مقدم بر دیگران و اَحق و اولی از برادران شیروانی می شناسیم و دلایل مجعول و نامعقول دادگاه عالی جنائی را بر می شماریم تا صاحبان انصاف و مروت بر بی عدالتی دادگاه واقف و آگاه گردند. اگر قرار باشد به این سؤال جواب بدهیم که سبب و علت صدور حکم محکومیت سه نفر اسفندآبادی و برائت برادران شیروانی چه بوده پاسخ ما این است که از ابتدا صادقی بازپرس یزد برای نجات اسفندیارخان و عمال او که در مظان اتهام قرار داشته اند علیه دیگران به پرونده سازی پرداخته و بدون ذکر دلیل موضوع اختلافات مذهبی را عنوان کرده تا تعصب مذهبی و حس بدبینی و انتقام جوشی مردم و قضات دیگر را علیه بهائیان بیگناه برانگیزد و با این ادعای واهی مسیر بازپرسی و دادرسی را منحرف نماید. حتی قضات دادگاه عالی جنائی هم تحت تأثیر همان عوامل و اغراض قرار گرفته با پرونده ای بی دلیل و جرم ثابت نشده متأسفانه حکم محکومیت عده ای بیگناه را صادر کرده اند.

محتویات پرونده مخلوش، مغشوش و ناقص قتل ابرقو دلالت تام و تمام دارد که عامل اصلی و محرک واقعی این جنایت فجیع شخص اسفندیار خان سالاری بوده که موفق به ازدواج با بیوه برادر متوفای خود نشده و سید محمد قیومی با وساطت صغری موفق به ازدواج با بیوه مشارالیها شده، چون اسفندیار خان شکست خورده و ناکام مانده کینه قیومی و صغری را در دل گرفته که منجر به قتل صغری و فرزنداناش شده است به احتمال بسیار زیاد دامادهای صغری با تحریک و تطمیع اسفندیار خان مرتکب قتل مزبور شده اند که ذیلاً دلیل این اتهام را بیان خواهیم کرد.

به محض اعلام جرم به ژاندارمری ابرقو استوار حسین صدری پور رئیس پاسگاه ژاندارمری بنا بر سابقه خصومت اسفندیار خان با صغری و اطلاعاتی که داشته مهمان های نامبرده را احضار کرده چون در بازجویی اختلاف گوئی نموده اند آنها را متهم شناخته و بازداشت کرده است ولی محمد شیروانی را بیگناه تشخیص داده با

قید کفالت قیومی آزاد گذاشته است اسفندیار خان که از دستگیری مرتکبین به سختی متوحش و بیمناک شده شخصاً یا به وسیله عباس استادان و کیل دادگستری به رئیس ژاندارمری یزد و صادقی بازپرس متوسل شده بجای اینکه بازپرس برای کشف آن جنایت هولناک هر چه زودتر خود را به ابرقو برساند با رئیس ژاندارمری یزد به قریه مهریز پنجاه کیلومتری یزد رفته دو شب و یک روز در مهریز با استوار خاکپور فراغه ای که از سر سپردگان قدیمی و مورد اطمینان اسفندیار خان سالاری بوده به مشورت پرداخته نقشه نجات اسفندیار خان و سه نفر بازداشتی را طرح کرده برای متهم کردن افراد دیگر و بهائیان بیگناه با هم توافق و تبانی کرده استوار خاکپور را از مهریز همراه خود به ابرقو برده استوار صدری پور که حاضر به تخلف و تعویض اوراق پرونده به نفع سالاری نمی شده معزول و خاکپور را بجایش منصوب کرده است.

آزاد کردن سه نفر متهمین اصلی یعنی دامادهای صغری و توقیف محمد شیروانی بنام بهائی بودن و شرکت در قتل و علی محمد شیروانی هفده ساله که با اعمال نفوذ سالاری دکتر ابرقو او را هجده ساله تشخیص داده تا قابل تعقیب باشد ثابت می نماید که برای نجات سالاری باید اتهام به افراد بهائی نسبت داده شود.

استادان متخصص در انحراف مسیر دادرسی برای متهم کردن بهائیان به ارتکاب جرم ناکرده و فرار دادن مرتکبین واقعی از تعقیب و مجازات زمینه را کاملاً فراهم ساخته اند لکن به نظر می رسد که بازپرس به تنهائی جرأت جعل و تعویض اوراق پرونده را نداشته به رئیس ژاندارمری یزد و صدری پور هم اعتماد نکرده و می ترسیده مبادا گرفتارش کنند لذا با هم توافق کرده اند که آنچه از اوراق پرونده به ضرر سالاری است از پرونده برداشته شود و بازپرس چشمانش را به بندد و اوراقی که به ضرر متهمین اصلی نیست در پرونده باقی بگذارند و آنچه بازپرس شفاهاً دستور بدهد استوار خاکپور اجرا کند و هر چه خاکپور به نفع سالاری جعل کند بازپرس اعتراضی نکرده پذیرد و درباره انتساب جرم به بهائیان اول بازپرس صراحتاً نامی از

بهایتی نبرد و با ادعای الهام غیبی و مکاشفه علت وقوع قتل را اختلاف مذهبی اعلام کند بهمین دلیل بنا بر طرح نقشه قبلی خاکپور هم با تلفن گرام احمد نکوئی را به بهائی بودن و دخالت در قتل متهم کند بلافاصله اسفندیار خان برای انصراف اذهان عمومی و رفع و دفع اتهام از خودش کار و زندگیش را رها نموده قد مردانگی علم کرده با راننده و گماشته اش به ده بید و قشلاق رفته خانه احمد نکوئی را کاوش کرده، از اشیاء مسروقه چیزی بدست نیاورده ولی فهمیده احمد نکوئی به مسافرت شیراز رفته است دوبار اسفندیار خان به شیراز رفته، با آنکه در کلانتری سه شیراز به اثبات رسیده که احمد نکوئی در شب وقوع قتل در شیراز بوده به دستور صادقی احمد را جلب کرده به ابرقو برده سپس به زندان یزد تحویل داده شده است. اما چون نتوانسته اند دلیلی برای بهائی بودن محمد شیروانی پیدا کنند و از تهمت زدن به شیروانیها و احمد نکوئی نتیجه مطلوب را بدست نیاورده اند به سراغ اجسای اسفندآباد رفته تا دامنه اتهام را به یزد بکشند و اعضاء محفل روحانی را گرفتار کنند چنانچه قبلاً توضیح داده شده با صحنه سازی استوار خاکپور در حضور قضات یزد اول حسن کرم بخش و بعداً محمد رفاهی و حسین همتی را که از بانوات به اسفندآباد برگشته اند فقط به گناه بهائی بودن بدون هیچ دلیل متهم و بازداشت کرده اند اما وقتی این سه نفر در زندان یزد گرفتار بوده اند به عون و عنایت الهی شهود مسلمان گواهی داده اند که آن سه نفر در شب وقوع قتل در بانوات مقیم بوده که فرسنگها با ابرقو فاصله داشته با آنکه صادقی بازپرس یزد نهایت کوشش را برای گرفتار کردن بهائیان می نموده مجبور شده قرار منع تعقیب آن سه نفر را صادر و به تأیید دادستان و اطلاع معاون زاده رئیس دادگاه شهرستان یزد رسانده چون معاون زاده اعتراضی نکرده و قراری خلاف آن صادر ننموده قرار مزبور قطعیت پیدا کرده و آن سه نفر از زندان آزاد شده اند. بازپرس در قرار نهائی و دادستان یزد در کیفرخواست نامی از این سه نفر تیرنه شده نبرده پرونده را برای تعقیب سه نفر

مجهول الهویه موهوم مفتوح گذاشته و پرونده را برای محاکمه همراه متهمین به کرمان فرستاده رئیس دادگاه عالی جنائی کرمان پس از مشاهده پرونده دست خوردگی و کسری اوراق را به وزارت دادگستری گزارش داده است. با آنکه دادگاه عالی جنائی کرمان صلاحیت ذاتی برای دادرسی متهمین پرونده ابرقو را داشته اما چون حسین فروغ رئیس دادگاه جنائی کرمان قاضی باوجدان و شریفی بوده و حاضر نبوده زیر بار اعمال نفوذ برود و دامان پاک خود را با صدور حکم ناحق لکه دار نماید از محاکمه امتناع کرده لذا وزیر دادگستری دستور ارجاع پرونده را به دیوان عالی جنائی شعبه یک طهران صادر نموده است. قضات دادگاه در جلسات مقدماتی با مطالعه پرونده متوجه سستی تمام مبانی اتهام شده قرار رفع نقض و تکمیل تحقیقات را صادر نموده اند البته این تصمیم از هر جهت معقول و موجه بوده زیرا پرونده فاقد کوچکترین دلیل، قرینه و اماره برای اثبات اتهام علیه متهمین علی الخصوص متهمین بهائی بوده بنابراین اسدالله زمانیان بازپرس شعبه دوازده مرکز را برای تکمیل پرونده مأمور کرده اند از قرار معلوم چون زمانیان سابقه تحصیل در مدارس قدیمی قم را داشته و از هر حیث مورد اطمینان محرکین اصلی برای پرونده سازی بوده او را بهمین منظور انتخاب کرده اند. دادگاه در قرار مزبور به بازپرس تفهیم و گوشزد کرده که بدون تحصیل دلیل و دستگیری سه نفر اسفندآبادی مجهول الهویه باسواد و اخذ اقرار از آنها پرونده آماده محاکمه و صدور رأی نخواهد بود و چون دادرسی یزد نتوانسته هیچ دلیلی علیه عباسعلی پورمهدی ارائه دهد بازپرس باید تحقیق کند که نامبرده چه مداخله و عمل مثبتی در ارتکاب قتل داشته است.

زمانیان از مشاهده محتویات پرونده استنباط کرده که اگر مدارک قرار منع تعقیب قطعی سه نفر اسفندآبادی بهائی را در پرونده باقی گذارد بطلان تمام ادعاهای بازپرس و دادستان یزد برای متهم کردن سه نفر اسفندآبادی ثابت می گردد و حلقه ارتباط و دستاویز میان قتل و متهمین و بالنتیجه اعضای محفل روحانی یزد مفقود

می شود لذا زمانیان با ضعف دانش و بینش و فقدان تجربه و تعصب شدید مذهبی به یزد وارد شده با تعزیه گرد آنان معرکه ملاقات و همداستان شده و آنها محمد علی گیوه چی را که از دشمنان سرسخت بهائیان بوده همراه او فرستاده تا مشاور و راهنمای زمانیان برای پرونده سازی باشد زمانیان با پشت گرمی اسفندیار خان و حمایت قضات مافوق بدون احساس مسئولیت در نهایت بی وجدانی و کمال ناجوانمردی از بیسواد و ساده لوحی سه نفر اسفندآبادیهای تبرئه شده سوء استفاده کرده آنها را احضار و بدون اینکه درباره قتل از آنها سؤال و بازجویی کند با تظاهر به محبت و کمک آنها را با خدعه فریب داده اقاویری بر علیه آنها مبنی بر ارتکاب جرم جعل کرده بدون اینکه آن نوشته را برای آنها قرائت کند اثر انگشتشان را در زیر برگه بازجویی زده آنها را متهم کرده و بلافاصله تحویل ژاندارم داده که آنها را به زندان طهران فرستاده اند و به اتکاء گزارش حسین فروغ به وزارت دادگستری مبنی بر کسری اوراق پرونده او هم چند برگ از پرونده را که مدارک برائت سه نفر اسفندآبادی بوده از پرونده برداشته است. زمانیان بر خلاف تمام موازین قانونی و اصول اخلاقی و انسانی مرتکب خیانتی شده که در تاریخ قضائی دنیا حتی در دیوان بلخ هم سابقه نداشته است.

قرار منع تعقیب قطعی سه نفر اسفندآبادی ثابت و مسلم می نماید که هیچ دلیل و دست آویز و رابطه ای میان قتل صغری و عباسعلی پورمهدی، حاجی میرزا حسن شمس، سه نفر اسفندآبادی و بالنتیجه اعضای محفل روحانی یزد وجود نداشته است. شیروانی و پسر و برادرانش هم بیگناه بوده اند ولی چون محمد شیروانی بیچاره بی پناه حاضر نشده علیه بهائیان اظهار خلاف واقع بنماید و یا آنها را به نام محرک و متهم به قتل معرفی کند لابد یا باید بگویند شیروانی بهائنی است و یا چون از بهائیان حمایت و جانب داری کرده مستوجب اعدام است.

احمد نصیری می نویسد آنچه به نظر می رسد: این است که دادگاه عالی جنائی مرعوب، موظف و متعهد بوده تا تمام قوانین جزائی و موازین اخلاقی و محتویات پرونده را نادیده بگیرد چند نفر را محکوم به اعدام، چند نفر را محکوم به حبس و چند نفری را تبرئه کند سپس برای صدور رأی نسبت به هر یک از آنان به استدلال پرداخته است. در نتیجه استدلال دادگاه مخالف با محتویات پرونده و متناقض و معارض با قوانین جزائی و حتی مغایر با تصمیمات قبلی دادگاه است. دلیل و شاهد بارز بر این مدعا اطلاع و اظهار نظر ضیاء ابراهیمی از تصمیم قضات قبل از اعلام رأی بود و بعداً ثابت شد که منشاء آن اطلاعات درست بوده که از صدور حکم اعدام یک نفر آگاه بود ولی پس از اعلام رأی معلوم شد چهار نفر را به اعدام محکوم کرده اند در حالیکه سه نفر از آنها قبلاً با صدور قرار منع تعقیب قطعی مبرای از اتهام شناخته شده بودند.

ابرام حکم محکومین به زندان

دیوان عالی کشور رسیدگی به فرجامخواهی محکومین و وکلای مدافع آنها را به شعبه ۲ به ریاست عبدالعلی لطفی که از قضات بسیار متعصب و نسبت به جامعه بهائنی بدبین بود ارجاع می نماید ولی طولی نمی کشد که لطفی در کابینه دکتر محمد مصدق نخست وزیر به مقام وزارت دادگستری ارتقاء می یابد و حائری شاه باغ بجای او به ریاست شعبه ۲ دیوان عالی کشور منصوب می شود. دو نفر مستشاران شعبه مزبور عبارت از ابریشم کار و فاضل کاشانی بودند. دکتر حبیب مؤید که با حائری شاه باغ آشنا و رابطه دوستی صمیمانه ای داشته اند به اتفاق دکتر عزیزالله نویدی به ملاقات او می روند و از او خواهش می کنند زحمت مطالعه پرونده و لوایح

فرجامخواهی وکلای مدافع و رساله حقایقی چند درباره قتل فجیع ابرقو را بر خود هموار نماید، خداوند را ناظر و شاهد بداند و با صدور حکم عادلانه عده ای بیگناه را از گرفتاری و مرگ نجات دهد. چند روز بعد که مجدداً دکتر مؤید برای حصول نتیجه مذاکرات به او مراجعه می کند حائری شاه باغ می گوید اگر شاهرگ مرا قطع کنند محال است این حکم غیرعادلانه را ابرام نمایم. پس از چندی حائری شاه باغ به دکتر نویدی اطلاع می دهد که به ملاقات او برود. به دکتر نویدی اظهار می دارد چون متنفذین از جمیع جهات مرا تحت فشار قرار داده اند متأسفانه نتوانستیم آزادانه رأی بدسیم تصمیم گرفتیم یا حکم اعدام محکومین به اعدام را نقض و حکم محکومین به زندان را ابرام کنیم یا حکم اعدام را ابرام و حکم محبوسین را نقض نمایم. دکتر نویدی بلادرنگ تقاضای تشکیل جلسه فوق العاده محفل ملی را می نماید و جریان را به عرض محفل ملی می رساند محفل ملی پس از مشاوره انتخاب شق اول را ترجیح می دهند و توصیه می فرمایند که موضوع را به اطلاع خود محبوسین هم برسانید. روز بعد دکتر نویدی به ملاقات زندانیان می رود اعلام آن خیر برای محکومین به اعدام مزده ای جان بخش و برای اعضا، محفل روحانی یزد که منتظر نقض حکم و برائت خود بودند یأس آور بوده اما اعضا، محفل روحانی یزد اظهار می دارند چون ما گناهی مرتکب نشده ایم نزد وجدان خود خجل و شرمند نیستیم و در پیشگاه خداوند علیم و خبیر مبرای از اتهام و روسفید و سرافرازیم و با رضایت و طیب خاطر بقیه این مدت را در زندان می گذرانیم و تمام مصائب و مشقات را تحمل می کنیم تا از اعدام چهار نفر بیگناه جلوگیری شود.

میرزا بدیع الله افغان اظهار می نماید:

ما نداریم از رضای حق گله
عار ناید شیر را از سلسله
عکسهای معظم له در جلسات دادرسی که در برابر قضات دادگاه و تماشاچیان
خشمگین دلیرانه وبی پروا ایستاده مثبت این مدعاست.

دکتر نویدی در خاطراتش به دو مطلب زیر نیز اشاره می نماید:

۱- فاضل کاشانی در زیر ورقه رأی با خط خود نوشته بود تمام بهائیان معصوم هستند این پرونده ساختگی و بچه گانه است ولی با هزاران افسوس که رأی من در اقلیت قرار دارد نام این قاضی شریف و شجاع به نیکی در تاریخ ثبت خواهد شد و خداوند او را قرین رحمت و آمرزش خود قرار خواهد داد.

نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کز او ماند سرای زرنگار

۲- احمد نصیری وکیل متهمین از قول محمود مشکی عضو محفل روحانی یزد که در زندان بوده برای دکتر نویدی تعریف کرده که مشکی اظهار داشته یکشب محمد شیروانی را از زندان به شهربانی بردند نزدیک صبح که او را به زندان آوردند غش کرده بود پس از اینکه به هوش آمد گفت مرا بسیار شکنجه دادند که بگویم بهائیان قاتل صغری و بچه هایش هستند من گفتم بهائیهها و من ابدأ در این موضوع دخالتی نداشتیم و غیر از این حرف غیرواقع دیگری نخواهم گفت. مشکی اظهار داشته شیروانی گفت خدا بینا و آگاه است که من بیگناهم و علیه بهائیان دروغی نگفتم و موجبات زحمت آنها را فراهم نکردم.

دکتر کیخسرو راستی که خوشبختانه در قید حیات است در خاطراتش می نویسد:

پس از اعاده دادرسی در اثر مجاهدت وکلای مدافع حکم اعدام سه نفر اسفندآبادی (حسن کرم بخش، محمد رفاهی و حسین همستی) هر یک به ۱۵ سال حبس تبدیل گردید و دکتر عبدالخالق ملکوتیان به علت اینکه موقع صدور رأی مبنی بر اعزام مهاجر به ابرقو در جلسه محفل غایب بوده تیرئه شد در حالیکه آن پزشک بیگناه سالخورده در موقع صدور حکم برائت سه سال را در زندان قبلاً گذرانیده بود.

سرانجام پس از ۲۵ سال که دکتر راستی و دکتر منشادی منتظر خدمت بودند با پشتکار جلیل تقی زاده و کوشش مداوم عباس نراقی که هر دو وکیل دادگستری بودند دادستان استان طهران ابوالفتح یاسری قاضی باوجدان عادل پرونده را به جریان انداخت

و شعبه ۲ دادگاه عالی جنائی طهران به ریاست علی آزاد قاضی شریف و شجاع حکم برائت دکتر راستی و دکتر منشادی را صادر کرد دادستان در مهلت مقرر اعتراض ننمود حکم قطعی شد. دکتر راستی هم ۱۸ ماه مصائب زندان را گذرانیده بود.

اعدام محمد شیروانی

نمایندگان یزد در مجلس شورای ملی وزیر دادگستری را برای تأخیر در اعدام محمد شیروانی استیضاح می کنند میر مطهری وزیر با تدبیر و روشن ضمیر که از قضات عادل خوشنام بوده در مجلس شورای ملی حاضر می شود و در پاسخ نمایندگان اظهار می دارد چون دیوان عالی کشور حکم اعدام شیروانی را نقض کرده و تقاضای اعاده دادرسی او پذیرفته شده باید دادگاه جنائی مجدداً به اتهام او رسیدگی کند اگر دوباره محکوم شد و حکم قطعی گردید در آنوقت مستوجب مجازات اعدام خواهد بود. چندی بعد حکم اعدام شیروانی صادر می گردد و آن بی تقصیر بی پناه را برای اجرای حکم به یزد می فرستند چون حکم اعدام با یک هفته تأخیر به دادستان یزد ابلاغ می شود هر روز محمد شیروانی با صدای بلند فریاد می زند من مسلمان و بیگناهم بروید اسفندیار خان ابرقوئی که دستور قتل صغری و بچه هایش را داده بگیرید محاکمه کنید. شیروانی عریضه تظلم آمیزی به یکی از روحانیون نیک سرشت خوشنام یزد حاج شیخ غلامرضا می نویسد و برای نجات خود از آن بزرگوار استمداد می کند وصیت نامه اش را نزد ایشان می فرستد و به مسلمانی و بیگناهی خود اقرار و اعتراف می نماید.

در بامدادی که هزاران نفر مردم خشمگین متعصب که از بیگناهی او آگاه نبودند در میدان امیر خچماق یزد برای مشاهده جان دادن آن بدبخت جمع می شوند در حالیکه تماشاچیان به او ناسزا می گویند و لعنت می فرستند شیروانی وضو می گیرد رو به قبله می ایستد نماز صبح را بجای می آورد و با صدای بلند می گوید من بیگناه و مسلمانم و بیگناه از این دنیا می روم اسفندیار خان سالاری دستور قتل صغری را داده بود بروید او را تعقیب کنید. جسم بیجاناش را با توهین از چوبه دار پائین می کشند و در قبرستان کلیمی ها به خاک می سپارند. اعدام این بیگناه بر ضرب المثل معروف که گفته اند سر بیگناه پای دار می رود و سر دار نمی رود خط بطلان کشیده. خداوند بخشنده او را بیامرزد.

خاطرات اسفندیار مجنوب

مجنوب می نویسد: محاکمه ما که ۲۱ روز ادامه داشت قبل از ظهر روز ششم خرداد ماه ۱۳۳۱ شمسی با اعلام ختم دادرسی پایان پذیرفت. ما را برای صرف نهار به زندان کاخ دادگستری بردند یک نفر به زندان آمد گفت الان تعداد زیادی از روحانیون جوان با اتوبوس از قم وارد شدند تا با تظاهرات و ایجاد هیاهو قضات را مرعوب و مجبور کنند که حکم برائت شما را صادر ننمایند آن چند ساعت که خیلی طولانی بنظر می رسید در نهایت اضطراب و دلهره سپری شد بی اندازه نگران و دلواپس بودیم که آیا چه حکمی صادر خواهند کرد.

در ساعت هفت و نیم که ما را به سالن دادگاه عالی جنائی بردند در جلو میز ایستادیم وقتی اشرف احمدی رئیس دادگاه حکم ظالمانه را قرائت می کرد رنگش پریده و صدایش می لرزید از استماع آن حکم ناحق با قلوب شکسته و مأیوس من

پیش خود قضات را لعنت و نفرین کردم و گفتم خوب بود آنها از این مجسمه فرشته عدالت و ترازوی در دستش خجالت می کشیدند و چنین حکم غیر عادلانه ای صادر نمی کردند.

همان شب دوباره ما را به زندان موقت شهربانی بردند حکم دادگاه و عکسهای ما را در جراید منتشر کردند و به دروغ انتشار داده بودند که بزودی ما را به دار می آویزند بستگان ما از شنیدن این شایعات بی نهایت نگران شده به زندان آمدند آنها را تسلی و اطمینان دادیم که ما را اعدام نخواهند کرد.

پری خانم وحدت حق همشیره همسر دکتر راستی که بانوئی فعال و با شهامت بود مرتباً به وزارت دادگستری و درب خانه دکتر مصدق نخست وزیر می رفت و دادخواهی می کرد. از طرف دکتر مصدق به او گفته بودند نخست وزیر پس از مراجعت از خارج دستور می دهد دیوان عالی کشور به پرونده شما عادلانه رسیدگی کند اما هزار وعده خوبان یکی وفا ننمود. بیست ماه از مدت محکومیت گذشته بود ۱۶ ماه دیگر می بایست در زندان گرفتار باشیم پس از صدور حکم ۹ ماه دیگر در بهداری زندان موقت شهربانی بسر بردیم.

یک شب از جانب رئیس زندان به ما اخطار کردند که باید ما را به زندان قصر ببرند چون ملاقات در زندان شهربانی برای بستگان ما آسان تر بود ترجیح می دادیم در همین زندان باشیم لکن جزع و فزع ما سودی نبخشید ما را با اتوبوس زندان به بند ۲ زندان قصر منتقل کردند، چندین دفعه اطاق ما را در محبس تغییر دادند پس از سپری شدن سه ماه تابستان ما را به بند ۱ زندان منتقل کردند. این بند از سایر بندها تمیزتر و دارای درخت و باغچه بود. هم بندان ما کارمندان دولت و متهمین سیاسی تحصیل کرده و مؤدب بودند. سرانجام در آخر شهریور ماه ۱۳۳۲ مدت سه سال زندان ما سپری شد و در زمان زمامداری سپهبد فضل الله زاهدی از زندان مرخص شدیم. استخلاص ما همزمان با ورود ایادی امرالله جناب آقای دکتر جیاگری

بود که به امر مبارک حضرت ولی امرالله به ایران تشریف آورده بودند این افتخار نصیب ما شد که در زیر گنبد حظیرة القدس طهران با معظم له عکسی بیادگار گرفتیم.

بنده و غلامحسین سالکیان پس از دو ماه به یزد مراجعت کردیم. حاج سید علی محمد وزیری یکی از روحانیون متعصب و مخالف که در پرونده ما اعمال نفوذ زیادی کرده و مبالغ هنگفتی از تجار و کسبه بازار برای مخارج محاکمه جمع آوری کرده بود بر بالای منبر رفت و اظهار داشت مسلمانان با غیرت یزد چرا ساکت نشسته اید این افراد را به سزای عملشان برسانید با این بیانات نزدیک بود در شهر یزد شورش و ضوضائی بر علیه ما بر پا شود خداوند به سرهنگ حشمتی رئیس شهربانی توفیق بدهد که از شورش مردم جلوگیری نمود. مردم متعصب یزد آنچنان عرصه را بر سالکیان تنگ کردند که دیگر نتوانست در یزد زندگی کند خانه اش را فروخت و به شیراز رفت.

سایر اعضای محفل در طهران اقامت گزیدند. محمود مشکى پس از مدت مدیدی به یزد مراجعت کرد یک روز مقداری پنیر از بقال نزدیک خانه اش می خرد. بقال قطعه پنیر را در کاغذی می پیچد وقتی مشکى به خانه می رسد و کاغذ را باز می کند مشاهده می نماید که پیش نویس یکی از گزارشات سراسر دروغ وزیری است که به حضور یکی از مراجع متنفذ قم فرستاده، بلافاصله به بقال مراجعه می کند و سنوال می نماید این نامه را چگونه بدست آوردی بقال می گوید مقدار زیادی از این نامه ها را از کلفت وزیری به مبلغ پنج تومان خریده ام. مشکى بیست تومان به بقال می پردازد و تمام نامه ها را می خرد و می بیند از ابتدای اتهام ما تا آخر چه گزارشات خلاف واقع و تحریک کننده ای به آیات عظام قم فرستاده است.

مجنوب درباره اخلاق و رفتار محمد شیروانی می نویسد: هرگز نماز و روزه شیروانی در زندان ترک نمی شد با لحنی گرم و دلپذیر به تلاوت قرآن می پرداخت هنگام تلاوت

آیات می گریست گرچه مردی عصبانی و تندخو بود ولی مهربان و گشاده دست هم بود. هر وقت پول یا غذایی به او می دادیم فوراً با دیگران تقسیم می کرد. در محاکمه اش گفت اگر یک نفر صد تومان ببلزدد سعی می کند برای تخفیف در مجازاتش افراد دیگری را به شرکت در جرم متهم کند ولی بخدا قسم من هرگز این بهائیه را ندیده و نمی شناختم نه من در قتل دخالتی داشتم نه آنها. چون شیروانی بینوا تهی دست بود نتوانست وکیللی برای خود انتخاب کند تا از حقش دفاع نماید وکیل تسخیری او در روز محاکمه خیلی به اختصار صحبت کرد حتی یک بار هم او را برای مطالعه پرونده به دفتر دادگاه نبرد تا ببیند چه دروغهایی علیه او جعل شده و چند برگ از اوراق پرونده که به نفع او بوده از پرونده برداشته اند. شیروانی می گفت نه بهائیهها مرا جزء خود حساب می کنند نه مسلمانان مرا قبول دارند نمی دانم روزی که میمیرم در کدام قبرستان مرا دفن خواهند کرد.

خاطرات حبیب الله رافتی

در بین مدارک و اوراقی که فاضل ارجمند و محقق دانشمند عبدالحمید اشراق خاوری برای تهیه مقدمات کتاب دائرة المعارف بهائی جمع آوری فرموده در زیر نام یزد خاطرات حبیب الله رافتی را هم که مربوط به گرفتاری مشارالیه در واقعه ابرقو بوده منظور داشته اند بنابراین برای اجتناب از تکرار مطالبی که سایر متهمین مرقوم داشته اند فقط به جزئی از خاطرات معزی الیه که حائز کمال اهمیت است اشاره می کنم.

پاسی از غروب روز ششم خرداد ماه ۱۳۳۱ شمسی گذشته بود که ما را از زندان کاخ دادگستری به سالن دادگاه عالی جنائی بردند اشرف احمدی رئیس دادگاه جنائی رأی

مفصل و دور از عدل و انصاف دادگاه را قرائت کرد سپس پیش نویس متن حکم دادگاه را برای ابلاغ به ما ارائه نمودند تأذیل آن را امضاء کنیم با کمال تعجب و تأسف مشاهده کردیم که در اول ۹ نفر اعضای محفل روحانی یزد را تبرئه کرده بودند بعد آن را خط زده دو سال زندان نوشته بودند باز هم روی آن خط کشیده و ما را هر یک به سه سال زندان با اعمال شاقه محکوم کرده بودند.

درگذشت حاجی میرزا حسن شمسی در بهداری زندان

شمسی زندانی سالخورده بیگناهی که به ناحق به ده سال حبس با اعمال شاقه محکومش کردند در اثر ۶ سال گرفتاری در زندان و تحمل نامالیمات و مشقات طاقت فرسای فراوان در زندان بیمار گشته در بهداری زندان تحت عمل جراحی قرار می گیرد. به علت بی توجهی و عدم مراقبت محل جراحی چرکی می شود و حالش به وخامت می گراید در روز پانزدهم فروردین ۱۳۳۴ شمسی روح پاکش از این زندگی ملالت بار دنیای فانی نجات پیدا کرده به ملکوت الهی صعود می نماید. به دستور محفل روحانی ملی پیکرش را با احترام در گلستان جاوید طهران به خاک می سپارند. لکه ننگ دیگری بر دامان استوار خاکپور و قضات بی انصاف الی الابد باقی می ماند. تلگراف تسلیت آمیز مولای رئوف و مهربان حضرت ولی امرالله به افتخار بازماندگانش به شرح زیر شرف صدور یافته.

”خبر صعود موجب تأثر گردید به منسوبین آن محبوس دلیر اطمینان دهید که اجرش در ملکوت الهی عظیم است برای ارتقاء روح این متصاعد الی الله و مجازات شدید ستمکاران دعا می کنم“
امضای مبارک

پس از صدور حکم محکومیت محبوسین از دادگاه عالی جنائی شعبه یک طهران محفل روحانی ملی ایران جریان را به شرف عرض حضرت ولی امرالله رسانیده اند پاسخ تلگرافی هیکل مبارک و مکاتبات محافل روحانی ملی ایران و آمریکا و گزارش اقدامات آنها از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است که در صفحات بعد به نظر خوانندگان گرامی می رسد.

گزارش ملاقات دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران

ساعت ۱۱ صبح جمعه ۱۹ اکتبر ۱۹۵۱ "روز تولد حضرت اعلی"

محل: اطاق نخست وزیر در هتل ریتز تاور خیابان پارک خیابان پنجاه و هفتم نیویورک

گزارش: نهایت دقت به عمل آمد تا مصاحبه در موقعیتی انجام پذیرد که برای اظهارات خود حداکثر آزادی را داشته باشیم بنابراین موضوع وقت برای ما حائز اهمیت بود.

همراه دکتر فضل میلانی شرفیاب شدیم. نمایندگان محفل روحانی ملی آقای بورا کاولین و دکتر میلانی بودند. دکتر نواب وزیر مختار ایران در هلند ما را پذیرفت و به نخست وزیر معرفی کرد. دکتر شایگان عضو مجلس شورای ملی ایران و معاون شورای نفتی و همچنین دختر نخست وزیر حضور داشتند. دختر نخست وزیر و دکتر نواب با عده ای از عکاسان که وسائل خود را آماده می کردند مشغول صحبت بودند بدین ترتیب مصاحبه با دکتر مصدق نخست وزیر در شرایط بسیار خوبی انجام گرفت.

دکتر مصدق انگلیسی صحبت نمی کرد از دکتر میلانی خواهش کرد که مترجم باشد این موضوع به ما کمک بسزائی کرد که توانستیم نه تنها مطالب خود را بیان کنیم بلکه جوهر کلام را بخوبی تفهیم کردیم. دکتر شایگان بسیار خوب انگلیسی حرف می زد فقط گوش می داد و بندرت در مصاحبه ما شرکت می کرد. به نخست وزیر گفتم مفتخرم که از طرف محفل روحانی ملی بهائیان و هزاران بهائی آمریکائی ورود شما را به کشور خود خیر مقدم بگویم و سلامتی شما را مسئلت نمایم. او از این بیانات اظهار تشکر نمود و اظهار داشت خوش وقت است که این خیر مقدم را می پذیرد. بعد به ایشان گفتم بهائیان آمریکا که علاقه خاصی به رفاه و آسایش ملت ایران و ترقی و پیشرفت کشورشان دارند نه فقط به این سبب است که کشور ایران زادگاه دیانت جهانی بهائی است بلکه موطن عده کثیری از برادران بهائی ما است سپس گفتم در تمام دنیا بهائیان ایرانی تا آنجا که برایشان مقدور و میسر باشد صادقانه به نفع کشور خدمت می کنند و یک حکومت عادل را خدمتگذار حقیقی خداوند می دانند بهائیان ابداً در امور سیاسی دخالت نمی کنند فکر اصلی و آرزوی قلبی آنها این است که انصاف و عدالت برای تمام افراد وجود داشته باشد آنها تا حد امکان پشتیبان حقیقی دولت عادل هستند نخست وزیر با دقت به سخنان من توجه می کرد گفت در ایران موازنه دوستانه بیشتری نسبت به بهائیان در مقایسه با سایر اقلیتها وجود دارد.

من گفتم بهائیان آمریکا از تعقیب و اذیت و آزار بهائیان در ایران نگرانند. نخست وزیر سؤال کرد آیا موضوع خاصی را در نظر دارم پاسخ دادم مدارک مثبت بسیاری در باره این وقایع در اختیار داریم. پس از شنیدن این مطالب با تأسف گفت این قضایا را رهبران دینی که تحت نفوذ بعضی از نهضت های سیاسی مانند کمونیستها هستند موجب شده اند. نخست وزیر گفت دولت او نظر سوتی علیه بهائیان ندارد و امیدوار است به همان گونه که در تمام دنیا دین آزاد است در ایران هم همانطور باشد.

نخست وزیر اظهار داشت تعقیب و ستمهای وارده بر بهائیان مربوط به زمان گذشته است و امیدوار است دیگر در آتیه تکرار نشود و قول داد تا آنجا که بتواند از کمک به بهائیان دریغ ننماید و از هر فرصتی برای اجرای عدالت استفاده کند. از احساسات دوستانه او عمیقاً تشکر نموده گفتم بهائیان برای سلامتی شما دعا می کنند پاسخ داد من هم برای موفقیت اشخاصی که افکار عالی و نظر خوب برای ایران دارند دعا می کنم. اظهار تأسف کردم هدیه ای که محفل آمریکا برای ایشان تهیه کرده بودند هنوز نرسیده به محض اینکه برسد ارسال خواهم داشت در ضمن مقاله ای که در مجله لایف در تمجید دیانت بهائی نوشته شده بود به ضمیمه رونوشت برنامه صلح بهائی به ایشان نشان دادم دکتر شایگان اظهار علاقه خاصی به مقاله مزبور نمود منمهم مجله را به او هدیه دادم. روح این ملاقات رسمی بسیار دوستانه بود زیرا هیچ عجله و شتابی در کار نبود و فرصت کافی داشتیم تا آنچه حائز اهمیت است بیان نمایم. دکتر میلانی و من هر دو احساس کردیم که دکتر مصدق در بیانات و نیت خود صادق است او در موقع خداحافظی شخصاً تا درب اطاق ما را مشایعت کرد و دست ما را با گرمی فشرد.

عصر جمعه به دکتر میلانی تلفن کردند که به آپارتمان دکتر مصدق برود چون هدیه محفل ملی آمریکا رسیده بود به دکتر میلانی دادم تا آن را همراه ببرد دکتر میلانی ابتدای ورود هدیه را به دکتر مصدق تقدیم کرد نخست وزیر بی نهایت خوشحال شد که یک آلبوم چرمی زیبا حاوی عکسهای داخلی و نمای خارجی معبد آمریکا را به او هدیه می کنند. دکتر میلانی نامه محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا و گزارش پیوست آن را که حاکی از مظالم و ستمهای بسیاری بر بهائیان ایران بود به ایشان تسلیم کرد دکتر مصدق گفت از بازداشت بهائیان یزد اطلاع دارد چون تیمسار سرلشکر علائی او را ملاقات کرده و به او گزارش داده اند که با بهائیان با عدالت رفتار نمی شود نخست وزیر اظهار داشت که مایل است در ایران به بهائیان کمک

کند اما نامه محفل ملی آمریکا که حاکی از توسعه و نفوذ دیانت بهائی است مورد علاقه او نیست آنچه او احتیاج دارد این است که روی کاغذ مارک دار محفل ملی یک نامه رسمی بنویسیم و برای کمک به برادران بهائی ما که در ایران در معرض اذیت و آزار قرار دارند دادخواهی کنیم و ذیل آن نامه را مهر و امضاء نمائیم تا ایشان بتواند برای کمک به بهائیان ایران مورد استفاده قرار دهد حتی نخست وزیر با صراحت گفت در آخر این نامه رسمی بنویسید "جای بسی شگفتی است در کشوری که دارای تمدن باستانی و قانون اساسی است و تمام افراد در برابر قانون دارای حقوق مساوی هستند متأسفانه با بهائیان خلاف قانون رفتار می شود". نخست وزیر تأکید کرد که این موضوع باید کاملاً محرمانه بماند و گرنه دست او بسته خواهد شد. نخست وزیر از دکتر میلانی سئوالاتی کرد و تعداد محصلین بهائی را در آمریکا جویا شد دکتر میلانی پاسخ داد تعداد آنها قلیل است در حدود ۱۰ الی ۱۵ نفر می باشند. دکتر میلانی و من از پیدا شدن چنان فرصتی گرانبها که همزمان با سالگرد تولد حضرت اعلی بود بی نهایت شاکر و امیدواریم که این پیش آمد طلیمه دوران اجرای عدالت و آزادی برای برادران بهائی ما در ایران باشد.

منشی محفل روحانی ملی آمریکا

هوراس هلی

محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا

دفتر منشی ۵۲۸ خیابان شریدان، ویلمت، ایلی نوئیز

۲۳ اکتبر ۱۹۵۱

توسط سفارت ایران و واشنگتن

جناب آقای محمد مصدق نخست وزیر ایران

محترماً به عرض عالی می رساند

محفل روحانی ملی به نمایندگی از بهائیان آمریکا مقدم آن جناب را به کشور خود گرامی داشته و این فرصت را مغتنم می داند تا شرح مختصری از ستمهای وارده اخیر را بر بهائیان ایران به حضور جنابعالی در سمت ریاست هیئت دولت ایران تقدیم نماید.

در رابطه با موضوع ستمهای وارده بر بهائیان ایران، گزارشی حاوی ۲۴ صفحه در بایگانی این محفل موجود است که در آن موارد بسیاری حاکی از شکنجه، ظلم و آزار و اذیت نسبت به آنان مندرج است. این محفل بر طبق گزارش نامبرده می تواند عادلانه اظهار نماید که افراد ایرانی پیرو دیانت بهائیتی در دوائر دولتی از حقوق مدنی محروم و اموال و دارائی آنها به دست غوغاگرانی که تحت کنترل نیستند غارت می شود و خودشان بی آنکه مأمورین انتظامی و پلیس از آنها حمایت کنند در معرض ضرب و جرح و حتی مرگ قرار گرفته اند.

محفل روحانی ملی (آمریکا) رونوشت تظلمات و دادخواهی های هیئت های اداری بهائیان ایران را که با قید فوریت به دولت مبتوع خود تسلیم نموده اند و بی اثر و نتیجه مانده است در اختیار دارد این محفل اطمینان دارد که آن جناب با آگاهی که

نسبت به فساد عقیده عمومی و سوء رفتار مأمورین اداره مربوطه دارید گامهای مؤثری برای حفظ و صیانت بهائیان در تحت حمایت قانون بر خواهید داشت.

آنچه به اختصار در این عریضه ذکر گردیده مربوط به وقایع کنونی است که از سال ۱۹۴۴ شروع شده و از یادآوری رویدادهای دیگر و مهمترین حقایق موجود در این اسناد تاریخی صرفنظر گردیده است. محرکین آزار و اذیت به بهائیان در حقیقت اعضاء فعال جمعیتی بنام "انجمن تبلیغات اسلامی" می باشند که از سال ۱۹۴۱ به بعد دامنه اعمال نفوذشان شدت و افزایش یافته است. عمال انجمن نامبرده در نقاط مختلف کشور به فعالیت مشغولند و هیجانات عمومی را علیه بهائیان بر می انگیزند و به تشویق و ترغیب پلیس برای عدم حمایت از این قربانیان در برابر تجاوزات عامه می پردازند این جمعیت همچنان به نشر اکاذیب علیه بهائیان ادامه می دهند و آتش بغض و کینه عمومی را دامن می زنند تا مردم این طایفه را دشمن دین و ملت، مخرب اسلام و مخالف با قانون به شمار آورند. در هر کجا که بهائیان مورد حمله قرار بگیرند علمای مسلمان یا به عبارت دیگر ملاها بعنوان عوامل فعال دست اند کارند. از مساجد به مردم اطمینان می دهند که هرگاه بهائیان را قلع و قمع و نابود کنید در بهشت به آنها پاداش داده خواهد شد. از مردم می خواهند که بهائیان را بکشند و اموالشان را تصرف نمایند.

پرونده امر حاکی از آنست که در موارد عدیده مقامات محلی هر گونه اقدام برای فرو نشاندن این هیجانات تعصب آمیز را بسیار خطرناک تلقی کرده اند. از این رو گذشته از آنکه بهائیان وحشیانه تحت ضرب و جرح قرار گرفته و اموالشان به تاراج می رود سازمان های کشوری نیز به تباهی کشیده می شود. طی سال ۱۹۴۴ مساجد و مجامع دیگر اسلامی در شهر شاهرود مردم را به شکنجه و آزار بهائیه ترغیب و تحریک نمودند مردم درب ورودی حظیره القدس بهائیتی را آتش زدند و اسباب و اثاثیه آن را به غارت بردند چند روز بعد از آن یک جمعیت پنج هزار نفری غوغاگر مسلح

به سنگ و چماق و چاقو و ساطور بر سر بهائیان ریختند تنی چند از آنها به کلانتری پناه بردند در آنجا یک افسر پلیس فریاد بر آورد: بکشید این لامذهبها را و در همان حین پاسبان با ته قندان تفنگ خود به جان آنها افتاد مقارن با این احوال غوغاگران خشمگین و بر آشفته منازل و مغازه های افراد بهائی را محاصره نموده به زور وارد خانه ها و مغازه هایشان شده آنچه بود به غارت بردند و آنها را لخت و عریان نمودند و هیچکس به کمک آنها نشتافت.

یک نفر بهائی بنام آقا محمد جذبانی مورد حمله قرار گرفت و عاجز و درمانده بر جای خود ماند جسد بیهوش او را به مطب دکتری در آن حوالی بردند ولی مهاجمین به زور وارد شدند و قربانی خود را اخذ نموده و از پنجره طبقه دوم عمارت به خیابان پرتاب کردند در خیابان آنقدر به جسم نیمه جان او صدمه زدند تا هلاک شد. از جمله افراد بهائی که مغازه ها و تجارتخانه های آنها را مورد غارت قرار گرفت و طعمه آتش شد: خدائی، آقازاده، مهاجرزاده، طباطبائی و عطاری بودند. مهاجمین بعد از تخریب دکانهایشان خانه های آنها را در معرض تاراج قرار دادند و چندین نفر را به قتل رسانیدند. بهائیان موضوع را به مقامات دولتی بردند ولی بازپرسهائی که به شاهرود اعزام شده بودند به وزارت دادگستری گزارش دادند که مجرمین واقعی خود بهائیان هستند. بازپرس دیگر گزارش غرض آلود و بر خلاف حقیقت در مورد بهائیهها تسلیم نمود. از شاهدهای غیربهائی هیچکس را جرأت آن نبود که شهادت بدهد. عاقبت سی و چهار نفر به قتل و غارت متهم و بازداشت شدند و پرونده آنها به دیوان عالی جنائی در طهران ارجاع شد در آنجا سی و یک نفر از این عده به ارتکاب جنحه و جرائم جزئی متهم گردیدند. موضوع این محاکمه و نحوه برگزاری آن احساسات عمومی را جریحه دار ساخت. علیرغم حقایق موجود و شهادت شهود قاتلین آزاد شدند و غارتگران به یک ماه زندان محکوم گردیدند. نتیجه آن شد که بی قانونی تشویق شد و اعتماد مردم نسبت به دادگاهها سلب گردید و خود

انگیزه ای تازه شد که حملات به بهائیان از سر گرفته شود "بروید بهائیهها را بکشید و اموالشان را تصرف کنید مگر دولت اهالی شاهرود را مجازات کرد؟ شما هم می توانید مثل آنها عمل کنید" این بود ندای آشوبگران و فتنه جویان.

مفاد بخشنامه وزارتی تحت شماره ۷۴۴ بتاریخ ۱۳-۴-۱۳۲۳ در آن وقت چنین بود: در بین مبلغین و سران بهائی معمولاً کسانی یسافت می شوند که در دوائر دولتی شاغل هستند فعالیت این افراد و دخالت آنها در امور کشور مخرب و موجب ضرر و زیان است باید با نهایت دقت و جدیت آنها را زیر نظر داشته باشید و در صورت عدم تمکین از اوامر با آنها طبق قانون عمل نمائید. این بهانه ای به دست آشوبگران داد تا بهائیان را تحت فشار و آزار و اذیت قرار دهند و آنها را از ادارات اخراج کنند.

وقایع دیگر که به اختصار گزارش داده شده چنین است:

خانه ای در آباده که محل حظیره القدس بود به آتش کشیده شد و عده ای از بهائیان شهر را مضروب کردند. کتب و اوراق آنها را سوزانیدند و منازلشان را غارت کردند. دو آخوند محلی مردم را به کشتن بهائیهها و تصرف اموال آنها تحریک می کردند. مأمورین انتظامی کوچکترین اقدامی برای جلوگیری از این اعمال نمی کردند. در آران کاشان مسلمین درب مغازه یک نفر بهائی را آتش زدند و در خیابانها به راه افتاده و به بهائی بد و ناسزا گفتند.

در بندرگز اهالی دیوار حظیره القدس را خراب کردند. در بشرویه خراسان جمعی از بهائیان را مضروب ساختند و دو مغازه و هفت خانه آنها را خراب کردند. درب گلستان جاوید (قبرستان بهائی) را طعمه آتش نمودند و گورستان را ویران کردند نسبت به زنان و کودکان اعمال وحشیانه روا داشتند و مقامات دولتی هیچ اقدامی نکردند بلکه بر عکس بهائیان را مجبور کردند که مبالغی به آنها بپردازند. سی نفر به خانه ای هجوم بردند صاحبخانه و همسرش را بیاد کتک گرفته و اناثیه آنها را به

ارزش بیست هزار تومان به غارت بردند در بین این عده سرپاسبان غلامرضا جمشیدی به خانم صاحبخانه وحشیانه حمله کرد.

در بندرشاه دکان های افراد بهائی را غارت نمودند و آنها را تحت ظلم و شکنجه قرار دادند. با چاقو به جان آنها افتادند پلیس ابداً در پی تعقیب بر نیامد.

وقایع مشابهی ازبوجارد، بم (کرمان)، رفسنجان، زابل و سیرجان گزارش داده شده است. در طهران مردم را به اضرار و اذیت و آزار نسبت به بهائیان ترغیب می نمودند.

روزنامه آزادگان نوشت: قوانین ما درباره منع استخدام این فرقه کافر مرتد (ضالّه) در دوائر دولتی صراحت تام دارد بنابراین طبق آئین رسمی ما یعنی شریعت اسلام قتل بهائیان مجاز بلکه یک فریضه دینی شمرده می شود.

پرونده های مربوط به ظلم و ستم نسبت به بهائیان شامل ضرب و جرح، غارت اموال و دارائی آنها در شهرهای طبرس و فردوس (از توابع خراسان) قصر شیرین، قم، کلاوه دره (قزوین)، محمود آباد، گلپایگان، محمود آباد یزد و نهاوند می باشد که تمامی این وقایع طی همان سال (۱۳۲۳ مطابق ۱۹۴۴) اتفاق افتاده است.

سال بعد یعنی (۱۹۴۵-۴۶) شاهد گسترش دامنه ظلم و ستم بر بهائیان در اردستان، امام زاده هاشم، زابل، اسفندآباد، کنگاور، نیریز، سیرجان، ریاط ترک، آسیابان، فسا و سروستان بود. در جهرم سرهنگ شیروانی محرکین و مسببین این اعمال ستمکارانه را تحت حمایت و حفاظت خود گرفت. سایر شهرهایی که بهائیان در آنجا مورد ظلم و آزار قرار گرفتند عبارت بودند از زواره، یزد، اقلید، اصفهان، کشین جان، فسا. در سراسر استان خراسان بهائیان را بخاطر ازدواج به آئین بهائی حبس می کردند و بعضی را به این سبب جریمه می نمودند. در اصفهان به مراقد مقدسه، مزارهایی که مورد تقدیس و تکریم جامعه بهائیان بود هتک حرمت روا داشته. در همین شهر یک دانش آموز بهائی را بخاطر دیانتش از مدرسه اخراج کردند در شهرهای دیگر بهائیان از رفتن به حمامهای عمومی ممنوع شدند.

اسناد و پرونده مربوط به وقایع سالهای ۴۷-۱۹۴۶ بخصوص رعب انگیز است. بطور مثال در بیرجند بخشی از شهر که محل سکونت بهائیان بود مورد هجوم و حمله اهالی قرار گرفت اموالشان را به یغما بردند و اوراق و اسناد آنها را از بین بردند (اوراق بایگانی) و به چند نفر حمله نمودند خسارت مالی که در اثر این واقعه وارد آمد تخمیناً مبلغی معادل یک میلیون و پانصد هزار ریال بود.

قوای انتظامی قادر به دفع مهاجمین نبودند زنان و اطفال بهائی در وحشت و اضطراب بسر می بردند و مردان سر به کوه و بیابان نهادند. در طی همان سال در شهرهای یزد، ساری، پل سفید، شهنسوار، بهشهر، شاهی، نصرآباد، سروستان، میانوآب، اردستان، رفسنجان، چنار و داریون بهائیان مورد تجاوز قرار گرفتند.

نکته قابل توجه اینکه در بروجن اصفهان رئیس اداره فرهنگ (آموزش و پرورش) و متصدیان تلگراف خانه و بخشدار مسلمانان را علیه بهائیان شورانیدند.

در زاهدان جوان بیست ساله بهائی را آنچنان وحشیانه کتک زدند و با چکش بر سرش کوبیدند که در اثر این ضربات مهلک منجر به از دست دادن بینائی یک چشم آن جوان گردید. در خاش (زاهدان) به دو نفر بهائی با سنگ و چماق حمله بردند و مال التجاره آنها را غارت کردند. در سر چاه یک زن شصت ساله بهائی را چنان بیرحمانه مضروب نمودند که در اثر خونریزی جراحات وارده به حال مرگ افتاد بعد تمام سکنه بهائی را از آنجا بیرون کردند.

همچنین پرونده امر حاکی از آنست که طی همان سال (۱۹۴۷-۱۹۴۶) در شهرهای کاشان، آران، نیریز، خرم آباد، بندرگز، جهرم، دوغ آباد، دهج، ریز، زواره، چال خامس و نظنز به بهائیان این نقاط صدمات جانی فراوان و خسارات مالی زیاد وارد کردند. در زواره یک روحانی مردم را وادار می کرد که با بهائیان داد و ستد نکنند و بدهی های خود را هم به آنها نپردازند. در نظنز اصفهان در حالیکه خانه یک بهائی را به آتش کشیدند کودکی به هلاکت رسید.

در خلال سالهای ۱۹۴۸-۱۹۴۷ این کوششهای لاینقطع برای نابود کردن بهائیان به نتیجه نرسید. در اینجا به دو واقعه شازند اشاره می‌کنیم که بهائیان این شهر بوضعی مورد تهاجم وحشیانه قرار گرفتند که ناگزیر شدند خانه‌های خود را ترک کنند و محفل آنجا منحل شد.

در بندر شاه ارباب عمائم هرنوع معامله را با بهائیان تحریم کردند. در گلپایگان بعد از آنکه افراد بهائی مورد ضرب و جرح قرار گرفتند مقامات محلی هر دو گروه یعنی هم مهاجمین و هم بهائیان را زندانی نمودند اما هیجان عمومی آنچنان اوج گرفت که منجر به آزاد ساختن جنایتکاران و تبعید بهائیان قربانی این حوادث گردید.

در نامق از توابع خراسان مأمورین انتظامی حظیرة القدس بهائیان را تصرف نمودند و از آن بعنوان دفتر کار خود استفاده نمودند.

تا آنجا که ما از جریان قتل یک زن و پنج فرزندش در ابرقو نزدیکی یزد در سال ۱۹۵۰ اطلاع داریم هنوز به نتیجه نرسیده است در حالیکه ساکنین آن روستا می‌دانستند مجرم واقعی کیست و او را به مأمورین دولت نشان دادند و حتی روزنامه‌های یزد هم علت ماجرا را چاپ و منتشر کردند معذک در اثر فشار متنفذین مسیر دادرسی منحرف شد تا بالاخره دو نفر بهائی را متهم کرده بازداشت نمودند بهائیان یزد به دولت اطلاع دادند که متعصبین یزد خود را برای حمله و هجوم به بهائیان آماده می‌کنند و اگر دولت از آنها حفاظت نکند عواقب وخیمی در بر خواهد داشت عاقبت این پرونده برای محاکمه به طهران ارسال شد و به قرار اطلاع واصله هیاهو و جنجال و تبلیغات پر سر و صدا می‌تواند فشار زیادی برای پنهان کردن و تقلیب حقایق وارد آورد و این قضیه را بصورت اتهام عمومی علیه بهائیان و دیانتشان در آورد.

ما اطمینان داریم که این مختصر برای اثبات ادعای ما کافی است زیرا در نقاط مختلفی از ایران بهائیان ظالمانه مورد ضرب و جرح قرار گرفته برخی با بیرحمی

کشته شده و اموال گروه بسیاری به تالان و تاراج رفته و آنها از حقوق مدنی محروم مانده اند. بهائیان اجازه چاپ کتاب و مجله ندارند هنگامی که دشمنان به نشر اکاذیب می‌پردازند موجب بدنامی بهائیان می‌شوند در سرشماری رسمی دولتی با آنکه بهائیان با صراحت دیانت خود را اعلام کرده اند مأمورین مربوطه اسامی آنها را در لیست مسلمانان ثبت کردند تا اکتبر ۱۹۵۰ پنجاه و هشت نفر بهائی را از اداره فرهنگ و سایر دوائر دولتی اخراج یا از خدمت معلق کرده اند که ما اسامی آنها را در اختیار داریم. موقعی که مسلمانان متعصب بهائیان را بخدا ناشناسی، شیطان صفتی و الحاد متهم می‌کردند و آنها را دشمن واقعی دیانت اسلام اعلام می‌نمودند محفل ما در ۲۱ مارچ ۱۹۲۸ در موقع بروز آن تضيیقات نامه ای برای رؤسای دیانت اسلام در سرتاسر ایران ارسال داشت آن نامه متضمن حقیقت تعالیم بهائی و وابستگی دیانت بهائی به اسلام و احترام فوق العاده به حضرت محمد بود که ممکن است جنابعالی هم از حقایق دیانت بهائی آگاه باشید برای مزید اطلاع شما رونوشت نامه مزبور را که به زبان فارسی ترجمه شده به پیوست به حضورتان تقدیم می‌داریم. محفل روحانی ملی رونوشت مقالاتی را که راجع به اعمال خشونت آمیز عمومی علیه بهائیان در دوازده روزنامه و مجله ایران به چاپ رسیده در اختیار دارد: روزنامه داد شماره ۱۷۳۷ هفدهم بهمن ماه ۱۳۲۸، روزنامه نیسان شماره ۸، روزنامه ماهان شماره ۲۰ سال ۱۳۲۸، روزنامه ایران طهران شماره ۹۰۰۴ هفدهم بهمن ۱۳۲۸، روزنامه اطلاعات شماره ۷۱۴۷ هفدهم بهمن ۱۳۲۸، شماره ۷۱۵۱ بیست و دو بهمن ۱۳۲۸، شماره ۷۱۴۶ شانزدهم بهمن ۱۳۲۸ (شماره ۷۱۵۱ بیست و دو بهمن ۱۳۲۸ تکراری است). روزنامه باختر امروز شماره ۱۵۶ شانزدهم بهمن ۱۳۲۸، روزنامه کیهان شماره ۲۰۴۶ شانزدهم بهمن ۱۳۲۸، روزنامه هراز شماره ۳۴ بیست و دوم بهمن ۱۳۲۸، روزنامه ملت ایران شماره ۹۰ بیستم بهمن ۱۳۲۸ و مجله خواندنیها شماره ۴۴ بیست و پنجم بهمن ۱۳۲۸.

وقایعی را که شرح می دهیم ناگزیر در خارج از مرزهای ایران به آگاهی مردم می رسد انتشار این اخبار نه برای اینست که بهائیان در آن باره سخنی گفته باشند بلکه چون جهانگردان و مسافران از آن وقایع مطلع می شوند شرح آنها را می نویسند و در اختیار جراید قرار می دهند. برای مثال در تاریخ چهارم اکتبر ۱۹۵۰ روزنامه معتبر و صاحب نفوذ آمریکائی بنام "کلیولند پلین دیلوز" مقاله مبسوطی تحت عنوان "یک مذهب ایرانی مورد تهدید و ارباب متعصبین مذهبی قرار گرفته است" منتشر نمود. در آن مقاله راجع به تبرئه کردن هشت نفر قاتلین دکتر برجیس بهائی اهل کاشان که به قتل اعتراف کرده بودند توضیح داده بود.

جناب آقای دکتر مصدق در اینجا مقتضی می دانیم حقیقت تعالیم بهائی را که مؤکداً به بهائیان دستور می دهد به دولت خود وفادار بوده و قوانین را اطاعت کنند و در هیچ نهضت سیاسی مخرب داخل نشوند به استحضار عالی برسانیم این حکم با کمال قدرت شهروندان بهائی را به رعایت اصول اخلاق حسنه ملزم می نماید.

حیرت و شگفتی فراوان ما از این است که چگونه در کشوری مانند ایران با سابقه درخشان تمدن باستانی و بهره مندی از مزایای اصول قانون اساسی می توان با اقلیتی مانند بهائیان آنچنان بر خلاف وجدان و متناقض با مواد قانون رفتار کرد در حالیکه قانون اساسی ایران با روشن بینی تساوی حقوق تمام افراد مردم را در برابر قانون با صراحت اعلام کرده است. تقدیم این پرونده به حضور آن جناب نه فقط صرفاً به جهت وابستگی دینی و اتحاد و محبت است که موجب هم بستگی ما با بهائیان ایران می باشد بلکه به سبب تعالیم دینی است که به ما می آموزد برای کشور ایران احترام خاصی قائل باشیم.

تمنا داریم با اطمینان دعای خیر ما را بپذیرید.

با تقدیم احترامات فائقه

منشی محفل هوراس هلی

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

شماره ۲۴۵۷

آدرس منشی: شرکت سهامی نونهلان طهران ایران ۱۶ جولای

۱۹۵۲

آقای هوراس هلی منشی محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا ۵۳۶

شریدان، ویلمت، ایلی نوئیز

دوستان عزیز بهائی گزارشاتی درباره بازداشت اعضای محفل روحانی یزد و چند نفر بهائی دیگر را در رابطه با اتهام قتل یک زن و فرزندانش در ابرقو چند بار به محفل شما ارسال شده که آنها را دریافت داشته اید بنابراین در اینجا دوباره تکرار آنها لازم نیست. پس از اینکه دادرسی انجام گرفت و حکم محکومیت علیه این بیگناهان صادر و اعلام شد ما گزارشی به حضور حضرت ولی محبوب امرالله عرض کردیم پاسخ تلگرافی آن حضرت را به پیوست این نامه ارسال می داریم.

"حیفا ۲۶ جون ۱۹۵۲"

از جریان محاکمه محبوسین یزد متأسفم به نظر می رسد صلاح در این است که پس از مطالعات دقیق و بررسی اوضاع داخلی ایران، جزئیات موضوع را به اطلاع محفل ملی آمریکا برسانید و از آنها بخواهید یا به وزارت خارجه آمریکا یا به اولیای دولت ایران یا به سازمان ملل متوسل شوند با نهایت اشتیاق راهنمایی الهی را برای شما مسئلت

شوقی

می نمایم

پس از مشورت دقیق در این محفل اتخاذ تصمیم و انتخاب یکی از دو پیشنهاد یعنی مراجعه به وزارت خارجه آمریکا یا توسل به اولیای دولت ایران را به عهده محفل شما واگذار می کنیم تا هر یک از این دو پیشنهاد را به عقیده خود بهتر و مؤثرتر می دانید انتخاب کنید یا هر دو پیشنهاد را به مرحله اجرا بگذارید.

با توجه به این حقیقت که برادران بهائی ما در ایران شدیداً تحت فشار و مورد اذیت و آزار متعصبین قرار دارند تقاضا نمائید پرونده آنها را برای رسیدگی به اشخاص بی غرض ارجاع کنند تا اتهام وارده بر آنها دقیقاً تحقیق و بررسی شود فعلاً به نظر ما از مراجعه به سازمان ملل صرف نظر فرمائید.

موضوع حائز اهمیتی که لازم است دقیقاً مورد توجه آن محفل قرار گیرد این است که قضات دادگستری یزد قبلاً مدارک مجعول علیه دوستان بیگناه ما ساخته اند و بعداً با تمام توان خود کوشیده اند حقیقت واقعه را خلاف قانون جلوه دهند تا وانمود کنند که حکم محکومیت این بیگناهان مطابق با قانون صادر شده است.

با اینکه وکلای بهائی به تفصیل ثابت کرده اند که مدارک ارائه شده توسط دادگاه ربطی به موضوع اتهام نداشته و مجعول بوده معذک متأسفانه به مدافعات آنها توجه و اعتنائی نکرده اند و مانند واقعه شهادت دکتر برجیس با وجود اعتراف صریح قاتلین به ارتکاب قتل در دادگاه، قاتلین را به بهانه فقد دلیل کافی آزاد کردند.

این محفل محققاً می داند و گواهی می دهد این دوستان که مورد ستم و بی عدالتی قرار گرفته و از این محاکمات در عذابند بیگناه بوده و قربانی تعصب و دشمنی این مردمان شده اند. دادگاه و قضات این کشور همیشه سعی کرده اند حقوق بهائیان را پایمال کنند این موارد را چندین بار قبلاً به نظر محفل شما رسانده ایم تقاضا می شود لطفاً رسید این نامه را تلگرافاً اطلاع دهید.

با عرض تحیات خالصانه منشی

تبصره: امروز به ما خبر رسید که پرونده به شعبه ۲ دیوانعالی کشور ارجاع شده است قاضی رئیس این محکمه لطفی نام دارد که بسیار متعصب و نظر خویی به بهائیان ندارد از شما تقاضا می کنیم در صورت امکان هر چه زودتر برای مساعدت به ما اقدام نمائید.

محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا

۳۰ جولای ۱۹۵۲ ایران طهران شرکت سهامی نونهالان

آقای علی اکبر فروتن منشی محفل روحانی ملی بهائیان ایران

دوستان عزیز درباره موضوعی که در نامه مورخه ۱۶ جولای به ما گزارش داده بودید بلادرنگ اقدامات زیر انجام گرفت:

۱- تلگراف زیر در تاریخ ۲۸ جولای به نخست وزیر ایران مخابره شد

با کمال احترام از آن جناب تقاضا می کنیم در مورد بهائیان یزد که بر خلاف حقیقت به ارتکاب قتل متهم شده و پرونده آنها در شعبه ۲ دیوانعالی کشور تحت رسیدگی است مداخله فرمائید زیرا جریان رسیدگی به بهتان وارده بر آنها تحت تأثیر محیط و نفوذ عناصر متعصب مذهبی قرار دارد که با برنامه های مترقیانه آن جناب منافات دارد جامعه بهائیان آمریکا از جنابعالی تقاضا دارند به نمایندگان بهائیان در ایران فرصت داده شود تا حقایقی را که برای اجرای عدالت و نجات جان افراد بیگناه و مطیع قانون ضروری است به عرض شما برسانند.

امضاء منشی محفل ملی بهائیان آمریکا

- ۲- نامه ای مطابق آنچه شما گزارش داده اید و از مقامات مربوطه تقاضا کرده اید تهیه شده و این نامه به سفیر ایران در واشنگتن فرستاده خواهد شد.
- ۳- رونوشت این مدارک به وزارت خارجه آمریکا فرستاده خواهد شد.
- ۴- این اقدامات به حضور حضرت ولی امرالله معروض خواهد شد.
- خاضعانه دعا می کنیم که این اشخاص بیگناه به کلی تبرئه و آزاد شوند.

با عرض تحیات

منشی محفل روحانی ملی هوراس هلی

محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا

دفتر منشی ۵۳۸ خیابان شریدان ویلمت ایلی نویز

۴ سپتامبر ۱۹۵۲

دکتر حسن پیرنهاد کاردار سفارت ایران واشنگتن

آقای کاردار عزیزم محفل روحانی ملی به نمایندگی از بهائیان آمریکا و از طرف افراد بهائی ایرانی که با بی عدالتی به اتهام جرمی که مرتکب نشده زندانی، محاکمه و محکوم شدند توسط آن جناب به دولت ایران توسل می جوئیم در حالیکه مدارک مثبت حاکی از مشخص بودن هویت مجرم واقعی وجود دارد.

ما به جنابعالی اطمینان می دهیم که درخواست بهائیان آمریکا مبتنی بر حقایق مسلم و مدارک مثبت است. در سال ۱۹۵۰ یک زن و پنج فرزند او که در ابرقو نزدیکی یزد زندگی می کردند به قتل رسیدند ساکنین آن روستا قاتل را می شناختند

و او را به مقامات مربوطه معرفی کردند شهادت نامه و سایر مدارک معتبر در اثبات این موضوع موجود بوده و می باشد ولی مورد توجه قضات قرار نگرفت. علیرغم این حقایق مسلم قضات دادگاه یزد به استناد مدارک مجعول اعضای محفل روحانی یزد و چند بهائی دیگر را بازداشت کرده و به ارتکاب جرم متهم نمودند. رسیدگی به این موضوع به دادگاه عالی جنائی شعبه یک طهران ارجاع شد و محاکمه در روز هفتم می ۱۹۵۲ آغاز گردید.

اسامی متهمین به شرح زیر است. ۹ نفر اعضای محفل روحانی یزد:

- ۱- بدیع الله افنان ۲- دکتر راستی ۳- دکتر ملکوتیان ۴- سالکیان
 - ۵- مشکلی ۶- محمد علی افنان ۷- رأفتی ۸- مجذوب ۹- دکتر منشادی
- چهار نفر بهائیان اسفندآباد:

- ۱- حسن کرم بخش ۲- محمد رفاهی ۳- حسین همتی ۴- حسن شمس
- ۵- عباسعلی پورمهدی مهاجر ابرقو

و چهار نفر مسلمانان محمد شیروانی، علی محمد شیروانی، محمد حسین نکوئی و احمد نکوئی بودند. گزارش جریان دادرسی به وضوح نشان می دهد که حقایق مربوط به این جنایت را نادیده گرفته و این قضیه را فرصتی مناسب دانستند تا با انتشار مطالب نادرست موجب بدنام کردن آئین بهائی و پیروان معصومش گردند.

جلسات دادرسی را در محیط آمیخته با تعصب مذهبی و تنفر شدید نسبت به دیانت بهائی و بهائیان ترتیب دادند اعلامیه هائی علیه بهائیان چاپ و توزیع گردید دادستان برای اثبات اتهام هیچ دلیل و مدرکی که مطابق با موازین قانونی باشد اقامه ننمود و دادگاه را به صحنه نمایش برای وارد کردن بهتان به دیانت بهائی تبدیل نمود.

در روز ۲۷ ماه می حکم توسط آن دادگاه صادر گردید و چهار نفر را به ارتکاب قتل به مرگ محکوم کرد این محکومین عبارتند از:

محمد شیروانی، حسین همتی، محمد رفاهی و حسن کرم بخش که نفر اول مسلمان و سه نفر دیگر بهائی بودند. دادگاه درباره سایر متهمین نیز حکم صادر کرد عباسعلی پورمهدی، حسن شمس بهائی و علی محمد شیروانی مسلمان را هر یک به اتهام شرکت در قتل به ده سال حبس با اعمال شاقه و ۹ نفر اعضای محفل روحانی یزد را به اتهام طرح نقشه قتل به سه سال زندان با اعمال شاقه محکوم نمود. دو نفر مسلمان محمد حسین نکوئی و احمد نکوئی را تبرئه کرد. پانزده نفر محکومین به حکم صادره اعتراض کرده از دیوانعالی کشور تقاضای رسیدگی فرجامی نمودند تا در حکم دادگاه عالی جنائی تجدید نظر شود.

به قرار اطلاع واصله دیوانعالی کشور بر طبق قانون آئین دادرسی کیفری مجاز است یکی از سه طریق را برگزیند ۱- حکم را ابرام کند ۲- حکم را نقض کند ۳- حکم را نقض و رسیدگی مجدد را به دیوانعالی جنائی دیگری ارجاع نماید. چند روز قبل از ۱۶ جولای پرونده برای رسیدگی فرجامی به شعبه ۲ دیوانعالی کشور به ریاست لطفی ارجاع گردید.

جناب آقای کاردار هنوز وقت برای رسیدگی به حقیقت قضیه و توجه به مدارکی که توسط وکلای بهائیان جمع آوری و نوشته شده باقیست تا بیگناهی متهمین به اثبات برسد. تقاضای بهائیان آمریکا اینست که محاکمه جدید به یک دادگاه صالح و بی طرف ارجاع شود که بی غرضانه موضوع اتهام را رسیدگی کند تا حقیقت و راستی از اتهام ناروا و دروغ مشخص و مجزا گردد و مدارک جعلی از اسناد منطقی تمیز داده شود. احساس بهائیان آمریکا اینست که برای نجات این بیگناهان مطیع قانون و جلوگیری از فشار متعصبین و اذیت و آزار آنان لازم است از مقامات عالیرتبه کشوری تقاضا شود یک نفر ناظر بی طرف را برای حضور در جلسات دادرسی منصوب نمایند.

جناب آقای دکتر حسن پیرنهاد بهائیان آمریکائی اصراری ندارند که حقیقت را پنهان و پایمال کنند و بجای اجرای عدالت تقاضای ترحم و بخشش ندارند. ادعای ما اینست این بهائیان که با بی عدالتی محکوم شده اند بیگناهند و استحقاق دارند که مقامات مسئول در یک دادگاه بی طرف به عرایض آنها گوش فرا دهند.

از آنجناب استدعا می کنیم در اولین فرصت ممکن این دادخواست ما را جهت عطف توجه برای اولیای دولت ایران ارسال فرمائید. بهائیان آمریکا و بهائیان تمام دنیا سرزمین باستانی ایران را محترم می شمارند و آرزوی اعتلا و انتشار شهرت خوش نامی ایران را برای قضاوت عادلانه اش در سراسر جهان دارند.

ارادتمند شما منشی محفل روحانی ملی
هوراس هلی

محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا

دفتر منشی ۵۳۶ خیابان شریدان ویلمت ایلی نوئیز

۵ سپتامبر ۱۹۵۲

ایران طهران

جناب آقای محمد مصدق نخست وزیر ایران

بهائیان آمریکا از وضع عده ای از بهائیان ایرانی که اخیراً بازداشت و توسط دادگاه به اتهام جرمی که مرتکب نشده محکوم شده اند بی نهایت نگرانند. این موضوع نشانه ای از تعصب مذهبی است که به نظر ما حائز کمال اهمیت است زیرا بهائیان قربانی از دست متعصبینی که مطیع قانون نیستند زجر و عذاب نمی کشند بلکه توسط یک دادگاه با بی عدالتی محکوم شدند.

حقایق قضیه بطور اختصار از این قرار است:

در سال ۱۹۵۰ یک زن و پنج فرزندش که در ابرقو نزدیکی یزد زندگی می کردند به قتل رسیده اند ساکنان آن ده قاتل را می شناختند و او را به مأمورین نشان دادند شهادت نامه و سایر مدارک معتبر در اثبات این موضوع موجود بوده و می باشد ولی قضات به آنها توجه نکردند. علیرغم این حقایق مسلم قضات دادگاه یزد به استناد مدارک معمول اعضای محفل روحانی یزد و چند بهائی دیگر را به ارتکاب جرم متهم و زندانی کردند. رسیدگی به این موضوع به دادگاه جنائی شعبه ۱ طهران ارجاع شد و محاکمه در روز ۷ ماه می ۱۹۵۲ آغاز گردید.

اسامی ۹ نفر متهمینی که اعضای محفل روحانی یزد بودند عبارتند از: بدیع الله افنان، محمد علی افنان، دکتر راستی، دکتر منشادی، رأفتی، سالکیان، مجنوب، مشکی و دکتر ملکوتیان.

سایر متهمین بهائی: حسن شمس، محمد رفاهی، حسن کرم بخش، حسین همتی از اسفندآباد و عباسعلی پورمهدی مهاجر ابرقو بودند.

چهار نفر مسلمانان محمد شیروانی، علی محمد شیروانی، محمد حسین نکوئی و احمد نکوئی بودند.

گزارش جریان دادرسی به وضوح نشان می دهد که حقایق مربوط به این جنایت را نادیده گرفته و این قضیه را فرصتی مناسب دانستند تا با انتشار اکاذیب و تبلیغات نادرست موجب بدنام کردن آئین بهائی و پیروان معصومش گردند. جلسات دادرسی را در محیط آمیخته با تعصب مذهبی و تنفر شدید نسبت به دیانت بهائی و بهائیان ترتیب دادند. اعلامیه هائی علیه بهائیان چاپ و توزیع گردید. دادستان برای اثبات اتهام هیچ دلیل و مدارکی که مطابق با موازین قانون باشد اقامه ننمود و دادگاه را به صحنه نمایش برای وارد آوردن بهتان به دیانت بهائی تبدیل نمود. در روز ۲۷ ماه می حکم توسط آن دادگاه صادر شد و چهار نفر از متهمین را به ارتکاب قتل به مرگ محکوم کرد این محکومین عبارت بودند از: محمد شیروانی، حسن

همتی، حسین کرم بخش و محمد رفاهی که از این اشخاص نفر اول مسلمان و سه نفر دیگر بهائی می باشند. دادگاه درباره سایر متهمین نیز حکم صادر نمود عباسعلی پورمهدی و حسن شمس و علی محمد شیروانی هر کدام به اتهام شرکت در قتل به ده سال حبس با اعمال شاقه محکوم شدند. ۹ نفر اعضای محفل روحانین بهائیان یزد هر یک به سه سال زندان با اعمال شاقه به اتهام کشیدن نقشه قتل محکوم شدند. دو نفر از مسلمانان احمد نکوئی و محمد حسین نکوئی تبرئه شدند. ۱۵ نفر محکومین به حکم صادره اعتراض کرده از دیوانعالی کشور تقاضای رسیدگی فرجامی نمودند تا در حکم دیوانعالی جنائی تجدید نظر شود. به قرار اطلاع واصله دیوانعالی کشور بر طبق قانون آئین دادرسی کیفری مجاز است یکی از سه طریق را برگزیند: ۱- حکم را ابرام کند ۲- حکم را نقض کند ۳- حکم را نقض کند و رسیدگی مجدد را به دادگاه عالی جنائی دیگری ارجاع نماید.

چند روز قبل از ۱۶ جولای پرونده برای رسیدگی فرجامی به شعبه ۲ دیوانعالی کشور که رئیس آن لطفی است ارجاع گردید.

جناب آقای دکتر مصدق بهائیان آمریکا به عالیترین مرجع قانونی ایران دادخواهی می نمایند و برای حصول اطمینان تقاضا دارند که محاکمه جدید در یک دادگاه بی طرف و بدون تبعیض انجام پذیرد و یک نفر ناظر صالح را برای حضور در جلسات دادگاه منصوب فرمائید.

جناب آقای دکتر مصدق نظر موافق شما با این درخواست نه تنها باعث سپاسگذاری و خوشنودی قلوب بهائیان در آمریکا بلکه در سر تا سر جهان خواهد بود محفل روحانی ملی به اصول قانون اساسی ایران با نهایت احترام می نگرد و می داند که رفتار با بهائیان و محکوم کردن آنان با بی عدالتی تخطی از قانون است.

با نهایت احترام

منشی محفل ملی هوراس هلی

برخورد تصادفی با استوار خاکپور

در تعطیلات نوروز سال ۱۳۳۷ شمسی به اتفاق دو نفر از دوستانم که از طهران برای گردش عازم شیراز بودند در پمپ بنزین آباده توقف کردیم صاحب اتومبیل که رانندگی را خود به عهده داشت فرزند یکی از تجار و ملاکین سرشناس یزد بود از سالها قبل استوار خاکپور را که رئیس پاسگاه ژاندارمری هرات و مهریز بود می شناخت. خاکپور با قدی بلند و چشمانی سبز رنگ و صورتی سرخ فام در حالیکه اونیفورم ژاندارمری پوشیده بود پیش آمده سلام کرد پس از احوالپرسی گفت اگر اجازه می فرمائید مرا تا دو راهی سورمق چهار فرسخی آباده همراه خود ببرید در آنجا پیاده می شوم با وسیله دیگری به فراغه می روم. دوست من موافقت کرد استوار خاکپور در کنارش در صندلی جلو نشست من و دوست دیگرم در صندلی عقب قرار گرفتیم.

چندان مسافتی نه پیموده بودیم که خاکپور بدون مقدمه اظهار داشت من مدتها رئیس پاسگاه ژاندارمری مروست بوده ام برای آقای آقا میرزا محمد علی افغان که شخص بسیار محترم و بزرگواری بود احترام زیادی قائل هستم هرگز تصور نمی کردم ایشان را به معاونت در قتل متهم کرده سه سال در حبس نگاه دارند سپس ادامه داد که حاج میرزا حسن شمسی از خرده مالکین متمول ولی خسیس اسفندآباد بود هیچوقت تعارفی به من نمی داد او را احضار کردم که پانصد تومان از او بگیرم حاضر نشد چیزی بدهد او را در ردیف متهمین قتل ابرقو به بازپرس معرفی کردم بعداً شنیدم به ده سال زندان محکوم و در زندان فوت شده. خاکپور هیچ احساس خجالت و شرمساری نمی کرد پس از نیم ساعت به سورمق رسیدیم خداحافظی کرده پیاده شد.

اعتراف سید محمد قیومی بر بیگناهی محمد شیروانی

نگارنده سال های متمادی در آباده به کشاورزی اشتغال داشتم. شبی در سال ۱۳۴۵ شمسی به اتفاق سرگرد علی اصغر پورحمزه دوست دیرینم برای ملاقات برادرش علی اکبر حمزه پور وکیل دادگستری که از سالها قبل در طهران با او آشنا و دوست شده بودم رفتم. تصادفاً قیومی هم که چندی بود تحت تأثیر احسان و محبت من قرار گرفته به من لطف پیدا کرده بود از ابرقو آمده و در خانه حمزه پور بود از دیدار من اظهار مسرت و خوشنودی کرد. پس از اینکه صحبت او با حمزه پور درباره معنای یک بیت شعر سعدی تمام شد علی اکبر حمزه پور به قیومی گفت اکنون که سالها از واقعه قتل در ابرقو می گذرد و پرونده آن جنایت هولناک مشمول مرور زمان کیفری شده شما را به جدتان قسم می دهم حقیقت واقعه قتل صغری را برای ما تعریف کنید. قیومی که نمی دانست من در جلسات دادرسی متهمین شرکت کرده و از وکلای مدافع آنها اطلاعات کافی را بدست آورده ام اظهار داشت من آن شب در خانه ام واقع در مزرعه رباط تنها بودم صغرای بینوا برایم غذا پخت پس از صرف شام موقعی که مشغول مطالعه بودم ناگهان صدای پای چند نفر که روی پشت بام خانه ام راه می رفتند به گوشم رسید یک نفر هم با مشت از خانه صغری به دیوار اطاق کوبید من که همیشه منتظر سوء قصد از جانب اسفندیار خان دشمن پرکین خود بودم متوجه شدم مأمورین او برای کشتن من آمده اند بلادرنگ چراغ توری را خاموش کرده در تاریکی شب از مجرای آب پشت خانه پا به فرار گذاشته خود را به ابرقو رسانده از مهلکه جان سالم بدر بردم. روز بعد که به خانه برگشتم از قتل فجیع صغری و بچه هایش آگاه شدم.

استوار حسین صدری پور رئیس پاسگاه ژاندارمری ابرقو محمد شیروانی را فقط به گناه اینکه همسایه صغری بود در پاسگاه ژاندارمری تحت بازجویی و تحقیق دقیق

قرار داد ولی چون دلیلی علیه او پیدا نکرد او را بازداشت ننمود. من که بر بیگناهی او یقین داشتم ضامن او شدم که اگر احیاناً ژاندارمری او را احضار کند فوری حاضر شود من تعجب می کنم چگونه قضات بدون اثبات جرم حکم اعدام محمد شیروانی بخت برگشته بی تقصیر را صادر کردند.

ملاقات تصادفی با جواد صادقی بازپرس یزد در لندن

در اواخر تابستان سال ۱۳۵۹ شمسی یک روز در دفتر یکی از دوستانم رضا جهانگیری نشسته بودم ناگهان صادقی که از اقوام مشارالیه بود همراه یک نفر وارد شدند به محض اینکه جهانگیری مرا معرفی کرد صادقی که نام فامیل مرا در یزد شنیده بود بلافاصله و بدون مقدمه اظهار داشت من در یزد به بهائیان خیلی کمک کردم پرونده ابرقو نزد من موجود است. نه تنها صادقی احساس ندامت و شرمساری نمی نمود بلکه خود را طلبکار هم می دانست. حیا و شرم حضور مانع شد که بگویم پرونده ای که نزد شما هست لابد همان اوراقتی است که از پرونده برداشته بودید. خدا رحم کرده که شما کمک فرمودید که عده ای بیگناه را گرفتار و سالها به زندان انداختید اگر مساعدت نمی فرمودید چه می شد؟ امیدوارم خداوند غافر الذنوب از تقصیرات او بگذرد و او را به بخشاید و بیامرزد.

مآخذ ضمائم بخش دوم

- ۱- شهادت دکتر سلیمان برجیس در کاشان از مجلات پیام بدیع و شاخسار و جلد هفتم کتاب عالم بهائی صفحات ۶۸۴ و ۶۸۵
- ۲- شهادت غلامرضا اخضری و فرزندش نورالله در نصرآباد یزد استعلام از مطلعین
- ۳- اذیت، آزار و غارت اموال بهائیان در شهر یزد و روستاها از خاطرات اسفندیار مجنوب
- ۴- زندگی نامه و شهادت بهرام روحانی در تفت استعلام از سروش روحانی فرزند برومندش و خاطرات مجنوب
- ۵- ضوضای عمومی و اشغال حظیرة القدس طهران از مجله پیام بهائی شماره ۲۱۸ فوریه ۱۹۹۸
- ۶- تخریب گنبد حظیرة القدس طهران از روزنامه اطلاعات شماره ۶۱۲ سی و یکم اردیبهشت ۱۳۳۴ شمسی
- ۷- مرگ اسرار آمیز حسن رضائی کلید دار حظیرة القدس از مجله پیام بهائی شماره ۲۱۸ از خاطرات خانم شکوه رضائی
- ۸- شهادی سبعة هرمزک یزد از صفحه ۱۳۶ کتاب "مقالات و رسائل در مباحث متنوعه" تألیف استاد فقید دانشگاه شادروان دکتر علیمراد داودی اعلی الله مقامه

شهادت دکتر سلیمان برجیس

چون در شکایت مورّخه پنجم بهمن ماه ۱۳۲۹ محفل روحانی ملی به نخست وزیر وقت به شهادت ناجوانمردانه دکتر برجیس و تبرئه کردن قاتلین ایشان اشاره شده بی مناسب نیست شرح شهادت آن شهید رفیع در اینجا نقل شود.

سلیمان برجیس فرزند حکیم یعقوب ملقب به شمس الحکما در سال ۱۲۷۸ شمسی در کاشان متولد شده، در مدرسه وحدت بشر که در آن زمان از مدارس بهائی بوده تحصیل کرده پس از فراغت از تحصیل رشته پزشکی از طهران به موطن خود مراجعت نموده به طبابت مشغول می شود. دکتر برجیس که پزشکی حاذق و دلسوز بوده به درمان بیماران می پردازد او یکی از افراد فعال، فاضل و خلوم جامعه بهائیان کاشان بوده و به کارهای عام المنفعه و بشر دوستانه علاقه فراوان داشته کما اینکه برای تأمین رفاه، آسایش و بهداشت احبای قمصر و مازگان گامهای مؤثری برداشته تا گرمابه ای با اصول بهداشتی در آنجا بنا شده است.

در روز چهاردهم بهمن ماه ۱۳۲۸ شمسی مطابق با سوم فوریه ۱۹۵۰ میلادی در ساعت هشت و نیم بامداد دو نفر از اهالی کاشان به مطب او وارد شده ایشان را برای عیادت بیماری دعوت می کنند چون ده نفر بیمار در اطاق انتظار برای ملاقات دکتر برجیس لحظه شماری می کردند دکتر برجیس از آنها خواهش می کند که موافقت کنند پس از معاینه و معالجه بیماران در اطاق انتظار همراه آنها برود ولی در اثر عجز و لابه آن دو نفر که مدعی بودند معاینه بیمار آنها فوق العاده ضرورت دارد دکتر برجیس تحت تأثیر حس ترحم و شفقت قرار گرفته و همراه آنها به راه می افتد پس از عبور از خیابان های کاشان و رسیدن به مقصد دعوت کنندگان، در آن لحظه شش نفر دیگر که در انتظار ورود آنها بودند به دکتر برجیس حمله ور شده ایشان را به

طبقه دوم خانه ای می برند با چاقو، چماق و مشت به جان دکتر افتاده آنقدر ضربات مهلک را ادامه می دهند تا آن پزشک مهربان و بیگناه از پای در آمده سپس جسم نیمه جانش را از دریاچه ای به ارتفاع پنج متر به بیرون پرتاب می کنند. صاحبخانه از ساکنین طبقه فوقانی استمداد کرده بلکه بتواند با میانجیگری خود دکتر را نجات دهد اما کوشش او به جانی نرسیده دکتر برجیس جان به جان آفرین تسلیم می کند.

شاهدان عینی مجتمعاً بر آن قتل فجیع گواهی می دهند قاتل بیرحم دستهای خون آلودش را با برفهای کنار پیاده رو پاک می کند با همدستانش که معاونین در قتل بوده به شهربانی رفته اظهار می دارند که آنها معلمین مدرسه دینی محمدی هستند برای اینکه مذهب دکتر برجیس با مذهب آنها اختلاف داشته ایشان را به قتل رسانده اند.

شهر وندان از ترس و وحشت مغازه های خود را می بندند در معاینه پزشکی از جسد مقتول آثار هشتاد ضربه چاقو مشاهده می کنند. عده کثیری از بهائیان کاشان تحت حفاظت شهربانی بیکر پاک شهید بزرگوار را تا گلستان جاوید کاشان که تا شهر ۳ کیلومتر فاصله داشته با کمال احترام تشییع می کنند. خبر شهادت دکتر برجیس در مطبوعات ایران و جهان منتشر و غوغائی بر پا می کند حتی در روزنامه های کثیرالانتشار ایران هم مانند اطلاعات و کیهان به چاپ می رسد. در صفحه اول روزنامه کیهان مورّخه دوم اسفند ماه ۱۳۲۸ شمسی چند روز بعد از آن قتل فجیع چنین می نویسد:

”دکتر برجیس را در کاشان عده ای از اوباش ناجوانمردانه به عیادت دعوت و به فجیع ترین وضع به قتل رساندند او پزشکی بود خلوم و جانفشان که هرگز از بذل مال و جان در راه معالجه بیماران خود دریغ نمی نمود. بیماران او که همیشه فراوان بودند لحظه ای او را آسوده نمی گذاشتند و حتی شبها نیز خواب آسوده و راحت نداشت او از

جیب پر فتوت خودش بیماران را مجانی معالجه می کرد حتی پول غذا و داروی بیماران بی بضاعت را نیز می پرداخت.

محرکین و قاتلین بیرحم پس از ارتکاب آن عمل غیرانسانی خود در کوچه و بازار کاشان فریاد بر می آوردند که ما دکتر برجیس مبلغ بزرگ بهائیان را کُشتیم تا دیگر در کاشان کسی بهائی نشود.

قسمتی جزئی از تلگراف تسلیت آمیز حضرت ولی امرالله که به مناسبت شهادت دکتر برجیس توسط محفل روحانی ملی ایران به افتخار بازماندگانش مخابره شده بدین قرار است:

”سرنوشت دیرین اعداء امرالله شدید و حتمی الوقوع است. جمال قدم جل ذکره الاعظم در کلمات مکنونه به صراحت می فرمایند ”قسم یاد نمودم که از ظلم احدی نگذرم“.

پس از شهادت دکتر برجیس شکایات و تظلم محفل ملی و همچنین بستگان آن شهید مجید به شخص اول مملکت و اولیای امور و رئیس دیوانعالی کشور مورد کوچکترین توجهی قرار نگرفته دادرسی نبوده که بداد ستمدیدگان مظلوم برسد. با وجود اقرار صریح قاتلین به ارتکاب قتل و شهادت شهود و مدارک مستند دیوان عالی جنائی به عنوان فقد دلیل مرتکبین آن جنایت مسلم و آشکار را تیرنه کرده است و خاطره تلخی از بی عدالتی دادگستری در تاریخ قضائی ایران به ثبت رسیده است.

مناجات زیر را که از خامه مبارک حضرت مولی الوری به افتخار یکی از مؤمنین جانفشان بنام سلیمان نازل گردیده به مناسبت تشابه اسمی و تطابق با حال و احوال

دکتر سلیمان برجیس با خط بسیار زیبا بر روی سنگ آرامگاه آن مرد نکونام حک کرده اند.

هوالله

خداوند مهربانا بنده تو سلیمان از این جهان بیزار شد تا در جهان بالا بر سریر سلیمانی نشیند. روی تو بیند و خوی تو گیرد. ای بزرگوار گناه ببخش پناه ده آگاه کن و در جهان اسرار

غریق انوار فرما ع ع

به فراری که یکی از فرزندان برومند شهید دکتر برجیس در مجله شاخسار مرقوم فرموده اند محل شهادت دکتر برجیس اکنون تبدیل به پارک زیبایی شده که گلها و ریاحین معطری در آنجا کاشته اند چون مرقد دکتر برجیس مورد هتک حرمت و خرابی قرار داشته در سال ۱۹۷۷ میلادی فرزندان باوفای ایشان دکتر منصور، دکتر ناصر و دکتر هوشنگ که هر سه از پزشکان حاذق و خوشنام هستند با کسب اجازه از محفل ملی و مساعدت محافل روحانی کاشان و مازگان و جلب همکاری شهرداری کاشان اجساد مطهر دکتر برجیس و شیخ مازگانی از شهدای دوران حضرت اعلی را به گلستان جاوید مازگان منتقل کرده در جوار آرامگاه آخوند علی مازگانی دفن نمودند. دو سال بعد در زمان حکومت جمهوری اسلامی گلستان جاوید کاشان را تصرف کرده قبور را منهدم و اراضی آن را قطعه قطعه کرده به فروش رسانده اند.

شهادت غلامرضا اخضری و فرزند جوانش در نصرآباد یزد

غلامرضا اخضری معروف به رضا بابا در قریه عز آباد از روستاهای یزد دیده به جهان می‌گشاید. سالها بعد با خانواده اش ترک دیار کرده عازم آباد می‌شود زمانی در کوشکک و ایامی در صفاد از قراء آباده و بعداً تا آخر عمر در مزرعه عباس آباد بهمن سکونت می‌گزینند و به اجاره داری املاک مزروعی، دامداری و چویداری (خرید و فروش گوسفند) مشغول شده از این راه امرار معاش می‌نماید.

متأسفانه در اواخر سال ۱۳۲۲ شمسی یکی از فرزندان بسیار با استعداد و لایق رضا بابا بنام قدرت الله که مساعد او بوده در عنفوان جوانی در اثر ابتلای به بیماری حصه دار فانی را وداع گفته پدر و مادر و بستگانش از آن مصیبت طاقت فرسا بی نهایت متأثر و مغموم می‌شوند.

رضا بابا در آخرین سالهای حیات به پول آن زمان شصت هزار تومان سرمایه داشته است که در اواخر مرداد ماه سال ۱۳۲۹ شمسی مبلغی از سرمایه خود را به مصرف خرید چندین رأس گوسفند از عشایر قشقایی می‌نماید تا آنها را برای فروش به یزد ببرد باقر فرزند تقی اهل عز آباد که با رضا بابا نسبت خویشاوندی سببی داشته مردی شریر و بدسابقه بوده فرزندی بنام محمد حسین انصاری داشته است. محمد حسین یک هفته قبل از حرکت رضا بابا از عباس آباد بی خبر به خانه او وارد می‌شود رضا بابا مأخوذ بحیا شده بر طبق شیوه مرضیه ایرانیان که به مهمان نوازی عادت دارند با خوشرویی و در نهایت گرمی و محبت پنج شبانه روز از مهمان ناخوانده پذیرائی می‌نماید اما محمد حسین که مردی بدسرشت و قسی القلب بوده تحت تأثیر تبلیغات خصمانه و القاء شبهات متعصبین بد اندیش قرار گرفته قتل بهائیان را واجب و خوردن اموالشان را جایز و حلال می‌دانست و بر خلاف ضرب المثل معروف که گفته اند (جائی که نمک خوری نمکدان مشکن) در اثر

وسوسه شیطانی با سوء نیت اعمال صاحبخانه را با دقت زیر نظر گرفته از تعداد و بهای گوسفندان خریداری شده و تاریخ و ساعت عزیمت رضا بابا را از عباس آباد اطلاع کامل حاصل می‌نماید به میزبان مهربان ساده لوح می‌گوید من از عباس آباد به صفاد می‌روم که از آنجا یا از آباده با ماشین کرایه ای به یزد مراجعت کنم با رضا بابا تودیع نموده از عباس آباد خارج می‌شود. دو روز بعد از رفتن محمد حسین از عباس آباد رضا بابا غلام فرزند یوسف علی یکی از زارعین عباس آباد را به مدت دوازده روز برای شبانی گوسفندانش استخدام می‌کند هنگام حرکت از منزل مبالغی وجه نقد در کیف بغل خود می‌گذارد تا در صورت لزوم در اطراف یزد جهت مخارج خود و خرید علوفه برای گوسفندان همراه داشته باشد و با عیال و افراد خانواده اش خداحافظی نموده می‌گوید انشاء الله دوازده روز دیگر خبر سلامتی خود را به آنها اطلاع می‌دهد، لیکن سه روز از موعد قول مزبور می‌گذرد و خبری از او نمی‌رسد و موجب نگرانی عیالش می‌شود در این اثنا سید صمد طباطبائی پیله ور صفادی که با رضا بابا طرف معامله و از او طلبکار بوده از واقعه قتل فحیح رضا بابا و نورالله آگاه شده به عباس آباد می‌رود تا خبر دهشت اثر را به خانواده های مقتولین اطلاع دهد. اما معلوم نمی‌شود که او این خبر را پس از سه روز از کجا و چگونه بدست آورده است؟

رقیه سلطان عیال رضا بابا و محبوبه سبحانی همسر جوان نورالله که شدیداً مضطرب و متوحش شده بودند از غلام یوسف علی همسفر رضا بابا و نورالله که سه روز قبل از نصرآباد به عباس آباد برگشته بوده جریان مسافرت را جویا می‌شوند غلام ماجرای سفر خود را به شرح ذیل تعریف می‌کند:

موقع حرکت از عباس آباد رضا بابا و نورالله توشه سفر و چند کوزه آب را در خورجین نهاده بار الاغ کرده همراه آنها نصف شب که مهتاب و هوا خنک بوده گوسفندان را از عباس آباد حرکت داده نزدیک طلوع آفتاب از گردنه آب اُشتر که در

مشرق عباس آباد واقع است آهسته پائین رفتیم و به چهل چشمه که چشمه هایش آب گوارا دارد رسیدیم یک ساعت رفع خستگی کرده چای و ناشتائی خوردیم و گوسفندان هم از چشمه ها آب خوردند کوزه ها را پر از آب کرده گوسفندان را چراکنان از حاشیه کویر میان آباده و یزد حرکت دادیم هنوز مسافت زیادی نه پیموده بودیم که ناگهان محمد حسین انصاری که جوان قوی هیكلی بود به طرف ما آمد. رضا بابا با تعجب از او پرسید مگر تو به یزد نرفتی اینجا چه می کنی؟ محمد حسین جواب داد چون من کالای قاچاق داشتم مأمورین در تعقیب من هستند می خواهم از راه کویر همراه شما به یزد بیایم. رضا بابا گفت من که در این بیابان کاری برای تو نمی توانم بکنم اگر پول می خواهی بتو می دهم ولی او قبول نکرد و با اصرار همراه ما شد به اتفاق به راه افتادیم چند ساعت بعد به چشمه معروف به آب ترش که آب شور دارد رسیدیم دوباره گوسفندان را آب دادیم پس از ساعتی استراحت و رفع خستگی به سفر خود ادامه دادیم در راه کویر محمد حسین به نورالله گفت چون من قوی تر از تو هستم شش پرت^۱ را به من بده تا اگر گرگ به گله حمله کند دفاع کنم. مسافرت ما در کویر ۹ شبانه روز طول کشید و محمد حسین از آذوقه ما استفاده می کرد وقتی به نزدیکی نصرآباد پنج فرسخی یزد رسیدیم بعدازظهر بود نان و چای خوردیم و استراحت کردیم. رضا بابا به عادت همیشگی اش الاغ خود را سوار شد تا برای خرید آذوقه برای خودمان و پیدا کردن مشتری برای فروش گوسفندان به نصرآباد برود. چند دقیقه بعد محمد حسین هم به دنبال او رفت. روز بعد در حالیکه بر الاغ رضا بابا سوار بود تنها برگشت و به نورالله گفت پدرت به یزد رفت و این کاغذ را به تو نوشت به محض اینکه نورالله چشمش به نامه افتاد گفت این که خط و

^۱ شش پرت از ترکه درخت ارجن است و یک قطعه آهن گرد شش پهلو به یک سر آن متصل کرده اند و اسلحه بسیار محکمی است

امضای پدر من نیست محمد حسین اظهار داشت خودم نوشتم می خواستم به بینم گول می خوری یا نه؟ تا عصر روز بعد رضا بابا برنگشت نورالله خیلی نگران شد نزدیک غروب برای پیدا کردن پدرش به طرف نصرآباد روانه شد پس از چند دقیقه محمد حسین به دنبال او به راه افتاد صبح روز بعد که من هنوز گوسفندان را برای چرا نبرده بودم محمد حسین آمد به من گفت من گوسفندان را از رضا بابا خریدم رضا بابا سفارش کرد گوسفندان را به من تحویل بدهی خودش با نورالله به یزد رفتند من دیگر به تو کاری ندارم اجرت دوازده روز را به من پرداخت و مبلغ زیادی هم بابت انعام به من داد گفت درباره مسافرت رضا بابا و نورالله با کسی صحبت نکن من خداحافظی کرده با ماشین کرایه ای به آباده برگشتم.

به احتمال قوی غلام از غیبت بدون دلیل رضا بابا و نورالله و طرز کردار و گفتار محمد حسین متوجه شده بوده که آن دو مظلوم را سر به نیست کرده ولی بذل و بخشش قاتل مانع می شود که غلام در ابتدای مراجعت به عباس آباد به بستگان مقتولین اظهاری نماید بستگان مقتولین که خبر قتل پدر و پسر را از سید صمد طباطبائی می شنوند اول داود یزدانی داماد رضا بابا بعد عیالش رقیه سلطان و بدیع الله دهقانی داماد دیگرش چند دفعه متوالی از عباس آباد به یزد و نصرآباد می روند جریان را به ژاندارمری اطلاع داده برای پیدا کردن اجساد مقتولین استمداد می کنند بالاخره پس از یازده روز که از قتل رضا بابا می گذشته در اثر تحقیق و جستجوی فراوان جسم بی جان رضا بابا که پاشنه های پایش از بین رفته بود در قعر چاه قنات نزدیک راه پیدا کرده از چاه بیرون آورده در گلستان جاوید جدید نصرآباد به خاک می سپارند جنازه او اولین جسدی بوده که در آنجا دفن کرده اند ولی هر چه جد و جهد و جستجو می کنند اثری از جسد نورالله بدست نمی آورند معلوم نمی شود قاتل با جسد او چه کرده است. قاتل بیرحم سنگدل گوسفندان مسروقه را با قیمت بسیار ارزان نقد و نسیه می فروشد و بلافاصله فرار را بر قرار ترجیح داده به عراق و

کریلا می رود اداره ژاندارمری مبلغ ناچیزی از بهای گوسفندانی که به نسپه فروخته شده بوده جمع آوری کرده به ورثه مقتولین می پردازد. قاتل بی انصاف پس از مدتی که در کریلا به سر برده به ایران برگشته در طهران سکونت می گزیند تصادفاً حسین آقا حسینی پسر کدخدای عز آباد که از سوابق سوء او با خبر بوده روزی در طهران در خیابانی به او بر می خورد او را می شناسد و فوراً به کلانتری اطلاع می دهد قاتل گریز پای دستگیر و بازداشت می شود هنگام بازجویی به ارتکاب دو قتل عمد اقرار و اعتراف نموده می گوید دو نفر بهائی واجب القتل را کشته ام در پاسخ سئوالات بازپرس اظهار می دارد با ضربه های محکم شش پر به سر رضا بابا کوبیدم تا بیحال شده بر روی زمین افتاد و کیف پول را از جیب بغلش بیرون آوردم خودش را که هنوز جان داشت به داخل چاه قنات نزدیک راه انداختم ولی از طریقه قتل نورالله هیچ توضیحی نمی دهد فقط می گوید به حدی او مظلوم بود که طاقت گفتنش را ندارم. جای بسی تردید و تعجب است که چگونه قاتل سفاک در بازجویی اظهار دلسوزی کرده در حالیکه وقتی در خانه رضا بابا بوده مشاهده کرده که همسر جوان نورالله باردار است و یک کودک خردسال دارد و به شوهر جوانش ترحم ننموده در نهایت قساوت و ناجوانمردی او را کشته و جسدش را مخفی کرده است!

محمد حسین انصاری در دادگاه عالی جنائی به اتهام ارتکاب دو قتل عمد بر طبق ماده ۱۷۰ قانون کیفر عمومی محکوم به اعدام می شود. در اثر اعمال نفوذ متعصبین وزیر دادگستری از حضور شاه تقاضای دو درجه تخفیف در مجازات می نماید شاه استدعای او را پذیرفته حکم اعدام او به ۱۵ سال حبس تبدیل می شود.

در روز نهم آبان ماه ۱۳۳۹ شمسی که شاه به مناسبت تولد رضا پهلوی ولیعهد خود زندانیان را مورد عفو قرار می دهد محمد حسین انصاری هم مشمول بخشش ملوکانه شده از زندان آزاد می گردد. غلامرضا اخضری هنگام شهادت ۵۹ سال از عمرش

می گذشته علاوه از دو دختر بالغ یک دختر صغیر بنام صفا و یک پسر صغیر بنام اسفندیار داشته است. نورالله در وقت شهادت ۲۴ ساله بوده همسر جوانش محبوبه سبحانی حامله و دختری ۱۸ ماهه بنام پروین داشته است.

خوانندگان گرامی بخوبی درک می نمایند که دو خانواده داغ دیده که سرپرست و نان آورشان را با آن وضع رقت بار از دست داده بودند چه مصائب و مشکلاتی را تحمل کرده تا زندگی خود را اداره و کودکان یتیم را بزرگ نموده اند پس از آنکه محبوبه در عباس آباد وضع حمل می کند و چند ماهی نوزادش را شیر می دهد پدرش رجبعلی سبحانی از عز آباد به عباس آباد آمده می رود. رقیه سلطان عیال رضا بابا سهم الارث همسر نورالله و کودکان او را تحویل رجبعلی می دهد و مبلغی هم بابت مخارج کودکان می پردازد. رجبعلی محبوبه و دو کودکش را به عز آباد می برد بعد از مدتی که محبوبه تصمیم به ازدواج می گیرد اسفندیار کودکان را به عباس آباد می آورد ولایت آنها را قبول می کند مخارج زندگی آنها را تأمین می نماید و رقیه سلطان هم با دلسوزی و مهربانی از آنها مواظبت کرده پروین و ایران را به مدرسه فرستاده و قالی بافی به آنها یاد می دهد تا هر دو به سن بلوغ رسیده ازدواج نموده و تشکیل خانواده داده اند. از خداوند بخشنده و مهربان عفو، آمرزش و ارتقاء ارواح آن دو شهید مجید را که در نهایت مظلومیت به مقام رفیع شهادت نائل شده اند مسئلت می نمایم.

اسفندیار اخضری که در نوجوانی از وجود پدر مهربان محروم مانده دربارہ خوابی که سالها بعد از شهادت پدرش دیده چنین می نویسد:

پس از اینکه من به سن بلوغ رسیدم به علت موانع و مشکلات نمی توانستم مرتباً از آباء به نصرآباد یزد بر سر خاک پدرم بروم و برای آمرزش و شادی روح او به تلاوت دعا و مناجات پردازم ناراحت و نگران بودم پس از اینکه یک وانت خریدم به مادرم گفتم در صورت امکان می خواهم صندوق محتوی جسد پدرم را از نصرآباد به

گلستان جاوید یزد منتقل کنم در این فکر بودم که شبی پدرم را در خواب دیدم پالتوش را روی شانه هایش انداخته از جلو قلعه عباس آباد به طرف داخل قلعه می رفت با حالت عصبانی رو به من کرده اظهار داشت مگر نمی دانی من کجا هستم جواب دادم نه گفت همراه من بیا او از جلو و من در دنبالش روان شدم به باغ بسیار بزرگی وارد شدیم که زمینش از چمن سبز و خرمی پوشیده شده بود و جوی آب زلالی اطراف باغ جاری بود در آخر باغ رختخوابی روی تختخوابی قرار داشت و بالای تخت لامپ قوی و پر نوری آویزان و می درخشید پدرم گیوه هایش را بیرون آورده روی تختخواب تکیه داد با عصبانیت با لهجه یزدی اظهار داشت حالا دیدی من کجا هستم "برو دنبال کارت شو". من از خواب بیدار شده از تصمیم خود منصرف گشتم.

اذیت، آزار و غارت اموال بهائیان در شهر یزد و روستاها

پس از بازداشت اعضای محفل روحانی یزد در سال ۱۳۲۹ شمسی دشمنان و بد اندیشان در یزد و قراء و قصبات اطراف شهر یزد به دروغ انتشار می دهند که بهائیان در قتل محمد فخار و صغری و فرزندانش در ابرقو دخالت داشته اینها قاتل و جنایتکارند. با انتشار این اکاذیب احساسات مذهبی افراد متعصب و ساده لوح را بر علیه بهائیان مظلوم بر می انگیزند تصادفاً جوانی در محله مالمیر یزد فوت می شود فوراً بهائیان بیگناه را به قتل او متهم می کنند عده کثیری از جهال در خیابان راه افتاده وادینا وشریعتا گویان به قصد قتل و غارت بهائیان از میدان شاه به طرف میدان امیر چخماق حرکت می کنند متأسفانه مأمورین شهربانی هم جلوگیری نمی کنند غارتگران مغازه های علی اصغر خرم و غلامحسین صمدانی را غارت کرده خودشان را هم به سختی مضروب می کنند که با اجساد نیمه جان نقش

بر زمین می شوند سایر مغازه داران بهائی از ترس مغازه های خود را بسته پا به فرار می گذارند وقتی مهاجمین با هو و جنجال به میدان امیر چخماق می رسند فرمانده ژاندارمری یزد که برای کمک به مأمورین شهربانی آمده بوده با ابراز لیاقت و شهامت با شلیک چند تیر هوائی آشوبگران را متفرق می نماید و مضروبین را به بیمارستان می فرستد.

در محله راحت آباد تفت که اکثر سکنه اش زرتشتی و عده قلیلی هم بهائی بودند دو نفر مقنی در خانه رستم سبحانی به حفر یک حلقه چاه مشغول بودند بدین ترتیب که پسر مقنی در قعر چاه مشغول حفاری بوده و پدرش سر چاه گل کشی می کرده ناگهان دیوار چاه ریزش می کند و فرزند مقنی در زیر آوار مانده به هلاکت می رسد پدرش بر سر زنان از خانه خارج می شود که از عابریین برای نجات فرزندش استمداد کند عده ای از اشرار به بهانه اینکه صاحبخانه عمداً فرزند مقنی را به چاه انداخته وارد خانه می شوند که رستم سبحانی را به قتل برسانند همسرش با التماس و زاری مانع قتل شوهرش می شود مهاجمین با پرتاب کوزه سر و صورت سبحانی و همسرش را به شدت مجروح و مضروب می کنند آنها را برای معالجه به بیمارستان می برند. متأسفانه دادسرای یزد به جای رسیدگی و مجازات ضاربین، مضروبین بیگناه را چند روزی بازداشت می کند.

همچنین نصرالله صمصامی از احبای خوید آباد را با همسر و پدر و مادر همسرش از نصرآباد پیشکوه اخراج می کنند آن آواره گان بی سر و سامان مجبور می شوند به کاروانسرای تفت پناه ببرند از بد حادثه پدر عیال صمصامی که مسلمان بوده از فرط ناراحتی سگته می کند جهال سر و صدا راه می اندازند که چون پدر عیال صمصامی مسلمان بوده عمداً دامادش او را به قتل رسانده است دادسرای یزد نصرالله و همسرش را یک ماه به زندان می اندازد پس از اثبات بیگناهی آنها را آزاد می کنند.

محمود ضیائی معلم درس اخلاق اطفال دهج را به شکستن چراغ مسجد متهم نموده دادسرای یزد او را هم مدتی بازداشت می کند همسرش به بازپرس تظلم کرده می گوید از جان بهائیان بیگناه چه می خواهید که هر روز یک نفر را با ادعا و تهمت دروغ به زندان می اندازید.

زندگی نامه بهرام روحانی

بهرام روحانی فرزند سروش روحانی است پدرش به حضرت باب ایمان آورده و به سروش بابی معروف بوده است. همسرش بانو خانم فرزند رستم علیائی از مؤمنین قدیم بوده که به هدایت و تبلیغ نفوس جویای حقیقت همت می گماشته است. بهرام روحانی سه فرزند بنام قدرت الله، عنایت الله و سروش داشته است.

قدرت الله در جوانی به هندوستان رفته به هتل داری مشغول گشته است. قدرت الله در اجرای نقشه ده ساله مهاجرت به همراهی خدا رحم مژگانی با تحمل زحمات زیاد موفق به فتح یکی از نقاط مهاجرتی شده نام نیکشان جز، فارسان میدان مهاجرت در لوحه ذهبی ثبت شده است.

عنایت الله روحانی بر حسب توصیه پدرش به قریه خوید آباد پشتکوه مهاجرت کرده با کوششی خستگی ناپذیر به تعلیم و تربیت و تدریس اطفال بهائی و غیربهائی پرداخته در عرض مدت سه سال دروس دوره شش ساله ابتدائی را به آنها آموخته چندین بار حسودان بدخواه به جای تشکر و قدردانی از اقدام بشر دوستانه او به اداره فرهنگ یزد شکایت می کنند ولی چون در آن زمان بجز در قریه نصرآباد مدرسه دیگری وجود نداشته اداره فرهنگ به شکایت شاکیان ترتیب اثری نداده حتی عنایت الله را مورد تشویق و تمجید هم قرار می دهند.

سومین فرزند بهرام روحانی، سروش روحانی پس از انجام خدمت سربازی و شهادت پدر بزرگوارش ترک یار و دیار کرده به عزم مهاجرت رهسپار عربستان شده در آنجا رحل اقامت افکنده به خدمات امری مشغول و موفقیت های زیادی نصیبش گردیده است.

شهادت بهرام روحانی در تفت

وقتی خبر ضوضای یزد به تفت می رسد عده ای جهال متعصب و ویرانگر به تخریب دیوار و قطع اشجار باغات بهائیان از جمله باغ بهرام روحانی در قریه راحت آباد تفت مشغول می شوند. بر حسب تصویب محفل روحانی تفت بهرام روحانی و مهربان خاوری برای تقدیم شکایت و دادخواهی به پاسگاه ژاندارمری شودبالا بیست کیلومتری راحت آباد می روند چون نزدیک غروب بوده رئیس پاسگاه رسیدگی به شکایت آنها را به روز بعد موکول می نماید. روز بعد بهرام روحانی به تنهائی به پاسگاه ژاندارمری مراجعه می کند هنگام مراجعت و عبور از بازار وضع را غیرعادی و ناامن تشخیص داده تصمیم می گیرد با عجله از محل دور شده خود را به خانه برساند. نزدیک غروب بوده که می خواسته از کوچه باغها عبور کند سه نفر از اشرار که او را تنها می بینند با سنگ بزرگی ضربه مهلکی بر سرش فرود می آورند و با ضربات چاقو آن مرد محترم و بیگناه را به شهادت رسانیده پا به فرار می گذارند تصادفاً بانویی که در باغ مجاور کوچه بوده داد و فریاد را شنیده از روی دیوار باغ منظره دلخراش قتل را مشاهده می کند وحشت زده سراسیمه با پای برهنه با عجله خود را به خانه می رساند و بیهوش بر زمین می افتد بستگانش او را بهوش می آورند علت اضطراب او را سنوال می کنند می گوید سه نفر با چاقو مشغول کشتن یک مرد مسلمان بودند. بستگانش که از خانواده های سرشناس و متنفذ

شمسی بوده است. نام نیکش جاویدان و روان پاکش قرین بخشش و آمرزش پروردگار
بخشنده مهربان باد

سخنرانی حجت الاسلام محمد تقی فلسفی در رادیو و اشغال حظيرة القدس طهران

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴ شمسی که مصادف با ماه رمضان بود فلسفی واعظ
شهیر که در سخنوری استاد بود و در موعظه لحنی گیرا داشت و در شنوندگان به ویژه
عوام الناس تأثیر عمیقی می گذاشت با اجازه دولت هر روز از ساعت ۱ تا ۲
بعدازظهر در رادیو طهران اول درباره امور دینی موعظه می کرد و پس از آن علیه
دیانت بهائشی و پیروانش داد سخن می داد و به سب و لعن و تحریک احساسات
مذهبی مردم متعصب می پرداخت. گاهی هم با تحریف حقایق آتش کینه و خشم
مردم ساده لوح بی اطلاع را شعله ور می ساخت و بر عداوت و بدبینی آنها نسبت به
دیانت بهائشی می افزود کما اینکه یک روز می گفت پیشوای بهائیان به پیروانش
درس بی وطنی داده و اظهار داشته "لیس الفخر لمن یحب الوطن" ولی دنباله آن را
که "بل لمن یحب العالم" است ذکر نمی نمود در اثر پخش این مطالب عاری از
حقیقت و فتنه انگیز ضوضا و هیجان عمومی در اکثر نقاط کشور بر پا شد.
در روز ۱۶ اردیبهشت ماه همان سال به دستور تیمسار سرتیپ تیمور بختیار فرماندار
نظامی طهران سربازان حکومت نظامی حظيرة القدس طهران را اشغال کردند. در
سایر نقاط هم حظائر قدس به تصرف دولت در آمد. عده ای از سربازان فرمانداری
نظامی در حظيرة القدس مستقر شدند به استثنای حسن رضائی کلیددار و مسئول

محلّه گرمسیر بودند بلافاصله به ژاندارمری اطلاع می دهند مأمورین ژاندارمری
برای رسیدگی به محل واقعه می آیند از مقتول عکسبرداری می کنند. رهگذری از
راه رسیده او را شناخته می گوید مقتول بهرام روحانی است مأمورین ژاندارمری یک
نفر را برای اطلاع همسرش می فرستند. برای اینکه ورثه اش فرصتی برای تظلم و
دادخواهی نداشته باشند ژاندارمها دستور می دهند در همان شب سرد زمستان که
برف هم می باریده مقتول را به خاک بسپارند. چون مردان بهائشی از ترس متواری
شده بودند فقط برادر مقتول و یکی از بستگانش در محل بودند مبلغ زیادی به دو
نفر از اغیار می پردازند تا در حمل جنازه به گلستان جاوید که تا محل واقعه بیست
کیلومتر فاصله داشته به آنها کمک و همراهی کنند. وقتی در غسلخانه لباسهای
مقتول را برای غسل دادن بیرون می آورند آثار هفتاد و نه ضربه عمیق چاقو را در
بدنش مشاهده می کنند. ستمکاران به شهادت بهرام روحانی اکتفا نکرده و آن
جنایت فجیع آتش تعصب و کینه آنها را فرو نشانده دیوار گلستان جاوید را خراب
کرده با شکستن سنگها و نبش قبور جهالت و دشمنی خود را ثابت می کنند. روز
بعد اشرار طوماری امضاء کرده هم پیمان می شوند که به بهائیان حمله کرده
خانه هایشان را خراب، اموالشان را غارت، به بانوان و دختران جوان آنها اذیت و آزار
برسانند عصر که مشغول شکستن شیشه های درب و پنجره خانه های بهائیان
بوده اند شخص محترم و سرشناس متنفذی به میان جمعیت آمده گریبان خود را چاک
داده فریاد بر می آورد که وحشیگری تا اینجا بس است آیا می توانید آشی را که
دیروز پخته اید بخورید؟ با نصیحت و اندرز ماجراجویان را از نقشه پلید خود باز
می دارد و از عواقب وخیم اعمال ناشایسته می ترساند و می گوید مأمورین
انتظامی و مراجع صالحه شما را تعقیب و مجازات خواهند کرد و با این اقدام خدا
پسندانه به شورش و بلوا خاتمه می دهد. تاریخ شهادت شهید رفیع بهرام روحانی
رحمت الله علیه روز یازدهم ماه صیام مطابق با بیست و یکم اسفندماه ۱۳۲۹

اعلامیه دولت

”می بایست مراکز اجتماعی را که موجب فتنه دینی و دنیوی و مایه اختلال انتظام می باشد منحل سازند.“

”این اعلامیه از نظر سیاست کلی کشور در نهایت مهارت تنظیم و صادر شده بود اما شاید متعصبین افراطی را راضی نمی کرد ولی اگر دولت تصمیمات شدیدتری اتخاذ می کرد احتمال داشت به هرج و مرج و خون ریزی منجر گردد بنابراین اقدام دولت عاقلانه و با احتیاط بود.“

تخریب گنبد حظیره القدس طهران

پس از گذشت پانزده روز از اشغال حظیره القدس طهران دولت به فکر خراب کردن آنجا افتاد ولی چون مصلحت ندید تمام بنای حظیره القدس را منهدم کند فقط به تخریب گنبد اکتفا کرد که شکل ساختمان را تغییر دهد تا دیگر آن گنبد مرتفع و با شکوه در مرآی و منظر حسودان و بد اندیشان وجود نداشته باشد. لذا صبح روز ۳۱ اردیبهشت ماه تخریب گنبد آغاز شد. عده ای از روحانیون، شیخ محمد تقی فلسفی واعظ، خبرنگاران جراید و عکاسان به حظیره القدس آمدند تا از نزدیک تخریب گنبد را تماشا کنند خبرنگاران عکاس با شتاب و علاقه فراوان به عکس برداری از نقاط مختلف حظیره القدس مشغول شدند. دو نفر از خبرنگاران بهائیان احمد جلیلی و عنایت الله وهمن هم برای کسب اطلاع و مشاهده اوضاع و عکس برداری جزء خبرنگاران در حظیره القدس حاضر شدند. تیمساران سرلشکر نادر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش ایران و تیمور بختیار فرماندار نظامی طهران در ساعت یک و نیم

محافظت از اشیاء و لوازم حظیره القدس به دستور فرماندار نظامی سایر خادمین و خانواده های آنها و خانواده رضائی از حظیره القدس اخراج شدند.

در روزنامه اطلاعات شماره ۶۱۲ سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۳۴ شمسی بدین مضمون می نویسد:

”موضوع مذاکرات محرمانه“

در کریدورهای نخست وزیری شایع شده بود که کفیل نخست وزیر به قم رفته و مدت نیم ساعت با حضرت آیت الله بروجردی ملاقات نموده است ولی مأمورین نخست وزیری هم از علت ملاقات آگاه نبودند به قراری که یک مقام مطلع و موثق گفته بود در چند روز اخیر گزارشاتی از شهربانی های بعضی از شهرستان ها به طهران رسیده بود که مسئله بهائیان و تبلیغاتی که علیه آنها شروع شده و طومارهایی که به امضاء رسیده موجب بروز تشنجاتی شده و احتمالاً حوادث شدیدتری را به بار خواهد آورد. چون حضرت آیت الله بروجردی هفته گذشته پیشکار خود را به طهران اعزام داشته و اظهار علاقه کرده بودند که یکی از وزرا یا نایب نخست وزیر به حضور ایشان بروند بدین جهت عبدالله انتظام وزیر خارجه کفیل نخست وزیر به قم رفت و مسائل مربوط به بهائیان را با ایشان در میان گذاشت و به ایشان اطمینان داد که دولت به موضوع بهائیان توجه خاص دارد و به استحضار معظم له رسانید که اگر تبلیغات عیه بهائیان تشدید گردد احتمال بروز حوادث خطرناک می رود. حقیقت این بود که دولت انتظار بروز حوادث ناگوار را نداشت ولی وقتی از دوائر انتظامی شهرستان ها خبر تشنجات به مرکز رسید هیأت دولت تشکیل گردید اوضاع کشور مورد بحث و مذاکره و توجه قرار گرفت و متن اعلامیه زیر تنظیم و توسط امیر اسدالله علم وزیر کشور خطاب به استانداران و فرمانداران صادر شد و در روزنامه اطلاعات هم به چاپ رسید.

بعداظهر وارد حظيرة القدس شدند تیمساران و عده ای از افسران و خبرنگاران به بالای بام رفتند یکی از خبرنگاران سعی کرد کلنگ را به دست سرتیپ بختیار بدهد ولی سرتیپ بختیار با مهارت به سرلشکر باتمانقلیج که درجه اش بالاتر بود تعارف کرد رئیس ستاد کلنگ را به دست گرفت و با قدرت بر گنبد فرود آورد چنانچه در یکی از عکسها مشاهده می شود سرتیپ بختیار از این اقدام رئیس ستاد مسرور و خندان است تیمسار باتمانقلیج دستور داد که از جرتقیل های اداره مهندسی ارتش برای پائین کشیدن گنبد استفاده کنند سپس تیمساران و همراهان به پائین آمده به سالن بزرگ زیر گنبد رفتند و از سایر سالن ها و اطاق ها بازدید کردند سرهنگ حریری فرمانده سربازان اشغال کننده حظيرة القدس توضیحات لازم به عرض ریاست ستاد رسانید. سرلشکر باتمانقلیج بار دیگر تأکید کرد که برای تسریع و تسهیل در تخریب گنبد جرتقیل های اداره مهندسی ارتش را بیاورند و از خیابان با زنجیر به گنبد به بندند و آن را پائین بکشند غافل از اینکه گنبد حظيرة القدس با طراحی مهندسین متخصص و نظارت دقیق و تشریک مساعی اساتید ماهر علی آقا حداد و فرزند برومندش اکبر آقا حداد در نهایت استحکام با تیر آهن و بتون مسلح ساخته شده بود و به همین علت خراب کردن گنبد مدت مدیدی به طول انجامید. در ساعت ۲ بعدازظهر رئیس ستاد ارتش حظيرة القدس را ترک کرد سپس پرچم سه رنگ که روی آن عبارات زیر نوشته شده بود با ابراز احساسات پر شور تماشاچیان بر بالای سر در حظيرة القدس به اهتزاز در آمد.

”یا قائم آل محمد“

میلاذ مسعود اعلیحضرت ولی عصر محمد ابن حسن عسکری ارواح العالمین

له الفدا را به عموم شیعیان تبریک می گوئیم

میلاذ همایون محمد ابن الحسن العسکری“

مطالب فوق الذکر از خاطرات احمد جلیلی و عنایت الله وهمن که خوشبختانه هر دو در قید حیات هستند نقل شد. در آن زمان حسین علاء نخست وزیر برای معالجه به خارج رفته بود، عبدالله انتظام کفیل نخست وزیر و وزیر خارجه، امیر اسدالله علم وزیر کشور و تیمسار سرلشکر مهدی قلی علوی مقدم ریاست شهربانی کل کشور را به عهده داشت.

عواقب سخنرانی فلسفی و خراب کردن گنبد حظيرة القدس

پخش سخنرانی های فلسفی از رادیو در سراسر ایران از یک سو و اشغال و تخریب گنبد حظيرة القدس طهران و چاپ عکس تیمسار باتمانقلیج هنگام کلنگ زدن در جراید کثیرالانتشار از سوی دیگر نتایج شومی را به بار آورد. مردم گمان کردند دولت با این اقدامات در صدد نابود کردن چهار صد هزار نفر بهائیان ایران است در نتیجه افرادی که منتظر اوضاع آشفته بودند فرصت را برای اذیت و آزار بهائیان و غارت اموال آنان مغتنم شمردند شاهد گویا بر این مدعا شرحی است که در روزنامه کیهان شماره ۷۴۱ چاپ لندن از خاطرات امیر اسدالله علم که سالها نخست وزیر و وزیر دربار بود درج گردیده است:

”شب چند مجلس روضه خوانی رفتیم در یکی فلسفی روی منبر بود این آخوند تاریخچه درازی دارد اولاً واعظ بسیار زبردستی است. ثانیاً حافظه بسیار خوبی دارد. ثالثاً لحن صدای او در نطق کردن واقعاً گیراست. این همه که سنگ اسلام به سینه می زند خود این چنین نیست وقتی در سیزده سال پیش وزیر کشور بودم خود را نماینده مرحوم آیت الله بروجردی در تهران جا زده بود یعنی واقعاً از طرف بروجردی در تهران امر و نهی می کرد و آن مرد مهم هم چیزی نمی گفت به هر حال در آن

موقع مقامات انتظامی و شاهنشاهی را اغفال کرد و پیکاری علیه بهائی ها راه انداخت که نزدیک بود غائله مملکتی بشود. در چندین شهر مردم بهائی ها را کشتند هر روز ظهر در ماه رمضان منبر می رفت و سخنرانی او از رادیو پخش می شد آن قدر مردم را تحریک می کرد که غائله در سر تا سر کشور سر گرفت به مقامات انتظامی حالی کرده بود که دارد از این طریق وجهه ای برای شاهنشاه درست می کند به هر صورت من با دیوانگی مخصوص خودم جلوی او را گرفتم و اجازه ندادم به منبر برود تا کشور آرام شد. وقتی نخست وزیر بودم باز هم علمدار علما و فئودال ها بر علیه اصلاحات شاه شد تا غائله پانزدهم خرداد پیش آمد آن وقت من او را گرفتم و حبس کردم... بعد از من آزاد شد و حالا باز منبر می رود.“

برای نمونه فقط به ذکر نام چند شهر که جهال ستمکارش احباء را مورد ظلم و تعدی قرار دادند اکتفا می کنیم:

اردستان، شهرهای خراسان، نیریز و آباده در فارس، یزد:

اشرار آباده در بازار با منتقل آهنین چنان بر سر میرزا ابراهیم دانا کوبیده بودند که با فرق شکافته و خون آلود برای تظلم نزد سید حسن افتخاری فرماندار متعصب آباده رفته بود بجای اینکه فرماندار به شکایت آن مظلوم بی پناه رسیدگی کند او را مورد تحقیر و توهین و سرزنش قرار داده بود. یکی از محترمین آباده سید ابوطالب یداللهی رحمت الله علیه داماد امام جمعه آباده که انسان شریفی بود به فرماندار گفته بود اگر شما به داد این بیچاره نرسید پس به چه مقامی باید دادخواهی کند افتخاری جواب داده بود سزای کسی که پیرو میرزا حسینعلی بها، الله است همین است.

در قراء همت آباد و کوشکک از توابع آباده صدمات جانی و زیانهای مالی زیادی به بهائیان وارد کرده بودند اشرار در کوشکک نعمت الله تشکر را کتک زده با کارد شکم گاو آبستن متعلق به او را پاره کرده بودند. در قریه کوشکک مردان بهائی از

ترس اشرار خانه و کاشانه خود را رها کرده به صحرا و کوه پناه برده بودند. حسن فرح بخش پیرمرد ۷۰ ساله ای که نتوانسته بود فرار کند به چنگ ستمکاران بیرحم افتاده بود چون حاضر نشده بود تبری و لعن کند چنان عمل شنیع و وحشیانه ای نسبت به او انجام داده بودند که قلم از شرح آن شرمنده است. آن مظلوم مجروح را برای درمان به بیمارستان میثاقیه طهران آوردند پس از درمان و التیام جراحات و مراجعت به کوشکک دیری نپائید که جان به جان آفرین تسلیم نمود و لکه ننگینی بر دامن مرتکبین آن عمل خلاف اخلاق بر جای گذاشت.

در قریه صفاد ۱۵ کیلومتری آباده عباسقلی پاکباز و همسر و فرزندان خردسالش تنها خانواده بهائی بودند که مانند سایر احباء جلائی وطن نکرده در صفاد مانده بودند آنها نیز مورد حمله و هجوم اشرار قرار گرفتند تمام اثاث البیت آنها را غارت کردند و مرغ را با جوجه هایش در آتش سوزاندند سکینه خانم همسر پاکباز از شدت وحشت و اضطراب بیمار و رنجور شد متأسفانه معالجات مؤثر نیافتاد و بلرود حیات گفت بجای تعقیب و مجازات خراب کاران سید حسن افتخاری فرماندار آباده در کمیسیون امنیت اجتماعی که با عضویت حسن شرفی رئیس دادگاه، سرگرد اسدالله موید فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی تشکیل داده بود حکم ۶ ماه تبعید عباسقلی پاکباز و نصرالله خان دهقان کدخدای کوشکک را صادر کرده بودند این حکم ظالمانه آراء دیوان بلخ را در خاطره ها یادآور شد.

شهادت هفت نفر بهائی در هرمزک

دکتر علیمراد داودی استاد فقید دانشگاه اعلی الله مقامه در صفحه ۱۳۶ کتاب مقالات و رسائل در مباحث متنوعه چنین می نویسد:

”در ولایات یاران دچار صدمات شدید شدند به طوری که در قریه هرمزک یزد شورش عمومی اهالی آن قریه منجر به شهادت هفت نفر از یاران ثابت قدم و مظلوم گردید در سراسر ایران موجی از خشم نسبت به مظلومان بر پا خاست بیت تا کر و بیوت حضرت رب اعلی و خال تخریب گردید اغنام و احشام و محصولات کشاورزی یاران در ولایات به آتش کشیده شد و یاران از صغیر و کبیر و زن و مرد مورد ضرب و ستم و جرح و بی حرمتی قرار گرفتند و بسیاری از اطفال و کارمندان بهائسی از مدارس و مشاغل دولتی به جرم بهائسی بودن اخراج شدند.“

اسامی ۷ نفر شهدای هرمزک به شرح زیر است:

۱- آقا فریدون امیری ۲- رقیه خانم همسر آقا فریدون ۳- آقا عبدالرزاق برادر آقا فریدون ۴- آقا علی اکبر برادر رقیه خانم ۵- آقا غلامعلی پسر آقا عبدالرزاق ۶- آقا هدایت الله ۷- آقا امان الله هر دو برادر و فرزندان آقا محمد مجنوب می باشند (آقا محمد جعفر در قید حیات بوده است و برادر آقا فریدون و آقا عبدالرزاق می باشد).

هنگام شهادت شهدای هرمزک یزد سید محمد جلالی نائینی رئیس دادگستری یزد، نقی ایزدی دادستان یزد و ابوالفتح یاسری بازپرس دادرسی یزد بوده اند. دادستان رسیدگی به آن قتل فجیع را به بازپرس ارجاع می کند بازپرس که قاضی جوان، وظیفه شناس و بی غرضی بوده برای جلوگیری از گسترش دامنه اغتشاش و استقرار نظم و امنیت از فرمانده لشکر اصفهان تقاضای کمک می نماید. روز بعد فرمانده لشکر اصفهان عده ای سرباز به فرماندهی یک سرگرد و چند نفر افسر با چند دستگاه زره پوش به یزد گسیل می دارد برای اینکه زهر چشمی از آشوبگران بگیرند

و به آنها تفهیم کنند که دولت قادر است هر شورش و آشوبی را سرکوب کند. سربازان اعزامی عصر همان روزی که به یزد وارد می شوند بلادرنگ در خیابان های شهر مانور می دهند. روز بعد بازپرس با عده ای سرباز و فرمانده آنها به هرمزک می روند پس از تحقیق دقیق ۱۱ نفر را متهم به ارتکاب قتل تشخیص داده قرار تعقیب آنها را صادر و به زندان شهربانی یزد می فرستند.

شکایت به دبیر کل سازمان ملل متحد

خانم رفیع متحده نماینده غیر سیاسی جامعه بهائسی در سازمان ملل متحد از آن وقایع ناگوار و مظالم بیشمار به داک هامر شولد دبیر کل سازمان ملل متحد شکایت و دادخواهی می نماید. دکتر رضازاده شفق نماینده دولت ایران اظهارات خانم متحده را به کلی تکذیب کرده می گوید شماره بهائیان در ایران از تعداد انگشتان دست من تجاوز نمی کند. خانم متحده چند شماره روزنامه کیهان و اطلاعات را به دبیر کل سازمان ملل ارائه داده اظهار می نماید روزنامه های کیهان و اطلاعات از جراید کثیر الانتشار و معتبر طهران هستند که تعداد بهائیان ایران را چهار صد هزار نفر ذکر کرده و درباره خراب کردن حظیره القدس و شهدای هرمزک و اذیت و آزار بهائیان در ایران با صراحت شرح مبسوطی چاپ کرده اند که دلیلی قاطع برای اثبات ادعای بنده است به گمان من از دو حال بیرون نیست یا نماینده محترم از آنچه اخیراً در ایران روی داده بی اطلاع است یا آگاهی دارد ولی مصلحت می داند آن حقایق را انکار نماید.

سرانجام در اثر اقدامات مؤثر داک هامر شولد که از سیاستمداران برجسته و با تدبیر و صلح طلب بود از یکسو و صدها تلگراف اعتراض آمیز که از جوامع بهائسی سراسر

دنیا به شاه و دولت ایران مخایره کردند از سوی دیگر دولت ایران را متوجه کرد که مال المصالحه قرار دادن بهائیان نتایج نامطلوبی بیار آورده که موجب لطمه به حیثیت و آبروی بین المللی ایران شده است. لذا دولت دستور داد حظائر قدس را به جامعه بهائی مسترد داشتند و مؤکداً به مقامات انتظامی توصیه نمودند تا در حفظ و حراست جان و مال بهائیان در تحت حمایت قانون اساسی مترقیانه ایران که افراد را در برابر قانون متساوی الحقوق می دانست مراقبت نمایند.

مرگ مشکوک حسن رضائی

خانم شکوه رضائی در مجله پیام بهائی شماره ۲۱۸ فوریه ۱۹۹۸ چاپ فرانسه درباره شادروان حسن رضائی پدر مهربانش بدین مضمون می نویسد:

چون پدرم کلیددار و مسنول حفاظت از حظیره القدس طهران بود با نهایت دلسوزی و دقت از حظیره القدس و اسباب و لوازم در آنجا محافظت و مراقبت می کرد. او خادمی صدیق و وظیفه شناس بود که در کمال اخلاص و ادب سالها سعادت انجام وظیفه در حظیره القدس و سلوک و رفتار مؤدبانه با احباء نصیبش شده بود.

از اواخر اسفند ماه ۱۳۲۹ شمسی که احباء و اعضای محفل روحانی یزد را از زندان کرمان به زندان موقت شهربانی طهران منتقل کردند بر حسب دستور محفل روحانی طهران حسن رضائی بدون اینکه خم بر ابرو بیاورد هر روز غذائی را که برای محبوسین در بیمارستان میثاقیه طبخ می کردند چند سال با دوچرخه به زندان موقت شهربانی جنب شهربانی کل کشور و بعداً به زندان قصر واقع در جاده شمیران که چند کیلومتر با شهر فاصله دارد می بُرد و مایحتاج و داروهایش که محبوسین سفارش می دادند برای آنها خریداری و به محبس می برد.

نگارنده خود بارها ناظر خدمات بی شائبه رضائی بودم و می دیدم که محبوسین علی الخصوص اعضای محفل روحانی یزد زحمات مستمر رضائی را ارج نهاده و از او ممنون و سپاسگذار بودند.

خانم شکوه رضائی می نویسد: پدرم در ایام اشغال نظامی حظیره القدس خدمات جسمی و روحی فراوانی را تحمل کرد و سرانجام در همان ایام مرگ مشکوک و مرموز آن خادم جوان و وظیفه شناس اتفاق افتاد.

تلگراف هیکل مبارک حضرت ولی عزیز امرالله در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۵۵ که به مضمون زیر به افتخار خانواده اش عزّ صلور یافته بود به آنها ابلاغ گردید:

”خدمات او را فراموش نمی کنم و در حق او دعا می کنم“

شرح حال میرزا محمد علی افنان علیه رضوان الله و بهانه

میرزا محمد علی افنان از طرف پدر نبیره جناب حاجی میرزا حسن علی خال اصغر و از طرف مادر نوه جناب حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله بانی اولین مشرق الاذکار در عشق آباد روسیه که حضرت عبدالبهاء معظم له را به لقب وکیل الحق مفتخر و سرافراز فرمودند بوده است.

پدر ایشان میرزا محمد باقر افنان که در یزد به تجارت و کشاورزی مشغول بوده از نفوس زکیه، نیکوکار در انجام خدمات امری ساعی و در تقدیم تبرعات پیش قدم بوده است. هنگامی که حضرت عبدالبهاء برای استقرار عرش مظهر حضرت اعلی به ساختمان مقام اعلی پرداختند میرزا محمد باقر هم در تقدیم تبرعات کریمانه برای مخارج آن مشروع جلیل شرکت نموده به نحوی که بذل همت و سخاوت مشارالیه مورد

قبول و رضایت خاطر و عنایت آن حضرت قرار گرفته در لوح مخصوصی که ابواب
خمسه مقام اعلی را به نام یکی از نفوس مخلصه مقدسه تسمیه فرمودند در ضمن
ذکر خیر ایشان آب انبار مقام اعلی را بنام معزی الیه نام گذاری فرموده اند. لوح
مزبور (در کتاب ملکه کرمل) درج گردیده است.

در جزوه تاکستان الهی شماره ۲۳ مورخه شهرالقدرت سال ۱۵۴ بدیع و سپتامبر
۱۹۹۷ میلادی مطابق با ۱۳۷۶ شمسی تحت عنوان آب انبار افغان چنین
می نویسد:

شایسته است توجه شود که آب انبار زیر مقام اعلی در عین حال شاهد خدمات
خالصانه یکی از افراد خاندان محترم افغان یعنی جناب میرزا محمد باقر است که
حضرت عبدالبهاء به افتخار وی آن را آب انبار افغان نام گذاری فرموده اند.

میرزا محمد باقر با بی بی سلطان بیگم صبیبه جناب وکیل الحق ازدواج نموده که ثمره
آن ازدواج یک پسر بنام میرزا محمد علی و یک دختر بنام افسر بوده است.

میرزا محمد باقر به اتفاق میرزا عبدالحسین افغان نوه جناب حاجی میرزا سید حسن
افغان کبیر که مورد تقفد و عنایت حضرت عبدالبهاء قرار داشته برای انجام امور
تجارت به طهران می روند یک نفر قزاق روسی که بر اسبی سرکش سوار بوده آن چنان
با شدت به آن دو نفر برخورد کرده که در اثر آن تصادم مهلک متأسفانه هر دو جان به
جان آفرین تسلیم کرده پیکرهای پاکشان را در امام زاده معصوم به خاک سپرده اند.

بعد از آن واقعه مؤلمه طاقت فرسا عیال آن مرحوم با دو فرزند صغیر خود چند سالی
در یزد تحت ولایت و سرپرستی جناب وکیل الحق بسر می برند. جناب وکیل الحق
بعداً به عشق آباد مسافرت نموده و سپس برای زیارت اعتبار مقدسه و تشریف به
حضور مبارک حضرت عبدالبهاء به حیفا تشریف می برند و در آنجا به ملکوت ابهی
صعود نموده مرقد منورشان در گلستان جاوید حیفا می باشد.

بی بی سلطان بیگم برای تسکین آلام و هم و غم خود به قصد زیارت اعتبار مقدسه و
تشریف به خاک پای حضرت عبدالبهاء به عشق آباد می روند چون افسر خانم بیمار
می شود یک سال در منزل برادر خود جناب حاجی میرزا محمود افغان توقف نموده
پس از بهبودی به حیفا می روند دیری نمی گذرد که جنگ بین المللی اول آغاز
می گردد و ایاب و ذهاب به ایران و ارسال وجه از ایران صعب و مشکل می شود به
امر حضرت عبدالبهاء بی بی سلطان بیگم و دو فرزندشان در حیفا سکنی می گزینند
که تا ده سال بطول می انجامد. چند سال حضرت عبدالبهاء مخارج زندگی آنها را
مرحمت می فرمایند به دستور هیکل مبارک میرزا محمد علی و افسر خانم برای
تحصیل به بیروت می روند افسر خانم با نوه های حضرت عبدالبهاء در کالج شبانه
روزی دخترانه مشغول تحصیل می شود در همان ایام حضرت شوقی افندی و میرزا
محمد علی هم در شبانه روزی پسرانه همان کالج به تحصیل مشغول بودند. اغلب
افسر خانم جورابه های حضرت شوقی افندی را رفو و وصله می کرده است.

یک روز صبح که مدیر کالج دخترانه تصمیم داشته محصلین را برای گردش علمی به
خارج از مدرسه ببرد چون افسر خانم با روسری حاضر شده بود مدیر به مشارالیه
اعتراض کرده و دستور داده تا عصر آن روز از اطاق خود خارج نشود. افسر خانم از
آن تنبیه بی مورد نگران شده گریه کنان به اطاق خود مراجعت می کند پس از چند
لحظه فراش مدرسه دخترانه درب اطاق افسر خانم را می زند و می گوید یک نفر برای
ملاقات شما آمده اند و افسر خانم از اطاق بیرون می آید مشاهده می کند که
حضرت شوقی افندی هستند علت نگرانی مشارالیه را استفسار می فرمایند افسر
خانم عرض می کند چون حضرت عبدالبهاء دستور فرموده اند بانوان و دختران
بهائی باید با مقنعه و یا روسری از خانه بیرون بروند من برای امتثال امر مبارک
روسی بر سر کردم که موجب خشم مدیر کالج شد. حضرت شوقی افندی به اطاق
مدیر تشریف می برند و به مشار الیه تفهیم می فرمایند که این دانشجو موظف

است با روسری از مدرسه خارج شود مدیر متقاعد می شود اجازه می دهد افسر خانم با روسری همراه سایر محصلین به گردش بروند. افسر خانم چند سالی هم در مصر به تحصیل پرداخته است.

چند سال بعد به دستور حضرت عبدالبهاء حضرت شوقی افندی برای ادامه تحصیل به دانشگاه آکسفورد انگلستان تشریف می برند به میرزا محمد علی هم امر می فرمایند به تحصیل کشاورزی به پردازد مشارالیه در دانشکده کشاورزی کامبریج به تحصیل کشاورزی ادامه می دهد. گاهی به آکسفورد می رفته و حضور حضرت شوقی افندی مشرف می شده تا اینکه یک روز حضرت شوقی افندی به وی می فرمایند می خواهم دانشکده کشاورزی را به بینم چون در آن ایام هتل مجلل در کامبریج نبوده میرزا محمد علی هتل آبرومندی را پیدا کرده یک اطاق اجاره می کند حضرت ولی امرالله به آنجا تشریف می برند. صبح روز بعد که میرزا محمد علی شرفیاب می شود پیشخدمت هتل حضور مبارک عرض می کند اگر میل دارید بیکن Bacon با تخم مرغ برای ناشتائی بیاورم هیکل مبارک در جواب او می فرمایند من گوشت خوک نمی خورم برای ما کره و مربا بیاورید. پس از صرف صبحانه به اتفاق میرزا محمد علی به دانشکده کشاورزی تشریف می برند دوربین عکاسی خود را به مشارالیه می دهند خودشان سوار تراکتور می شوند میرزا محمد علی عکس می گیرد. بعد در محوطه خارج از دانشکده دوربین عکاسی را به یک چوپان می دهند در حالیکه میرزا محمد علی افتخار داشته در کنار ایشان به ایستد چوپان از آنها عکس می گیرد حضرت شوقی افندی دو قطعه عکس مزبور را به میرزا محمد علی مرحمت می فرمایند مشارالیه علاقه وافری به آن دو قطعه عکس داشت ولی متأسفانه در سال ۱۳۳۰ که میرزا محمد علی در زندان طهران گرفتار بود اسدالله زمانیان بازپرس یزد منزل ایشان و منزل میرزا بدیع الله افغان را بازرسی کرده و با خشونت و بی احترامی افسر خانم و فرزند خردسالش را بازجوئی و آن دو قطعه

عکس نفیس و الواح خط اصل و کتب امری و دفاتر و نوشتجات شخصی ایشان را که هیچ ارتباطی با پرونده ابرقو نداشته برای خوش خدمتی ضبط کرده و به وزارت دادگستری به طهران فرستاد ولی هر قدر وکلای مدافع آنها سعی کردند نتوانستند آن مدارک را از وزارت دادگستری پس بگیرند.

پس از خاتمه تحصیلات میرزا محمد علی و افسر خانم به حیفا مراجعت می کنند بنا بر توصیه حضرت عبدالبهاء حضرت ورقه مبارکه علیا دو تخته قالیچه از بیت مبارک به عنوان جایزه فراغت از تحصیل به این خواهر و برادر مرحمت می فرمایند. میرزا محمد علی و افسر خانم همیشه این دو قالیچه متبرک را به دیوار اطاق آویزان می کردند. خوشبختانه چند سال قبل دو تخته قالیچه متبرک مزبور به معهد مقدس اعلی تقدیم گردید.

دیری از مراجعت میرزا محمد علی به حیفا نمی گذرد که مصیبت کبری و رزیه عظمی صعود اسف انگیز حضرت عبدالبهاء واقع می شود میرزا محمد علی در تشییع عرش مطهر شرکت می نماید. پس از اینکه حضرت ولی امرالله بر کرسی ولایت امر جلوس می فرمایند یک روز جوانان فارغ التحصیل در حضور مبارک مشرف بوده اند حضرت ولی امرالله از دکتر قاسم غنی سؤال می فرمایند چه خواهشی دارید عرض می کنند می خواهم صاحب مال و مکننت شوم و در دوائر دولتی به مقامات و مناصب عالی برسم به او می فرمایند تمنای بی ارزشی است ولی برای شما دعا می کنم که به آن برسید از میرزا محمد علی سؤال می فرمایند با خضوع و خشوع تعظیم کرده عرض می نماید آرزوئی جز رضای حق ندارم به مشارالیه می فرمایند آرزوی شما بسیار با ارزش و عالی است دعا می کنم خداوند شما را به آن نایل فرماید. حضرت ولی امرالله ۶ ماه بعد از صعود مبارک به میرزا محمد علی و افسر خانم و والده آنها اجازه می فرمایند که به ایران مراجعت کنند.

میرزا محمد علی افغان که چندین سال از مواهب مشول^۱ در پیشگاه حضرت عبدالبهاء و تشراف در محضر حضرت ولی امرالله بهره فراوان برده و به کسب فضائل و کمالات بیشماری نائل گردیده با دانش و بینش بسیار به ایران بازگشته در یزد سکنی گزیده و در املاک موروثی خود به کشاورزی مشغول شده با خلق و خوی روحانی، خلوص نیت، در کمال تواضع و فروتنی، تقوی و مهربانی با عشق و علاقه وافر به انجام خدمات صادقانه در تشکیلات امری و محفل روحانی یزد سعی بلیغ مبذول داشته و مورد احترام خودی و بیگانه بوده است.

در سال ۱۳۱۷ شمسی با تهمت دروغ به اتهام معاونت در قتل محمد فخار تحت تعقیب قرار گرفته چندین بار با تحقیر و توهین به دادرهای یزد و طهران احضار شده از کار و زندگی بازمانده از آسایش و راحتی محروم مانده بالاخره در دی ماه سال ۱۳۱۹ شمسی در دادگاه عالی جنائی طهران از بزه انتسابی برائت حاصل کرده ولی آن مصائب و مشاگل در عزم راسخ و استوار معظم له بر عهد و میثاق الهی خللی وارد نیاورده و زانوی همت ایشان را خم ننموده کما کان به انجام خدمات امری و ایفای وظایف محوله در محفل روحانی یزد ادامه داده تا در سال ۱۳۲۹ شمسی که مشارالیه رئیس محفل روحانی یزد بوده قضات بی انصاف دادگستری یزد به پیروی از رضا لطفی بازپرس سابق یزد برای دومین بار با پرونده سازی بدون دلیل این شخص محترم و شریف را نیز در ردیف سایر اعضای بیگناه محفل روحانی یزد به معاونت در قتل ابرقو متهم کرده سه سال تمام با تبه کاران و جنایتکاران در یک محبس انداخته اند اما معظم له تمام آن مشقات و رزایا را در سبیل امر الهی با تسلیم و رضا تحمل کرده و هرگز لب به شکوه نگشوده است.

^۱ حاضر شدن در حضور شخصی بزرگوار

پس از استخلاص از زندان توفیق رفیق راهش شده به زیارت اعتاب مقدسه و شرفیابی به حضور مبارک حضرت ولی امرالله نایل گشته مورد تفقد و عنایت آن مولای رئوف و مهربان و بنده نواز قرار گرفته در هنگام مرخصی هیکل انور با تبسم به ایشان فرموده بودند "جناب افغان تلافی مافات شد". با خضوع و خشوع عرض کرده بود بله، فرموده بودند "فی امان الله".

معزی الیه که مشمول فضل عظیم و لطف عمیم طلعات مقدسه بود با حسن خاتمه در ۱۴ بهمن ماه ۱۳۵۸ شمسی مطابق با سوم فوریه ۱۹۸۰ میلادی در طهران روح پاکش به ملکوت ابهی صعود نمود.

توقیع تسلیت آمیز بیت العدل اعظم الهی به مناسبت صعود ایشان به شرح زیر عزّ صلور یافته است.

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE

BAHÁ'Í WORLD CENTRE

Department of the Secretariat

۱۰ شهرالاسماء ۱۵۲

۲۹ آگست ۱۹۹۵

Mrs. Parivash Afnan
4 St. Albans Terrace
London
W6 8HL
United Kingdom

خواهر عزیز روحانی خانم پریش افنان علیها بهاءالله

معهد اعلیٰ مقرر فرمودند ضمن ابلاغ مراتب امتنان و مسرت آن ساحت رفیع از توجه و همت آن امة موقته در ابتیاح دو قالیچه مرحمتی حضرت مولی‌الوری به سرکار افسر خانم افنان جهت حفظ آن هدیه گرانبها، باستحضارتان برساند که دستور ارسال قالیچهها بارض اقدس به جناب احسان‌الله زهرانی داده شده است.

بشارت آنکه آن نفس نفیس و جمیع افراد آن عائله جلیله در ادعیه بیت المدل اعظم الهی مذکور خواهند شد مطمئن باشید.

با تقدیم تحیات
از طرف دارالانشاء بیت المدل اعظم

cc جناب احسان‌الله زهرانی علیها بهاءالله

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE
BAHÁ'Í WORLD CENTRE

۱۱ شهرالملك ۱۲۶

۱۷ فوریه ۱۹۸۰

افنان سدره مبارکه جناب ابوالقاسم خان علیها بهاءالله

مکتوب مورخ ۷ فوریه که حاوی خبر صعود جناب آقامیرزا محمد علی افنان علیها رضوان الله بود واصل و از تقدان آن شخص شخصیهاییست تا مگر حاصل شد فی الحقیقه آن نفس غیور در نهایت خلوص و خضوع و خشوع بر عودیت آستان آلهی قائم بود از آستان مقدس آن جان پاک را مخصوصاً بیاد آوریم و طلب عنایت از حضرت احدیت نمائیم ببا زماندگان محبت این هیئت را ابلاغ فرمائید .

اگر آنجناب ترتیبی دهند که مقاله در شرح احوال آن طهرآشیان بقسا تهیه و انعکس ایشان باین شطر ارسال شود موجب تشکر خواهد بود . درج این مقاله در کتاب عالم بهائی مطمح نظر خواهد بود که پس از وصول احتمالاً در آن کتاب منتشر گردد .

با تقدیم تحیات بهیسه

بیت المدل اعظم

امتنان و اعتذار

برای اینکه رویدادهای مهم تاریخی و شرح اتهامات دروغ و واهی و ستم های گوناگونی که در اثر تعصب، جهالت و عدم اجرای عدالت بر بهائیان بیگناه وارد شده به دست فراموشی سپرده نشود و نام نیک و مراتب استقامت و پایداری آن مظلومان ثابت و راسخ بر عهد و میثاق ربانی و ذکر خیر و اوصاف شهامت و فداکاری آن باسلان^۱ مضمار^۲ یزدانی که آنهمه متاعب، مصاعب و مشقات را در سبیل امر الهی تحمل نموده اند در کتابی نوشته شود تا در قرون و اعصار جاویدان و برقرار بماند. پنج سال متمادی با کوشش فراوان به تهیه و جمع آوری مدارک و اسناد معتبر از منابع موثق و اشخاص مطلع پرداختم تا به عون و عنایت پروردگار متعال به تألیف این کتاب تاریخ توفیق یافتم، باشد که مورد توجه و مطالعه پژوهندگان قرار گیرد.

وظیفه خود می دانم از آقای احمد نصیری قاضی شریف و وکیل برجسته دادگستری که یادداشتهای پراکنده و نامنظم خود را که در ایام قضاوت و وکالت از پرونده ها استخراج و گردآوری فرموده توسط فرزندانشان در اختیار من گذاشتند صمیمانه تمجید و سپاسگذاری نمایم و اذعان و اعتراف کنم که اگر آن مدارک معتبر را در دسترس من قرار نمی دادند هرگز نمی توانستم تمام جزئیات را به تفصیل بنویسم.

از آقای بهروز نصیری و سرکار ویدا خانم نصیری (سهراب) فرزندان برومند آقای نصیری که تمام اوراق و یادداشتهای پدر بزرگوارشان را از آمریکا برای من آوردند ممنون و متشکرم.

۱ شجاع

۲ میدان اسب دوانی، میدان مسابقات، به کنایه و تشبیه میدان عمل و اقدام، مضمار خدمت، مضمار تبلیغ

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE

BAHÁ'Í WORLD CENTRE

Department of the Secretariat

۱۶ شهرالشفرف ۱۵۲

۱۵ ژانویه ۱۹۹۶

Mr. Ehsan Zahrai

برادر عزیز روحانی جناب احسان الله زهرائی علیه بهاءالله

با کمال مسرت وصول دو قالیچه مرحمتی حضرت مولی‌الوری سرکار افسر خانم افنان را بواسطه زائر اعتاب مقدسه زاله خانم علانی اعلام میدارد.

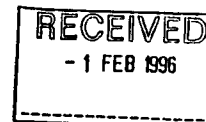
مجدداً مراتب تقدیر معهد اعلی از همت و کوشش امدالله پریوش خانم افنان در بدست آوردن قالیچههای مزبور و از زحمات آن برادر عزیز در این باره ابلاغ و اطمینان میدهد که در این شطر محفوظ خواهند ماند.

خدمت شایسته یاران ایران در انجام تعمیرات لازمه روی این دو قالیچه نیز مورد عنایت و تمجید معهد اعلی قرار گرفت.

با تقدیم تحیات
از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم



cc زائر اعتاب مقدسه سرکار زاله خانم علانی علیها بهاءالله



با زبان الکن و فاصر و خامه شکسته و ناتوان میسر و مقدر نیست که بتوانم مجاهدات و زحمات فراوان وکلای محترم و میرز آقایان کاظم کاظم زاده، دکتر عزیزالله نویدی و احمد نصیری که افتخاراً وکالت و دفاع از متهمین بهائی را به عهده گرفته و اوقات گرانبهای خود را برای مطالعه پرونده قطور قتل در ابرقو و تحریر و تنظیم لوایح صرف کرده و در نهایت دلسوزی و کمال شهامت و فداکاری در محیط رعب آور دادگاه عالی جنائی طهران که خود ناظر آن بودم جان بر کف به دفاع از متهمین پرداختند ارج نهاده قدردانی نمایم.

از آقای عبدالله رازی وکیل فاضل، باوجدان و شجاع که بی باکانه بیش از حد وظیفه قانونی شفاهاً و کتباً بنحو اتم و احسن از موکلین بهائی دفاع کردند تقدیر و تحسین می نمایم و از خداوند کریم و رحیم مسئلت می نمایم آن وکیل وظیفه شناس و سایر وکلای محترم بهائی علیهم رضوان الله را مورد بخشش و آمرزش خود قرار دهد و در آخرت اجر جزیل به آنها عنایت فرماید.

از سرکار شمس خانم نویدی همسر فقید مرحوم دکتر عزیزالله نویدی رحمت الله علیه که عکس و خاطرات آن مرحوم را به بنده لطف کردند تشکر می نمایم.

از پسر عمه عزیزم آقای مهندس حسن افنان که در ترجمه مکاتبات انگلیسی محافل روحانی ملی ایران و آمریکا با من تشریک مساعی نمودند بی نهایت سپاسگذارم.

از آقای دکتر کیخسرو راستی برای ارسال عکس خود و خاطرات تلخ ایام گرفتاری در زندان و همچنین از آقای دکتر سهراب فریدانی که خاطرات خود و یک سند معتبر را از آلمان ارسال فرمودند متشکرم.

لازم می دانم مراتب قدردانی خود را از آقای عنایت الله و همی که مرا رهین مکرمت خود قرار داده ۱۶ قطعه عکسهای مربوط به اشغال نظامی و تخریب گنبد

حظیره القدس طهران را از کانادا توسط آقای محمد حسین ذبیحی ارسال داشتند اظهار نمایم.

از آقای احمد جلیلی که سه قطعه عکس بیه من مرحمت کردند ممنونم.

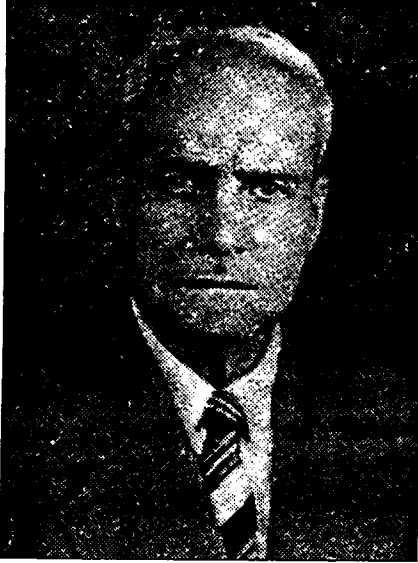
اگر مندرجات این کتاب برای خوانندگانی که به اصطلاحات قضائی و حقوقی آشنا نیستند نامأنوس و نامفهوم باشد و تکرار مطالبی که اجتناب ناپذیر بوده موجب خستگی و بی رغبتی به مطالعه آن گردد و من نتوانسته باشم با بضاعت^۱ مُزجات^۲ بدانگونه که شاید و باید حق مطلب را ادا کنم از حضورشان پوزش طلبیده امیدوارم چنانچه سهو یا خطائی به نظرشان برسد عفو و اغماض فرمایند.

^۱ سرمایه، دارائی

^۲ کم، قلیل، اندک

بضاعت مُزجات - علم اندک، معرفت قلیل

تصاویر و اسناد



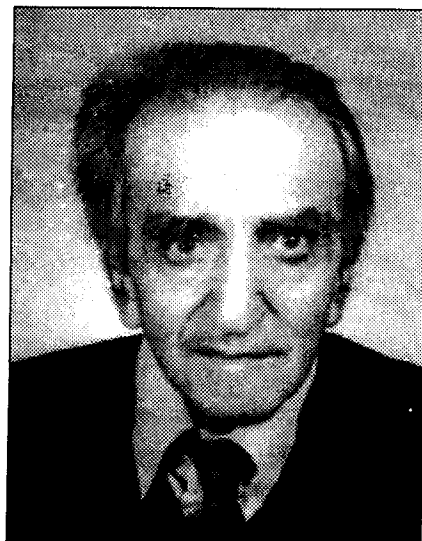
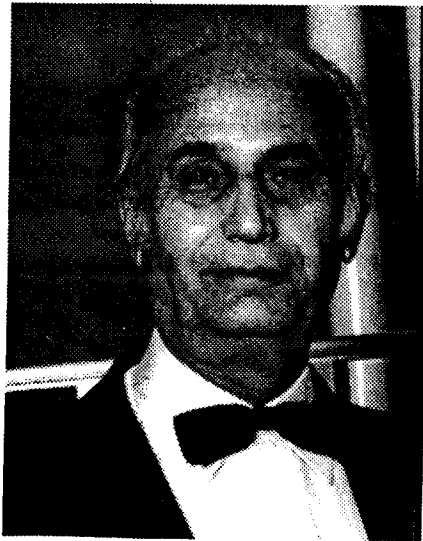
میرزا حسن رحمانی نوش آبادی - شرح در صفحه ۲۲

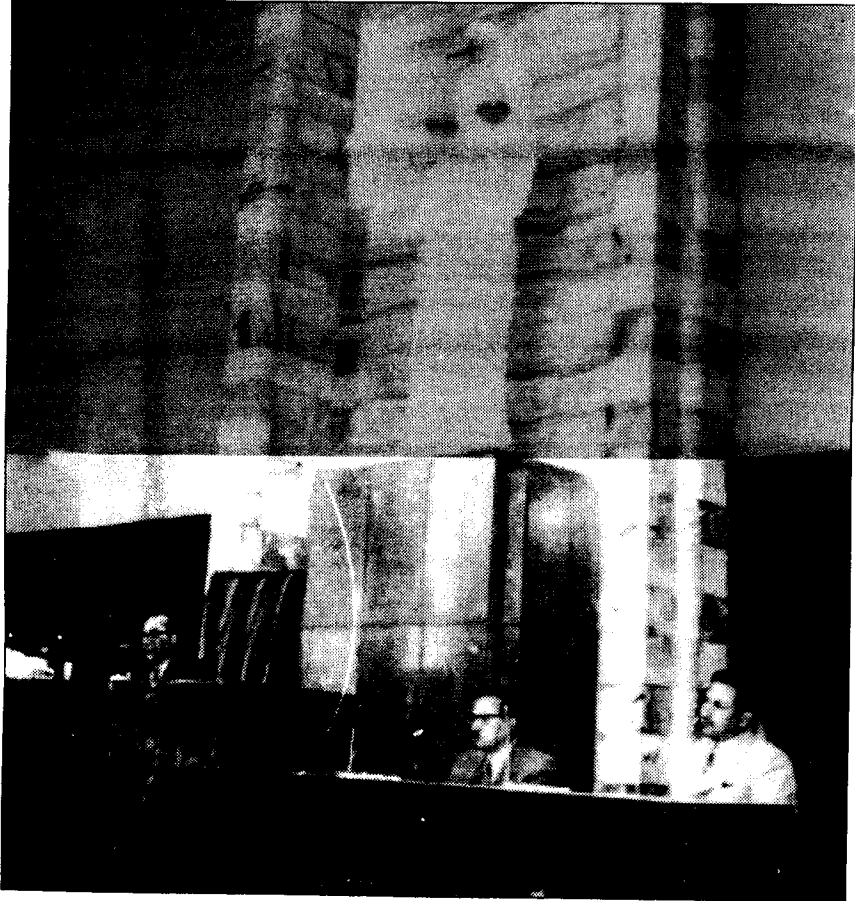


سلطان نیک آئین - شرح در صفحه ۳۲

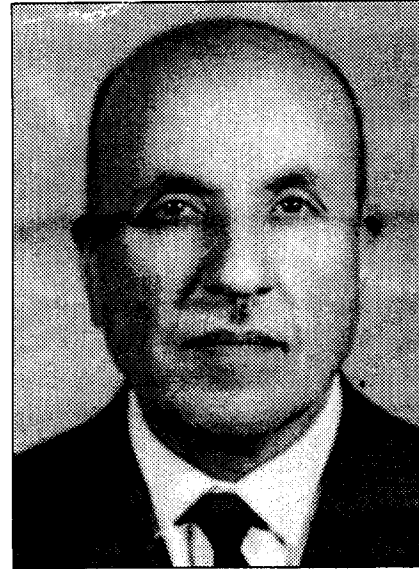
دکتر عزیزالله نویدی - شرح در صفحه ۹۱

میرزا محمد حسین افغان - شرح در صفحه ۳۴

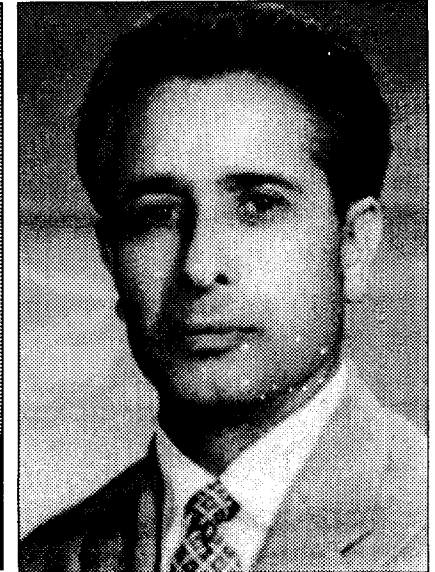




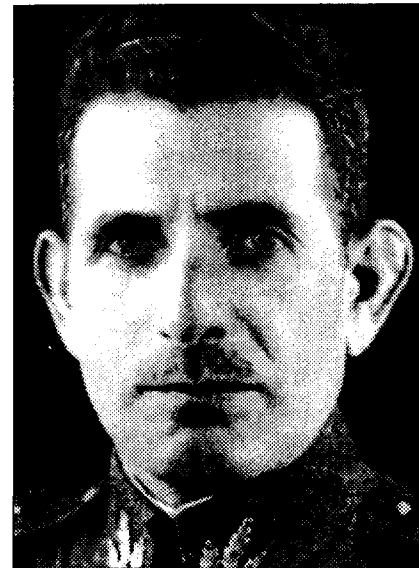
عباسعلی ارشد عامری و باقر و کیلی اعضای دادگاه
و اشرف احمدی رئیس دادگاه عالی جنائی
شرح در صفحه ۱۵۶



دکتر کیخسرو راستی - شرح در صفحه ۸۹



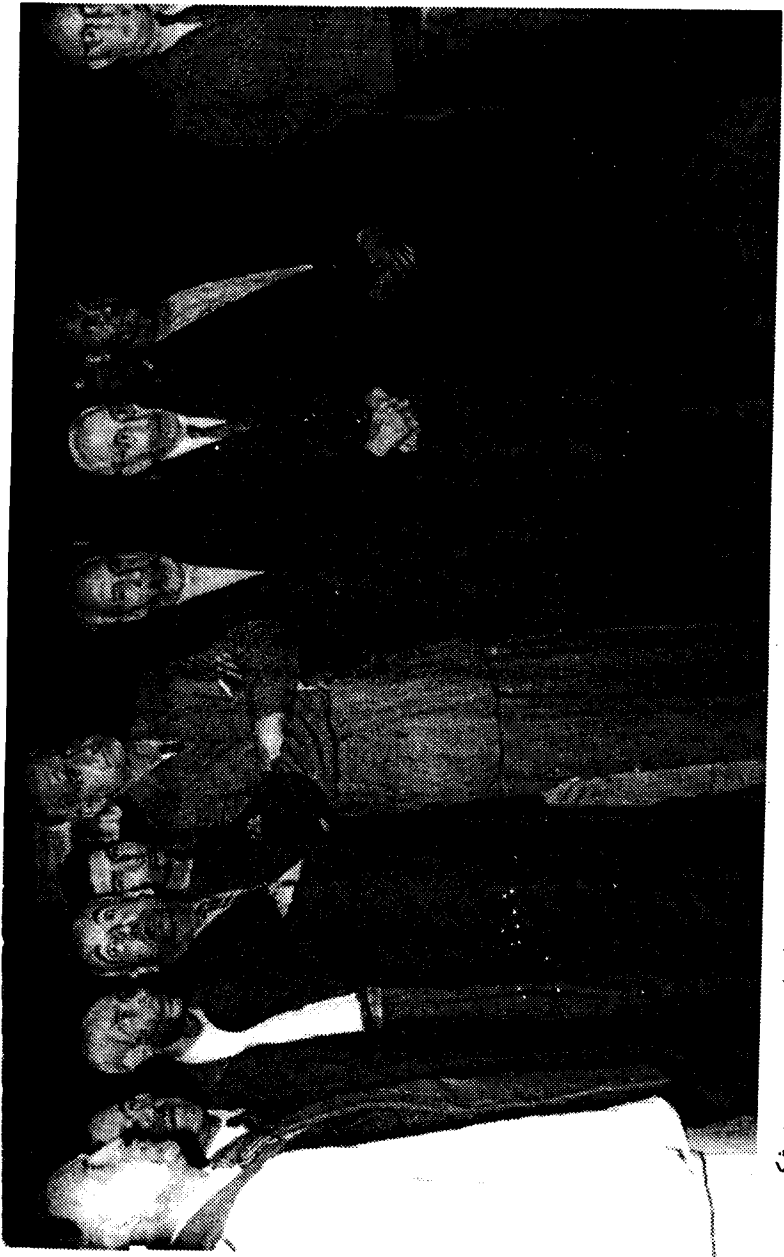
احمد نصیری - مربوط به صفحه ۱۵۷



سپهبد رزم آرا - شرح در صفحه ۱۲۶



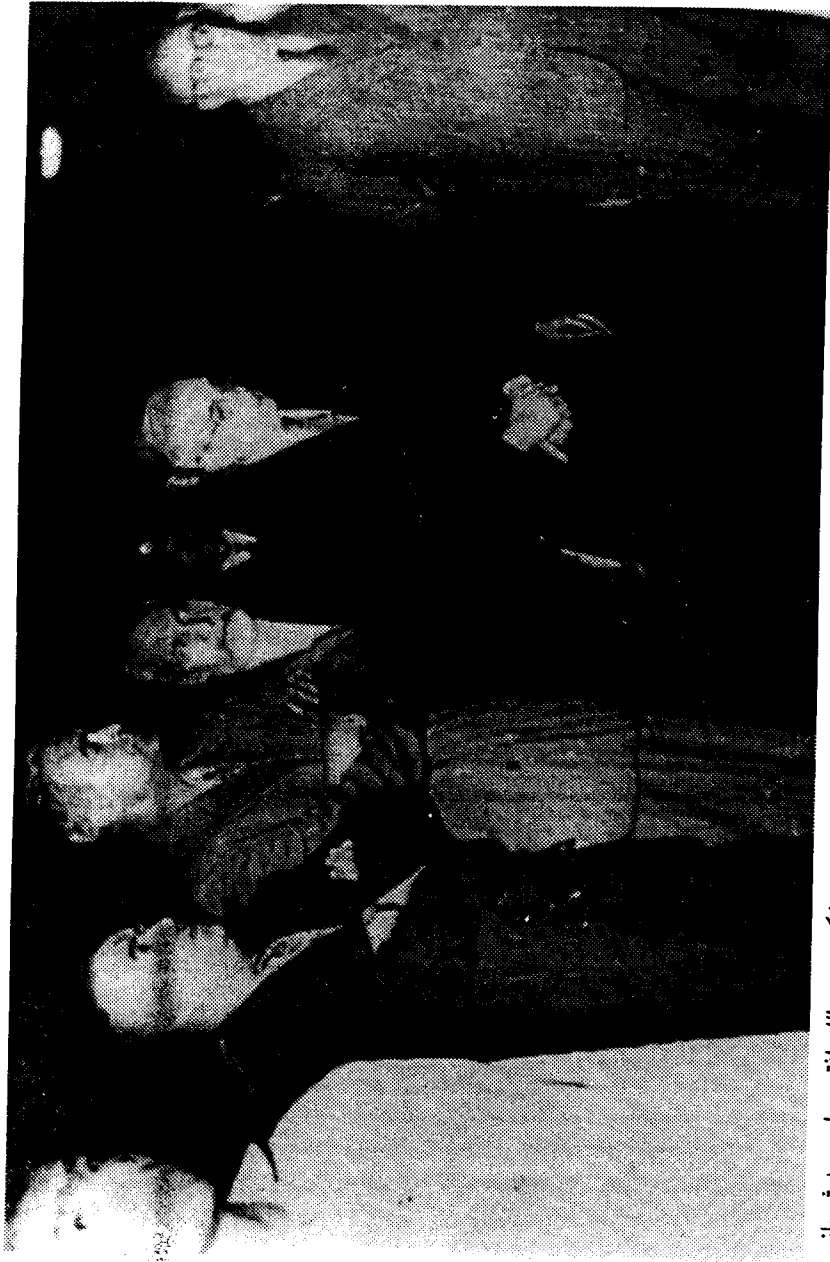
احمد معاون زاده - شرح در صفحه ۹۳



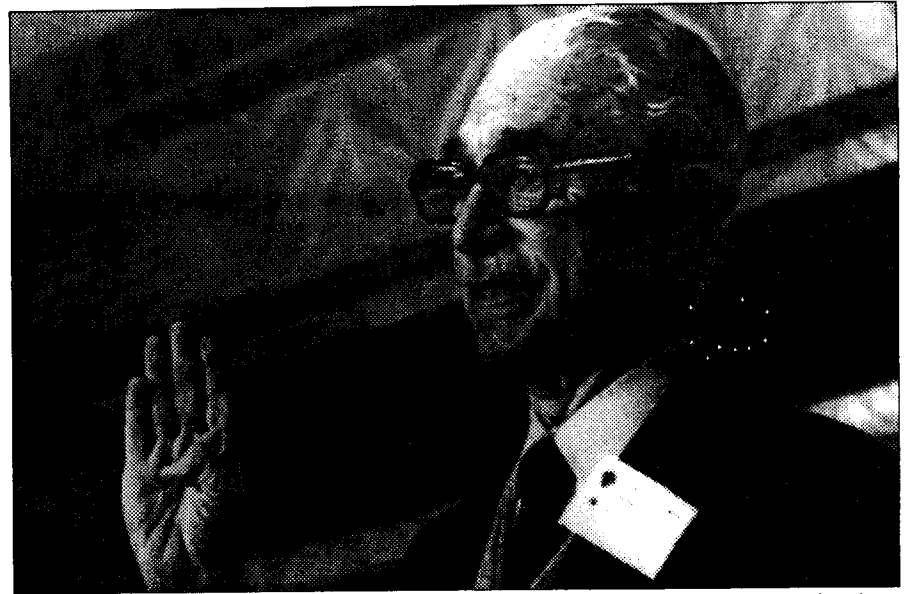
متهمین در جلسه دادرسی از راست : میرزا بدیع الله افغان، حاج میرزا حسن شمس، میرزا محمدعلی افغان، عباسعلی پور مهدی، محمود مشکی، محمد رفاهی، حبیب الله رافتی، محمد حسین نگونی، دکتر کیخسرو راستی و غلامحسین سالکیان



متهمین در دادگاه جنائی از راست: احمد نگونی با ریش سفید، دکتر عبدالعزاق ملکوئیان، میرزا محمدعلی افغان، محمد شیروانی، میرزا بدیع الله افغان، حاج میرزا حسن شمس، عباسعلی پور مهدی با ریش بلند، محمود مشکی، علی محمد شیروانی، محمد حسین نگونی، دکتر کیخسرو راستی و حسین همتی



متهمین در دادگاه جنایی - از راست: میرزا بدیع الله افشان، میرزا محمد علی افشان، عباسعلی پور مهدی، محمود مشکی، حبیب الله رافقی و علی محمد شیروانی



کاظم کاظم زاده - وکیل مدافع متهمین. عکس در سال ۱۳۵۵ شمسی هنگام سخنرانی در آمریکا گرفته شده است.

وکلاي مدافع متهمین از چپ:

کاظم کاظم زاده، دکتر عزیزالله نویدی، عبدالله رازی، حسین شایسته و سید محمود صفوی



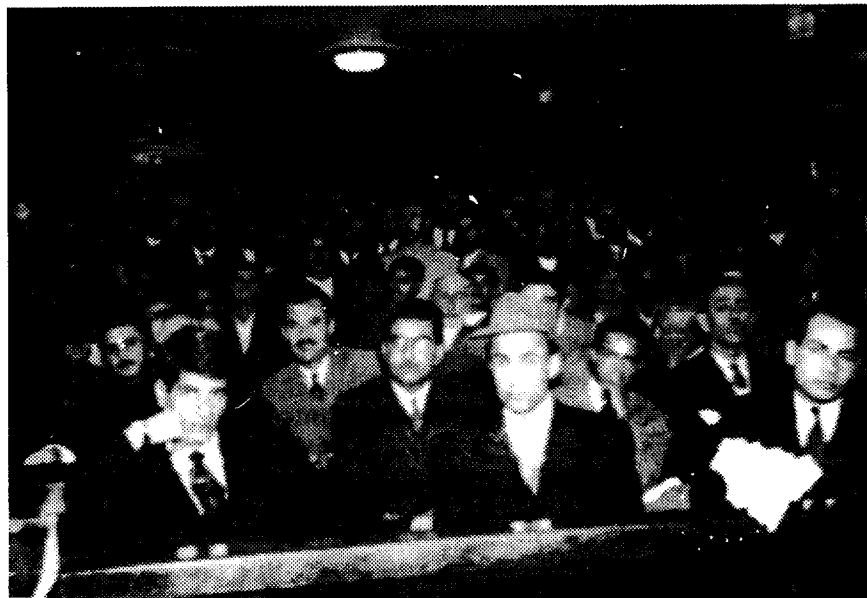


متهمین در دادگاه - با حضور صدها تماشاچی - ۵ نفر وکلای شاکی خصوصی در سمت راست



ده نفر از وکلای شاکیه خصوصی از چپ: ابوالحسن عمیدی نوری، کشاورز صدر، شیخ رضا ملکی و...
پشت تربیون: خلیل صبری دادیار استان مرکز - شرح در صفحه ۱۶۹

مخبرین جراید و تماشاچیان، در جلسه دادرسی





آقا فریدون امیری و آقا عبدالرزاق برادرند. رقیه خانم عیال آقا فریدون است. آقا علی اکبر برادر رقیه خانم می باشد. آقا غلامعلی پسر آقا عبدالرزاق است. آقا هدایت الله و آقایان امان الله برادرند و هر دو پسران آقا محمد جعفر می باشند.

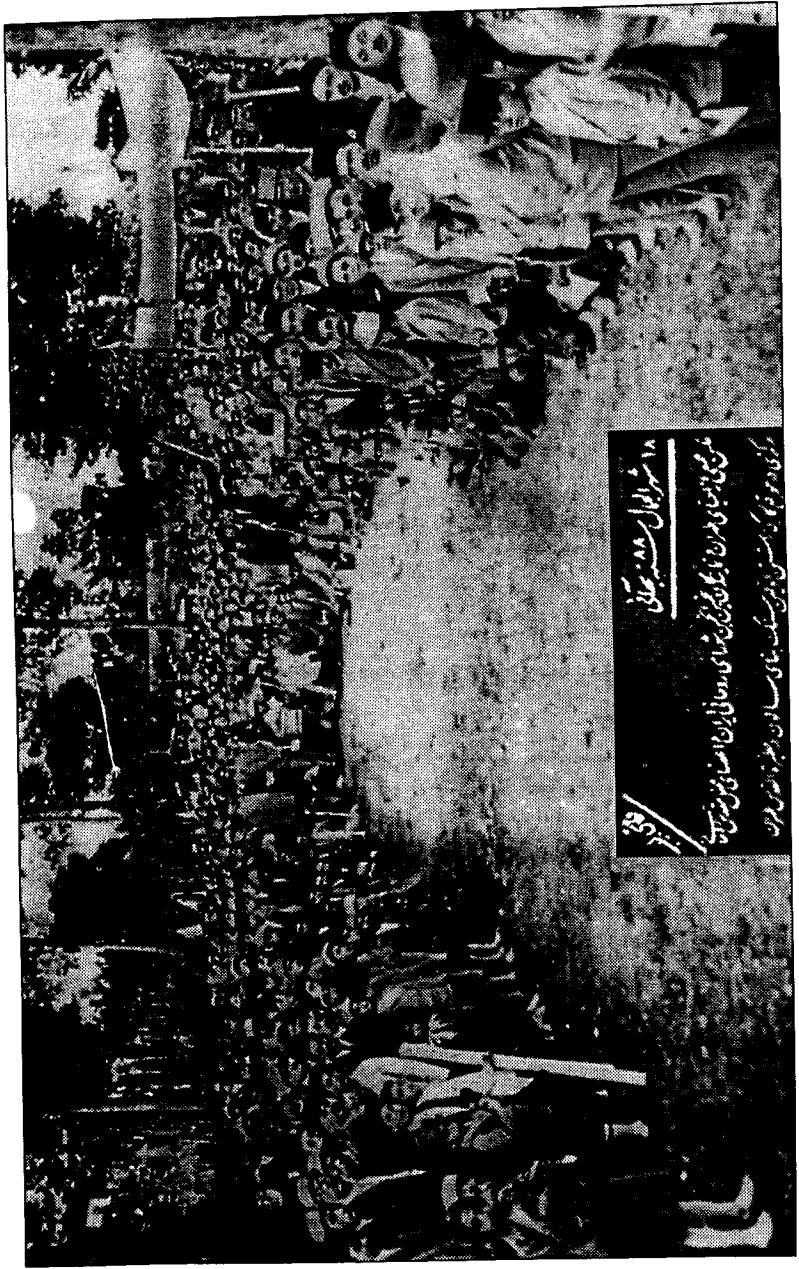


دکتر سلیمان برجیس - شرح در صفحه ۲۴۲

بهرام روحانی - شرح در صفحه ۲۵۴

حسن رضایی - شرح در صفحه ۲۶۶

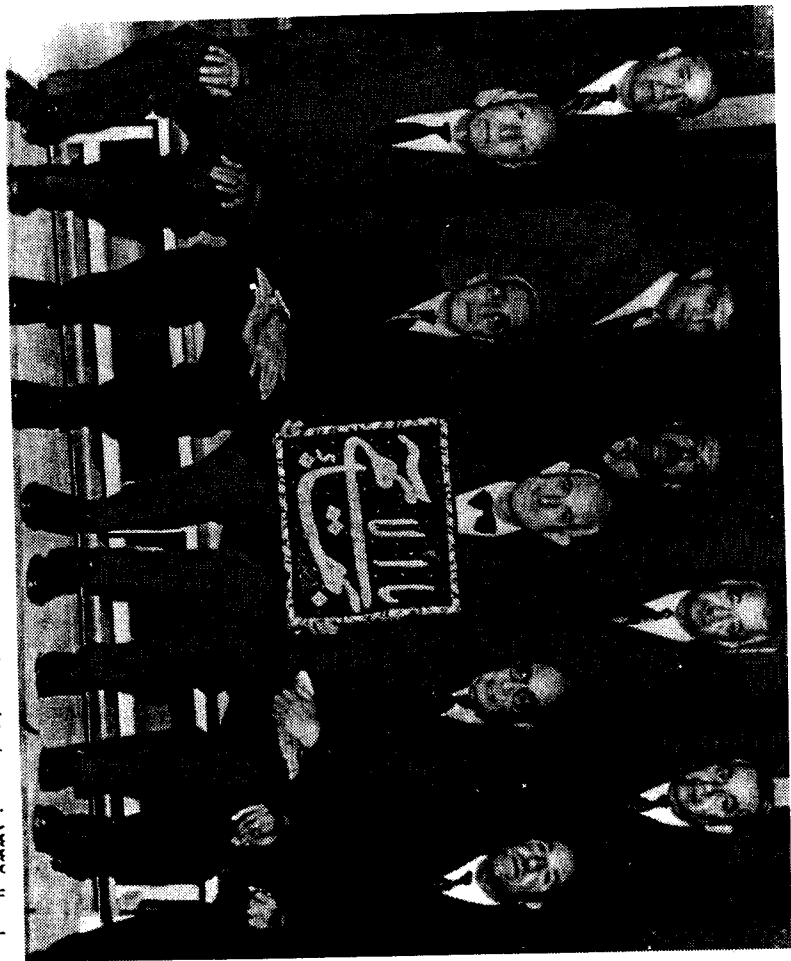




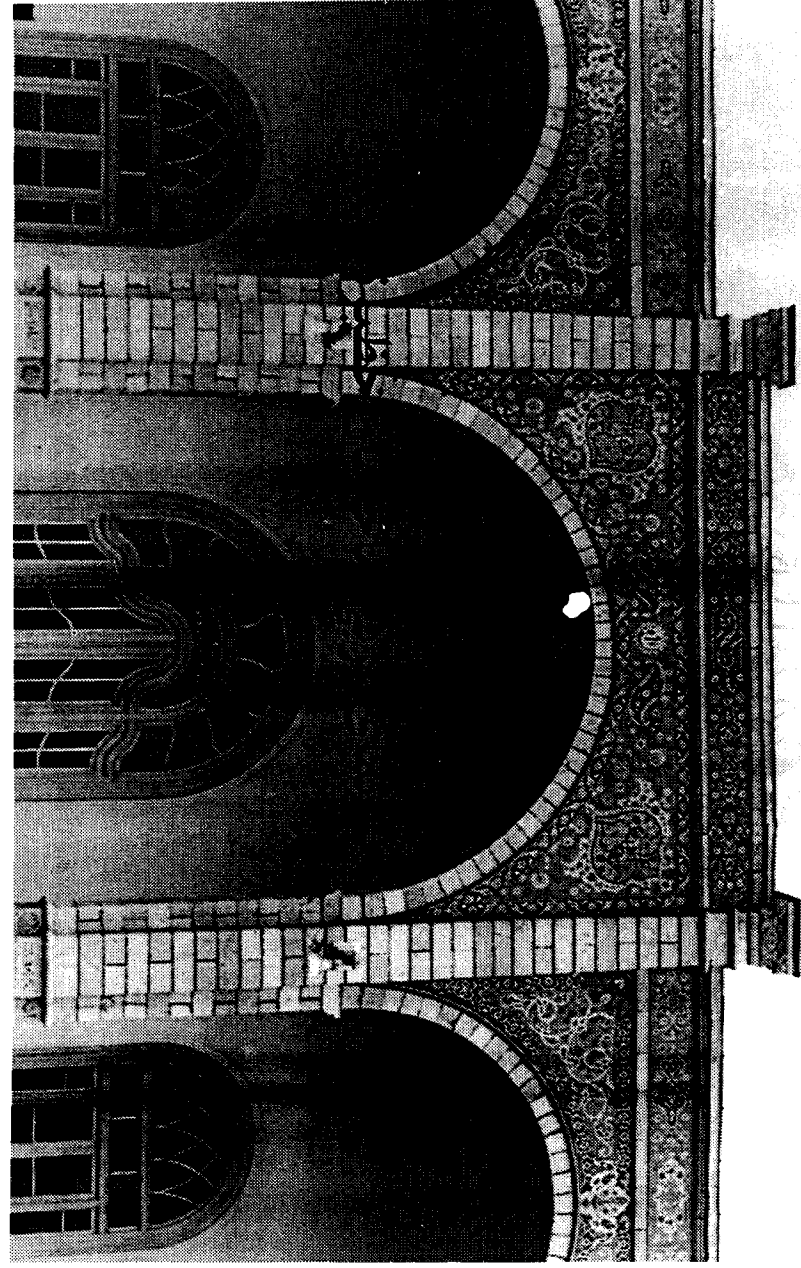
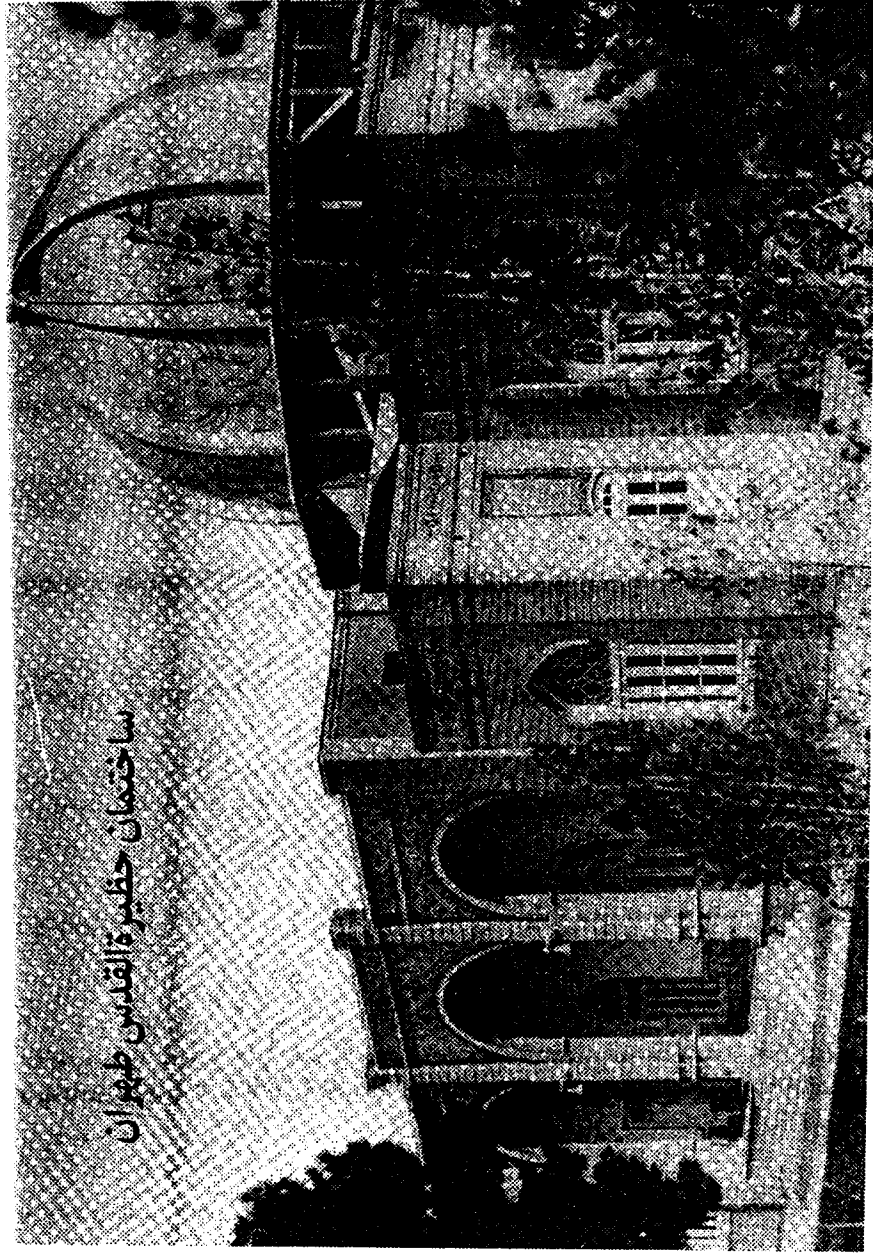
۱۸ شهریور ۱۳۵۸
شرح آیت‌های قرآنی در مراسم تاسوعا و عاشورا در تهران
مجلس روحانی مرکز

۱۸ شهریور ۱۳۵۸، عکس جمعی از احباب تهران و نمایندگان پنجمین شورای روحانی ایران و اعضای محفل مقدس روحانی مرکزی در موقع کار گذاشتن اولین سنگ بنای سالن حظیرة القدس تهران. شرح در صفحه ۲۵۸

پس از اینکه در مهر ماه سال ۱۳۳۲ شمسی اعضای محفل روحانی از زنان آزاد شدند این عکس را در زیر گنبد حظیرة القدس طهران با جناب دکتر چیگرای آبادی امرالله گرفته اند. نشسته از راست: جنابان دکتر کیخسرو راستی، میرزا بدیع الله افغان، دکتر جیاگری، میرزا محمد علی افغان، دکتر عبدالغالب ملکوتیان - ایستاده از راست: جنابان اسفندیار مجذوب، محمود مشکي، حبيب الله راقتي، دکتر منشادي، علاءمحمدين سالکيان



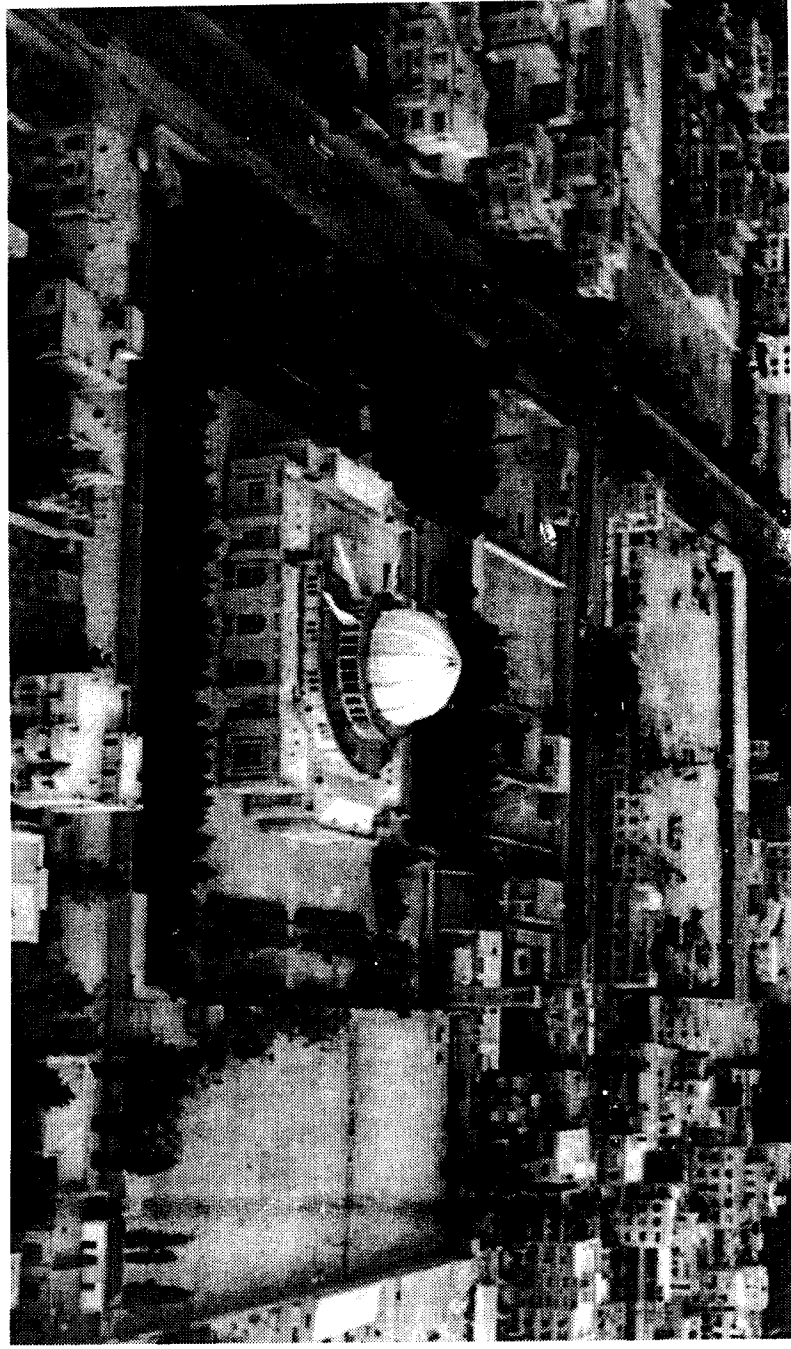
ساختمان حظيرہ القدس طہران





تیمسار سر لشکر نادر باتمانقلیچ و تیمسار سرتیپ تیمور بختیار وارد حظیرة القدس می شوند
 عنایت الله وهمن در کنار سر لشکر باتمانقلیچ دیده می شود

عکس هوایی از حظیرة القدس





گروه وارد باغ شده و به طرف ساختمان پیش می روند. روی درختی که در سمت راست عکس دیده می شود نوشته شده است: «روی چمن راه نروید». خبرنگاری این متن را می خواند سرهنگ حریری (پشت سر باتماقلیچ، با عینک سیاه) می گوید: این نوشته برای بهایی ها است نه برای ما. عنایت الله وهمن در کنار باتماقلیچ دیده می شود.



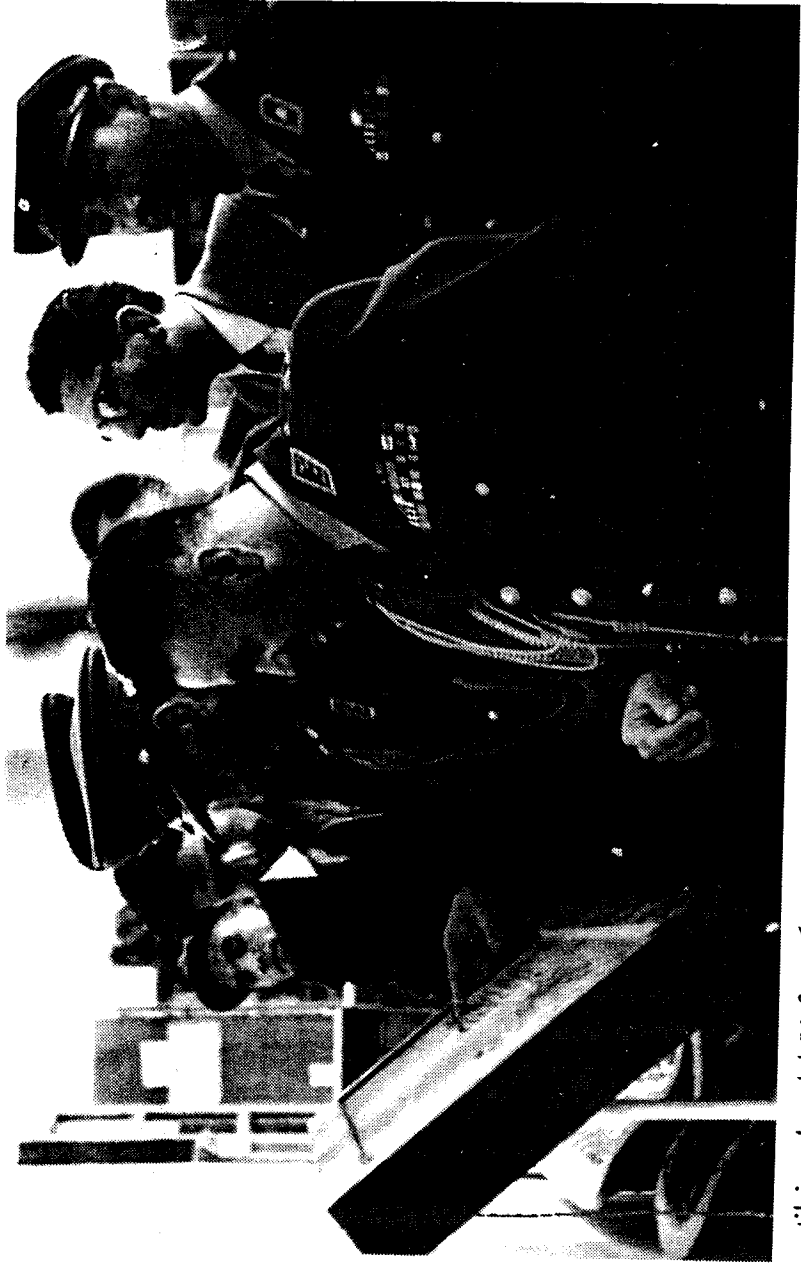
بالاخره لحظه محمود فرامی رسد و یکی از خبرنگاران کنگ را به تیمسار یختیار پیشنهاد می کند ولی تیمسار یختیار با مهارت آتر به تیمسار باتماقلیچ رئیس سناد پاس می دهد.



رئیس ستاد ارتش در زیر گنبد حظیرة القدس

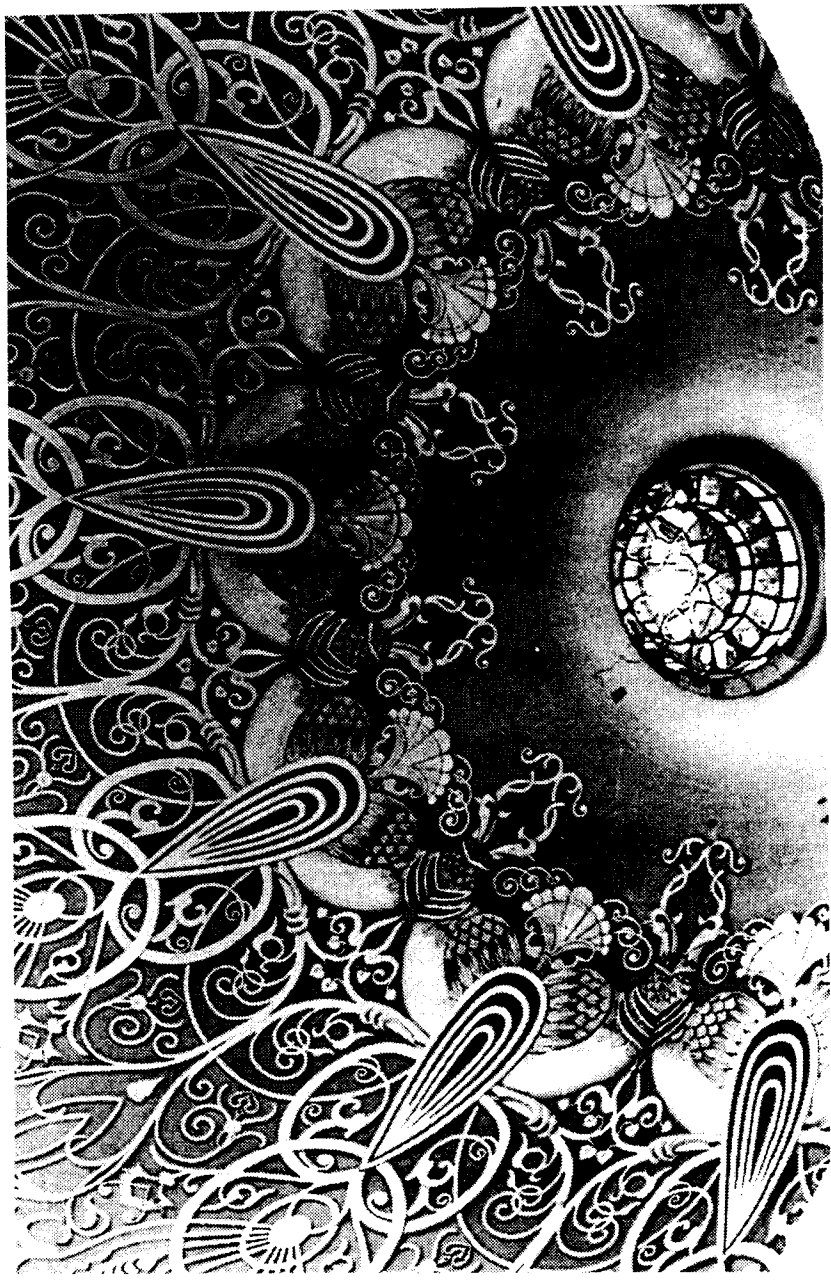


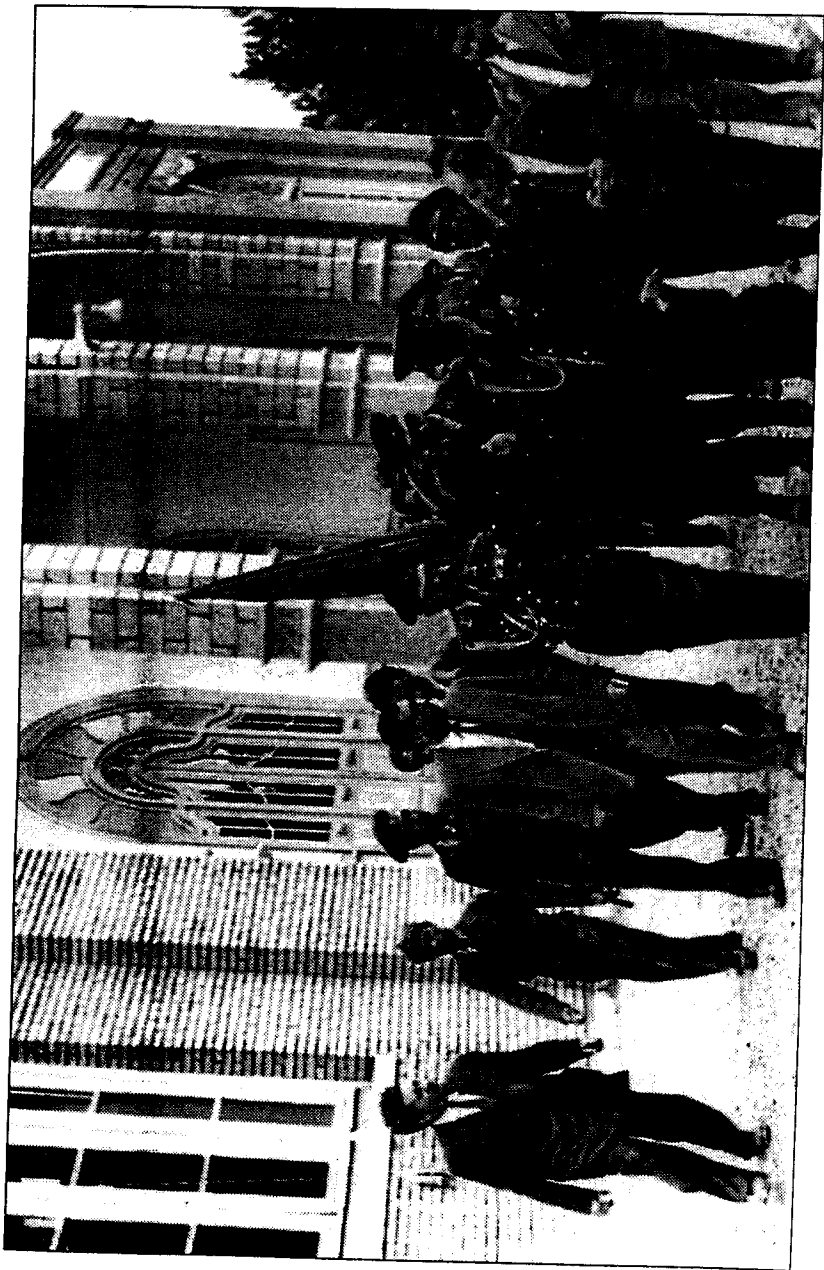
تیمسار سر لشکر باتماقلیچ، رئیس ستاد ارتش در حال کنگ زدن بر گنبد حظیرة القدس



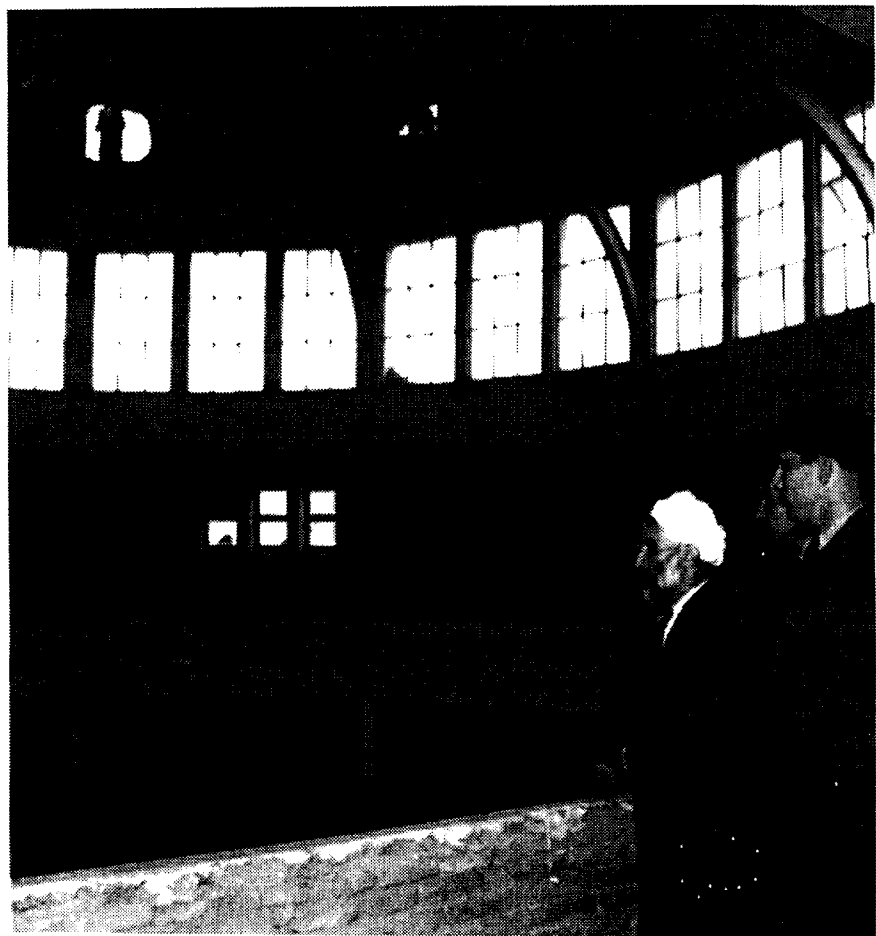
در کتابخانه مرکزی، در داخل جعبه اطلاعات باتمانقلیچ عکسی را نشان می دهد و می پرسد این کیست؟ بختیار اسم را می خواند و می گوید نوشته است «دکتر یونس افروخته، باتمانقلیچ می گوید: او را می شناسم، مرد بسیار خوبی بود.

مظنه زیر گنبد در روز تحریر، شبیه، چشمه های چراغ مرکزی که حامل اسم اعظم بود، همه شکسته شدند است





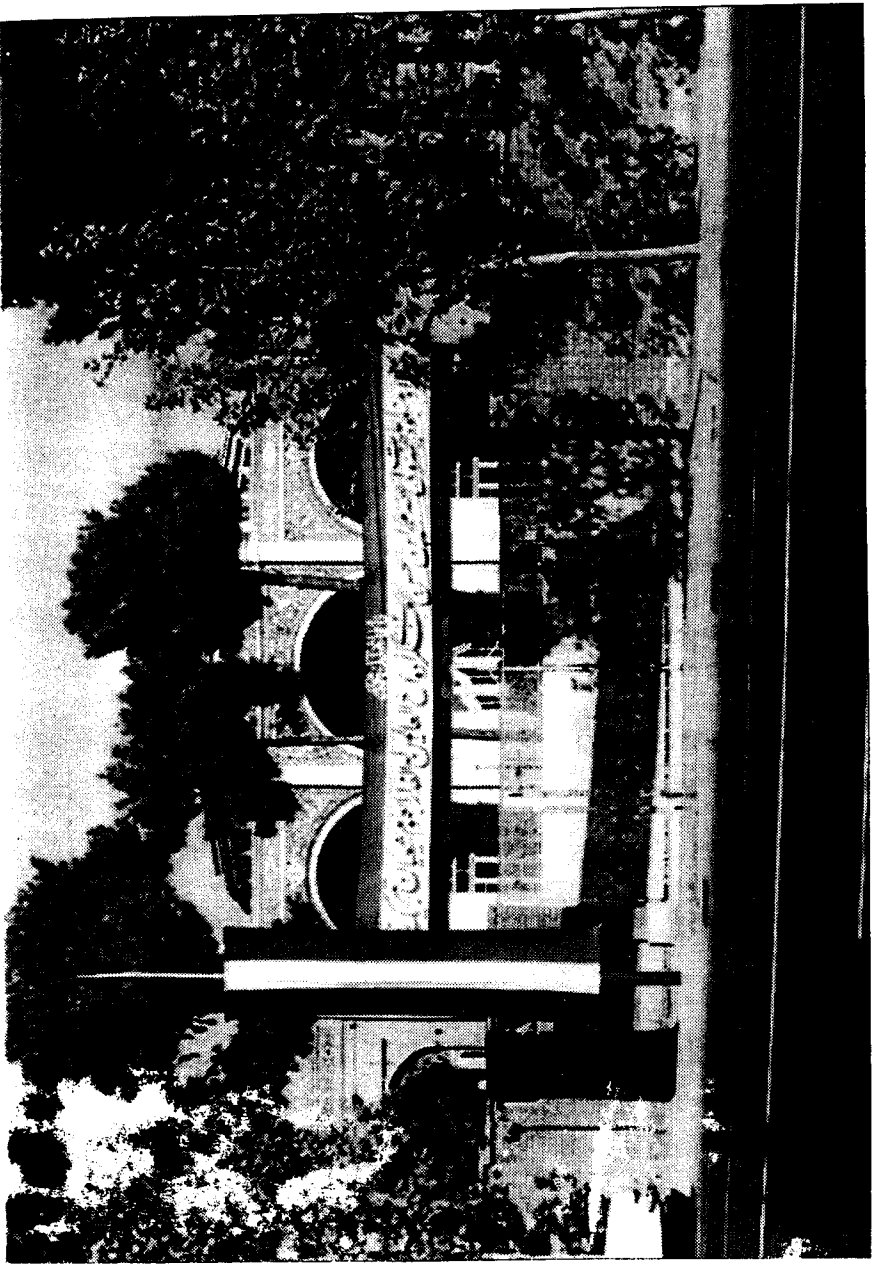
رئیس ستاد برای مرتبه دوم دستور استفاده از جراثقال های ارتش را تکرار می کند.



حجت الاسلام محمد تقی فلسفی زیر گنبد حظیرة القدس



باتماقتلایج برای مرتبه سوم دستور آوردن جراثقال های ارتش را تکرار می کند. گروه در حال خروج از باغ.



غلطنامہ

<u>صحیح</u>	<u>اشتباہ</u>	<u>شمارہ سطر</u>	<u>شمارہ صفحہ</u>
اقلید	اقلیہ	۶ و ۷	۵۲
جان دارند	جان دادند	۱۴۳	۵۷
متهمینی	متهمین	۲	۷۰
محمد حسین نکوئی	محمد نکوئی	۵	۷۰
اغراض	اغرض	۶	۷۴
ہشتم	ششم	۷	۸۸

